مجموعه آثار ۶۳

سیری در معارف اسلامی (۴)



متن سخنرانی‌های استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

اندیشه در اسلام

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اندیشه در اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور:اندیشه در اسلام / مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان .

مشخصات نشر:قم : دارالعرفان ، ۱۳۸۸.

فروست:سیری در معارف اسلامی ؛ ۴. مجموعه آثار؛ ۶۳.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: شومیز ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۵-۲ : ؛ ۵۵۰۰۰ ریال (گالینگور)

وضعیت فهرست نویسی:فاپا (برونسپاری)

یادداشت:کتابنامه: ص.۳۷۵ - ۳۸۳.

یادداشت:نمایه.

موضوع:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع:اندیشه و تفکر -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع:اخلاق اسلامی -- مقاله ها و خطابه ها

رده بندی کنگره:BP۲۲۹/۲/الف۸الف۸ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۸۱۲

شماره کتابشناسی ملی:۱۸۲۶۳۱۹

ص :۱

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت، علیهم السلام، را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت

عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد الله را به مصداق کریم «اُدْعُ إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ » ، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مد ظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می باشد که به منظور

پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است- ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله، علیهم السلام، شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود چهارمین اثر از این مجموعه سترگ، و در بر دارنده ۱۹ گفتار در باب اندیشه است که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه صفر سال ۱۳۶۴ در حسینیه قمیهای تهران و نیز در حسینیه اعظم شهر اهواز به سال ۱۳۸۷ است. این مکتوب، علاوه بر در بر داشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

ذکر نام مستقل برای هر بحث. (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مد نظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا).

مجموعه متنوع فهرست ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت، علیهم السلام، و مقبول نظر مبلغان

دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم. هم چنین، از هیئت مدیره محترم مرکز و پژوهشگران و ویراستاران موسسه نگارش و ویرایش، به ویژه جناب آقای محسن باغبانی، که تولید و آماده سازی این اثر را بر عهده داشتند، و دیگر عزیزانی که در نشر این اثر یاری رساندند، کمال تشکر را داریم. ولله الحمد.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مولف

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمومنان، علیه السلام، ادای این تکلیف الهی را به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق، علیهما السلام، نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند. عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال ۱۳۸۷ هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ طوسی، علامه محمد باقر مجلسی، و شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سید علی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی حصه ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و... با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و

محرم و صفر به منبر می رفتند و از این طریق دِین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده ام، براساس وظیفه ای که احساس می کردم رو به جانب تبلیغ و تالیف آوردم و، در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

موسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت، علیهم السلام، کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی ها به صورت مکتوب در آید تا در اختیار طلاب حوزه ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاـ حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، بخصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

۱-اهمیت اندیشه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

یکی از بحث های بسیار مهم و پرارزش اسلام، بحث اندیشه، به ویژه اندیشه و تفکر درباره مرگ، است. (۱) تنها در سایه اندیشه در آیات قرآن و فرمایشات پیامبر و ائمه اطهار، علیهم السلام، درباره مرگ است که انسان می تواند آثاری الهی - تربیتی از وجود خود بروز دهد و از بسیاری از گناهان و خطاها و اشتباهات و شهوات دور بماند. (۲)

اندیشه در مرگ

در مقدمه بحث، لازم است روایت کوتاهی را در باره مساله اندیشه در مرگ بیان کنیم و به توضیح آن بپردازیم و آن این که پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، اصرار داشتند که مردم بیش از هر چیز به یاد مساله مرگ و انتقال به عالم دیگر باشند و درباره آن بیشتر فکر کنند. (۳)

کلمه ای که در این جا محور سخن پیامبر است کلمه اندیشه و تفکر است. مرکز اندیشه در وجود انسان عقل است و مرکز فهم حقیقت نیز، پس از اندیشه، قلب اوست. وقتی مغز - یا به تعبیر قرآن، لبّ یا عقل یا

۱- (۱)) پی نوشت . در این باره روایات فراوانی وارد شده است. از جمله: - میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۴: عن علی (علیه السلام) - فی ذکر عمرو بن العاص - : أما والله إنی لیمنعنی من اللعب ذکر الموت، وإنه لیمنعه من قول الحق نسیان الآخرة. - همان، ج ۱، ص ۱۱۰: عن رسول الله (صلی الله علیه وآله) - لأنس لمادخل علیه وهونائم علی حصیر قد أثر فی جنبه - : أمعک أحد غیرك؟ قلت: لا، قال : اعلم إنه قد اقترب أجلی وطال شوقی إلی لقاء ربی وإلی لقاء إخوانی الأنبیاء قبلی. ثم قال: لیس شئ أحب إلی من الموت، ولیس للمؤمن راحة دون لقاء الله، ثم بکی، قلت: لم تبکی؟ قال: وکیف لا أبکی وأنا أعلم ما ینزل بامتی من بعدی، قلت: وما ینزل بامتک من بعدك یا رسول الله؟! قال: الأهواء المختلفة، وقطیعة الرحم، وحب المال والشرف، وإظهار البدعة. - همان، ج ۱، ص ۱۹۲: امام باقر (علیه السلام): لا یبلغ أحدکم حقیقة الإیمان حتی یکون فیه ثلاث خصال: حتی یکون الموت أحب إلیه من الحیاة، والفقر أحب إلیه من الغنی، والمرض أحب إلیه من الصحة. قلنا: ومن یکون کذلك؟! قال: کلکم. ثم قال: أیما أحب إلی أحدکم یموت فی حبنا أو یعیش فی بغضنا؟ فقلت: نموت والله فی حبکم... قال: وکذلك الفقر...؟ قلت: إی والله. - همان، ج ۴، ص ۲۹۵۴: علی (علیه السلام): إن الموت هادم لذاتکم، ومکدر شهواتکم، ومباعد طیاتکم، زائر غیر محبوب، وقرن غیر مغلوب، وواتر غیر مطلوب، قد أعلقتکم حبائله... فیوشك أن تغشاکم دواجی ظلله، واحتدام علله. - عنه (علیه السلام): إن لله ملکا ینادی فی کل یوم: لدوا للموت، واجمعوا للفناء، وابنوا للخراب. - رسول الله (صلی الله علیه وآله): الموت الموت! ألا ـ ولابد من الموت، جاء الموت بما فیه، جاء بالروح والراحة والکرة المبارکة إلی جنة

عالیهٔ لأهل دار الخلود، الذین کان لها سعیهم وفیها رغبتهم، وجاء الموت بما فیه بالشقوهٔ والندامهٔ وبالکرهٔ الخاسرهٔ إلی نار حامیهٔ لأهل دار الغرور، الذین کان لها سعیهم وفیها رغبتهم».

۲- (۲)) . روایات پی نوشت اول و روایتی که در گفتار ۱۳ جلد دوم این مجموعه ذیل داستان ذوالقرنین آمده است:... إذ وقع (ذوالقرنین) إلی الامهٔ العالمهٔ الذین منهم قوم موسی الذین یهدون بالحق وبه یعدلون، فوجد امهٔ مقسطهٔ عادلهٔ یقسمون بالسویه، ویحکمون بالعدل، ویتواسون ویتراحمون، حالهم واحدهٔ، وکلمتهم واحدهٔ، وقلوبهم مؤتلفهٔ، وطریقتهم مستقیمهٔ، وسیرتهم جمیلهٔ، وقبور موتاهم فی أفنیتهم وعلی أبواب دورهم، ولیس لبیوتهم أبواب، ولیس علیهم امراء، ولیس بینهم قضاهٔ ولیس فیهم أغنیاء ولاـ ملوک ولاـ أشراف ولاـ یتفاوتون ولاـ یتفاضلون، ولا یختلفون ولا یتنازعون، ولا یستبون ولا یقتتلون، ولا تصیبهم الافات، فلما رأی ذلک من أمرهم ملا منهم عجبا، فقال لهم: أیها القوم أخبرونی خبرکم، فإنی قددرت فی الارض شرقها وغربها وبرها وبحرها وسهلها وجبلها ونورها وظلمتها فلم أر مثلکم، فأخبرونی ما بال قبورکم علی أبواب أفنیتکم؟ قالوا: فعلنا ذلک عمدا لئلاـ ننسی الموت ولا یخرج ذکره من قلوبنا. قال: فما بال بیوتکم لیس علیها أبواب؟ قالوا: لیس فینا لص ولا خائن ولیس فینا إلاـ أمین. قال: فما بالکم لیس علیکم امراء؟ قالوا: إنا لا نتظالم، قال: فما بالکم لیس علیکم حکام؟ قالوا: إنا لا نختصم. قال: فما بالکم لیس فیکم ملوک؟ قالوا: لانا لاـ نتکاثر. قال: فما بالکم لیس فیکم أشراف؟ قالوا: لانا لا نتنافس. قال: فما بالکم لا تتفاضلون ولا تتفاوتون؟ قالوا: من قبل أنا متواسون متراحمون. قال: فما بالکم لا تنازعون ولا تختصمون؟ قالوا: من قبل الفهٔ قلوبنا وصلاح ذات بیننا. قال: فما بالکم لا تستبون ولا تقتتلون؟ قالوا: من قبل أنا غلبنا طبائعنا بالعزم، وسننا أنفسنا بالحلم. قال: فما بالکم کلمتکم واحدهٔ وطریقتکم مستقیمهٔ؟ قالوا: من قبل أنا لا نتکاذب ولا نتخادع ولا یغتاب بعضنا بعضا. قال: فأخبرونی لم لیس فیکم فقیر ولاـ مسکین؟ قالوا: من قبل أنا نقسم بالسویهٔ. قال: فما بالکم لیس فیکم فظ ولا غلیظ؟ قالوا: من قبل الذل والتواضع، قال: فلم جعلکم الله أطول الناس أعمارا؟ قالوا: من قبل أنا نتعاطی الحق ونحکم بالعدل. قال: فما بالکم لا تقحطون؟ قالوا: من قبل أنا لا نغفل عن الاستغفار. قال: فما بالکم لا تحزنون؟ قالوا: من قبل أنا وطنا أنفسنا علی البلاء وحرصنا علیه فعزینا أنفسنا. قال: فما بالکم لا تصیبکم الآفات؟ قالوا: من قبل أنا لا نتوکل علی غیر الله، ولا نستمطر بالانواء والنجوم. وقال: حدثونی أیها القوم أهکذا وجدتم آباءکم یفعلون؟ قالوا: وجدنا آباءنا یرحمون مسکینهم، ویواسون فقیرهم، ویعفون عمن ظلمهم، ویحسنون إلی من أساء إلیهم، ویستغفرون لمسیئهم، ویصلون أرحامهم، ویؤدون أماناتهم، ویصدقون ولا یکذبون، فأصلح الله عزوجل لهم بذلک أمرهم. فأقام عندهم ذو القرنین حتی قبض، ولم یکن له فیهم عمر، وکان قد بلغ السن فأدرکه الکبر، وکان عدهٔ ما سار فی البلاد من یوم بعثه الله عزوجل إلی یوم قبض خمسمائهٔ عام.

۳- (۳)) . الاعتقادات فی دین الإمامیهٔ، شیخ صدوق، ص ۴۷: «قول النبی، صلی الله علیه وآله: ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء، وإنما تنقلون من دار إلی دار»؛ نیز در همین کتاب، ص۵۷: «قال رجل لأبی ذر، رحمهٔ الله علیه: ما لنا نکره الموت؟ فقال:لأنکم عمرتم الدنیا وخربتم الآخرهٔ، فتکرهون أن تنقلوا من عمران إلی خراب. وقیل له:کیف تری قدومنا علی الله؟ قال:أما المحسن فکالغائب یقدم علی أهله، وأما المسیئ فکالآبق یقدم علی مولاه. قیل: فیکف تری حالنا عند الله؟ فقال:اعرضوا أعمالکم علی کتاب الله، یقول الله تعالی: "إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیم وَ إِنَّ الْفُجّارَ لَفِی جَحِیم " . قال الرجل:فأین رحمهٔ الله؟ قال: "إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ ".»؛ نهج البلاغه، حکمت۱۳۱: (وقال، علیه السلام، وقد سمع رجلا یذم الدنیا): «أیها الذام للدنیا المغتر بغرورها، المخدوع بأباطیلها ثم تذمها. أتغتر بالدنیا ثم تذمها. أنت المتجرم علیها أم هی المتجرمهٔ علیک؟ متی استهوتک أم متی غرتک؟ أبمصارع آبائک من البلی؟ أم بمضاجع أمهاتک تحت الثری؟ کم عللت بکفیک. وکم مرضت بیدیک. تبغی لهم الشفاء وتستوصف لهم الأطباء. لم ینفع أحدهم إشفاقک ولم تسعف فیه بطلبتک. ولم تدفع عنهم بقوتک. قد مثلت لک به

الـدنيا نفسک وبمصـرعه مصـرعک. إن الـدنيا دار صدق لمن صدقها، ودار عافيهٔ لمن فهم عنها، ودار غنى لمن تزود منها، ودار موعظهٔ لمن اتعظ بها. مسـجد أحباء الله، ومصـلى ملائکهٔ الله، ومهبط وحى الله ومتجر أولياء الله. اکتسبوا فيها الرحمهٔ، وربحوا فيها الجنـهٔ»؛ نهج البلاغه، خطبه۲۸: «بعـد فإن الـدنيا قـد أدبرت وآذنت بوداع وإن الآخرهٔ قد أشـرفت باطلاع ألا وإن اليوم المضـمار. وغدا السـباق. والسـبقهٔ الجنهٔ والغايهٔ النار. أفلا تائب من خطيئته قبل منيته؟ ألا عامل لنفسه قبل يوم بؤسه؟ ألا وإنکم فى أيام أمل من ورائه أجـل. فمن عمـل فى أيام أمله قبل حضور أجله نفعه عمله. ولم يضـرره أجله. ومن قصـر فى أيام أمله قبل حضور أجله فقـد خسـر عمله. وضـره أجله. ألاـ فـاعملوا فى الرغبـهٔ کمـا تعملون فى الرهبـهٔ. ألاـ وإنى لم أر کالجنـهٔ نام طالبها. ولا کالنار نام هاربها»؛ خصال، شيخ صدوق، ص۶۱۶: «عن أمير المؤمنين، عليه السـلام: أکثروا ذکر الموت ويوم خروجکم من القبور وقيامکم بين يـدى الله عز وجـل»؛ نهـج البلاـغه، خطبه۹۹: «ألاـ فـاذکروا هـادم اللـذات، ومنغص الشـهوات، وقـاطع الأمنيات»؛ خطبه۲۳۰: «فاعملوا والعمل يرفع، والتوبهٔ تنفع، والدعاء يسمع. والحال هادئهٔ، والأقلام جاريهٔ: وبادروا بالأعمال عمرا ناکسا، ومرضا حابسا أو موتـا خالسـا. فـإن الموت هـادم لـذاتکم، ومکـدر شـهواتکم، ومباعـد طيـاتکم»؛ سـنن ابن ماجـهٔ، محمـد بن يزيـد قزوينى، ج۲، ص۱۴۰۳: «عن البراء، قال:کنا مع رسول الله، صـلى الله عليه وسـلم، فى جنازهٔ. فجلس على شـفير القبر. فبکى، حتى بل الثرى. ثم قال: «يا إخوانى! لمثل هذا فأعدوا»؛ نهج البلاغه، حکمت۴۳۳: «اذکروا انقطاع اللذات وبقاء التبعات».

قلب- وظیفه خود را انجام دهد، به یقین، تمام درهای رحمت به روی انسان باز شده و تمام درهای شرّ به روی او بسته می شود. (۱)

حکمای بزرگ الهی در نوشته های خود به این مطلب اشاره کرده اند که مرکز اندیشه، برای حرکت دادن انسان به سوی نتایج مثبت، مَرکبی است که هیچ موجودی در آفرینش سرعت سیر او را ندارد. در این میان، تفاوتی ندارد که انسان در نتیجه یا عاقبتِ چه موضوعی می خواهد تامل و تفکر کند. اسلام علاقمند است که هر مرد و زنی، پیش از انجام هر کاری فکر کنند و اگر فکر خودشان نیز به جایی نرسید، از فکر دیگران برای حل آن موضوع استفاده کنند. (۲)

رابطه اندیشه و مشورت

مساله باعظمت مشورت از همین نکته ناشی شده و قرآن مجید بر همین اساس در آیاتی چند اهمیت مشورت را بیان کرده است. (۳) حتی بزرگان دین ما نیز مشورت و استشاره را بر استخاره با قرآن مقدّم می دانند. (۴)

اصولاً، کلمه استخاره، ابتدا در مورد قرآن یا استخاره با تسبیح نبوده است، بلکه از این جا ناشی شده که فردی در مورد کاری دنیایی یا آخرتی، که فکرش در آن باره به جایی نمی رسید و بر سر دوراهی بود و عاقبت مساله را نمی فهمید، با کسی که تجربه بیشتری داشت مشورت می کرد و از راه مشورت به نتیجه می رسید. (۵)

انسان ها لازم است در تمام کارها فکر کنند و سپس وارد آن ها شوند، به ویژه کارهایی که یک عمر دامنگیر آن ها خواهد شد؛ مانند ازدواج، کسب و کار، خرید منزل، برخورد با اجتماع یا حرف زدن. برای مثال، اسلام می گوید: انسانی که می خواهد با همسر یا بچه ها و یا دوستانش حرف بزند و یا با کسی شوخی کند تا او را بخنداند یا خوشحال کند و از کسالت در آورد، ابتدا باید فکر کند. (۶)

۱- (۱)) . واژه اولوا الالباب ۱۱ بار در قرآن آمده است. از جمله این آیات: «أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّهٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُ فِیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ أَصابَهُ الْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّهٌ ضُعَفاءُ فَأَصابَها إِعْصارٌ فِیهِ نارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ * یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّباتِ ما کَسَبْتُمْ وَ مِمّا أَخْرَجْنا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِیهِ إِلاّ أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ * اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَهً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ * یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا الْأَلْبابِ ». بقره، ۲۶۶- ۲۶۹. هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا الْأَلْبابِ * رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّابُ * رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اللّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ». آل عمران، ۷- ۹. «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ * اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما

خَلَقْتَ هٰذا باطِلًا سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ * رَبَّنا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ * رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِي لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّرْ عَنّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ * رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ وَ لا تُخْزِنا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ * فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللّهِ وَ اللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ ». آل عمران، ۱۹۰– ۱۹۵. «قُلْ لا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ». مائده، ۱۰۰. «كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ ما كانَ حَدِيثاً يُفْتَرى وَ لكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ». يوسف، ۱۱۱. «أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ * اَلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَ لا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ * وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ * وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدّارِ * جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ * سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدّارِ». رعد، ۱۹– ۲۴. «هذا بَلاغٌ لِلنّاسِ وَ لِيُنْذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ ». ابراهيم، ۵۲. «وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلاً ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النّارِ * أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجّارِ * كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ ». ص، ۲۷– ۲۹. «أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ». زمر، ۹. «اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ » . زمر، ۱۸. «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَكَهُ يَنابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطاماً إِنَّ فِي ذلِكَ لَذِكْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ». زمر، ۲۱. «وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدى وَ أَوْرَثْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ * هُدىً وَ ذِكْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ » . غافر، ۵۳– ۵۴. «أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً فَاتَّقُوا اللّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً». طلاق، ۱۰.

۲– (۲)) . آل عمران، ۱۵۹: «فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ »؛ نيز شورى، ۳۸: «وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ » ؛ نهج البلاغه، حكمت۵۴: «لا غنى كالعقل. ولا فقر كالجهل. ولا ميراث كالأدب ولا ظهير كالمشاورة»؛ حكمت۱۱۳: «... لا شرف كالعلم ولا مظاهرة أوثق من المشاورة»؛ كافى، ج۱، ص۲۹: «عن حمران وصفوان بن مهران الجمال قالا:سمعنا أبا عبد الله، عليه السلام، يقول: «لا غنى أخصب من العقل، ولا فقر أحط من الحمق، ولا استظهار فى أمر بأكثر من المشورة فيه».

۳– (۳)) . آل عمران، ۱۵۹: «فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ » ؛ نيز شورى، ۳۸: «وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ » .

۴– (۴)) . در روايات گاهى استشاره و استخاره به يک معنا آمده اند. با اين حال، بايد گفت مفهوم استخاره اعم از استخاره به قرآن و تسبيح و... است و انسان بايد همواره از خداوند طلب خير كند. بدين معنا، استخاره بر استشاره مقدم است. اما در معناى اخص آن كه مربوط به استخاره با قرآن است، مشورت بر استخاره تقدم دارد.

۵– (۵)) . در ديوان امام شعرى آمده است كه متعلق به دوران جوانى ايشان است. مى فرمايد: بهار آمده دس–تار زه–د پ–اره

کنید به پیش پیر مغان رفته استشاره کنید سزد ز دانه انگور سبحه ای سازید ب–رای رف–تن می–خانه است–خاره کنید. نقل است که وقتی این شعر را برای مرحوم آیت الله حائری یزدی، موسس حوزه علمیه قم، خواندند فرمود: به ایشان بگویید: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. رک: دیوان امام خمینی، ص ۳۰۵ و ۳۵۰.

۶- (۶)) . نهج البلاغه، حکمت ۴۰: «لسان العاقل وراء قلبه، وقلب الأحمق وراء لسانه»؛ نیز عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص۳۵۹: «فکر ثم تکلم تسلم من الزلل».

فکر پیش از عمل

امیرالمؤمنین، علیه السلام، در جمله ای می فرمایند: زبان مردم عاقل پشت قلبشان است و زبان مردم بی اندیشه جلوی قلبشان. (۱) عاقل می گوید و پشیمان نمی شود، ولی جاهل اول می گوید و بعد پشیمان می شود. البته، بیماری جهل درمان پذیر است و کسی که می گوید من نمی فهمم، نمی دانم، عقلم قد نمی دهد یا فکرم به جایی نمی رسد، اولین گام را برای درمان خویش برداشته است.

راه درمان جهل

امیر المؤمنین، علیه السلام، راه درمان جهل را این طور معرفی می فرمایند:

گوش را باید وقف زبان های پاک اندیشمندان و عالمان و آگاهان کرد تا عقل طبیعی به عقل مسموع تبدیل شود. (۲) عقل را نیز باید با حرف های عالی تغذیه کرد، با بیداران ارتباط برقرار نمود و بزرگان دین را دید و به حرف هایشان گوش داد.

«خذ العلم مِن افواه الرجال». (۳)

در تاریخ، فراوان اتفاق افتاده که گاهی بزرگی کلمه ای را گفته و همین یک کلمه جوش و خروشی در شنوندگان ایجاد کرده و سبب شده که آن شنونده در آینده منشأ عالی ترین آثار در جامعه خود شود. (۴)

تأثیر کلام در عمل انسان

زمانی که نوبت حکومت به عمر بن عبدالعزیز (۵) رسید، یکی از بهترین کارهایی که انجام داد این بود که توانست از قدرتش استفاده کند و ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین را، که از آثار شوم دوران حکومت معاویه بود، از خطبه های نماز جمعه، سخنرانی ها، نوشته ها، خانه ها وجامعه جمع کند و با قدرت بسیار جلوی این کار بایستد.

۱- ((۱)) . نهج البلاغه، حکمت۴۰: «لسان العاقل وراء قلبه، وقلب الأحمق وراء لسانه»، نیز حکمت ۴۱ «قلب الأحمق فی فیه، ولسان العاقل فی قلبه»؛ نیز حکمت۳۸۱: «الکلام فی وثاقک ما لم تتکلم به، فإذا تکلمت به صرت فی وثاقه، فاخزن لسانک کما تخزن ذهبک وورقک. فرب کلمهٔ سلبت نعمهٔ وجلبت نقمهٔ»؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱، ص۱۶۶: «لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین».

۲- ((۲)) . نهج البلاغه، حکمت۳۳۸: «العلم علمان:مطبوع ومسموع، ولا ینفع المسموع إذا لم یکن المطبوع»؛ نیز عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص۶۴: «العلم علمان مطبوع ومسموع ولا ینفع المطبوع إذا لم یک مسموع»، بحار الأنوار، ج۷۵، ص۶؛ و مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحهٔ الشافعی، ص۲۵۰: «قال، علیه السلام: العقل عقلان، عقل الطبع وعقل التجربهٔ وکلاهما یؤدی إلی المنفعهٔ، والموثوق به صاحب العقل والدین، ومن فاته العقل والمرؤهٔ فرأس ماله المعصیهٔ، وصدیق کل امرئ عقله وعدوه جهله، ولیس العاقل من یعرف الخیر من الشر ولکن العاقل من یعرف خیر الشرین، ومجالسهٔ العقلاء تزید

فی الشرف، والعقل الکامل قاهر للطبع السوء، وعلی العاقل أن یحصی علی نفسه مساوئها فی الدین والرأی والأخلاق والأدب فیجمع ذلک علی صدره أو فی کتاب ویعمل فی إزالتها».

۳- (۳)) . (از پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله) تحریر الأحکام، علامه حلی، ج۱، ص ۳۹؛ نیز عوالی اللئالی، أحسائی، ج۴، ص۷۸: «قال، صلی الله علیه و آله و سلم: «خذوا العلم من أفواه الرجال».

۴- (۴)) . در سه مجلد پیشین داستان شعوانه و فضیل عیاض و داستان عمر بن عبدالعزیز در همین گفتار از جمله این موارد است.

۵- (۵)) . عمر بن عبدالعزیز بن مروان خلیفه اموی (ج-ل-. ۹۹ق- ف-. سمعان ۱۰۱ق). وی نسبت به آل علی علاقه نشان می داد و در زندگی بسیار قانع و بدون تکلف و تجمل بود. مردی خوش طینت و پاک سیرت بود و مدت خلافت او دو سال و پنج ماه بود و در سن ۴۰ سالگی در گذشت. رک: فرهنگ معین، ذیل مدخل عمر بن عبدالعزیز.

روزی یکی از دوستان از او پرسید: شما که از خانواده اموی هستید، به چه دلیل در برابر فرهنگی که سال هاست توسء امویان در جامعه اسلامی ریشه دوانده ایستاده اید؟

سبب این سوال این بود که چنین انتظاری از عمر بن عبدالعزیز نمی رفت، چرا که این مساله از زمان معاویه تا زمان عمربن عبدالعزیز و نزدیک به پنجاه سال ادامه داشت.

وی در پاسخ گفت: در ایّام کودکی، روزی در مکتب به علی بن ابیطالب ناسزا گفتم. معلمم سخن مرا شنید. بعد، مرا صدا کرد و گفت: پسر جان! قرآن خوانده ای؟ گفتم: بله. گفت: آیه شریف مربوط به بیعت رضوان (۱) را در قرآن دیده ای؟ (۲) گفتم: بله. گفت: علی ابن ابی طالب از افراد بیعت رضوان بود یا نه؟ گفتم: بوده. گفت: آیا پس از این که خدا در قرآن از علی، علیه السلام، اعلام رضایت کرد، آیه دیگری فرستاد که در آن بگوید من رضایتم را از علی پس گرفتم و از این به بعد از علی خوشم نمی آید؟ گفتم: نه. گفت: آیا خارج از قرآن خود از ناحیه پروردگار آگاهی پیدا کرده ای که از علی راضی نیست؟ گفتم: نه. گفت: آیا کسی که از ملکوت آگاه بوده به شما اطلاع داده که خدا از علی ناراضی است؟ گفتم: نه. گفت: پس چرا به انسانی که خدا از او راضی است، بد می گویی؟ گفتم: اشتباه کردم. این کلام در ذهن من بود تا وقتی که حاکم شدم. دیدم تمام قوای مملکت در من جمع شده است؛ از این رو، از این قدرت استفاده کردم و جلوی این کار را گرفتم. (۳)

۱- ((۱)) . در زمان صلح حدیبیه، بیعتی با پیامبر، صلی الله علیه وآله، انجام شد که خداوند متعال در قرآن از بیعت کنندگان اعلام رضایت کرد که اوّلین آن ها امیرالمؤمنین، علیه السلام، بود. (مولف)

۲- ((۲)) . منظور این آیه است: «لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَهَ عَلَیْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً». فتح، ۱۸. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۵۴: «ونزلت فی بیعهٔ الرضوان: "لَقَدْ رَضِیَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ " اشترط علیهم أن لا ینکروا بعد ذلک علی رسول الله صلی الله علیه وآله شیئا یفعله، ولا یخالفوه فی شئ یأمرهم به، فقال الله عزوجل بعد نزول آیهٔ الرضوان: "إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً" . وإنما رضی عنهم بهذا الشرط أن یفوا بعد ذلک بعهد الله ومیثاقه، ولا ینقضوا عهده وعقده، فبهذا العقد رضی عنهم...». - تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۶۸: «حدثنی الحسین بن عبد الله السکینی عن ابی سعید البجلی (النحلی) عن عبد الملک بن هارون عن أبی عبد الله علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال: لما بلغ امیر المؤمنین علیه السلام امر معاویهٔ وانه فی مائهٔ الف قال من أی القوم؟ قالوا من اهل الشام، قال علیه السلام لا تقولوا من اهل الشام ولکن قولوا من اهل الشوم هم من أبناء مضر لعنوا علی لسان داود فجعل الله منهم القردهٔ والخنازیر، ثم کتب علیه السلام إلی معاویهٔ: لا تقتل الناس بینی وبینک وهلم إلی المبارزهٔ فان أنا قتلتک فالی النار انت وتستریح الناس منک ومن ضلالتک وان قتلتنی فأنا إلی الجنهٔ ویغمد عنک السیف الذی لا یسعنی غمده حتی أرد مکرک وبدعتک، وأنا الذی ذکر الله اسمه فی التوراهٔ والانجیل بمؤازرهٔ رسول الله صلی الله علیه وآله، وأنا أول من بایع رسول الله صلی الله علیه وآله تحت الشجرهٔ فی قوله: لقد رضی الله عن المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرهٔ. فلما قرأ معاویهٔ کتابه وعنده جلساؤه قالوا : والله قد أنصفک، فقال معاویهٔ والله ما أنصفنی والله لارمینه بمائهٔ الف سیف من أهل الشام من قبل ان یصل إلی، ووالله ما أنا من

رجاله، ولقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول والله يا على لو بارزك اهل الشرق والغرب لقتلتهم اجمعين، فقال له رجل من القوم فما يحملك يا معاوية على قتال من تعلم وتخبر فيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله بما تخبر؟ ما انت ونحن فى قتاله إلا على الضلالة! فقال معاوية: إنما هذا بلاغ من الله ورسالاته والله ما أستطيع أنا وأصحابى رد ذلك حتى يكون ما هو كائن».

٣- (٣)) . شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، ج ۴، ص ۵۸: «فأما عمر بن عبد العزيز، رضى الله عنه، فإنه قال:كنت غلاما أقرأ القرآن على بعض ولد عتبة بن مسعود فمر بى يوما وأنا ألعب مع الصبيان، ونحن نلعن عليا، فكره ذلك ودخل المسجد، فتركت الصبيان وجئت إليه لأدرس عليه وردى، فلما رآنى قام فصلى وأطال فى الصلاة - شبه المعرض عنى - حتى أحسست منه بذلك، فلما انفتل من صلاته كلح فى وجهى، فقلت له: ما بال الشيخ؟ فقال لى: يا بنى، أنت اللاعن عليا منذ اليوم؟ قلت: نعم، قال:فمتى علمت أن الله سخط على أهل بدر بعد أن رضى عنهم! فقلت: يا أبت، وهل كان على من أهل بدر! فقال:ويحك! وهل كانت بدر كلها إلا له! فقلت: لا أعود، فقال: الله أنك لا تعود! قلت: نعم فلم ألعنه بعدها ثم كنت أحضر تحت منبر المدينة، وأبى يخطب يوم الجمعة - وهو حينئذ أمير المدينة - فكنت أسمع أبى يمر فى خطبه تهدر شقاشقه، حتى يأتى إلى لعن على، عليه السلام، فيجمجم، ويعرض له من الفهاهة والحصر ما الله عالم به، فكنت أعجب من ذلك، فقلت له يوما: يا أبت، أنت أفصح الناس وأخطبهم، فما بالى أراك أفصح خطيب يوم حفلك، حتى إذا مررت بلعن هذا الرجل، صرت ألكن عليا! فقال: يا بنى، إن من ترى تحت منبرنا من أهل الشام وغيرهم، لو علموا من فضل هذا الرجل ما يعلمه أبوك لم يتبعنا منهم أحد فوقرت كلمته فى صدرى، مع ما كان قاله لى معلمى أيام صغرى، فأعطيت الله عهدا، لئن كان لى فى هذا الامر نصيب لأغيرنه، فلما من الله على بالخلافة أسقطت ذلك، وجعلت مكانه: "إن الله يأمر بالعدل والاحسان وإيتاء ذى القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى يعظكم لعلكم تذكرون"، وكتب به إلى الآفاق فصار سنة».

۲–ارزش فکر و انواع آن

اشاره

ص:۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

باارزش ترین نیرویی که خداوند متعال به انسان عنایت کرده، براساس آیات قرآن و روایات، نیروی عقل و اندیشه است. این نیرو و قدرت، با توجه به ارزشی که دارد، باعث حرکت و رشد انسان می شود. از این رو، وقتی از امام ششم، علیه السلام، از نتیجه اندیشه و عقل پرسیدند، امام فرمود:

«ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان». (۱)

یعنی دو محصول حرکت فکر و عقل، رسیدن به بهشت و درک عبادت پروردگار است.

هم چنین، حضرت می فرمایند: وقتی خدا نیروی فکر را آفرید، پروردگار بزرگ عالم به او خطاب کرد: من هیچ عنصری را محبوب تر از تو در این عالم خلق نکردم و به دلیل ارزشی که نزد من داری، تو را در محبوب ترین مخلوقاتم -که انسان باشد- قرار دادم. (۲)

در گفتار حکما و نوشته های بزرگان آمده است که اگر تمام عالم را به

۱- (۱)) پی نوشت . کافی، ج۱، ص ۱۱؛ نیز معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۲۴۰؛ محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۹۵: «محمد بن عبد الجبار، عن بعض أصحابنا رفعه إلی أبی عبد الله، علیه السلام، قال: قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان. قال: قلت: فالذی کان فی معاویة؟ فقال: تلک النکراء! تلک الشیطنة، وهی شبیهة بالعقل، ولیست بالعقل».

۲- (۲)) . کافی، ج ۱، ص ۱۰؛ نیز امالی، شیخ صدوق، ص ۵۰۴؛ محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۹۲: «عن أبی جعفر، علیه السلام، قال: لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل فأقبل ثم قال له: أدبر فأدبر ثم قال: وعزتی وجلالی ما خلقت خلقاً هو أحب إلی منک ولا أکملتک إلا فیمن أحب، أما إنی إیاک آمر، وإیاک أنهی وإیاک أعاقب، وإیاک أثیب».

منزله درختی بدانیم، انسان شاخه ای از این درخت است که بهترین میوه آن عقل و نیروی اندیشه است.

عقل انسان را با حقایق عالی عالم پیوند می دهد. از این رو، اگر اعضا و جوارح آدمی و برون و درون او در تصرف حکومت عقل قرار بگیرد و خود عقل در تصرف نبوّت و امامت باشد، از انسان بهترین عنصر آفرینش ساخته خواهد شد.

می دانیم که انبیا و ائمه بدون جهت از کسی تعریف نمی کردند و جالب این است که تعریف آن ها از یک شخص تنها با توجه به نیروی اندیشه او بوده و بر حضور عقلانیت در او متمرکز بوده است. لذا، هرگاه در نزد آنان از کسی تعریف می کردند، از چگونگی عقل او می پرسیدند که آیا تعطیل است یا کار می کند؟ (۱) فکرش معطل است یا در کار است؟ آیا انسانی است که در همه امور بدون اندیشه عمل می کند یا موجودی است که پیش از اقدام به هر کاری فکر می کند؟

مشورت: بهره گیری از اندیشه دیگران

اگر کسی خود را به فکر کردن عادت داده باشد، در می یابد که گاهی فکرش به تنهایی به جایی نمی رسد. به همین سبب، پروردگار از مردم دعوت کرده فکر خود را به فکر دانشمندان، دارندگان تجربه، روشن بینان و به فکر آنان که عالی تر از خودشان هستند متّصل کنند تا به نتیجه برسند. (۲) زیرا هیچ زمینه ای در حیات انسان، عالی تر و بهتر از زمینه اندیشه و تفکر نیست. فکر به انسان نور و حقیقت می دهد و او را به ملکوت عالی عالم راهنمایی می کند. (۳)

در مدار عقل نه شهوت

در آثار اسلامی، از پنج نوع فکر سخن به میان آمده است و هر انسانی می تواند در فضای این پنج نوع فکر پرواز کند:

۱- ((۱)) . کافی، ج ۱، ص ۱۱؛ نیز امالی، شیخ صدوق، ص ۵۰۴: «محمد بن سلیمان الدیلمی، عن أبیه قال: قلت لأبی عبد الله، علیه السلام: فلان من عبادته ودینه وفضله؟ فقال:کیف عقله؟ قلت: لا أدری، فقال: إن الثواب علی قدر العقل»؛ نیز کافی، ج ۱، ص ۱۲: «أبی عبد الله، علیه السلام، قال: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: إذا بلغکم عن رجل حسن حال فانظروا فی حسن عقله، فإنما یجازی بعقله»؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۱: «أثنی قوم من الصحابهٔ علی رجل عند رسول الله، صلی الله علیه وآله، بالصلاهٔ والعبادهٔ وخصال الخیر حتی بالغوا، فقال، صلی الله علیه وآله: کیف عقله؟ قالوا یا رسول الله نخبرک باجتهاده فی العبادهٔ وضروب الخیر، وتسأل عن عقله! فقال: إن الأحمق لیصیب بحمقه أعظم مما یصیبه الفاجر بفجوره، وإنما ترتفع العباد غدا فی درجاتهم، وینالون من الزلفی من ربهم علی قدر عقولهم».

۲- ((۲)) . نحل، ۴۳: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجَالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ » ؛ نیز انبیاء، ۷: «وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ إِلاَّ رِجَالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ » ؛آل عمران، ۱۵۹: «فَبِمَا رَحْمَهٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ » ؛ شوری، ۳۸: «وَ الَّذِینَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلاَهَ وَ أَمْرُهُمْ شُوریَ بَیْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ » . نیز نهج البلاغه، حکمت۵۴: «لا غنی کالعقل. ولا فقر کالجهل. ولا میراث کالأدب ولا ظهیر کالمشاورهٔ»؛ نیز حکمت۱۱۳: «...لا شرف

کـالعلم ولا مظاهرة أوثق من المشاورة»؛ کافی، ج۱، ص۲۹: «عن حمران وصـفوان بن مهران الجمال قالا:سمعنا أبا عبد الله، علیه السـلام، یقول: لا ـ غنی أخصب من العقـل، ولا فقر أحط من الحمق، ولا اسـتظهار فی أمر بأکثر من المشورة فیه». – عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، ص ۹۱: «اضربوا بعض الرأی ببعض یتولد منه الصواب».

۳- (۳)) . کـافی، ج ۸، ص ۲۲؛ نیز تحـف العقـول، حرانی، ص ۹۶: «...والعقـول تزجر وتنهی، وفی التجـارب علم مسـتأنف، والاعتبار یقود إلی الرشاد...»؛ نهـج البلاغه، حکمت ۳۶۵: «الفکر مرآة صافیـة والاعتبار منـذر ناصح وکفی أدبا لنفسک تجنبک ما کرهته لغیرک»؛ عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص ۵۰: «الفکر یهدی الی الرشد».

«التفکر علی خمسة اوجه». (۱)

فکر آدمی بر پنج نوع است.

بی ارزش ترین انسان ها، با قرار گرفتن در مـدار اندیشه، به انسان هایی ارزشـمند تبدیل می شوند. وقتی انسان از مادر زاده می شود، از نظر وجودی، بسـیار کم ارزش است. امـا با قرار دادن برنامه هایش در راه انـدیشه، می توانـد خود را به ارزش های بی نهـایت برسانـد. قـدرت فکر، وجود انسان را پرواز می دهـد و به مرحله لقای پروردگار می رسانـد؛ به جایی که کسـی قـدرت محاسبه ارزش او را ندارد.

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای. (۲)

ما باید خود را خرج مقام عالی وجودمان – که عقل است– بنماییم، نه خرج مقام پایین آن که شـهوت است. اگر بخواهیم یک پـارچه خرج شـهوت شویم، در کوره پُر حرارت شـهوت آب می شویم و دیگر از انسانیتمـان هیـچ چیز باقی نمی مانـد. اما اگر خرج مقام عالی وجودمان که اندیشه و عقل است شویم، به طور دائمی عظمت پیدا می کنیم.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، سخن زیبایی دارند که بسیار باارزش است. ایشان می فرمایند:

«أصل الإنسان لُبّه وعقله ودینه ومروته». (۳)

واقعیت، حقیقت، و ریشه انسان مغز اوست و عقل او پایبند دین و مردانگی اوست.

در ادامه حدیث آمده است:

«حیث یجعل نفسه».

البته، اگر بفهمد و این ریشه و پایبندی را برای خود انتخاب کند.

عقل در این جمله به معنای «پای بنـد» است. (۴) هنگامی که شتر را در سـفرها برای استراحت می خوابانند، به زانویش زانوبند می بندند تا نتواند بلند شود و بار صاحبش را بردارد و در دل کویر ناپدید گردد. عقل مورد

۱– (۱)) . این روایت در کتاب مواعظ العـددیه آمـده است. (مولف). نیز: فیض القدیر، مناوی، ج ۳، ص ۳۴۷: «قال الروذباذی: التفکر علی أربعة أنحاء فکرة فی آیات الله وفکرة فی خلقه وعلامتها تولد المحبة وفکرة فی وعد الله بثواب وعلامتها تولد الرغبة وفکرة فی وعیده بالعذاب وعلامته تولد الرهبة وفکرة فی جفاء النفس مع إحسان الله وعلامتها تولد الحیاء من الله».
۲– (۲)) . از مولوی است.

۳- (۳)) . امالی، شیخ صدوق، ص۳۱۲؛ نیز مشکاة الأنوار، طبرسی، ص۴۳۹: «عن الصادق جعفر بن محمد، علیه السلام، قال: کان أمیر المؤمنین، علیه السلام، یقول:أصل الانسان لبه وعقله ودینه ومروءته حیث یجعل نفسه، والأیام دول، والناس إلی آدم شرع سواء»؛ فقه الرضا، ابن بابویه، ص ۳۶۷: «أروی: أن أصل الإنسان لبه، ودینه نسبه، ومروته حیث یجعل نفسه، والناس إلی آدم شرع سواء، وآدم من تراب».

۴- (۴)) . تحف العقول، حرانی، ص۱۵؛ نیز بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۱۷: «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: إن العقل عقال من الجهل، والنفس مثل أخبث الدواب فعن لم تعقل حارت، فالعقل عقال من الجهل».

نظر روایت به معنای همین زانوبند است. بدین ترتیب، معنی عبارت ریشه هر انسانی مغز اوست فهمیده می شود. انسان باید به ریشه خود توجه کند، زیرا اگر به ریشه برسد، شاخ و برگ هایش زنده می مانند و میوه هایش شیرین خواهند شد. اما اگر بخواهد فدای فرع شود – که همان شهوت و شکم است- بر شاخ و برگ هایش میوه تلخ و غیر مفیدی خواهد رویید. نگاه به نامحرم، به دست آوردن و خوردن هر چیزی، قدم نهادن به هرجا که انسان دلش بخواهد و گوش دادن به هر صدایی، میوه های شیرینی برای وجود آدمی نیستند.

فرار شیطان از پیروانش در قیامت

انبیا مردم را می ترساندند از این که ظاهرشان خوش، ولی باطنشان آن قدر بد و تلخ باشد که حتی شیطان هم از آن ها فرار کند. (۱) زیرا شیطان در قیامت از دست همه مُریدانش، از بس که بوی تعفن می دهند، فرار می کند، در حالی که خود او این تلخی ها را به آن ها داده است. شیطان روز قیامت حاضر نیست حتی با یکی از دوستان خود بسازد. از این رو می گوید: موجودیت انسان هایی که اهل جهنم شده اند به من ربطی ندارد.

شفاعت اهل بیت از پیروانشان

در مقابل، انبیا و ائمه، علیهم السلام، در روز قیامت به پروردگار عرض می کنند: ای مولای ما، اگر دست اطاعت کنندگان و پیروان ما را در دست ما قرار ندهی، در بهشت قدم نمی گذاریم. (۲)

در روایات آمده است که فاطمه زهرا، علیهاالسلام، در روز قیامت، کنار در بهشت می ایستد و می گوید: خدایا، اگر همه پیروان پدرم و شوهرم و بچه هایم وارد بهشت نشوند، من وارد بهشت نخواهم شد. (۳) اما ابلیس و شیطان، نمرود و فرعون، یزید و معاویه و... در روز قیامت به هیچ وجه

۱- ((۱)) . اشاره است به این آیه: ابراهیم، ۲۲: «وقال الشیطان لما قضی الامر إن الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فأخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان إلا أن دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا أنفسکم ما أنا بمصرخکم وما أنتم بمصرخی إنی کفرت بما أشرکتمون من قبل إن الظالمین لهم عذاب ألیم»؛ در عرصه قیامت، همگی در پیشگاه خدا ظاهر می شوند؛ پس ناتوانانی که بدون به کار گرفتن عقل، بلکه از روی تقلید کورکورانه پیرو مستکبران بودند به مستکبران می گویند: ما در دنیا بدون درخواست دلیل و برهان پیروِ مکتب شما بودیم، آیا امروز چیزی از عذاب خدا را به پاداش آن که از شما پیروی کردیم از ما برطرف می کنید؟ می گویند: اگر خدا ما را در صورت داشتن لیاقت هدایت کرده بود، همانا ما هم شما را هدایت می کردیم، اکنون همه سرمایه های وجودی ما و تلاش و کوششمان بر باد رفته. چه بیتابی کنیم وچه شکیبایی ورزیم برای ما یکسان است، ما را هیچ راه گریزی نیست. و شیطان در قیامت هنگامی که کار محاسبه بندگان پایان یافته به پیروانش می گوید: یقیناً خدا نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم که آنچه خدا وعده داده دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقّق یافت و من در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم. مرا بر

شما هیچ غلبه و تسلّطی نبود، فقط شما را دعوت کردم به دعوتی دروغ و بی پایه و شما هم بدون اندیشه و دقت دعوتم را پذیرفتید، پس سرزنشم نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمایم، و نه شما فریادرس من، بی تردید من نسبت به شرک ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید بیزار و منکرم؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است.

۲- (۲)) . مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵: «النبی، صلی الله علیه وآله: انی لأشفع یوم القیامهٔ فأشفع ویشفع علی فیشفع ویشفع أهل بیتی فیشفعون»؛ نیز شرح الأخبار، قاضی نعمان، ج ۳، ص ۴۶۱: «أبو الجارود، قال: قلت لجعفر بن محمد، علیه السلام، بأن الناس یعیبونا بحبکم. قال: أعد علی. فأعدت علیه. فقال: لکنی أخبرک أنه إذا کان یوم القیامهٔ جمع الله تعالی الخلائق فی صعید واحد، فیسمعهم الداعی ویفقدهم البعید، ثم یأمر الله النار فتزفر زفرهٔ یرکب الناس لها بعضهم علی بعض، فإذا کان ذلک قام محمد نبینا، صلی الله علیه وآله، فیشفع، وقمنا فشفعنا، وقام شیعتنا فشفعوا، فعند ذلک سواهم: فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم. فلو أن لنا کرهٔ فنکون من المؤمنین». این قسمت عبارت که مربوط به داخل نشدن شفیعان در بهشت است مربوط به روایتی است که از شفاعت فاطمه زهرا (س) در قیامت وارد شده است. پی نوشت بعد.

۳- (۳)) . امالی، شیخ صدوق، ص ۶۹؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۸: «أبی جعفر محمد بن علی الباقر، علیهماالسلام، قال: سمعت جابر بن عبد الله الأنصاری یقول: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: إذا کان یوم القیامهٔ تقبل ابنتی فاطمهٔ علی ناقهٔ من نوق الجنهٔ مدبجهٔ (المزین) الجنین، خطامها من لؤلؤ رطب، قوائمها من الزمرد الأخضر، ذنبها من المسک الأذفر، عیناها یاقوتتان حمراوان، علیها قبهٔ من نور یری ظاهرها من باطنها، وباطنها من ظاهرها، داخلها عفو الله، وخارجها رحمهٔ الله، علی رأسها تاج من نور، للتاج سبعون رکنا، کل رکن مرصع بالدر والیاقوت، یضئ کما یضئ الکوکب الدری فی أفق السماء، وعن یمینها سبعون ألف ملک، وعن شمالها سبعون ألف ملک، وجبرئیل آخذ بخطام الناقهٔ، ینادی بأعلی صوته: غضوا أبصارکم حتی تجوز فاطمهٔ بنت محمد. فلا یبقی یومئذ نبی ولا رسول ولا صدیق ولا شهید، إلا غضوا أبصارهم حتی تجوز فاطمهٔ بنت محمد، فتسیر حتی تحاذی عرش ربها جل جلاله، فتزج (تلقی وترمی) بنفسها عن ناقتها وتقول: إلهی وسیدی، احکم بینی وبین من ظلمنی، اللهم احکم بینی وبین من قتل ولدی. فإذا النداء من قبل الله جل جلاله: یا حبیبتی وابنهٔ حبیبی، سلینی تعطی، واشفعی تشفعی، فوعزتی وجلالی لا جازنی ظلم ظالم. فتقول: إلهی وسیدی ذریتی وشیعتی وشیعهٔ ذریتی، ومحبی ومحبی ذریتی. فإذا النداء من قبل الله جل جلاله: أین ذریهٔ فاطمهٔ وشیعتها ومحبوها ومحبو ذریتها؟ فیقبلون وقد أحاط بهم ملائکهٔ الرحمهٔ، فتقدمهم فاطمهٔ حتی تدخلهم الجنهٔ». - شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۳، ص ۶۲، فاطمهٔ فی المحشر: «علی بن جریر، باسناده عن جعفر بن محمد، عن أبیه عن آبائه علیهم السلام، أن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: إذا کان یوم القیامهٔ نصب للنبیین منابر من نور ونصب لی فی أعلاها منبر، ثم یقال لی: قم، فاخطب، فأرقی منبری، فأخطب خطبهٔ لم یخطب أحد مثلها. ثم تنصب منابر من نور للوصیین فیکون علی علی أعلاها منبرا، ثم یقال له: اخطب، فیخطب بخطبهٔ لم یخطب مثلها أحد من الوصیین. ثم تنصب منابر من نور لاولاد الوصیین فیکون الحسن والحسین علی أعلاها، ثم یقال لها: قوما فاخطبا، فیخطبان بما لم یخطب به أحد من أبناء الوصیین. ثم ینادی مناد: یا أهل الجمع، غضوا أبصارکم وطأطئوا رؤوسکم لتجوز فاطمهٔ بنت محمد. فیفعلون ذلک، وتجوز فاطمهٔ وبین یدیها مائهٔ الف ملک وعن یمینها مثلهم، وعن شمالها مثلهم، ومن خلفها مثلهم، ومائهٔ الف ملک یحملونها علی أجنحتهم حتی إذا صارت إلی باب الجنهٔ ألقی الله عزوجل فی قلبها أن تلتفت. فیقال لها: ما التفاتک؟ فتقول: أی رب إنی أحب أن ترینی قدری فی هذا الیوم. فیقول الله: ارجعی یا فاطمهٔ، فانظری من أحبک وأحب ذریتک، فخذی بیده وأدخلیه الجنهٔ. قال جعفر بن محمد علیه السلام: فانها لتلتقط شیعتها ومحبیها کما یلتقط الطیر الحب الجید

من بين الحب الردئ، حتى إذا صارت هى وشيعتها ومحبوها على باب الجنة ألقى الله عزوجل فى قلوب شيعتها ومحبيها أن يلتفتوا. فيقال لهم: ما التفاتكم وقد امرتم إلى الجنة؟ فيقولون: إلهنا نحب أن نرى قدرنا فى هذا اليوم. فيقال لهم: ارجعوا، فانظروا من أحبكم فى حب فاطمة أو سلم عليكم فى حبها أو صافحكم، أو رد عنكم [غيبة] فيه، أو سقى جرعة ماء، فخذوا بيده، فادخلوه الجنة. قال جعفر بن محمد صلوات الله عليه: فوالله ما يبقى يومئذ فى النار إلا كافر أو منافق فى ولايتنا، فعندها يقولون: فما لنا من شافعين ولا صديق حميم. فلو أن لنا كرة فنكون من المؤمنين. ثم قال جعفر بن محمد صلوات الله عليه: كذبوا (ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه [وإنهم لكاذبون] كما قال تعالى. ثم ينادى مناد: لمن الكرم اليوم. فيقال: لله الواحد القهار ولمحمد وعلى وفاطمة والحسن والحسين».

حاضر نیستند حتی با یکی از مریدان خود روبه رو شوند. (۱) بنابراین، کسانی که ما را به گمراهی کشانده اند، در قیامت از ما فرار می کننـد و کسانی که ما را هدایت کرده اند، می ایسـتند تا نجاتمان دهند. از این روست که عقل نجات دهنده و شـهوت هلاک کننده است. البته، شهوتی که از آن سخن می گوییم به معنای غریزه زن گرفتن مرد یا شوهر کردن زن یا بچه دار شدن نیست، زیرا این یک امر طبیعی و فطری است. مراد از شهوت، خارج از حدود الهی زندگی کردن است.

«فَأُولئِکَ هُمُ العَادُونَ » . (۲)

آن ها (که خارج از دستور الهی به ارضای شهوت می پردازند) تجاوزکاران به حریم پروردگارند.

پس، ریشه انسان مغز اوست و زانوبنـد او در همه امور دین و مردانگی اش است. آن حالت مردانگی که توأم با حیا، شـجاعت را تقویت می کنـد؛ همان حالت عالی روحی که اگر با شـجاعت و حیا مخلوط گردد مردانگی نامیده می شود. نشانه مردانگی نیز این است که انسـان به هیـچ وجه زیر بـار امور پست نرود. کسـی که دارای مردانگی است محـال است دسـتش را نزد مردم پست دراز کنـد. او کسـی است که به هر حرفی که می زنـد و هر قولی که می دهـد پایبند است و اگر نمک کسـی را بخورد، محال است به او خیانت کند. (۳)

حکایت میرغضب و نان و نمک مجرم

حکایت کرده اند که سلطانی بر فردی غضب کرد و به میرغضب خود دسـتور داد سر او را قطع کند. میرغضب مجرم را بیرون آورد و به او گفت: آماده شو، می خواهم سـر از بدنت جدا کنم! مجرم گفت: میرغضب، معمولاً کسانی که می خواهند کشته شوند چند تقاضا می کنند. من یک تقاضا بیشتر ندارم؛ نه می خواهم زن و بچه ام را ببینم، نه اجازه

۱- ((۱)) . برداشـتی است از این آیه: اعراف، ۳۸-۳۹: «قَالَ ادْخُلُوا فِی أُمَم قَـدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِی النَّارِ کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّهٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتّی إِذَا ادّارَکُوا فِیهَا جَمِیعاً قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنَا هؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ قَالَ لِکُلٍّ ضِعْفٌ وَ لکِنْ لَا تَعْلَمُونَ * وَ قَالَتْ أُولاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا کَانَ لَکُمْ عَلَیْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ » .

۲- ((۲)) . مؤمنون، ۵۷؛ نیز معارج، ۲۹-۳۱: «وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلّا عَلَی أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ * فَمَنِ ابْتَغَی وَرَاءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْعَادُونَ » .

۳- ((۳)) . اسراء، ۳۴: «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْیَتِیمِ إِلّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کَانَ مَسْؤُلاً» ؛ نیز امالی، شیـخ صدوق، ص۲۹۰: «أبی عبـد الله، عن آبـائه، علیهم السـلام، قـال: قـال أمیر المؤمنین، علیه السـلام: إن لأهل الـدین علامات یعرفون بها: صـدق الحدیث، وأداء الأمانهٔ، والوفاء بالعهد، وصـلهٔ الرحم، ورحمهٔ الضـعفاء، وقلهٔ المؤاتاهٔ للنساء، وبذل المعروف، وحسن الخلق، وسـعهٔ الخلق، واتبـاع العلم وما یقرب إلی الله عز وجل»؛ تحف العقول، حرانی، ص۲۶ (ضمن وصیت رسول اکرم به معـاذ بن جبـل): «...وأوصـیک بتقوی الله وصـدق الحـدیث والوفـاء بالعهـد وأداء الأمانـهٔ وترک الخیانـهٔ...»؛ نیز امـالی، شیـخ صدوق، ص۳۷۹؛ اختصاص، شیخ مفید، ص۲۲۹ (از قال رسول الله): «عن علی بن موسی الرضا، عن الإمام موسی بن جعفر، عن

الصادق جعفر بن محمد، عن الباقر محمد بن على، عن سيد العابدين على بن الحسين، عن سيد شباب أهل الجنة الحسين، عن سيد الأوصياء على، عليهم السلام، عن سيد الأنبياء محمد، صلى الله عليه وآله، قال: لا تنظروا إلى كثرة صلاتهم وصومهم، وكثرة الحج والمعروف، وطنطنتهم بالليل، انظروا إلى صدق الحديث وأداء الأمانة».

خواندن دو رکعت نماز می خواهم، و نه می خواهم کسی را پیدا کنم تا شفاعت مرا بکند، بلکه گرسنه ام و دلم نمی خواهد در حال گرسنگی کشته شوم. اگر ممکن است مقداری غذا برای من بیاور، ولی غذایی که مرا سیر کند!

میر غضب گفت: من پول ندارم و غذای حاضر هم نداریم.

مغضوب گفت: من خودم پول دارم. و بعد مقداری پول به او داد.

میرغضب پول را گرفت و غذای خوشمزه ای آماده کرد و آورد. مغضوب شروع به خوردن کرد و در همان حال می گفت: به به! دستت درد نکند! ممنونم! عالی است! یک لقمه هم تو بخور!

میرغضب گفت: گرسنه نیستم.

مغضوب گفت: خیلی بد است که انسان مشغول خوردن غذای خوشمزه ای باشد و کسی نگاهش کند و چیزی نخورَد. من طبعم قبول نمی کند. از این رو، میرغضب هم مشغول خوردن غذا شد. بعد که غذا تمام شد، گفت: آماده ای گردنت را بزنم؟ مغضوب گفت: آیا مردانگی است که نمک مرا بخوری و گردن مرا بزنی؟

میرغضب رو به او کرد و گفت: ای مجرم، ماهرانه مچ مرا گرفتی!

از قضا، میرغضب از آن دسته آدم هایی بود که روح مردانگی دارند. لذا، دستش را روی چشمانش گذاشت و سرش را برگرداند و به مجرم گفت: برو! تو آزادی! هر چند خودم گرفتار شوم.

مردانگیِ هانی در نگهداری از مسلم

هانی بن عروه (۱)، مسلم بن عقیل (۲) را به خانه خود آورده و پناه داده بود، در حالی که وضع کوفه به هم ریخته بود. مسلم به هانی گفت: وضع شهر بسیار بد است. امکان گرفتار شدن شما هم هست. اگر اجازه بدهید

۱- (۱)) . الفوائد الرجالیهٔ، سید بحر العلوم، ج ۴، ص ۱۸: «هانی بن عروهٔ المرادی المذحجی: قال ..المسعودی فی (مروج الذهب): کان هانی بن عروهٔ المرادی شیخ (مراد) وزعیمها یرکب فی أربعهٔ الاف دارع وثمانیهٔ آلاف راجل، فإذا أجابتها أحافها من (کندهٔ) وغیرها کان فی ثلاثین الف دارع. وفی (حبیب السیر): إن هانی بن عروهٔ کان من أشراف الکوفهٔ وأعیان الشیعهٔ - قال - وروی أنه قد أدرک النبی (ص) وتشرف بصحبته وکان یوم قتل - ابن تسع وثمانین سنهٔ. قال المفید - رحمه الله - فی (الارشاد): إن مسلم بن عقیل - رحمه الله - لما قدم الکوفهٔ نزل دار المختار بن أبی عبیدهٔ الثقفی وهی الدار التی تدعی: دار مسلم بن المسیب .. فلما سمع بمجیئ عبید الله ابن زیاد - لعنه الله - وما أخذ به الناس والعرفاء من التجسس، خرج من دار المختار حتی انتهی الی دار هانئ بن عروهٔ، فدخلها، فاخذت الشیعهٔ تختلف علیه فی دار هانی علی تستر واستخفاء من عبید الله، وتواصوا بالکتمان فدعا ابن زیاد - لعنه الله - مولی له یقال له (معقل) فقال له: خذ ثلاثهٔ آلاف درهم واطلب مسلم بن عقیل

والتمس اصحابه، فإذا ظفرت بواحد منهم أو جماعة فاعطهم هذه الثلاثة آلاف درهم، وقل لهم استعينوا بها على حرب عدوكم وأعلمهم أنك منهم، فانك لو اعطيتهم إياها لقد اطمانوا اليك ووثقوا بك ولم يكتموك شيئا من أخبارهم، ثم أغد عليهم ورح حتى تعرف مستقر مسلم بن عقيل وتدخل عليه ففعل ذلك، وجاء حتى جلس الى مسلم بن عوسجة الاسدى فى المسجد الاعظم - وهو يصلى - فسمع قوما يقولون: هذا يبايع للحسين - عليه السلام - فجاء وجلس حتى فرغ من صلاته، فقال: يا عبد الله، إنى امرؤ من أهل الشام أنعم الله على بحب أهل البيت - عليهم السلام - وحب من أحبهم، وتباكى له، وقال: معى ثلاثة آلاف درهم اردت بها لقاء رجل منهم بلغنى انه قدم الكوفة يبايع لابن بنت رسول الله (ص) فكنت اريد لقاءه، فلم أجد أحدا يدلنى عليه، ولا أعرف مكانه، فانى لجالس فى المسجد - الآن - إذ سمعت نفرا من المؤمنين يقولون: هذا رجل له علم باهل هذا البيت وانى أتيتك لتقبض منى هذا المال، وتدخلنى على صاحبك فانى أخ من اخوانك وثقة عليك، وان شئت اخذت بيعتى له قبل لقائه فقال له مسلم بن عوسجة: أحمد الله على لقائك، فقد سرنى ذلك لتنال الذى تحب، ولينصر الله بك أهل بيت نبيه - عليه وعليهم السلام - ولقد ساءنى معرفة الناس إياى بهذا الامر قبل أن يتم مخافة هذا الطاغى وسطوته قال له (معقل): لا يكون إلا خيرا، خذ البيعة على، فاخذ بيعته، وأخذ عليه المواثيق المغلظة ليناصحن وليكتمن، فاعطاه من ذلك ما أرضاه ثم قال: اختلف إلى - اياما - فى منزلى، فانى طالب لك الاذن على صاحبك وأخذ يختلف مع الناس، فطلب له الاذن، فاذن له، فاخذ مسلم بن عقبل بيعته، وأمر أبا تمامة الصائدى بقبض المال منه، وهو الذى كان يقبض أموالهم وما يعين به بعضهم بعضا ويشترى لهم السلاح، وكان بصيرا وفارسا من فرسان العرب ووجوه الشيعة وأقبل ذلك الرجل يختلف إليهم، فهو أول داخل وآخر خارج حتى فهم ما احتاج إليه ابن زياد فكان يخبره به وقتا، فوقتا. قال المفيد - رحمه الله -: " وخاف هانى بن عروة عبيد الله على نفسه فانقطع عن حضور مجلسه وتمارض، فقال ابن زياد لجلسائه: مالى لا أرى هانئا؟ فقالوا: هو شاك فقال: لو علمت بمرضه لعدته ودعا محمد بن الاشعث وحسان بن أسماء بن خارجة وعمرو بن الحجاج الزبيدى - وكانت رويحة بنت عمرو تحت هانى بن عروة وهى أم يحيى بن هانى - فقال لهم: ما يمنع هانى بن عروة من إتياننا؟ فقالوا: ما ندرى، وقد قيل انه يشتكى، قال: قد بلغنى أنه قد برئ، وهو يجلس على باب داره فالقوه ومروه: ألا يدع ما عليه من حقنا فانى لا أحب أن يفسد عندى مثله من أشراف العرب فاتوه حتى وقفوا عليه عشية - وهو جالس على بابه - وقالوا له: ما يمنعك من لقاء الامير، فانه قد ذكرك، وقال: لو أعلم أنه شاك لعدته؟ فقال لهم: الشكوى تمنعنى، فقالوا له: قد بلغه أنك تجلس كل عشية على باب دارك، وقد استبطاك، والابطاء والجفاء لا يحتمله السلطان، أقسمنا عليك لما ركبت معنا، فدعا بثيابه، فلبسها، وببغلته فركبها، حتى إذا دنا من القصر كان نفسه أحست ببعض ما كان، فقال لحسان بن أسماء بن خارجة: يا بن الاخ، إنى - والله - لهذا الرجل لخائف فما ترى؟ فقال: يا عم، والله ما أتخوف عليك شيئا، ولم تجعل على نفسك سبيلا - ولم يكن حسان يعلم فى أى شئ بعث إليه عبيد الله - فجاء هانى حتى دخل على عبيد الله بن زياد - وعنده القوم - فلما طلع قال عبيد الله: أتتك بحائن رجلاه. فلما دنا من ابن زياد - وعنده - شريح القاضى - التفت نحوه، فقال: أريد حياته ويريد قتلى * عذيرك من خليلك من مراد. وقد كان أول ما قدم مكرما له، ملطفا، فقال له هانى: وما ذاك - أيها الامير؟ قال: إيه يا هانى بن عروة، ما هذه الامور التى تتربص فى دارك لامير المؤمنين وعامة المسلمين؟ جئت بمسلم بن عقيل فادخلته دارك وجمعت له السلاح والرجال فى الدور حولك، وظننت أن ذلك يخفى على؟ قال: ما فعلت ذلك، وما مسلم عندى، قال: بلى قد فعلت فلما كثر الكلام بينهما، وأبى هانى الا مجاحدته منا كرته، دعا ابن زياد (معقلا) ذلك العين، فجاء حتى وقف بين يديه، وقال: أتعرف هذا؟ قال: نعم، وعلم هانى - عند ذلك - أنه كان عينا عليهم، وأنه قد أتاه باخبارهم، فاسقط فى يده ساعة، ثم راجعته نفسه، فقال: اسمع منى وصدق مقالتى، فوالله لا كذبت، والله ما دعوته الى منزلى ولا علمت بشئ من أمره، حتى جاءنى يسالنى النزول، فاستحييت من رده وداخلنى من ذلك ذمام، فضيفته وآويته،

وقد كان من أمره ما بلغت، فان شئت أن أعطيك – الآن – موثقا مغلظا أن لا ابغيك سوء ولا غائلة ولآتينك حتى أضع يدى فى يدك، وإن شئت اعطيك رهينة تكون فى يدك حتى آتيك، وانطلق إليه، فأمره أن يخرج من دارى حيث شاء من الارض فاخرج من ذمامه وجواره، فقال له ابن زياد: والله لا تفارقنى – أبدا – حتى تأتينى به، قال: لا والله، لا أجيئك به – أبدا – أجيئك بضيفى تقتله؟ قال والله لتاتينى به، قال: والله لا آتيك به فلما كثر الكلام بينهما قام مسلم بن عمرو الباهلى – وليس بالكوفة شامى ولا بصرى غيره – فقال: أصلح الله الامير، خلنى وإياه حتى أكلمه، فخلا به ناحية من ابن زياد – وهما منه بحيث يراهما، فإذا رفعا أصواتهما سمع ما يقولان – فقال مسلم: يا هانى، أنشدك بالله أن تقتل نفسك، وأن تدخل البلاء فى عشرتك، فوالله إنى لانفس بك عن القتل، إن هذا ابن عم القوم وليسوا قاتليه ولا ضاريه، فادفعه إليهم فانه ليس عليك فى ذلك مخزاة ولا منقصة، إنما تدفعه الى السلطان، فقال: هانى والله إن على فى ذلك الخزى والعار إن أدفع جارى وضيفى، وأنا حى صحيح أسمع وأرى شديد الساعد كثير الاعوان، والله لو لم اكن إلا وحدى، وليس لى ناصر، لم أدفعه حتى أموت دونه، فاخذ يناشده، وهو يقول: والله لا أدفعه إليه أبدا فسمع ابن زياد – لعنه الله – ذلك، فقال: ادنوه منى، فقال: لتاتينى به أو لاضربن عنقك، فقال: إذا تكثر البارقة حول دارك، فقال ابن زياد – لعنه الله –: والهفاه عليك أبا البارقة تخوفنى؟ – وهو يظن أن عشيرته يسمعونه – ثم قال: أدنه منى؟ فادنى منه، فاعترض وجهه بالقضيب فلم يزل يضرب به أنفه وجبينه وخده حتى كسر أنفه، وسالت الدماء على وجهه ولحيته، ونثر لحم جبينه وخده على لحيته، حتى كسر القضيب وضرب هانى يده على قائم سيف شرطى، وجاذبه الرجل ومنعه، فقال عبيد الله – لعنه الله –: أحرورى سائر القوم قد حل لنا دمك، جروه فجروه، فالقوه فى بيت من بيوت الدار، وأغلقوا عليه بابه. فقال: اجعلوا عليه حرسا، ففعل ذلك به فقام إليه حسان بن أسماء، فقال: أرسل غدر سائر اليوم؟ أمرتنا أن نجيئك بالرجل، حتى إذا جئناك به هشمت وجهه وسيلت دماءه على لحيته، وزعمت أنك تقتله؟ فقال له عبيد الله – لعنه الله –: وإنك لها هنا؟ فامر به فلهز وتعتع واجلس ناحية، فقال محمد بن الاشعث: قد رضينا بما رأى الامير لنا كان أم علينا، انما الامير مؤدب وبلغ عمرو بن الحجاج: أن هانئا قتل، فاقبل فى (مذحج) حتى أحاط بالقصر – ومعه جمع كثير – ثم نادى: أنا عمرو بن الحجاج وهذه فرسان مذحج ووجوهها لم تخلع طاعة ولم تفارق جماعة، وقد بلغهم: أن صاحبهم قد قتل، فاعظموا ذلك فقيل لعبيد الله بن زياد: هذه مذحج بالباب، فقال لشريح القاضى: أدخل على صاحبهم فانظر إليه ثم أخرج وأعلمهم أنه حى لم يقتل، فدخل شريح فنظر إليه، فقال هانى – لما رأى شريحا –: يا لله والمسلمين، أهلكت عشيرتى، أين أهل الدين أين أهل المصر؟ – والدماء تسيل على لحيته – إذ سمع الصيحة على باب القصر، فقال: إنى لاظنها أصوات (مذحج) وشيعتى من المسلمين إنه إن دخل على عشرة نفرا أنقذونى فلما سمع كلامه شريح خرج إليهم فقال: إن الامير لما بلغه كلامكم ومقالتكم فى صاحبكم أمرنى بالدخول عليه فاتيته، فنظرت إليه، فأمرنى أن ألقاكم وأعرفكم: أنه حى، وأن الذى بلغكم من قتله باطل فقال عمرو بن الجاج وأصحابه: أما إذا لم يقتل فالحمد لله، ثم انصرفوا فخرج عبيد الله بن زياد – لعنه الله – فصعد المنبر – ومعه أشراف الناس وشرطه وحشمه – وقال: إما بعد أيها الناس، فاعتصموا بطاعة الله وطاعة أئمتكم، ولا تفرقوا فتهلكوا وتذلوا وتقتلوا وتجفوا وتحرموا، إن أخاك من صدقك وقد أعذر من أنذر ثم ذهب لينزل، فما نزل حتى دخلت النظارة المسجد من قبل باب التمارين، يشتدون ويقولون: قد جاء ابن عقيل فدخل عبيد الله القصر – مسرعا – واغلق أبوابه فقال عبد الله بن حازم: أنا والله رسول ابن عقيل الى القصر لانظر ما فعل هانى، فلما ضرب وحبس ركبت فرسى، فكنت اول داخل الدار على مسلم بن عقيل بالحبر فإذا بنسوة لمراد مجتمعات ينادين: يا غيرتاه، يا ثكلاه فدخلت على مسلم، فاخبرته، فأمرنى أن أنادى فى أصحابه – وقد ملابهم الدور حوله – كانوا فيها أربعة آلاف رجل – فقال لمناديه ناد: يا منصور أمة فناديت، فتنادوا أهل الكوفة واجتمعوا، فعقد مسلم لرؤوس الارباع: كندة ومذحج وتميم وأسد ومضر وهمدان وتداعى الناس، فما لبثنا إلا قليلا حتى امتلا المسجد والسوق من الناس فما زالوا يتواثبون حتى المساء فضاق بعبيد

الله أمره، وكان اكثر عمله أن يمسكك باب القصر، وليس معه إلا ثلاثون رجلا من الشرط وعشرون رجلا من أشرف الناس فدعا ابن زياد كثير بن شهاب ومحمد بن الاشعث والقعقاع الذهلى وشبث بن ربعى وحجار بن أبجر وشمر بن ذى الجوشن، وأمرهم أن يخرجوا فيمن أطاعهم من عشائرهم ويخذلوا الناس عن مسلم بن عقيل ويخوفونهم السلطان ويحذرونهم ففعلوا ذلك ومنوا أهل الطاعة: الزيادة فى العطاء والكرامة وخوفوا أهل المعصية بالحرمان والعقوبة، فلما سمع الناس مقالة أشرافهم، أخذوا يتفرقون عن مسلم بن عقيل، حتى أمسى مسلم وليس معه إلا ثلاثون نفرا فى المسجد، فصلى ثم خرج، ولم يبق معه أحد، فكان من أمره ما كان من القتل وإلقائه من فوق القصر - رحمة الله عليه -. فقام محمد بن الاشعث الى عبيد الله بن زياد، فكلمه فى هانى بن عروة، فقال: إنك قد عرفت موضع هانى من المصر وبيته من العشيرة وقد علم قومه أنى وصاحبى سقناه اليك، وأنشدك الله لما وهبته لى، فانى اكره عداوة المصر وأهله فوعده أن يفعل، ثم بدا له، وأمر بهانى - فى الحال - فقال: أخرجوه إلى السوق فاضربوا عنقه فاخرج هانى حتى أتى به إلى مكان من السوق يباع فيه الغنم - وهو مكتوف - فجعل يقول: وامذحجاه ولا مذحج لى اليوم، يا مذحجاه يا مذحجاه! أين مذحج فلما رأى أن أحدا لا ينصره، جذب يده فنزعها من الكتاف ثم قال: أما من عصا أو سكين أو حجر أو عظم يحاجز به رجل عن نفسه؟ فوثبوا إليه فشدوه وثاقا، ثم قيل له: امدد عنقك، فقال: ما أنا بسخى وما أنا بمعينكم على نفسى، فضربه مولى لعبيد الله بن زياد - لعنه الله - يقال له: (رشيد) بالسيف فلم يصنع شيئا، فقال هانى: الى الله المعاد اللهم إلى رحمتك ورضوانك، ثم ضربه أخرى، فقتله...». - طرائف المقال، سيد على بروجردى، ج ۲، ص ۷۳: «هانى بن عروة المقتول فى محبة أهل البيت عليهم السلام هو الذى قصته معروفة أعان مسلما حتى فاز بالشهادة، واستقبل بالسعادة من بين أهل الكوفة، وقبره جنب المسجد مزار للشيعة رحمه الله، وقد ترحم عليه أبا عبد الله عليه السلام مرارا حين سماع خبر مسلم معه، قال: انا لله وانا إليه راجعون».

۲- (۲)) . معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۱۶۵: «مسلم بن عقيل ابن أبى طالب، من أصحاب الحسن عليه السلام. ... إن كون مسلم بن عقيل من أصحاب الحسين عليه السلام وسفير إلى أهل الكوفة وأول مستشهد فى سبيله أظهر من الشمس، وكيف كان، فجلالة مسلم بن عقيل وعظمته فوق ما تحويه عبارة، فقد كان بصفين فى ميمنة أمير المؤمنين عليه السلام مع الحسن والحسين وعبد الله بن جعفر، ذكره ابن شهر آشوب فى المناقب: الجزء ۳، فى حرب صفين وقال المفيد - قدس سره - ثم كتب (الحسين عليه السلام) مع هانى بن هانى وسعيد بن عبد الله وكانا آخر الرسل إلى أهل الكوفة: (بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن على إلى الملا من المؤمنين والمسلمين، أما بعد، فإن هانيا وسعيدا قدما على بكتبكم وكانا آخر من قدم على من رسلكم، وقد فهمت كل الذى اقتصصتم وذكرتم، ومقالة جلكم أنه ليس علينا إمام فاقبل لعل الله أن يجمعنا بك على الحق والهدى، وإنى باعث إليكم أخى وابن عمى وثقتى من أهل بيتى مسلم بن عقيل) - الحديث - الارشاد: فى (فصل مختصر الاخبار التى جاءت بسبب دعوته عليه السلام) وروى الصدوق - قدس سره - عن الحسين بن أحمد بن إدريس، قال: حدثنا أبى، عن جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدثنى محمد بن الحسين بن زيد، قال: حدثنا أبو أحمد محمد بن زياد، قال: حدثنا زياد بن المنذر، عن سعيد ابن جبير، عن ابن عباس، قال: قال على عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله: يا رسول الله إنك لتحب عقيلا؟ قال: اى والله إنى لاحبه حبين، حبا له وحبا لحب أبى طالب له، وإن ولده مقتول فى محبة ولدك فتدمع عليه عيون المؤمنين وتصلى عليه الملائكة المقربون. ثم بكى رسول الله صلى الله عليه وآله حتى جرت دموعه على صدره، ثم قال: إلى الله أشكو ما تلقى عترتى من بعدى الامالى: المجلس، الحديث ۳.

من از خانه شما بروم! هانی گفت: من سرم را در راه این مهمانی گذاشته ام. نباید بروی. نهایت کار این است که مأموران یزید تو را در خانه من پیدا می کنند و می گویند جرم نگه داشتن مسلم جان توست. (۱)

این مردانگی بزرگی است که یک نفر بگوید در این فضای پر از وحشت، نه مهمانم را بیرون می کنم و نه حاضرم او برود، گرچه به قیمت جانم تمام شود.

نه از بستن نه از کشتن ندارم هیچ باکی من از روزی که این جا پا نهادم ترک سر گفتم.

انسان باید مرد باشد؛ چه کسانی که در لباس مردان ظاهر می شوند و چه کسانی که در لباس زنان هستند. فرقی نمی کند. زن هم باید مانند مرد مردانگی داشته باشد.

این کمال نامردی است که کسی پس از ده سال ازدواج و داشتن پنج فرزند بگوید دیگر از قیافه زنم یا شوهرم خوشم نمی آید و خواستار ازدواج با دیگری هستم. این دلیل پستی و نامردی آن شخص است و متاسفانه، از این نامردها فراوانند! این نامردی است که کسی ثروت اندوخته باشد، اما آن را در امور خیر هزینه نکند؛ کسی آبرو داشته باشد و بتواند آن را برای دیگران گرو بگذارد و کار آنان را حل کند، اما این کار را نکند و... .

مردانگی مسلم در برابر ابن زیاد

هانی پس از این که مانع رفتن مسلم شد به او گفت: من مقداری کسالت دارم، اگر ابن زیاد بفهمد حالم خوب نیست، چون رئیس قبیله هستم و چهار هزار مرد مسلح به فرمان من هستند، حتماً به دیدنم می آید. تو از این فرصت استفاده کن و پشت پرده مخفی شو. وقتی ابن زیاد آمد، من علامت می دهم. تو نیز بیرون بیا و او را بکش و عراق را از شرّ حکومت

۱- ((۱)) . ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۴۹؛ نیز مقتل الحسین، ابو مخنف ازدی، ص۳۷: «...ابن زیاد (به هانی، رحمه الله): والله لا تفارقنی أبدا حتی تأتینی به، قال: لا والله لا آتیک به أبدا، أجیئک بضیفی تقتله؟! قال: والله لتأتین به، قال: لا والله لا آتیک به. فلما کثر الکلام بینهما قام مسلم بن عمرو الباهلی – ولیس بالکوفهٔ شامی ولا بصری غیره – فقال: أصلح الله الأمیر، خلنی وإیاه حتی أکلمه، فقام فخلا به ناحیهٔ من ابن زیاد، وهما منه بحیث یراهما، وإذا رفعا أصواتهما سمع ما یقولان، فقال له مسلم: یا هانئ إنی أنشدک الله أن تقتل نفسک، وأن تدخل البلاء علی عشیرتک، فوالله إنی لأنفس بک عن القتل، إن هذا الرجل ابن عم القوم ولیسوا قاتلیه ولا ضائریه، فادفعه إلیه فإنه لیس علیک بذلک مخزاهٔ ولا منقصهٔ، إنما تدفعه إلی السلطان. فقال هانئ: والله إن علی فی ذلک للخزی والعار، أنا أدفع جاری وضیفی وأنا حی صحیح أسمع وأری، شدید الساعد، کثیر الأعوان؟! والله لو لم أکن إلاـ واحدا لیس لی ناصر لم أدفعه حتی أموت دونه. فأخذ یناشده وهو یقول: والله لا أدفعه أبدا...». البته، در صحت این روایت با همه شهرتی که دارد تردید کرده اند و واقع امر چنانکه نقل کرده اند نبوده است. زیرا در این روایت هتک جناب هانی و مسلم به ظرافت تمام گنجانده شده است. رک: تاریخ سیدالشهدا، مرحوم آیت الله عباس صفایی حائری، انتشارات مسجد جمکران، ذیل همین بجث.

او و یزید خلاص کن! اما هنگامی که ابن زیاد به دیدن هانی آمد، هانی هر چه علامت داد، مسلم بیرون نیامد.

پس از رفتن ابن زیاد، هانی گفت: چرا بیرون نیامدی و او را نکشتی؟ مسلم در پاسخ گفت:

«الاسلام قَیّد الفِتْک». (۱)

زانوبندی مثل دین به من خورده بود.

یعنی دین اجازه نمی دهد دشمن را به نامردی بکشم، اما رو در روی دشمن حاضر به جدال هستم. در آن صورت، اگر کشته شوم، به بهشت می روم و اگر دشمن را بکشم، در راه خدا کشته ام.

آری، انسان باید مرد باشد و حتی با دشمن هم مردانگی داشته باشد.

نشانه های مردانگی

مردانگی نشانه هایی دارد که یکی از آن ها «گذشت» است. حضرت علی، علیه السلام، در میان جمعی نشسته بود و درباره موضوعی با مردم سخن می گفت. ناگاه یکی از خوارج بلند شد و فریاد زد:

«قاتله اللّه کافراً، ما أفقهه». (۲)

خدا او را بکشد. چقدر فقیه و عالم است!

همه از این سخن خشمگین شدند و قصد کشتن او را داشتند. امیرالمؤمنین، علیه السلام، فرمود: او تنها به من خطاب کرد و بر من نفرین فرستاد. کار دیگری نکرد. دست از او بردارید!

کسی که حس انتقام جویی دارد، مردانگی ندارد. مرد کسی است که وقتی قدرت بر انجام کاری دارد گذشت کند. (۳)

حکایتی عجیب از مردانگی

روزی، جوانی دختری را دیده و پسندیده بود. دختر هم دختر باسواد و باکمال و زیبایی بود. وضع مالی شان هم خوب بود. این دو جوان برای

۱- ((۱)) . کافی، ج ۷، ص ۳۷۵؛ نیز تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۲۱۴: «عن أبی الصباح الکنانی قال: قلت لأبی عبد الله، علیه السلام: إن لنا جارا من همدان یقال له الجعد بن عبد الله وهو یجلس إلینا فنذکر علیا أمیر المؤمنین، علیه السلام، وفضله فیقع فیه أفتأذن لی فیه؟ قال: فقال: یا أبا الصباح أو کنت فاعلا؟ فقلت:إی والله لئن أذنت لی فیه لأرصدنه فإذا صار فیها

اقتحمت علیه بسیفی فخبطته حتی اقتله قال: فقال: یا أبا الصباح هذا الفتک وقد نهی رسول الله، صلی الله علیه وآله، عن الفتک. یا أبا الصباح إن الاسلام قید الفتک»؛ المجازات النبویهٔ، شریف رضی، ص۳۵۶: «قوله (پیامبر)، علیه الصلاهٔ والسلام: الایمان قید الفتک». - مقتل الحسین، أبو مخنف أزدی، ص ۳۲؛ نیز تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۰: «فمرض هانی بن عروهٔ فجاء عبید الله عائدا له، فقال له عمارهٔ بن عبید السلولی: انما جماعتنا وکیدنا قتل هذا الطاغیهٔ فقد أمکنک الله منه فاقتله، قال هانی: ما أحب أن یقتل فی داری، فخرج فما مکث الا جمعهٔ حتی مرض شریک بن الأعور وکان کریما علی ابن زیاد وعلی غیره من الامراء وکان شدید التشیع. فأرسل إلیه عبید الله انی رائح إلیک العشیهٔ. فقال لمسلم: ان هذا الفاجر عائدی العشیهٔ فإذا جلس فاخرج إلیه فاقتله. ثم اقعد فی القصر لیس أحد یحول بینک وبینه، فان برئت من وجعی هذا أیامی هذه سرت إلی البصرهٔ وکفیتک أمرها، فلما کان من العشی اقبل عبید الله لعیادهٔ شریک. فقام مسلم بن عقیل لیدخل وقال له شریک: لا یفوتنک إذا جلس، فقام هانی بن عروهٔ إلیه فقال: انی لا أحب أن یقتل فی داری کأنه استقبح ذلک، فجاء عبید الله بن زیاد فدخل فجلس فسأل شریکا عن وجعه وقال: ما الذی تجد ومتی اشتکیت، فلما طال سؤاله إیاه ورآی أن الاخر لا یخرج خشی ان یفوته فأخذ یقول: ما تنظرون بسلمی أن تحیوها اسقنیها وان کانت فیها نفسی، فقال ذلک مرتین أو ثلاثا، فقال عبید الله ولا یفطن ما شأنه: أترونه یهجر؟ فقال له هانی: نعم أصلحک الله ما زال هذا دیدنه قبیل عمایهٔ الصبح حتی ساعته هذه. ثم انه قام فانصرف، فخرج مسلم فقال له شریک ما منعک من قتله؟ فقال: خصلتان أما أحدهما فکراههٔ هانی ان یقتل فی داره، واما الأخری فحدیث حدثه الناس عن النبی، صلی الله علیه وآله، ان الایمان قید الفتک ولا یفتک مؤمن، فقال هانی: اما والله لو قتلته لقتلت فاسقا فاجرا کافرا غادرا ولکن کرهت ان یقتل فی داری».

۲- (۲)) . نهج البلاغه، حکمت ۴۲۰: (وروی أنه، علیه السلام، کان جالسا فی أصحابه فمرت بهم امرأهٔ جمیلهٔ فرمقها القوم بأبصارهم) فقال، علیه السلام: إن أبصار هذه الفحول طوامح، وإن ذلک سبب هبابها، فإذا نظر أحدکم إلی امرأهٔ تعجبه فلیلامس أهله فإنما هی امرأهٔ کامرأهٔ (فقال رجل من الخوارج: قاتله الله کافرا ما أفقهه! فوثب القوم لیقتلوه) فقال: رویدا إنما هو سب بسب أو عفو عن ذنب».

۳- (۳)) . مصباح الشریعهٔ، منسوب به إمام صادق، ص ۱۵۸: «قال الصادق، علیه السلام: العفو عند القدرهٔ من سنن المرسلین واسرار المتقین»؛ نیز شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۰۴ (شماره ۴۸۶ از حکم منسوبه حضرت علی، علیه السلام): «من أفضل اعمال البر: الجود فی العسر، والصدق فی الغضب، والعفو عند القدرهٔ».

ازدواج صحبت هاشان را کرده بودند و قرار گذاشته بودند پس از پایان تحصیلاتشان ازدواج کنند.

پسر که مجبور بود برای ادامه تحصیل به خارج برود، به خانواده این دخترخبر داد که چند سالی باید برای گرفتن فوق لیسانس به خارج از کشور برود ولی قرار ازدواج آنان بر جای خویش است. آن ها هم پذیرفتند.

در خلال این مدت، گاهی میان این دو جوان نامه های مؤدبانه ای نیز ردّ و بدل می شد. پسر در اروپا با انسان های فراوانی برخورد داشت و می توانست با دخترهای دیگری ازدواج کند، اما چون قول داده بود با این دختر ازدواج کند بر سر عهد خود بود.

پس از مدتی، پسر دید دختر پاسخ نامه هایش را نمی دهد. نامه های دیگری نوشت، اما همگی بی پاسخ ماند. لذا بسیار ناراحت شد و فکر می کرد چه شده که او پاسخ نامه مرا نمی دهد؟ در نهایت، پیش خود فکر کرد شاید او خواستگار دیگری پیدا کرده و می خواهد با او ازدواج کند. اما حقیقت ماجرا این نبود. سبب این بود که مدتی پس از رفتن او، این دختر بر اثر حادثه ای درونی بینایی خود را از دست داده بود و معالجات پزشکان نیز فایده ای نداشت. لذا، دختر که هفده سال بیشتر نداشت، تصمیم گرفته بود پاسخ نامه های پسر را ننویسد. از طرفی، فکر می کرد اگر در پاسخ نامه بنویسد که دو چشمش را از دست داده است، او به رنج و ناراحتی سنگینی دچار می شود. لذا تصمیم گرفته بود پاسخی به نامه های او ننویسد تا گذر زمان محبت قدیمی را به فراموشی بسپارد.

وقتی درس جوان تمام شد، با ناراحتی نامه ای نوشت و آمدنش را خبر داد. وقتی از هواپیما پیاده شد، پدر و مادر و خویشاوندانش را دید که در انتظار او هستند، اما از اقوام آن دختر کسی را ندید. به مادرش گفت: چه

شده که آن ها نیامده اند؟ مادر که از موضوع مطلع بود هیچ نگفت تا به خانه رسیدند. همین که در خانه چمدان ها را بر زمین گذاشتند، به مادر گفت: می خواهم به خانه آن خانم بروم.

سپس، به در منزل آن خانم رفت. مادر دختر او را به منزل برد و جوان دید آن دختر کنار اتاق نشسته و هیچ عکس العملی به آمدن او نشان نمی دهد. پسر از این رفتارخیلی ناراحت شد، اما چیزی نگفت. سلام کرد، دختر جواب داد و بعد به سختی گریه کرد.

پسر رو به مادر دختر کرد و پرسید: چه مساله ای پیش آمده؟ مادر دختر که تا آن لحظه خویشتن دار بود ناگاه از فرط ناراحتی غش کرد. وقتی به هوش آمد، به پسر گفت: دختر من به علت یک ناراحتی درونی بینایی اش را از دست داده است. به این دلیل نامه هایت را جواب نمی داد تا مزاحم شما نشود. او قادر به تشکیل خانواده و زندگی مشترک نیست و لازم است شما برای آینده خود فکر دیگری بکنید.

پسر گفت: من هیچ فکر دیگری ندارم. من غیر از این دختر با کس دیگری ازدواج نمی کنم. بعد هم دختر را عقد کرد، عروسی گرفت و زندگی را با او شروع کرد.

من بیش از این از وضع آن ها اطلاعی ندارم، ولی این را می دانم که آن پسر انسان بسیار جوانمردی بوده است. برخلاف چنین انسان هایی عده ای دیگر دختری را عقد کرده و هشت ماه هم با او رفت و آمد دارند، اما یک مرتبه می گویند: این دختر دلم را زده و دیگر او را نمی خواهم. یا دختری به مادرش می گوید که دیگر از این پسر خوشم نمی آید! اما کسانی که مردانگی دارند، آن قدر آقا هستند که حتی اگر به کسی علاقه نداشته باشند، احساس خود را بروز نمی دهند و با کمال محبت با او زندگی می کنند.

حکایتی دیگر از مردانگی

در اوایل طلبگی ام شخصی بود که نامش را فراوان می شنیدم و حدود سال ۵۵ یا ۵۶ از دنیا رفت. او یکی از انسان های بی نظیری بود که مراجع هم او را می شناختند. این حکایت مربوط به اوست که البته تنها گوشه ای از فضایلش را هویدا می کند. نقل است که یک بار شخصی از او پرسید: شما با همسرت چگونه زندگی می کنی؟

گفت: من پنجاه سال است با همسرم زندگی می کنم. او با این که بسیار باکمال و با سواد است، خیلی بدقیافه است. با این حال، پنجاه سال است با او زندگی بسیار خوب و عالی ای دارم. پرسیدند: چگونه؟ گفت: من بسیار به او احترام می گذارم، چون او بزرگ تر از من است و پیامبر، صلی الله علیه وآله، می فرماید به بزرگ تر از خود احترام بگذارید. (۱) او هم خیلی به من احترام می گذارد، چون از او زیباتر و کوچکترم!

به راستی، بعضی ها خیلی مردانگی دارند.

این حکایت خواندنی است

در تهران واعظی بود که خواهری سی و سه ساله داشت. می گویند به اندازه ای این دختر بدقیافه بود که هر کس برای ازدواج با او می رفت، حتی نمی نشست چای بخورد و راهش را می کشید و می رفت.

این بود تا این که یک نفر حاضر شد با او ازدواج کند، اما او هم درست این خانم را ندیده بود. شب عروسی، وقتی طبق رسم قدیم تهران آمدند این دختر را در سن ۳۴ سالگی آماده رفتن به خانه شوهر کنند او را به آرایشگر سپردند. اما آرایش چهره اش را بدتر کرد (آن وقت ها آرایش نمی گفتند، بَزک می گفتند)؛ یعنی اگر بزکش نمی کردند، قیافه خودش خیلی بهتر بود.

خلاصه، عروس را آماده کردند. وقتی شب عروسی عروس و داماد

۱- ((۱)) . کافی، ج ۲، ص ۱۶۵: «أبی عبد الله، علیه السلام، قال: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: من إجلال الله إجلال ذی الشیبة المسلم»؛ نیز در همین صفحه: «أبو عبد الله، علیه السلام: لیس منا من لم یوقر کبیرنا ویرحم صغیرنا»؛ همین صفحه: «أبو عبد الله، علیه السلام: عظموا کبارکم وصلوا أرحامکم، ولیس تصلونهم بشئ أفضل من کف الأذی عنهم».

کنار هم قرار گرفتند و داماد بیچاره چادر را از سر عروسش برداشت، دید این عروس از زیبایی هیچ بهره ای ندارد. دختر که بهت او را دید آمد بگوید: برای خدا ... که داماد حرفش را قطع کرد و گفت: راست می گویی. برای خدا. بگذار ما هم با وجود مقدّس او معامله کنیم. آیا چون تو بدقیافه هستی، نباید شوهر کنی؟

برای من نقل کرده اند که تا دم مرگ آن برادر و خواهر و این شوهر در آن خانه با هم زندگی می کردند و با هم رفیق بودند و این مرد عاشقانه با این زن زندگی می کرد. این مردانگی است که خاصیت به کارگیری عقل و نتیجه تفکر و تامل و توجه است.

اقسام فکر و اندیشه

روایت باارزشی که اقسام اندیشه را بیان می کرد این بود:

«التفکر علی خمسة أوجه».

یعنی تفکر باید در پنج چیز صورت بگیرد:

۱. «فکرة فی آیات اللّه ویتولد منه التوحید والیقین».

نخستین صورت از صور تفکر، اندیشه و تفکر در آیات خداست. آیات خدا نیز بر سه نوع است: آیات آفاق، آیات أنفس، و آیات شرعی. (۱) نتیجه چنین فکری توحید است و پس از آن یقین به دست می آید.

مراد روایت این است که باید درباره آیات خدا فکر کرد. معنای دقیق آیات در فارسی همان نشانه هاست، زیرا هر عنصری در این عالم نشانه ای از وجود حضرت حق است؛ یعنی همه حیثیت یک عنصر نشان می دهد که صاحب، ناظم، کارگردان، و مالکی دارد. تفکر در نشانه ها به انسان می فهماند که مالک آن ها حکیم و عادل است.

انسان باید درباره یک لقمه نان خالی تا انواع دیگر غذاها فکر کند. در همین دانه گندم، خداوند متعال شانزده نوع ویتامین با یک نظام خاص

۱- ((۱)) . تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۴ (ذیل آیه «سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ ...»): «فالآیة تعد إراءة آیات فی الآفاق وفی أنفسهم حتی یتبین بها کون القرآن حقا، والآیات التی شأنها إثبات حقیة القرآن هی الحوادث والمواعید التی أخبر القرآن أنها ستقع».

که برای بدن مفید است قرار داده است. کافی است یکی از این ویتامین ها به هم بخورد تا سبب اذیّت و آزار شود.

در باره معـده، که پرده نازکی است و خوردنی ها را در آن می ریزیم، فکر کنیم. وقتی معـده خالی است، کوچک و به اندازه دو مشت است که روی هم بگـذاریم، ولی وقتی بـدن به غذا نیاز دارد، همین معده به تناسب حجم غذا خودش را باز می کند. معـده ای که بسـیار نـازک است، هشـتاد سال این همه خوراکی را در خود جای می دهـد و به خوبی کار می کنـد. آیا ممکن است معده خالقی نداشته باشد؟

در نعمت هـای خـدا فکر کنیم. مثلاـ انگور وقتی تازه است، هشت یا نُه نوع خاصـیت دارد. وقتی هم کهنه می شود، بر خلاف بسـیاری از میوه ها که وقتی کهنه می شوند می گندند و خراب می شوند، تازه به کشمش بدل می شود که فایده اش از انگور تـازه برای بـدن بیشتر است (یـک اثرش کم کردن درد رماتیسم است). درباره نعمت ها بایـد فکر کرد تا از این انـدیشه، شـکر متولد شود.

واقعاً خـدا چه نعمتهایی آفریـده است! اسـتخوان سازی بـدن توحیـد محض است. اسـتخوان های انگشت ها باید قلمی باشـند و هرکـدام هم باید مِفصـلی داشـته باشد تا این انگشت ها راحت باز و بسـته شوند. اسـتخوان های مچ یک مقدار باید ضـخیم تر باشـند و حجم بیشتری داشـته باشـند. آرواره پایین بایـد متحرک باشد و آرواره بالا ثابت. اگر خدا بخواهد کمی آرواره بالا را شل کند، تا آخر عمر نمی توان یک کلمه سخن گفت، چون فضای دهان نمی تواند کلمات را بگیرد.

۲. «وفکرهٔ فی نعمهٔ اللّه ویتولد منه الشکر و المحبهٔ».

اندیشه و فکر کردن در نعمت های خدا نتیجه اش شکر و عشق است.

۳. «وفکرهٔ فی وعید اللّه ویتولد منه الرهبهٔ».

ص:۳۱

سومین قسم تفکر تفکر در آیات عذاب است که نتیجه اش ترس است. قرآن را برداریم و ببینیم درباره مجرمان، فاسقان، ظالمان، مسرفان و عاصیان چه فرموده است.

۴. «وفکرهٔ فی وعد اللّه ویتولد منه الرغبهٔ».

قسم چهارم، اندیشه در وعده های خداست که نتیجه اش میل به برنامه های الهی است. آیات بشارت قرآن را بخوانیم و ببینیم پروردگار به نیکوکاران چه وعده هایی داده است تا برای انجام اعمال نیک انگیزه بیشتری داشته باشیم.

۵. «وفکرهٔ فی تقصیر النفس فی الطاعات مع احسان اللّه ویتولد منه الحیاء».

پنجمین بخش نیز تفکر در این باره است که نفس ما در عبادت خدا در طول مدت حیاتمان وقت بسیار کمی گذاشته و بسیار کوتاهی کرده است. این فکر نیز سبب حیای بنده از پروردگارش می شود.

ص:۳۲

۳- اندیشه و موفقیت

اشاره

ص:۴۷

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

شکی نیست که حرکت فکری پرارزش ترین حرکت انسان است، زیرا عزیزترین عنصر وجود انسان عقل است و طبق فرموده حدیث شناس بی مانند، مرحوم علّامه مجلسی، عنصر باعظمت عقل رابط میان انسان و تمام حقایق عالم است. (۱) از آیات قرآن مجید استفاده می شود که ظرفیت این عنصر، به گستردگی همه آفرینش است، همین عنصر است که انسان را به ماورای این عالم پرواز می دهد و در ملکوت عالم، به بسیاری از حقایق نائل می کند.

مسائلی هم که درباره عقل گفته می شود، تنها مربوط به کتب آسمانی و مقالات و کتب علمی نیست، بلکه به حقیقت پیوسته و تحقّق پیدا کرده است. در غیر این صورت، آیات باعظمت زیر چه معنایی داشتند؟

«وَ کَذٰلِکَ نُرِی إِبْرٰاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ ». (۲)

و این گونه فرمانروایی و مالکیّت و ربوبیّت خود را بر آسمان ها.و زمین به

۱- (۱)) پی نوشت . کتاب بحار مرحوم مجلسی، به جز ارزش روایی، دارای «بیان» و «ایضاحات» ارزشمندی است که متاسفانه بسیاری از محققین آن ها را مطالعه نمی کنند. برای نمونه توضیح مرحوم علامه را ذیل این روایات بنگرید: - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۲: «عن أبیه، عن سهل، عن محمد بن عیسی، عن البزنطی، عن جمیل عن الصادق جعفر بن محمد (علیهما السلام) قال کان أمیر المؤمنین (علیه السلام) یقول: أصل الانسان لبه، وعقله دینه، ومروته حیث یجعل نفسه، والایام دول، والناس إلی آدم شرع سواء. بیان: اللب بضم اللام: خالص کل شئ، والعقل. والمراد هنا الثانی أی تفاضل أفراد الانسان فی شرافة أصلهم إنما هو بعقولهم لا ـ بأنسابهم وأحسابهم. ثم بین (علیه السلام) أن العقل الذی هو منشا الشرافة إنما یظهر باختیاره الحق من الادیان، وبتکمیل دینه بمکملات الایمان، والمروءة مهموزا بضم المیم والراء الانسانیة مشتق من المرء وقد یخفف بالقلب والادغام. والظاهر أن المراد أن إنسانیة المرء وکماله و نقصه فیها إنما یعرف بما یجعل نفسه فیه ویرضاه لنفسه من الاشغال والاعمال و الدرجات الرفیعة، والمنازل الخسیسة، فکم بین من لا یرضی لنفسه إلا کمال درجة العلم والطاعة والقرب والوصال، وبین من یرتضی أن یکون مضحکة للئام لاکلة ولقمة ولا یری لنفسه شرفا ومنزلة سوی ذلک. ویحتمل أن یکون المراد التزوج بالاکفاء، کما قال الصادق (علیه السلام) لداود الکرخی حین أراد التزویج: انظر أین تضع نفسک. والتعمیم أظهر. والدول مثلثة الدال: جمع دولة بالضم والفتح وهما بمعنی انقلاب الزمان، وانتقال المال أو العزة من شخص إلی آخر، وبالضم: الغلبة فی الحروب، والمعنی أن ملک الدنیا وملکها وعزها تکون یوما لقوم ویوما لآخرین. والناس إلی آدم شرع بسکون الراء وقد یحرک أی سواء فی النسب، وکلهم ولد آدم، فهذه الامور المنتقلة الفانیة لا تصیر مناطا للشرف بل الشرف بالامور الواقعیة الدائمة الباقیة فی النشأتین، والاخیرتان مؤکدتان للاولیین. - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۳: أبی، عن سعد، عن ابن یزید، عن إسماعیل بن قتیبة البصری، عن أبی خالد العجمی، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: خمس من لم یکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع: الدین، والعقل، والادب، والحریة، وحسن الخلق. سن: ابن یزید مثله. وفیه والجود مکان الحریة. بیان: حسن الادب إجراء الامور علی

قانون الشرع والعقل فى خدمة الحق ومعاملة الخلق. والغنى: عدم الحاجة إلى الخلق، وهو غنى النفس فإنه الكمال لا ـ الغنى بالمال. والحرية تحتمل المعنى الظاهر فإنها كمال فى الدنيا، وضدها غالبا يكون مانعا عن تحصيل الكمالات الاخروية، ويحتمل أن يكون المراد بها الانعتاق عن عبودية الشهوات النفسانية، والانطلاق عن اسر الوساوس الشيطانية، والله يعلم. - بحار الأنوار، ج ١، ص ٨٧: مسكان عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: لم يقسم بين العباد أقل من خمس: اليقين، والقنوع، والصبر، والشكر، والذى يكمل به هذا كله العقل. سن: عثمان بن عيسى مثله. بيان: أى هذه الخصال فى الناس أقل وجودا من سائر الخصال، ومن كان له عقل يكون فيه جميعها على الكمال، فيدل على ندرة العقل أيضا. - بحار الأنوار، ج ١، ص ٨٩: ابن المتوكل، عن السعد آبادى، عن البرقى، عن أبيه، عن ابن أبى عمير عمن ذكره، عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: ما خلق الله عزوجل شيئا أبغض إليه من الاحمق، لانه سلبه أحب الاشياء إليه وهو عقله. بيان: بغضه تعالى عبارة عن علمه بدناءة رتبته، وعدم قابليته للكمال، وما يترتب عليه عن عدم توفيقه على ما يقتضى رفعة شأنه لعدم قابليته لذلك، فلا ينافى عدم اختياره فى ذلك، أو يكون بغضه تعالى لما يختاره بسوء اختياره من قبائح أعماله مع كونه مختارا فى تركه، والله يعلم. - بحار الأنوار، ج ١، ص ٩٠: ابن الوليد، عن الصفار، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن بعض أصحابه عن أبى عبد الله (عليه السلام) قال: دعامة الانسان العقل، ومن العقل الفطنة، والفهم، والحفظ والعلم، فإذا كان تأييد عقله من النور كان عالما حافظا زكيا فطنا فهما، وبالعقل يكمل، وهو دليله ومبصره ومفتاح أمره. بيان: الدعامة بالكسر: عماد البيت. والفطنة: سرعة إدراك الامور على الاستقامة. والنور لما كان سببا لظهور المحسوسات يطلق على كل ما يصير سببا لظهور الاشياء على الحس أو العقل، فيطلق على العلم وعلى أرواح الائمة (عليهم السلام) وعلى رحمة الله سبحانه وعلى ما يلقيه فى قلوب العارفين من صفاء وجلاء به يظهر عليهم حقائق الحكم ودقائق الامور، وعلى الرب تبارك وتعالى لانه نور الانوار ومنه يظهر جميع الاشياء فى الوجود العينى والانكشاف العلمى، وهنا يحتمل الجميع. وقوله: زكيا، فيما رأينا من النسخ بالزاء فهو بمعنى الطهارة عن الجهل والرذائل، وفى الكافى مكانه: ذاكرا.

٢- (٢)) . انعام، ٧٥.

ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

«سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ» (۱) .

منزّه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمّد، صلی الله علیه وآله] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد، تا [بخشی] از نشانه هایِ [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم؛ یقیناً او شنوا و داناست.

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی . فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی » . (۲)

سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد. پس [فاصله اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان یا نزدیک تر شد.

برای این که بدانیم عقل انسان، شایستگی پرواز در چه فضای گسترده ای را برای یافتن حقایق دارد، لازم است به خطبه اوّل نهج البلاغه امیرالمومنین، علیه السلام، مراجعه کنیم. (۳) هم چنین، به نزدیک نهصد آیه ای که قرآن در آن ها، کلمات لبّ، فکر، عقل و... را مطرح کرده است. این مطالب را باید ملاحظه کرد تا برای ما نیز فضای پرواز در این عنصر باعظمت پیدا شود.

هیچ عبادتی از اندیشه و فکر بالاتر نیست. در نتیجه، هیچ شقاوت و ظلمی از تعطیلی عقل بالاتر نیست. روایتی از پیامبر عزیز اسلام، صلی الله علیه وآله، وجود دارد که حسن بن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول نقل کرده است. پیامبر عالیقدر اسلام می فرمایند:

«یا علی لا فقر أشد من الجهل ولا مال أعود من العقل». (۴)

فقری بدتر از نفهمی و جهل و بی فکری برای انسان وجود ندارد و سرمایه ای سودمندتر از عقل برای انسان نیست.

رمز موفقیت ابوذر

ابوذر چگونه ابوذر شد؟ با حرکت فکری. (۵) آن بیابانگرد ربذه ای که تمام

۱- ((۱)) . اسراء، ۱.

۲- ((۲)) . نجم، ۸۹.

۳- ((۳)) . نهج البلاغه، خطبه ۱: «أول الدین معرفته وکمال معرفته التصدیق به. وکمال التصدیق به توحیده.وکمال توحیده الاخلاص له. وکمال الإخلاص له نفی الصفات عنه لشهادهٔ کل صفهٔ أنها غیر الموصوف وشهادهٔ کل موصوف أنه غیر الصفهٔ.

فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه. ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزأه، ومن جزأه فقد جهله. ومن جهله فقد أشار إليه. ومن أشار إليه فقد حده. ومن حده فقد عده، ومن قال فيم فقد ضمنه. ومن قال علام فقد أخلى منه. كائن لا عن حدث موجود لا عن عدم. مع كل شئ لا بمقارنة. وغير كل شئ لا بمزايلة. فاعل لا بمعنى الحركات والآلة. بصير إذ لا منظور إليه من خلقه. متوحد إذ لا سكن يستأنس به ولا يستوحش لفقده».

۴- (۴)) . كافى، ج ۱، ص ۲۵؛ نيز عوالى اللئالى، أحسائى، ج ۴، ص ۷۳: «يا على لا فقر أشد من الجهل ولا عبادة مثل التفكر»؛ اختصاص، شيخ مفيد، ص ۲۴۶: «قال الصادق، عليه السلام: لا مال أعود من العقل، ولا مصيبة أعظم من الجهل، ولا مظاهرة أوثق من المشاورة، ولا ورع كالكف، ولا عبادة كالتفكر...»؛ توحيد، شيخ صدوق، ج ۴، ص۳۷۲؛ و با اندك تفاوت در المحاسن، برقى، ج ۱، ص ۱۷: «يا على إنه لا فقر أشد من الجهل، ولا مال أعود من العقل، ولا وحدة أوحش من العجب، ولا مظاهرة أوثق من المشاورة، ولا عقل كالتدبير، ولا ورع كالكف، ولا حسب كحسن الخلق، ولا عبادة كالتفكر».

۵- (۵)) . خصال، شيخ صدوق، ص ۴۲: «عن أبى عبد الله، عليه السلام، قال: كان أكثر عبادة أبى ذر، رحمة الله عليه، خصلتين: التفكر والاعتبار».

هستی اش چند بز در روستای ربذه بود؛ روستایی که کسی اسمش را نیز نمی دانست، از کجا به این مقام رسید که ملکوت عالم با او اتصال معنوی پیدا کرد، تا آن جا که جبرئیل به پیامبر، صلی الله علیه وآله، گفت: ابوذر دعایی می خوانَد که ملائکه آن را از او یاد گرفته اند و با او می خوانند:

«اللهم إنی أسألک الامن والایمان بک والتصدیق بنبیک والعافیهٔ من جمیع البلاء و الشکر علی العافیهٔ والغنی عن شرار الناس». (۱)

خدایا ایمان به خودت و تصدیق پیامبرت و عافیت از همه بلایا و شکر بر عافیت و بی نیازی از مردمان بد را از تو درخواست می کنم.

این علم و دانش در پهنه تاریخ، محصول چه عنصری از عناصر وجود است؟ پاسخ این است: محصول عنصر عقل.

خداوند متعال کیست؟ عقل مطلق. انبیا چه کسانی هستند؟ عقل کامل. انسان کیست؟ موجود عاقل ناطق. واقعیات عالی انسانی از چه منبعی در وجود انسان تراوش می کنند؟ از اندیشه و فکر؛ لذا در روایات آمده که اگر تمام عبادات را کنار هم قرار دهیم و ارزیابی کنیم، هیچ عبادتی پرثواب تر و پرمنفعت تر از اندیشه و تفکر نیست. (۲)

رمز موفقیت ابن سینا

ابن سینا (۳) جمله ای دارد که بسیار پرارزش است. شیخ الرئیس که خود انسان باارزشی بود، در شهر بلخ و در سن هجده سالگی، طاقت ماندن نداشت، به سبب این که در تمام منطقه بلخ استادی نبود که بتواند از او استفاده کند، زیرا حرکت عقلی اش فوق العاده سریع بود. کتاب های او عبارت اند از: کتاب شِفا که یکی از کتاب های بزرگ فلسفه در طول تاریخ است و نمونه اش در این پنج هزار سال عمر فلسفه کمتر آمده است، هم چنین کتاب اشارات، و کتاب قانون که در علم طب است.

۱- (۱)) . کافی، ج ۲، ص ۵۸۷؛ نیز امالی، شیخ صدوق، ص ۴۲۶: «عن أبی عبد الله، علیه السلام، قال: إن أباذر أتی رسول الله، صلی الله علیه وآله، ومعه جبرئیل، علیه السلام، فی صورهٔ دحیهٔ الکلبی وقد استخلاه رسول الله، صلی الله علیه وآله، فلما رآهما انصرف عنهما ولم یقطع کلامهما فقال جبرئیل، علیه السلام: یا محمد هذا أبو ذر قد مر بنا ولم یسلم علینا أما لو سلم لرددنا علیه، یا محمد إن له دعاء یدعو به، معروفا عند أهل السماء فسله عنه إذا عرجت إلی السماء، فلما ارتفع جبرئیل جاء أبو ذر إلی النبی فقال له رسول الله، صلی الله علیه وآله: ما منعک یا أبا ذر أن تکون سلمت علینا حین مررت بنا؟ فقال: ظننت یا رسول الله أن الذی [کان] معک دحیهٔ الکلبی قد استخلیته لبعض شأنک، فقال: ذاک جبرئیل، علیه السلام، یا أبا ذر وقد قال:أما لو سلم علینا لرددنا علیه فلما علم أبو ذر أنه کان جبرئیل، علیه السلام، دخله من الندامهٔ حیث لم یسلم علیه ما شاء الله فقال له رسول الله، صلی الله علیه وآله: ما هذا الدعاء الذی تدعو به؟ فقد أخبرنی جبرئیل، علیه السلام، أن لک دعاء تدعو به، معروفا فی السماء، فقال: نعم یا رسول الله. أقول: اللهم إنی أسألک الامن والایمان بک والتصدیق بنبیک والعافیهٔ من جمیع البلاء و الشکر علی العافیهٔ والغنی عن شرار الناس».

۲– (۲)) . کافی، ج ۸، ص ۲۰؛ نیز توحید، شیخ صدوق، ص ۳۷۶؛ تحف العقول، حرانی، ص۶؛ محاسن، برقی، ج ۱، ص ۱۷: «ولا عبادهٔ کالتفکر».

۳– (۳)) . شیخ الرئیس، حجهٔ الحق، شرف الملک، امام الحکماء، معروف به ابْنِ سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰–۴۲۸ق/۹۸۰ – ۱۰۳۷م)، بزرگ ترین فیلسوف مشائی و پزشک نامدار ایران در جهان اسلام. برای اطلاع بیشتر رک: دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴؛ و فرهنگ فارسی معین، ذیل مدخل ابن سینا. با تلخیص فراوان.

دانشـمندان بزرگ شـرق و غرب می گویند که اکثر مطالب این کتاب نه تنها کهنه نشده، بلکه هنوز هم زنده است. ۱۱۰۰ سال پیش، او در گوشه شـهر همدان نشسـته و کتاب قانون را نوشـته و بیماری ها را با درمانش توضـیح داده است. او وقتی به مساله معده می رسد می گوید: معده انسان می تواند دچار ده نوع درد شود. یازدهمی آن هنوز پیدا نشده است!

به یقین، مغز ابن سـینا از مغز مـا سـنگین تر نبوده. او هم یـک ایرانی معمولی بوده که تنهـا تفاوتش با ما در بهره گیری از عقل بوده است. به هر حـال، در این دنیـا، یکی دنبـال زیبـایی بازو و قـدرت مـچ می رود؛ یکی در پی زیبایی انـدام خویش است و دیگری به دنبـال کسب مقام قهرمانی است. ابن سـینا هم در پی قهرمانی عقل بود. برای همین، عقلش را به کار گرفت و لحظه ای وقتش را تلف نکرد.

رمز موفقیت علما

علّامه حلی (۱) در سـیزده سالگی مجتهـد جامع الشـرائط بود و شایسـتگی این را داشت که مردم از او تقلید کنند، ولی دو سال سنش کم بود و تقلیـد از او جـایز نبود. او بـا این که هشت قرن پیش زنـدگی می کرده، ۵۲۳ جلد کتاب نوشـته که تمام کتاب هایش تا امروز باقی و ارزشمند است. آیا عقل او بیشتر و سنگین تر از ما بوده؟ هرگز چنین نبوده است.

خواجه نصیر الدین طوسی (۲) که به او معلم بشـر می گویند، بچه ای روستایی از اهالی طوس بود، آن هم نه خود طوس، بلکه در اصل در یکی از روستاهای قم متولد شده بود. او زمانی متولد شد که چنگیز و جانشینانش سه بلا بر سر ایران آورده بودند: خراب کردن، سوزانـدن و کشـتن. ایران تبـدیل به خرابه شـده بود که خواجه متولد شد، اما او به ورزش عقلی پرداخت و معلم بشر شد. هنوز که هنوز است، کتاب اساس الاقتباس او را بسیاری از دانشمندان به زحمت می فهمند.

ص:۵۲

۱- (۱)) . جمال الدین حسن بن یوسف حلی معروف به علامه حلی (و. ۲۹ رمضان ۶۴۸- ۷۲۶ ق). مادر ایشان بانویی نیکوکار و عفیف و خواهر محقق حلی است و پدرش شـیخ یوسف سدیدالدین از دانشـمندان و فقهای عصـر خویش در شهر حله است. علامه حلی از طرف پـدر به «آل مطهر» پیونـد می خورد که خانـدانی مقـدس و بزرگ انـد و همه اهل دانش و فضـیلت و تقوا بودند. آل مطهر به قبیله بنی اسد که بزرگترین قبیله عرب در شـهر حله است پیوند می خورند. او پس از آموختن کتاب خدا و یادگیری خط، مقدمات و مبادی علوم را در محضـر پدر فاضل و فقیه خود آموخت و در سـنین کودکی به لقب «جمال الدین» (زینت و زیبایی دین) مشهور گشت. اساتید او عبارتند از: شیخ یوسف سدید الدین (پدر ارجمند او)؛ محقق حلی (۶۰۲ - ۶۷۶ ق)؛ خواجه نصـیر الدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ ق)؛ سـید رضی الدین علی بن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴ ق)؛ سـید احمد بن طاووس (متوفی به سال ۶۷۳ ق)؛ یحیی بن سـعید حلی (متوفی به سال ۶۹۰)؛ مفیـد الـدین محمد بن جهم حلی و... . از جمله شاگردان علامه حلی این عـده را می توان نام برد: فرزندش محمد بن حسن بن یوسف حلی معروف به «فخر المحققین» (۶۸۲ - ۷۷۱ق)؛ سید عمیدالدین عبدالمطلب و سید ضیاء الدین عبدالله حسینی اعرجی حلی (خواهرزادگان علامه حلی)؛ تاج الدین سید محمد بن قاسم حسنی معروف به «ابن معیه» (م. ۷۷۶ق)؛ رضی الدین ابوالحسن علی بن احمد حلی (م. ۷۵۷ق)؛ قطب الدین رازی (م. ۷۷۶ق) تاج الدین محمود بن مولا؛ تقی الدین ابراهیم بن حسین آملی؛ و محمد بن علی جرجانی. بعد از رحلت محقق حلی در

سال ۶۷۶ ق، زعامت و مرجعیت شیعیان به عهده علامه قرار گرفت و این در زمانی بود که فقط ۲۸ بهار از عمر شریفش می گذشت. این امر نیز حاکی از نبوغ و شخصیت والای اوست که سبب شد به لقب مقدس و شریف «آیت الله» مشهور گردد و در آن روزگار، تنها او به این لقب خوانده می شد. علامه حلی پس از یک دهه تلاش و خدمات ارزنده فرهنگی و به اهتزاز در آوردن پرچم ولایت و عشق و محبت خاندان طهارت (ع) در سراسر قلمرو مغولان در ایران، در سال ۷۱۶ ق (بعد از مرگ سلطان محمد خدا بنده) به وطن خویش بازگشت و در آن جا به تدریس و تألیف مشغول گردید و تا آخر عمر منصب مرجعیت و زعامت شیعیان را بر عهده داشت. چنانکه گفته اند: علامه حلی زمانی از نوشتن کتاب های حکمت و کلام فارغ شد و به تألیف کتاب های فقهی پرداخت که از عمر مبارکش بیش از ۲۶ سال نگذشته بود. او در رشته های گوناگون علوم کتاب های زیادی دارد که اگر در مجموعه ای جمع آوری شود، دائرة المعارف و کتابخانه بسیار ارزشمندی خواهد شد. آثار آن بزرگوار را تا ۵۰۰ عنوان ذکر کرده اند که از جمله این هاست: منتهی المطلب فی تحقیق المذهب - تلخیص المرام فی معرفة الاحکام - غایة الاحکام فی تصحیح تلخیص المرام -النکة البدیعة فی تحریر الذریعة - غایة الوصول و ایضاح السبل - منهاج الیقین - کشف المراد و... . این عالم فرزانه در ۲۱ محرم سال ۷۲۶ قمری به رضوان و لقای معبود خویش شتافت و در جوار بارگاه ملکوتی مولای متقیان علی (ع) به خاک سپرده شد. مأخذ: گلشن ابرار، تدوین جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، تحت نظر پژوهشکده باقرالعلوم (ع).

۲- (۲)) . ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی (زاده توس به سال ق. مطابق با ش) ملقب به خواجه نصیر طوسی یا خواجه نصیرالدین طوسی (توسی هم نوشته شده)، فیلسوف، متکلم، فقیه، دانشمند، ریاضیدان و سیاستمدار شیعه در سده هفتم. او اصالتا از اهالی جهرود از توابع قم بوده است. وی یکی از سرشناس ترین و متنفذترین شخصیت ها در تاریخ جریان های فکری اسلامی است. علوم دینی و عقلی را زیر نظر پدرش، و منطق و حکمت طبیعی را نزد برادرِ مادرش آموخت. تحصیلاتش را در نیشابور به اتمام رساند و در آن جا به عنوان دانشمندی برجسته شهرت یافت. وی در زمان حمله مغول به ایران در دستگاه ناصرالدین، محتشم قهستان، به کارهای علمی خویش مشغول شد و در همین زمان اخلاق ناصری را نوشت. پس از مدتی، به نزد اسماعیلیان در دژِ الَموت نقل مکان کرد. پس از حمله «هلاکو خان» و پایان یافتن فرمانروایی اسماعیلیان (ش) هلاکو خواجه نصیرالدین را مشاور و وزیر خود ساخت تا جایی که او هلاکو را به یورش به بغداد و سرنگونی عباسیان یاری داد. خواجه نصیر الدین طوسی عاقبت در ذی الحجه ق وفات یافت و در کاظمین دفن گردید. وی سنت فلسفه مشائی را که پس از ابن سینا در ایران رو به افول گذاشته بود، بار دیگر احیا کرد. وی مجموعه آرا و دیدگاه های کلامی شیعه را در کتاب تجرید الاعتقاد گرد آورد. او در مراغه رصدخانه ای ساخت و کتابخانه ای به وجود آورد که حدود چهل هزار جلد کتاب در آن بود. او با پرورش شاگردانی همچون قطب الدین شیرازی و گردآوری دانشمندان ایرانی عامل انتقال تمدن و دانش ایران پیش از مغول به آیندگان شد. وی یکی از توسعه دهندگان علم مثلثات است و در قرن میلادی کتاب های مثلثات او به زبان فرانسه ترجمه گردید. آثار: زندگی او بر پایه دو هدف اخلاقی و علمی بنا شده بود. او در بیشتر زمینه های دانش و فلسفه، تالیفات و رسالاتی از خود به یادگار گذاشته که بیشتر عربی هستند، اما بخشی از نوشته های وی به زبان پارسی است. از معروف ترین آثار او به پارسی، «اساس الاقتباس» و «اخلاق ناصری» را می توان یاد کرد. وی در اخلاق ناصری رستگاری راستین انسان ها را در «سعادت نفسانی»، «سعادت بدنی» و «سعادت مدنی» می داند و این نکته نشان می دهد که خواجه در مسائل مربوط به بهداشت جسمانی و روانی هم کارشناس بوده است. آثار فراوانی از خواجه به یادگار مانده که به برخی از آن ها اشاره می گردد: تجرید العقاید- شرح اشارات بوعلی سینا- قواعد العقاید- اخلاق ناصری یا اخلاق طوسی- آغاز و انجام-

تحریر مجسطی- تحریر اقلیدس- تجرید المنطق- اساس الاقتباس- ذیج ایلخانی- آداب البحث - آداب المتعلمین روضهٔ القلوب -اثبات بقاء نفس - تجرید الهندسه - اثبات جوهر - جامع الحساب - اثبات عقل - جام گیتی نما- اثبات واجب الوجود - الجبر و الاختیار- استخراج تقویم -خلافت نامه - اختیارات نجوم- رساله در کلیات طب -ایام و لیالی - علم المثلث الاعتقادات - شرح اصول کافی - کتاب الکل.

او کسی بود که بسیاری از مشکلات مهمّ ریاضیات اقلیدسی را حل کرد؛ مگر او نبود که هنرمندانه تر از فیثاغورس (۱)، مشکلات ریاضی را حل کرد. او دانش حکمت و فلسفه الهی را به اوج آسمان و ملکوت رساند. مگر او نبود که در همین ایران سوختهٔ خراب شدهٔ کشته داده، کتابخانه مراغه را با چهارصد هزار کتاب علمیِ بی تکرار بنا گذارد؟

یکی از عیب های بزرگ ما این است که کمتر دنبال ورزش عقل می رویم. اگر این کار را می کردیم، ممکن بود ما هم اعجوبه روزگار خود شویم. به طور کلی، انسان هر عنصری از وجود خود را به کار بگیرد، چنان رشدی خواهد کرد که ملکوت را زیر پَرِ خود خواهد گرفت. بنابراین، حیف است انسان نفهمد، نبیند، نداند و نخواند. پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، گاهی به جبرئیل می فرمودند:

«عِظنی». (۲)

مرا موعظه کن.

زیرا موعظه عقل را زیاد می کند. (۳) کلام حکیمانه به انسان قدرت اندیشه می دهد. کتاب خواندن در حرکت فکری آدمی تأثیر عجیبی دارد. گوش به سخنان پاکان عالم سپردن از بهترین عوامل رشد عقل و فکر است. این ها همه دورنمای عظمت فکر کردن است و اندیشه در امور است. ابن سینا در جمله زیبایی می گوید:

«أوّل الفکر آخر العمل». (۴)

یعنی وقتی انسان درباره موضوعی فکر می کند، عاقبت و نتیجه کار را نیز می بیند.

۱- (۱)) . فیثاغورث فیلسوف و ریاضی دان یونانی (و. جزیره سامس حدود ۵۸۰ ف. حدود ۴۹۷ ق م). دوره زندگانی او روشن نیست ولی گفته اند به مصر و هندوستان و ایران سفر کرده و از دانشمندان آن کشورها بهره برده و معاصر کوروش و داریوش هخامنشی بوده است. در اواخر سده ششم قبل از میلاد به یونان بازگشت و گروهی پیرو او شدند. وی انجمنی سری تشکیل داد که هم دینی و هم اخلاقی و هم سیاسی بود. ظاهرا، لفظ فیلسوف از مخترعات فیثاغورث است به این معنا که در یونانی حکیم یعنی خردمند را سوفوس و حکمت را سوفیا می گفتند. فیثاغورث گفت: ما هنوز لیاقت آن را نداریم که خردمند خوانده شویم و لیکن چون خواهان حکمت هستیم باید ما را فیلوسوفوس خواند یعنی دوستدار حکمت، و همین لفظ است که فیلسوف شده و فلسفه Philosophie از آن مشتق گردیده. اختراع جدول فیثاغورث و کشف شکل عروس در هندسه و بسیاری قضایای دیگر به او منسوب است. کلیتاً در فلسفه فیثاغورث، علوم ریاضی اهمیت تمام داشته و او عدد را اصل وجود پنداشته و همه امور را نتیجه ترکیب اعداد و نسبت های آن ها دانسته است. چون به این نکته برخورده است که ترکیب صوت ها در تولید نغمات تابع تناسبات عددی می باشد موسیقی را نیز مانند هندسه و نجوم از رشته های علوم ریاضی می داند و نظام عالم را تابع اعداد می شمارد و هر وجودی را مادی باشد یا معنوی با یکی از اعداد مطابق می داند. خلاصه آن که عدد را

حقیقت اشیاء و واحد را حقیقت عدد می خواند. تضاد واحد و کثیر و زوج و فرد را منشأ همه اختلافات می پندارد، اما واحد مطلق را از زوجیت و فردیت و وحدت و کثرت بری می داند. حکمت فیثاغورث از چند جهت قابل توجه است: یکی این که حقیقت غیر جسمانی است، یعنی به نسبت های عددی که امری فرضی و عقلی است قائل شده و بدان اهمیت داده. دیگر این که کرویت زمین را معلوم کرده و مزیت مرکز و ساکن بودن آن را از آن برداشته است. هر چند این رأی تا مدتی نزد حکما طرف اعتنا نبود و فرض فیثاغورث در باب هیئت عالم با حقیقت موافقت کامل نداشت، مع هذا نمی توان او را در کشف هیئت جدید بی تأثیر دانست.

۲- (۲)) . من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۷۱؛ نیز تذکرة الفقهاء(ط.ج)، علامه حلی، ج ۲، ص ۲۶۳: «نزل جبرئیل، علیه السلام، علی النبی، صلی الله علیه وآله، فقال له:«یا جبرئیل عظنی فقال یا محمد عش ما شئت فإنک میت، واحبب من شئت فإنک مفارقه، واعمل ما شئت فإنک ملاقیه. شرف المؤمن صلاته باللیل، وعزه کف الأذی عن الناس».

۳- (۳)) . برخی از آیات قرآن که با واژه های یتذکرون و تذکرون یا تعقلون و... تمام می شود شاهد این مطلب است: - «وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ » . بقره، ۲۲۱. - «وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » . اعراف، ۵۷. - «إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذٰلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَ فَلاَ تَذَكَّرُونَ » . یونس،۳. - «تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللّهُ الْأَمْثَالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ » . ابراهیم، ۲۵. - «أَ فَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لاَ يَخْلُقُ أَ فَلاَ تَذَكَّرُونَ » . نحل، ۱۷. - «قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُلْ أَ فَلاَ تَذَكَّرُونَ * قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُلْ أَ فَلاَ تَتَّقُونَ * قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لاَ يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُلْ فَأَنّى تُسْحَرُونَ » . مؤمنون، ۸۹. - «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » . نور، ۱. - «وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ » . زمر، ۲۷. - «وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ * وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ * وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » . ذاریات، ۴۷- ۴۹.

۴- (۴)) . رسائل، محقق کرکی، ج ۳، ص ۱۶۰؛ نیز شرح الأسماء الحسنی، سبزواری، ج ۱، ص ۳۷؛ تفسیر، رازی، ج ۱۹، ص ۱۲۴؛ تفسیر، آلوسی، ج ۱۴، ص ۴۱ (همه این کتاب ها به صورت «کما قیل» آورده اند. فقط آلوسی «قول الحکیم» گفته است).

۴- اندیشه : نقطه آغاز حرکت

اشاره

ص:۶۳

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

موضوع سخن گفتارهای پیشین درباره اندیشه بود. قرآن کریم برای درمان بسیاری از دردها مردم را به فکر کردن دعوت می کند و آن را راهی برای رسیدن به توحید و سلسله معارفی می داند که بر محور توحید بنا شده اند. در نتیجه، هر کس که از راه اندیشه به توحید و معارف مرتبط با آن برسد، به بسیاری از واقعیات عالی عالَم رسیده است. کسی که به واقعیات عالم برسد نیز از رشد و کمالی که قرآن می فرماید برخوردار می شود. لذا، وجود او هم برای خودش و هم برای دیگران به منبع خیر تبدیل خواهد شد.

اندیشه: نقطه حرکت انبیا

قرآن نخستین حرکت انبیا را حرکت فکری می داند و به ویژه در آیات سوره ابراهیم این مساله را به صورت گسترده توضیح می دهد. تواریخ در احوالات رهبر بزرگ اسلام نوشته اند که پیش از این که به رسالت مبعوث شوند، مهم ترین کارشان در طول این چهل سال فکر کردن بوده است. بر

اثر همین حرکت فکری، ایشـان بسـیاری از مشـکلات مردم را پیش از بعثت حـل می کردنـد و وجـود مقدّسـشان نیز، در میـان بـدترین مردم، به بهـترین انسـان معروف شـده بود. به گونه ای که همه از او به «امین» تعبیر می کردنـد. (۱) امیرالمؤمنین، علیه السـلام، هنگامی که از وجود مبارک پیامبر اسـلام، صـلی الله علیه وآله، تعریف می کنـد، تفکر را مهم ترین رکن وجود ایشان معرفی می کند. (۲)

قرآن از تمام مخالفان حقیقت دعوت می کنـد که برای درمان مخالفتشان به فکر کردن در واقعیات روی آورند. مخالفان زمان پیامبر، صـلی الله علیه وآله، به شـدّت با او مخالفت می کردند و در فضای مخالفتشان تهمت کذب، سـحر و جنون به آن وجود مقدّس می زدند. (۳) پروردگار عالم از مخالفان چنین دعوت می کند:

«تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ » . (۴)

درباره رفیقتان [محمّـد که عمری با پاکی، امانت، صـدق و درستی در میان شـما زنـدگی کرده است] بیندیشـید که هیـچ گونه جنونی ندارد.

بـدون دلیـل درباره پیامبر قضاوت نکنیـد؛ عجولانه در مورد این مرد الهی دهان باز نکنیـد؛ عقل و فکر خود را در تمام حالات وجود مقدّس او به کار بگیرید تا به حقیقت برسید. بدترین پرده و ننگین ترین حجاب حجاب جهل و نادانی است (۵) و او این پرده را بـا دست پر قـدرت عقـل کنـار زده اسـت. اگر انسـان بـا چراغ انـدیشه حرکت کنـد، به ویژه در مـواقعی که از اندیشـه اندیشمندان الهی کمک می گیرد، موجود باارزشی می شود.

آثار اندیشه در روایات

سلسله ای از روایات بسیار مهم در باب اندیشه وارد شده است که از بهترین روایات مکتب اسلام است و نمی توان در فرهنگ های دیگر جهان نمونه ای برای آن ها پیدا کرد. از جمله، در روایتی از امیرالمؤمنین،

۱- (۱)) پی نوشت . الحدائق الناضـرة، محقق بحرانی، ج ۱۴، ص ۷: «فلمـا بلغ البنیان إلی موضع الحجر الأسود تشاجرت قریش فی وضـعه فقال کل قبیلة: نحن أولی به ونحن نضـعه، فلما کثر بینهم تراضوا بقضاء من یدخل من باب بنی شیبة فطلع رسول الله، صلی الله علیه وآله، فقالوا هـذا الأمین قد جاء فحکموه فبسط رداءه - وقال بعضـهم کساء طارونی کان له - ووضع الحجر فیه ثم قال: یأتی من کل ربع من قریش رجل فکانوا عتبة بن ربیعة ابن عبد شـمس والأسود بن المطلب من بنی أسد بن عبد العزی وأبو حذیفـة بـن المغیرة من بنی مخزوم وقیس بن عـدی من بنی سـهم فرفعوه ووضـعه النـبی، صـلی الله علیه وآله، فی موضـعه»؛ نیز المجازات النبویة، شـریف رضی، ص ۱۸۵؛ و با اختلاف در مناقب، ابن شـهر آشوب، ج ۱، ص ۴۳: «إنه، علیه الصلاة والسلام، لما نزلت هـذه الآیـة أتی علی أبی قبیس ونادی: یا صـباحاه، فلما اجتمع الناس إلیه قال لهم یا معشـر قریش:لو کنت مخبرکم بأن جیشـا یطلع علیکم من هـذه الثنیـة أکنتم مصـدقی؟ قـالوا أجل والله ما علمناک إلا صادقا مصـدقا. قال:فإنی نـذیر لکم بین یـدی عذاب شدید».

۲- ((۲)) . نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳: (منها فی ذکر النبی، صلی الله علیه وآله): «أرسله بالضیاء وقدّمه فی الاصطفاء فرتق به المفاتق، وساور به المغالب. وذلل به الصعوبة، وسهل به الحزونة حتی سرح الضلال عن یمین وشمال».

۳- ((۳)) . ص، ۴: «وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ » ؛ نیز ذاریات، ۵۱: «كَذَلِكَ مَا أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ » ؛ حجر، ۶ «وَ قَالُوا یَا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ » ؛ قلم، ۵۱۵۲: « وَ إِنْ یَكَادُ الَّذِینَ كَفَرُوا لَیُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَ مَا هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعَالَمِینَ » ؛ صافات، ۳۶: «وَ یَقُولُونَ أَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ » ؛ دخان، ۱۴: «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ » ؛ طور، ۲۸: «فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لاَ مَجْنُونٍ » .

۴- ((۴)) . سبأ، ۴۶: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَی وَ فُرَادَی ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِیرٌ لَكُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذَابٍ شَدِیدٍ» ؛ نیز اعراف، ۱۸۴: «أَ وَ لَمْ یَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِیرٌ مُبِینٌ » .

۵- ((۵)) . عیون الحکم والواعظ، لیثی واسطی، ص۳۶: «الجهل موت»؛ نیز همین کتاب، ص۴۵: «الجاهل میت وأن کان حیاً».

علیه السلام، می خوانیم:

«التفکر یدعو إلی البر والعمل به». (۱)

اندیشه و فکر نتیجه اش این است که انسان را با همه نیکی ها آشنا می کند.

دل انسان، چون به طور فطری عاشق پاکی ها و نیکی هاست، اندیشه کردن او را به آگاه شدن از نیکی ها و عمل کردن به آن ها وادار می کند. در حقیقت، امیرالمؤمنین، علیه السلام، اندیشه را ریشه عمل به تمام نیکی ها می داند. بنابراین، تفکر می تواند افراد و گروه های بسیاری را از مشکلات نجات دهد.

اندیشه پاک: ریشه حلّ اختلاف

زمانی در مکه سیل آمده بود و دیوارهای کعبه بر اثر فشار سیل خراب شده بود. این رویداد زمانی رخ داد که هنوز پیامبر، صلی الله علیه وآله، به رسالت مبعوث نشده بود و جوانی ۲۵ یا ۳۰ ساله بود.

اهل مکه از متعصب ترین مردم منطقه بودند و هر قبیله ای دوست داشت برای این که اسم قبیله اش مطرح شود، در هر کاری جلو بیفتد. هنگامی که خانه کعبه را دوباره ساختند، در نصب حجرالأسود میان رؤسای قبایل که تعدادشان هم زیاد بود اختلاف افتاد، زیرا هر کدام اصرار داشتند حجرالأسود را قبیله آن ها نصب کند.

آن ها مردمی کینه ورز و بداخلاق بودند و اگر در مساله ای اختلاف می کردند و اختلافشان به جنگ منتهی می شد، معلوم نبود تا چه زمانی این جنگ به طول بینجامد؛ چنان که دو قبیله اوس و خزرج در مدینه بر سر موضوعی اختلاف کردند و اختلافشان حل نشد و کارشان به جنگ انجامید؛ جنگی که یک قرن و نسل به نسل طول کشید. آن ها در مساله نصب حجرالأسود هم دست از تعصب برنداشتند و نزدیک بود شمشیرها از نیام کشیده شده جنگی آغاز شود که رهبر باکرامت اسلام

۱- ((۱)) . کافی، ج ۲، ص ۵۵؛ نیز مشکاة الأنوار، طبرسی، ص ۸۲.

وارد مسجدالحرام شد و چون همه به فکر او اهمیت می دادند گفتند: صبر کنید تا ایشان قضاوت کند.

رئیس هر قبیله ای تصورش این بود که اگر قبیله او موفق به این امر شود، این مساله تا قیامت برای آن ها شرافت بسیار مهمی تلقی خواهد شد. البته، از قِبَل این شرافت درآمد خوبی نیز به دست می آوردند.

پیامبر، صلی الله علیه وآله، در ابتدا فرمود: شمشیرها را غلاف کنید! همه همین کار را کردند. بعد، ایشان عبای مبارکشان را روی زمین پهن کردند و حجرالأسود را روی عبا گذاشتند و فرمودند: نمایندگان قبایل بیایند یک گوشه از عبا را بگیرند و سنگ را سر جایش نصب کنند تا این افتخار نصیب همه قبایل شود. و بدین ترتیب، به دعوا خاتمه دادند. (۱)

جنایات هولناک بر اثر بی فکری

گاهی اندیشه، یک کشور را از خطرها حفظ می کند. آلمان یازده سال در دست دیوانه ای به نام هیتلر (۲) بود. کسی فکرش را هم نمی کرد که این کشور یازده سال در دست او باقی بماند، ولی ماند. آن هم در دست کسی که فقط به دنبال شهرت بود. او که انسانی بی فکر و ضعیف العقل بود در آخرین لحظات زندگی اش، یعنی زمانی که کسی در اطرافش نبود و نیروهای متفقین خیابان های برلین را اشغال کرده بودند و ارتش آلمان متلاشی شده بود، با اسلحه اول زنش و بعد خودش را کشت! نتیجه این یازده سال نیز این بود که ۳۵ میلیون انسان، که هیتلر حتی یکی از آن ها را هم نمی شناخت، کشته شدند.

مگر عزیزان خود ما را که در جبهه های جنگ و بمباران شهرها در دوران دفاع مقدس شهید شدند، صدام می شناخت؟ لذا، اگر از او بپرسند: چرا کسانی را کشتی که حتی آن ها را نمی شناختی؟ پاسخی ندارد. آری، چندین هزار شهید و خانواده شهدا و معلولان و اسیران و زنان و کودکان

۱- ((۱)) . کافی، ج۴، ص ۲۱۷؛ نیز الحدائق الناضرهٔ، بحرانی، ج ۱۴، ص ۶: «علی بن إبراهیم، وغیره بأسانید مختلفهٔ رفعوه قالوا: إنما هدمت قریش الکعبهٔ لان السیل کان یأتیهم من أعلا مکهٔ فیدخلها فانصدعت وسرق من الکعبهٔ غزال من ذهب رجلاه من جوهر وکان حائطها قصیرا وکان ذلک قبل مبعث النبی، صلی الله علیه وآله، بثلاثین سنهٔ فأرادت قریش أن یهدموا الکعبهٔ ویبنوها ویزیدوا فی عرصتها ثم أشفقوا من ذلک وخافوا أن وضعوا فیها المعادل أن تنزل علیهم عقوبهٔ، فقال الولید بن المغیرهٔ دعونی أبدء فإن کان لله رضی لم یصبنی شئ وإن کان غیر ذلک کففنا، فصعد علی الکعبهٔ وحرک منه حجرا فخرجت علیه حیهٔ وانکسفت الشمس فما رأوا ذلک بکوا وتضرعوا وقالوا: اللهم إنا لا نرید إلا الاصلاح، فغابت عنهم الحیهٔ فهدموه ونحوا حجارته حوله حتی بلغوا القواعد التی وضعها إبراهیم، علیه السلام، فلما أرادوا أن یزیدوا فی عرصته وحرکوا القواعد التی وضعها إبراهیم، علیه السلام، أصابتهم زلزلهٔ شدیدهٔ وظلمهٔ فکفوا عنه وکان بنیان إبراهیم الطول ثلاثون ذراعا والعرض اثنان وعشرون ذراعا والسمک تسعهٔ أذرع، فقالت قریش: نزید فی سمکها فبنوها فلما بلغ البناء إلی موضع الحجر الأسود تشاجرت قریش فی موضعه فقال کل قبیلهٔ: نحن أولی به نحن نضعه فلما کثر بینهم تراضوا بقضاء من یدخل من باب بنی شیبهٔ فطلع رسول الله، صلی الله علیه وآله، فقالوا:هذا الأمین قد جاء فحکموه فبسط رداءه وقال بعضهم: کساء طارونی کان له ووضع الحجر فیه ثم قال: یأتی

من كل ربع من قريش رجل فكانوا عتبة بن ربيعة بن عبد شمس والأسود بن المطلب من بنى أسد بن عبد العزى. وأبو حذيفة بن المغيرة من بنى مخزوم. وقيس بن عدى من بنى سهم فرفعوه ووضعه النبى، صلى الله عليه وآله، فى موضعه»؛ نيز دعائم الإسلام، قاضى نعمان، ج۱، ص۲۹۲: «عن على، عليه السلام، أنه قال: «أوحى الله إلى إبراهيم أن ابن لى بيتا فى الأرض أعبد فيه، فضاق به ذرعا، فبعث الله إليه السكينة وهى ريح لها رأسان، يتبع أحدهما صاحبه، فدارت على أس البيت الذى بنته الملائكة فوضع إبراهيم البناء على كل شئ استقرت عليه السكينة، وكان إبراهيم، عليه السلام، يبنى وإسماعيل يناوله الحجر، ويرفع إليه القواعد، فلما صار إلى مكان الركن الأسود، قال إبراهيم لإسماعيل: أعطنى الحجر لهذا الموضع، فلم يجده وتلكأ فقال: اذهب فاطلبه، فذهب ليأتيه به، فأتاه جبرئيل، عليه السلام، بالحجر الأسود، فجاء إسماعيل، عليه السلام، وقد وضعه إبراهيم موضعه، فقال: من جاءك بهذا؟ فقال: من لم يتكل على بنائك، فمكث البيت حينا فانهدم فبنته العمالقة، ثم مكث حينا فانهدم، فبنته جرهم، ثم انهدم، فبنته قريش ورسول الله يومئذ غلام، وقد نشأ على الطهارة وأخلاق الأنبياء، وكانوا يدعونه الأمين. فلما انتهوا إلى موضع الحجر أراد كل بطن من بطون قريش أن يلى وضعه موضعه. فاختلفوا فى ذلك، ثم اتفقوا على أن يحكموا فى ذلك أول من يطلع عليهم، فكان ذلك رسول الله، صلى الله عليه وآله، فقالوا: هذا الأمين، قد طلع، فأخبروه الخبر، فانتزع رسول الله صلى الله عليه وآله إزاره ووضع الحجر فيه، وقال: يأخذ من كل بطن من قريش رجل بحاشية الإزار وارفعوه معا، فأعجبهم ما حكم به، وأرضاهم وفعلوا، حتى إذا صار إلى موضعه وضعه فيه رسول الله».

۲- (۲)) . آدولف هیتلر (۱۸۸۹– ۱۹۴۵م) پیشوای آلمان. وی در یکی از قرای اتریش متولد شد. ابتدا تحصیل معماری می کرد. در جنگ جهانی اول سمت سرجوخگی داشت. پس از ختم جنگ به نقاشی پرداخت. در ۱۹۱۹م در مونیخ، پایتخت باواریا، عضو حزب کارگر آلمان شد و به زودی طرفدارانی پیدا کرد. چون خیال عمده او قیام بر ضد معاهدات صلح و ضدیت با یهودیان و تقویت قدرت مرکزی دولت بود، با آن که عقاید سوسیالیستی داشت خود را طرفدار آن گونه سوسیالیستی که بر اساس ملیت باشد می دانست و حزب خود را سوسیالیسم ملی (ناسیونال سوسیالیسم) که مختصر آن «نازی» است نامید. ابتدا، برای مبارزه با کمونیست ها در ۱۹۲۳م در باواریا قیام نمود و دستگیر شد. در مدت ۸ ماهی که در زندان بود کتاب نبرد من را در شرح اصول و عقاید سیاسی خود نوشت. هیتلر نژاد ژرمن را برترین نژاد و شاسته فرمانروایی بر جهان می دانست. چون قدرت او رو به فزونی گذاشت هیندنبورگ، رئیس جمهور آلمان، در ژانویه ۱۹۳۳م او را به مقام صدارت برگزید و چون در ۱۹۳۴م هیندنبورگ مرد هیتلر مقام صدارت و ریاست جمهوری هر دو را در اختیار گرفت و خود را پیشوای آلمان نامید. وی در سیاست داخلی به قلع ریشه کمونست ها و سوسیالیست ها و زجر یهودیان پرداخت و در سیاست خارجی با گسستن رشته پیمان های قبلی آلمان به وسعت خاک آلمان افزود و با حمله به دالان دانتزیگ (۱۹۳۹م) جنگ جهانی دوم را آغاز کرد که سرانجام به شکست آلمان و خودکشی او انجامید. رک: فرهنگ معین، ذیل مدخل هیتلر.

تیم، در ایران و عراق، همه نتیجه خودخواهی یک دیوانه بی فکر بود.

عبرت گرفتن از بی فکرها

از زندگی بی فکرها می توان فهمید که فکر چه قدر ارزش دارد. از لقمان پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. پرسیدند: انسانی به این مؤدبی چه طور از بی ادبان ادب آموخته؟ گفت: کارهایشان را نگاه کردم و نتیجه آن ها را دیدم. فکر کردم این کار چه قدر بیهوده است. از این رو، خود دیگر آن کار را انجام ندادم. (۱)

از زندگی بی فکرها باید به ارزش فکر پی برد. فکر کردن هم کار مشکلی نیست. انسان اگر پشت پرده احساسات و غرایز و شهوات زندگی نکند و جلوی همه این ها قرار بگیرد، فکر کردن برای او کار آسانی خواهد شد. او باید فکر کند که آیا به لذتش می ارزد آبرویم را تا وقتی زنده هستم ببرم و روز قیامت به سخت ترین شکل مجازات شوم؟ (۲) آیا سزاوار است با به دام انداختن دختری جوان و بی آبرو کردن او تا آخر عمر او و پدر و مادرش را دچار بلا و عذاب کنم؟ آری، فکر ریشه نیکی ها و پاکی ها و درستی هاست.

شخصیت واقعی و غیر واقعی

شخصی که شش سال با خانواده زنش اختلاف داشت، شبی در یکی از مجالس خصوصی به من گفت: از این که شش سال است با خانواده همسرم، به ویژه مادرش، اختلاف دارم رنج می برم. زندگی ام بسیار تلخ شده و آرامش روحی ندارم! بیست دقیقه با او حرف زدم و او را به حرکت فکری وادار کردم. تمام دورنماها را نزدیکش آوردم، با این که خانواده اش را نمی شناختم. وقتی خوب به همه مسائل نگاه کرد، ساکت شدم. پس از لحظاتی فکر کردن درباره دورنمای زندگی همسرش،

۱- ((۱)) . برگرفته از گلستان سعدی است.

۲- ((۲)) . ابن ابی عمران الهلالی قال: سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد (علیهما السلام) یقول: کم من صبر ساعة قد اورثت فرحا طویلا، وکم من لذة ساعة قد اورثت حزنا طویلا.

بچه ها و آینده آن ها گفت: حالا چه کار کنم؟ گفتم: باید کاری انجام دهی که می دانم برای روح تو مقداری سنگین است، ولی باید انجامش دهی. کاری که اگر برای من بود، نه تنها سنگین نبود، بسیار آسان هم بود.

کسانی که گرفتار غرور و پول و شخصیت کاذب هستند از عهده چنین کارهایی بر نمی آیند. انسان اگر شخصیتش حقیقی باشد، خودش کلید حلّ مشکل است، اما آن که شخصیت کاذبی دارد نمی تواند مشکلش را حل کند. آدم هایی که شخصیت کاذب دارند همه کاره اند: هم مرجع تقلیدند، هم شاه، هم رئیس جمهور، هم غرب و هم شرق. و با این شخصیت کاذب زیر بار هیچ کار خیری نمی روند.

با او حرف های فراوانی زدم. گفت: من این کار را می کنم، اگر چه ده پیراهن از او بیشتر پاره کرده ام. گفتم: پس بلند شو به دکان خیاطی برویم و هزار مرتبه جلوی قیچی تعظیم کنیم، چون هزار پیراهن از ما بیشتر پاره کرده است. گفت: حالا چه کنم؟ گفتم: من تا فردا زندگی تو را از عسل شیرین تر می کنم و از آیات و روایات برایت دلیل می آورم، به شرط این که زیر بار بروی. گفت: الان شش سال است که با مادر خانمم اختلاف شدید دارم و اصلاً او را ندیده ام. اگر هم بخواهم با ماشین از آن کوچه رد شوم، سعی می کنم از دو کوچه بالاتر بروم تا او را نبینم. اصلاً از جایی که مادر زنم زندگی می کند عبور نمی کنم! اما هر کاری که شما بگویی انجام می دهم. گفتم: باید اطمینان بدهی تا من به تو اعتماد کنم. گفتم: فردا یک قواره پارچه خیلی خوب و یک جعبه شیرینی می خری و به منزل مادر خانمت می روی. سلام می کنی و احوالش را می پرسی و پارچه و جعبه شیرینی را هم به او می دهی. بعد هم می روی بلیط هواپیما می گیری و با همسر و مادر خانمت برای زیارت امام هشتم به مشهد می روید. از آن ها خوب پذیرایی می کنی و می بینی که پس از برگشت،

اختلافات شش ساله ریشه کن شده است. گفت: حتماً این کار را می کنم.

نمی دانم انجام این کار چه قدر برایش سخت بود. در هر صورت، او پیش از فرا رسیدن مرگش این کار را انجام داد. پس از مدتی که او را دیدم، از وضعش پرسیدم. گفت: تمام تلخی های این شش ساله از بین رفت. خدا پدر تو را رحمت کند که زندگی ما را از این بلای سنگین نجات دادی!

این بحث بسیار ریشه دار و عیمق است. اگر به کتاب های بزرگ و باارزش شیعه مراجعه کنیم، پی خواهیم برد که پیش از بحث نماز و ازدواج، نخستین کتاب ما در روایات باب عقل و جهل است.

امام صادق، علیه السلام، درباره اندیشه می فرماید:

«أفضل العبادهٔ ادمان التفکر فی اللّه وفی قدرته». (۱)

یعنی بهترین عبادت فکر کردن درباره وجود مقدّس حضرت حق است تا انسان بداند و بفهمد که چه مولا و پروردگار لطیف و خبیری دارد. علی، علیه السلام، نیز می فرماید:

«نبه بالتفکر قلبک».

دل خوابیده ات را با فکر و اندیشه بیدار کن.

«وجاف عن اللیل جنبک».

شب را تا نزدیک صبح به رختخواب نچسب، بلکه مقداری از شب را برای عبادت خدا از رختخواب دور بمان.

«واتّق اللَّه ربک». (۲)

و نسبت به خدایت حریم داری کن.

اگر حالِ عبادت هم نداریم عیبی ندارد. کافی است یک ربع به اذان صبح مانده بلند شویم و رو به قبله بنشینیم و مقداری درباره خودمان فکر کنیم. پرونده عمرمان را در این نیم ساعت ورق بزنیم و مرور کنیم؛ کارهایمان را ارزیابی کنیم و ببینیم فلان کار را بپذیریم بهتر است یا

۱- (۱)) . کافی، ج۲، ص۵۵.

۲- (۲)) . کافی، ج ۲، ص ۵۴؛ نیز با اختلاف کلمات در امالی، شیخ مفید، ص۲۰۸: «عن أبی عبد الله، علیه السلام، قال: کان أمیر المؤمنین، علیه السلام، یقول: «نبه بالتفکر قلبک، وجاف عن النوم جنبک، واتق الله ربک».

نپذیریم؛ فلان عمل را انجام بدهیم بهتر است یا انجام ندهیم؟

امام رضا، علیه السلام، می فرماید:

«لیس العباده کثرة الصلوة والصوم».

زیاد نماز خواندن و زیاد روزه گرفتن عبادت نیست.

«إنما العبادة التفکر فی أمر اللَّه عزّوجلّ». (۱)

عبادت واقعی اندیشه کردن در آیات خداست.

دو روایت تکان دهنده

از رسول خدا نقل شده است که فرمودند:

«قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: قالت الحواریون لعیسی: یا روح الله! من نجالس؟ قال: من یذکرکم الله رؤیته، ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله». (۲)

حواریون از حضرت عیسی پرسیدند: با چه کسی نشست و برخاست و همنشینی کنیم؟ گفت: کسی که دیدارش شما را به یاد خدا می اندازد و سخنانش بر علم شما می افزاید و رفتارش شما را برای به دست اوردن آخرت راغب می کند.

تنها کسی که سخنش چراغ راه و مشکل گشاست، گفتارش دردهای آدمی را درمان کرده مردم را از ناراحتی نجات می دهد، سکوتش تفکر و نگاه کردنش مایه عبرت گرفتن است، شایسته همنشینی است.

پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، می فرماید:

«اعطوا أعینکم حظها من العبادة».

لذت عبادت را به چشمانتان بچشانید.

گفتند: چگونه؟ فرمودند:

«النظر فی المصحف»

با نظر کردن بر آیات قرآن.

«والتفکر فیه»

۱- (۱)) . کافی، ج ۲، ص ۵۵.

۲- (۲)) . کافی، ج ۱، ص ۳۹؛ نیز عوالی اللئالی، إحسائی، ج ۴، ص ۷۸؛ و با اختلاف کلمات در کنز العمال، متقی هندی، ج ۹، ص ۱۷۸: «عن ابن عباس قال: قلنا یا رسول الله من نجالس؟ قال:من یزید فی علمکم منطقه، ویرغبکم فی الآخرة عمله، ویزهدکم فی الدنیا فعله».

و تفکر در آیاتش.

«والاعتبار عند عجائبه». (۱)

و عبرت گرفتن از واقعیات موجود در آن.

حکایت عجیبی از تأثیر کلام خدا

در کتابی به نام تفسیر یوسف که هشتصد سال پیش به عربی نوشته شده و هنوز به فارسی ترجمه نشده از قول اصمعی، ادیب معروف عرب، نقل شده است که گفت: نزدیک ایّام حج بود و من در بصره بودم. تصمیم گرفتم از بصره به مکه بروم، ولی کاروان حجاج از پیش حرکت کرده بودند. لذا به تنهایی به سوی مکه راه افتادم. در بین راه بصره تا عربستان با دزدی بیابانگرد رو به رو شدم. گفت: هر چه پول داری بده! گفتم: چشم! ولی یک مقدارش را برای خودم بگذار.

گفت: نمی شود، همه را باید بدهی. من هم که چهارصد دینار بیشتر نداشتم، همه را به او دادم.

سپس، او رو به من کرد و گفت: تو کیستی؟

گفتم: اهل بغدادم.

گفت: از کجا می آیی؟

گفتم: از بصره.

گفت: از کجای بصره؟

گفتم: خانه خودم.

گفت: کجا می روی؟

گفتم: مکه.

گفت: مکه کجاست؟

گفتم: فلان منطقه.

گفت: برای چه می روی؟

۱- (۱)) . کنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۵۱۰؛ نیز تفسیر، قرطبی، ج ۱، ص ۲۸.

گفتم: به خانه خدا می روم.

گفت: مگر خدا خانه دارد؟

گفتم: نه از آن خانه هایی که تو فکر می کنی. خانه خدا جای بسیار محترم و آبرومندی است که به وجود مقدّس او وابسته است.

گفت: خانه خدا می روی چه کار کنی؟

گفتم: می روم و حرف های خدا را می خوانم.

گفت: مگر خدا حرف دارد؟

گفتم: بله.

گفت: آیا چیزی از حرف های خدا در خاطر داری؟

گفتم: بله. با خودم فکر کردم کجای قرآن را برای این دزد که پول های مردم را می برد بخوانم. گفتم: بنشین تا برایت بخوانم. بعد، سوره مبارکه ذاریات را شروع به خواندن کردم. این دزد عرب بود و می فهمید چه می گویم. تا به این آیه رسیدم:

«وفی السماء رزقکم وما توعدون». (۱)

و رزق شما و آن چه به آن وعده داده می شوید در آسمان است.

یعنی من روزی حلال زندگی شما را پیش خود رقم زده و معین کرده ام و شما باید با کار کردن آن را به دست آورید.

تا این آیه را خواندم، دیدم بدن این مرد می لرزد. لحظه ای به فکر فرو رفت که خدای من روزی مرا همواره رسانده و این یک حقیقت است: زمانی که در رحم مادر بودم، سینه مادر را پُر از شیر کرد و هنوز به دنیا نیامده بودم که سفره نعمت هایش پهن بود. حالا چگونه در این بیابان سفره دیگران را خالی کنم؟ و کاملاً منقلب شد. (این اثر فکر است).

بعد گفت: مرا با خودت به این سفر ببر! هر چه هم خرجم باشد خودم می دهم. پذیرفتم و با هم حرکت کردیم تا به جایی رسیدیم که باید

۱- (۱)) . ذاریات، ۲۲.

مُحرم می شـدیم. به راستی، هیـچ کس مانند این دزد محرم نشد و هیچ کسـی حال او را نداشت. پس از احرام او را گم کردم. این مساله گذشت تا این که سال بعد از بغداد با کاروان بسیار خوبی برای حج به مکه آمدم. عمره تمتع را به جا آوردم و پس از انجام اعمال دوباره محرم شـدم و برای انجام حـج تمتع اوّل به عرفات رفتم و شب به مشعر و منی و سـپس به مکه برگشـتم. اعمال مکه که تمام شـد، در حال طواف مستحبی بودم که دیـدم کسـی روی شانه ام می زنـد. گفت: مرا می شناسـی؟ هر چه قیـافه او را نگـاه کردم نشـناختم. گفتم: نه! چون زمـانی که او را دیـده بودم دزد بود و قیـافه دزد با قیافه ملکوتی بسـیار تفاوت دارد.

گفت: ولی من تـو را می شـناسم. یـادت هست پارسـال حرف هـای خـدا را در بیابـان برای من خوانـدی؟ من از سـال گذشـته تاکنون این جا هسـتم تا صاحبان اموال دزدی شده را پیدا کنم و اموالشان را به آن ها برگردانم. کسانی را هم که نمی شناسم، آن قدر کار می کنم و ردّ مظالم می دهم تا پاک شوم. آیا از حرف های خدا باز هم چیزی می دانی؟

گفتم: بله. فکر کردم پارسال تا کجای سوره را خواندم و چه کلامی او را بیدار کرد؟

«وفی السماء رزقکم وما توعدون».

و رزق شما و آن چه به آن وعده داده می شوید، در آسمان است.

سپس این آیه را برایش خواندم:

«فَوَ رَبِّ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مٰا أَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ » . (۱)

پس سوگنـد به پروردگـار آسـمان و زمین که آن چه را وعـده داده می شویـد، حق و یقینی است، همـان گونه که شـما [وقت سخن گفتن یقین دارید که] سخن می گویید.

همـان گونه که بـا پروردگـار آسـمان و زمین سـخن می گوییـد و حرف زدنتان برای خودتان امری یقینی است، اطمینان داشـته باشید که با کار

۱- (۱)) . ذاریات، ۲۳.

حلال روزی تان را می دهم. با شنیدن این سخنان فریادی زد، دلش را گرفت و بی طاقت شد. دیدم دیگر نفس نمی کشد. دوستان را صدا کردم، زیر بغلش را گرفتیم و آن طرف حجر اسماعیل گذاردیم. اما دیدیم از دنیا رفته است.

این اثر و نتیجه اندیشه است که انسان را از طبقه هفتم جهنم به طبقه هشتم بهشت می رساند. (۱)

۱- (۱)) . حجر، ۴۳۴۴: «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ » ؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۴۴: «ابی الحسن الرضا، علیه السلام: قد وضع الله أشیاء علی ثمانیة: العرش قوله: "وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ " ، وأبواب الجنة لقوله: "وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُهٰا وَ فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا" (جمله بعدی ظاهرا از راوی است) قالوا أثبت: الواو لزیادة الباب الثامن، و...».

۵- اندیشه : نردبان توحید

اشاره

ص:۸۱

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

از مجموع آیات قرآن به طور صریح استفاده می شود که اگر اندیشه در مسیر صحیحش قرار بگیرد، ریشه تمام نیکی ها و پاکی ها خواهد بود. به همین سبب، دین اسلام برای فکر بهترین جایگاه ها را قائل شده است.

بزرگان دین نیز، وقتی انسان را توصیف می کنند، وجود اندیشه در فرد را ملاک خوبی او می دانند. نقل است که در مجلسی در محضر امام صادق، علیه السلام، سخن از ابوذر به میان آمد. امام ششم در تعریف او فرمودند:

«کان أکثر عبادهٔ أبی ذر رحمهٔ الله علیه خصلتین: التفکر والاعتبار». (۱)

یعنی عبادت ابوذر منحصر در نماز و روزه نبود، بلکه افزون بر این ها او اهل فکر و اندیشه و عبرت گرفتن بود.

گستردگی اندیشه

بال اندیشه به اندازه ای قوی است که خدای متعال قدرت آن را به گستردگی تمام عالم تعریف کرده است. بدین لحاظ، اگر آیاتی که درباره

۱- (۱)) پی نوشت . خصال، شیخ صدوق، ص۴۲.

اندیشه وارد شده است را بخوانیم، خواهیم دید که پروردگار تا کجا فضای اندیشه را به روی بشر گشوده است.

«وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » . (۱)

و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخّر شما قرار داد، وستارگان هم به فرمانش رام و مسخّر شده اند. قطعاً در این [حقایق] نشانه هایی است [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقّل می کنند.

در گردش روز و شب، در آفرینش خورشید و ماه و همه ستارگان باید اندیشه کرد، زیرا همه این برنامه ها و این مجموعه ها نشانه ای از نشانه های خدا هستند و صاحبان اندیشه را، پس از تفکر در این امور، به توحید می رسانند.

وقتی انسان اندیشه می کند، می بیند که خانه خلقت با این تنوع بی مانند و بی حسابی که در وجود هر عنصری از عناصر خود دارد، خانه ای کاملاً به هم پیوسته است و خطّ باعظمت توحید و وحدت در تمام آفرینش آشکار است. تمام عالم بالا با زمین، تمام زمین با عالم بالا، تمام حیوانات با عالم و مجموعه شان با انسان و بالعکس در ارتباطند. چه کسی می تواند این همه آثار باعظمت را در عالم آفرینش در روابط و وحدتشان با یکدیگر به این راحتی ببیند؟

اگرچه اندیشه انسان توان و ظرفیت رسیدن به عمق چیزها را ندارد، با این حال، می تواند از جای جای عالم بخشی را انتخاب کند که نشانه ای از تمام هستی است. وقتی یک استکان آب را از دریا بر می داریم و در آزمایشگاه تجزیه می کنیم، با آزمایش کشف می شود که همه آب ها مرکب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن هستند؛ برای مثال، کافی است ما ساختمان اتم را مطالعه کنیم و نظام آن را ببینیم و آن را نمونه کل آفرینش و خلقت بدانیم. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: آیا با

۱- ((۱)) . نحل، ۱۲.

دیدن این نظام و وحدت و هماهنگی، باز هم برای شما در وجود یک عالم مدبّر و ناظم محاسب شکی وجود دارد؟

«أَ فِی اللّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ » . (۱)

پیامبرانشان گفتند:آیا در خدا که آفریننده آسمان ها و زمین است، شکی هست؟

قرآن مجید هم چنین تاکید می کند که در نظام بدن خودمان مطالعه کنیم.:

«وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ » . (۲)

و [نیز] در وجود شما [نشانه هایی است]. آیا نمی بینید؟

آیا نمی بینید چه هماهنگی عظیم و وحدت درخشنده ای در تمام وجود شما با این همه تنوع برقرار است؟

رابطه توحیدی میان آفریدگان

بدن انسان از قسمت های مختلفی تشکیل شده است: از چشم، گوش، مغز، بصل النخاع، سلول های مغز، نخاع، رگ ها، اعصاب، پالایشگاه خون، کلیه ها، پوست، روح، استخوان ها، ناخن ها و مثانه که بین همه این قسمت ها وحدت برقرار است که تنها در قسمت مغز، چهارده میلیارد رابطه الکتریکی برقرار است.

با توجه به این پیوستگی ها معلوم می شود که توحید در خود ما جاری است. به راستی، اگر این رابطه توحیدی به هم بخورد، چه می شود؟ اگر رابطه میان این نظام توحیدی و هماهنگی بین انسان و عالم خلقت به هم بخورد، چه می شود؟

میان خورشید و ماه و آسمان ها و زمین و تمام اجزای عالم نیز رابطه توحیدی برقرار است:

« سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ» . (۳)

و شب و روز را نیز مسخّر شما ساخت.

۱- ((۱)) . ابراهیم، ۱۰: «قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اللّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی قالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا تُرِیدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِینٍ » .

۲- ((۲)) . ذاریات، ۲۱.

۳- ((۳)) . ابراهیم، ۳۳: «وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ» ، نیز نحل ۱۲ «وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » .

اندیشه در خلقت زنبور عسل

خداوند متعال در این باره به اندیشه دستور می دهد و می فرماید که با مَرکب فکر می توان به او رسید:

«إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ لَآیٰاتٍ لِأُولِی الْأَلْبٰابِ » . (۱)

یقیناً در آفرینش آسمان ها.و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] برای خردمندان است.

«وَ أَوْحیٰ رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبٰالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّٰا یَعْرِشُونَ * ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ فِیهِ شِفٰاءٌ لِلنّٰاسِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ » . (۲)

و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و درختان و آن چه [از دار بست هایی] که [مردم] بر می افرازند، برای خود خانه هایی برگیر. آن گاه از همه محصولات و میوه ها بخور. پس در راه های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندو] برو. از شکم آن ها [شهدی] نوشیدنی با رنگ های گوناگون بیرون می آید که در آن درمانی برای مردم است. قطعاً در این [حقیقت] نشانه ای [بر قدرت، لطف و رحمت خدا]ست برای مردمی که می اندیشند.

قرآن می فرماید کافی است از میان این همه مخلوق تنها در زندگی زنبور عسل اندیشه کنید. (۳)

دانشمندان تا حال به این نتیجه رسیده اند که زنبورها، که موجودات بسیار کوچکی هستند و حتی از سر انگشت انسان هم کوچک ترند، برای اداره امور زندگی خویش، از ۴۶۰ دانش گوناگون استفاده می کنند. حال، پرسش این است که خدا این ۴۶۰ رشته علم را در کدام قسمت و کدام عضو این حیوان قرار داده است؟ اگر سر زنبور را قطع کنند و مغزش را بشکافند، اندازه آن بسیار کوچک است، ولی واقعاً به ۴۶۰ دانش آگاه است که یکی از آن ها علم هندسه است. هنوز در کره زمین مهندسی به

۱- ((۱)) . آل عمران، ۱۹۰.

۲- ((۲)) . نحل، ۶۸-۶۹.

۳- ((۳)) . برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب زنبور عسل موریس مترلینگ مراجعه کنید.

دقت زنبور عسل نیامـده است. زنبور در لانه اش حدود نهصد تا هزار حفره شـش گوش می سازد. البته، فقط عده ای از آن ها لانه می سازند. دقیق ترین میلی مترسـنج های عالم را در این لانه به کار گرفته اند، طوری که خانه های ساخته شده با هم هیچ تفاوتی ندارند.

دسـتگاه هایی هم که در بدن این حشـره است بسیار اعجاب آور است. زنبور وقتی روی گُل می نشیند سعی می کند شیره گل را بمکـد. اکثر گل هایی که زنبور روی آن ها می نشـیند تلـخ انـد. در بـدن این موجود دسـتگاهی وجود دارد که مواد تلخ را جـذب می کند و این در حالی است که ما انسان ها از مواد تلخ فراری هستیم، ولی او عاشق مواد تلخ است. او مواد تلخ گل را به شـیرین ترین مواد عـالم تبـدیل می کنـد و به گونه ای این مواد را می سازد که بر خلاف تمام مواد عالم ضـدّ میکرب است. هنـدوانه، لوبیا و حتی لباس های ما میکرب می گیرنـد. شـکر فاسـد می شود، اما عسل طبیعی زنبور، اگر هزار سال هم بگذرد، حتی در میان آشـغال، میکرب قبول نمی کنـد. زنبور عسل سالم ترین مواد عالم را، آن هم به صورت ضدّ میکرب، می سازد و عسل ماده ای است که برای هر بیماری ای در این عالم مفید است.

اگر زنبور عسل را در منطقه ای که اصلاً گُل ندارد یا دست کم چهارده فرسخ با گل فاصله دارد قرار دهند، مهندس راه شناس کندو منطقه گل دار را پیدا می کند و بعد به لانه خود برمی گردد تا به بقیه اطلاع دهد.

این مهنـدس راه شـناس جلوی این شـش هزار زنبور ده سانت بلنـد می شود و آن ها همه می فهمند که باید ده متر بالا بیایند و هم چنین در حرکت عرضـی می فهمنـد که دو فرسخ باید عرضـی بروند. می روند و به گل ها می رسـند و هنگام شب باز می گردند.

«أفی الله شک فاطر السماوات والأرض».

ص:۸۷

آیا باز هم در وجود خدا شک دارید؟ امام صادق، علیه السلام، می فرماید:

آن چه خدا در بدن فیل ساخته را در بدن پشه هم ساخته است، به اضافه این که فیل دو پر ندارد، ولی پشه دو پر هم اضافه تر از فیل دارد. (۱)

آن چه در بدن فیل است در بدن پشه خلاصه شده است. واقعاً، پروردگار چه شعوری به حیوانات داده است!

تفکر در آفرینش پروانه

اگر یک جفت پروانه نر و ماده را در کیسه ای قرار دهیم و در آن را ببندیم و سپس یکی از آن ها را در فاصله هفت کیلومتری در اتاق یا مکانی نگه داری کنیم و دیگری را نزد خود نگه داریم، پروانه ماده، موجی از خود تولید می کند که سبب می شود پروانه نر وقتی در اتاق را باز کردیم حرکت کند و نزد پروانه ماده برود.

کسانی که می گویند عالم خدا ندارد، حرفشان را چطور می خواهند ثابت کنند؟ در حالی که آن کس که خدا را قبول دارد وقتی می خواهد او را ثابت کند دلایل فراوانی دارد. او می گوید: قرآن، علی، پیامبران الهی، صلوات الله علیهم، و زمین و آسمان دلیل بر وجود خدا هستند.

اندیشه در آفرینش زمین و آسمان

«أَ فَلاٰ یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ . وَ إِلَی السَّمٰاءِ کَیْفَ رُفِعَتْ . وَ إِلَی الْجِبٰالِ کَیْفَ نُصِبَتْ . وَ إِلَی الْأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ » . (۲)

آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟ و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب شده؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

بزرگ ترین جرثقیل ساخت انسان چه قدر می تواند بار بلند کند؟ آیا پنج هزار تن را می تواند بلند کند؟ آن چه پروردگار عالم در فضا رها

۱- ((۱)) . تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۵؛ نیز با اختلاف کلمات در تبیان، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۱۱: «وروی عن الصادق، علیه السلام، أنه قال: إنما ضرب الله المثل بالبعوضة، لأن البعوضة علی صغر حجمها، خلق الله فیها جمیع ما خلق فی الفیل مع کبره، وزیادة عضوین آخرین».
۲- ((۲)) . غاشیه، ۱۷-۲۰.

کرده که نه بالا می رونـد و نه پایین می آیند، چند تن است؟ خورشـید چند تن است؟ قرآن می فرماید: نگاه کنید که خداوند چگونه این هـا را نگهداشـته که نمی افتنـد؟ این هـا که بالا نبودنـد. قرآن می فرمایـد: عالم، پیش از این، به صورت دود درهم پیچیده ای بود و تمام دانشمندان هم به این مطالب اذعان کرده اند: (۱)

«ثُمَّ اسْتَویٰ إِلَی السَّمٰاءِ وَ هِیَ دُخٰانٌ » . (۲)

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود.

خداوند مقداری از این دود را سرد کرد و پایین گذاشت و بدین ترتیب زمین به وجود آمد. مقداری را هم سرد کرد و بالا برد و آسـمان هفتم آفریده شد که کل عالم، همان گونه که امام صادق، علیه السـلام، می فرمایند، در برابر آسمان هفتم یک حلقه روی دشتی بزرگ است. (۳) زمینی که ما روی آن زنـدگی می کنیم جزو کوچکی از آسـمان اول است. به اندازه یک وجب هم از شـگفتی هـای آسـمان اول برای دانش بشـر روشن نشـده است، چون همین کهکشـان راه شـیری که شب هـا در آسـمان پیـداست، اگر بخواهنـد بـا سـرعت سـیصد هزار کیلومتر در ثانیه از این طرف به آن طرفش برونـد، بیست میلیون سال طول می کشد! ماه و خورشـید و منظومه شمسـی، گوشه کوچکی از این کهکشان هسـتند. ما در راه شـیری قرار داریم، ولی وقتی به آن نگاه می کنیم، فکر می کنیم بالای سـرمان قرار دارد. ما خودمان جزو این کهکشانیم، ولی آن قـدر کوچکیم که پیدا نیستیم. با وجود همین کوچکی، اگر بخواهنـد مصالـح ساختمـان بـدن مـا را بشـمارند، سـیصد هزار سال طول می کشـد. حال، شـمارش مصالح زمین و آسمان چگونه خواهد بود؟ با این همه دلیل روشن، آیا باز هم عده ای می گویند عالم خدا ندارد؟!

«وَ لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ » . (۴)

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره خداست.

۱- ((۱)) . رک: تاریخ زمان، استفان ویلیام هاوکینگ، ترجمه حبیب الله دادفرما، انتشارات کیهان.
۲- ((۲)) . فصلت، ۱۱: «ثُمَّ اسْتَویٰ إِلَی السَّمٰاءِ وَ هِیَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیٰا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قٰالَتٰا أَتَیْنٰا طٰائِعِینَ » .
۳- ((۳)) . کافی، ج ۸، ص ۱۵۳: «عن أبی عبد الله، علیه السلام، قال: جاءت زینب العطارة الحولاء إلی نساء النبی، صلی الله علیه وآله، وبنـاته وکـانت تبیع منهن العطر فجـاء النبی، صـلی الله علیه وآله، وهی عنـدهن فقـال: إذا أتیتنا طابت بیوتنا فقالت: بیوتک بریحک أطیب یا رسول الله، قال إذا بعت فأحسـنی ولا تغشی فإنه أتقی وأبقی للمال، فقالت: یا رسول الله ما أتیت بشئ من بیعی وإنما أتیت أسألک عن عظمـهٔ الله عز وجل، فقال: جل جلال الله سأحـدثک عن بعض ذلک، ثم قال: إن هذه الارض بمن علیها عند التی تحتها کحلقهٔ ملقاهٔ فی فلاهٔ قی (القی - بالکسر والتشدید - فعل من القواء وهی الارض القفر الخالیهٔ) وهاتان بمن فیهما ومن علیهما عنـد التی تحتها کحلقـهٔ ملقاهٔ فی فلاهٔ قی والثالثـهٔ حتی إنتهی إلی السابعـهٔ وتلا هذه الآیهٔ "خلق سـبع سـماوات ومن الارض مثلهن" والسبع الارضین بمن فیهن ومن علیهن علی ظهر الدیک کحلقهٔ ملقاهٔ فی فلاهٔ قی والدیک له جناحان جناح فی المشرق وجناح فی المغرب ورجلاه فی التخوم السبع والدیک بمن فیه ومن علیه علی الصخره کحلقهٔ ملقاهٔ فی فلاهٔ قی والصخرهٔ

بمن فیها ومن علیها علی ظهر الحوت کحلقة ملقاة فی فلاة قی والسبع والدیک والصخرة والحوت بمن فیه ومن علیه علی البحر المظلم کحلقة ملقاة فی فلاة قی والسبع والدیک والصخرة والحوت والبحر المظلم علی الهواء الذاهب کحلقة ملقاة فی فلاة قی والسبع والدیک والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء علی الثری کحلقة فی فلاة قی، ثم تلا هذه الایة "له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری" ثم انقطع الخبر عن الثری، والسبع و الدیک والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء والثری بمن فیه ومن علیه عند السماء الاولی کحلقة فی فلاة قی وهذا کله وسماء الدنیا بمن علیها ومن فیها عند التی فوقها کحلقة فی فلاة قی وهاتان السماءان ومن فیهما ومن علیهما عند التی فوقهما کحلقة فی فلاة قی وهذه الثلاث بمن فیهن ومن علیهن عند الرابعة کحلقة فی فلاة قی حتی انتهی إلی السابعة وهن ومن فیهن ومن علیهن عند البحر المکفوف عن أهل الارض کحلقة فی فلاة قی وهذه السبع والبحر المکفوف عند جبال البرد کحلقة فی فلاة قی وتلا هذه الآیة: "وینزل من السماء من جبال فیها من برد" و هذه السبع والبحر المکفوف وجبال البرد عند الهواء الذی تحار فیه القلوب کحلقة فی فلاة قی وهذه السبع والبحر المکفوف وجبال البرد والهواء عند حجب النور کحلقة فی فلاة قی وهذه السبع والبحر المکفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور عند الکرسی کحلقة فی فلاة قی ثم تلا هذه الآیة: «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لاَ یَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ » وهذه السبع والبحر المکفوف وجبال البرد و الهواء وحجب النور والکرسی عند العرش کحلقة فی فلاة فی وتلا هذه الآیة: الرحمن علی العرش استوی»؛ نیز در خصال، شیخ صدوق، ص۵۲۴؛ عوالی اللیالی، احسائی، ج ۱، ص ۹۱ (ابوذر می فرماید: رسول اکرم را در مسجد تنها یافتم، فرصت را غنیمت شمردم و...): «قلت: فأی آیة أنزلها الله علیک أعظم؟ قال: آیة الکرسی. ثم قال: یا أبا ذر ما السماوات السبع فی الکرسی إلا کحلقة ملقاة فی أرض فلاة، وفضل العرش علی الکرسی کفضل الفلاة علی تلک الحلقة».

۴- (۴)) . این جمله با اختلاف ۱۹ مرتبه در قرآن آمده است.

قرآن و پیشوایان دین دستور داده اند در همه چیز فکر کنیم. خوب است ما هم در کتاب هایی که درباره جهان نوشته شده تأمّل کنیم. این عادت خوبی است که با کتاب های علمی و مفید انس بگیریم. گاه می شود که من وقتی به منزل می روم احساس می کنم از شدّت خستگی جانم به لب رسیده است؛ تمام بدنم درد گرفته و حوصله ام به صفر رسیده است و اشتهای غذا خوردن هم ندارم؛ در این حال، تنها چیزی که می تواند مرا از رنج نجات دهد مراجعه به کتاب های تاریخ یا کتب علمی است. وقتی کتاب می خوانم و از ساختمان عالم، جهان های دور، پیدایش و مرگ خورشید و... آگاهی می یابم، رنج هایم را فراموش می کنم.

بزرگ ترین دانشمندان آمریکا و اروپا، که این کتاب ها را نوشته اند، در نهایت یک سخن دارند و آن این است که پس از این مطالعات و درک این واقعیات چگونه در برابر پادشاه باعظمت و به وجود آورنده عالم سر تعظیم فرو نیاوریم؟ پاسکال (۱)، بزرگ ترین ریاضیدان اروپا در قرن هجده میلادی، می گوید:

تمام عشق و لذت من در یاد خدا خلاصه می شود.

ممکن است باور نکنید، ولی پاسکال که از ریاضی دانان بزرگ کره زمین است در ۳۹ سالگی از عشق خدا دق کرد و مرد.

چه کسی می گوید عالم خدا ندارد؟

«أَ فِی اللّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ » .

چه قدر خوب است انسان اهل تفکّر باشد! در جلد سوم کتاب عرفان اسلامی حدود ۲۵۰ صفحه درباره بدن و نعمت هایی که خدا در بدن ما قرار داده نوشته ام که انسان وقتی این مطالب را می خواند خدا را می بیند.

به دریا بنگرم دریا ته وینم

۱- (۱)) . بلز پاسکال، نویسنده، فیلسوف، طبیعی دان و مهندس فرانسوی (و. کلرمون ۱۶۲۳- ف. ۱۶۶۲م). از کودکی آثار هوشمندی در وی پدیدار بود. در ۱۲ سالگی بدون استعانت از کتابی اولین قضایای هندسه اقلیدس را شناخت و در ۱۶ سالگی رساله ای در باب مخروطات نوشت. در ۱۸ سالگی ماشین محاسبه را اختراع کرد و قوانین ثقل هوا و موازنه سوائل و مثلثات ریاضی و حساب احتمالات و فشار آب و ... از مبتکرات اوست. نوشته های او دارای سادگی و استحکام کلام است.

بیایید وقتمان را بیهوده تلف نکنیم. این قدر این طرف و آن طرف نرویم. سفرهای اضافی را ترک کنیم و تا نمردیم مقداری آگاهی به دست آوریم. برای مثال، از نحوه خلقت این عالم خبر بگیریم و در این آیه اندیشه کنیم:

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » . (۱)

شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید: باش! پس بی درنگ موجود می شود.

انسانی که از پوست و گوشت و استخوان تشکیل شده در این عالم چه کار کرده است؟ چند میلیون کتاب نوشته است؟ این ها همه از یک ذره مغز تولید شده است. از تعدادی گوشت و غضروف و استخوان. چه کسی این همه قدرت به مغز انسان داده است؟

در روزگار ما، انسان در صدد برآمده مهم ترین تجهیزات صنعتی را در کمترین فضای ممکن جای دهد و برای مثال ریزپردازنده هایی ساخته که فوق العاده کوچکند. با این همه، اگر همه عالم جمع شوند، نمی توانند یک عضو از بین رفته انسان را مانند اول درست کنند، حتی قادر به درست کردن ناخنی که از دست او بیفتد نیستند. (۲)

شگفتی های بدن انسان کم نیست؛ مثلاً، موهای سر در عرض چند هفته بلند می شوند و نیاز به کوتاه کردن پیدا می کنند، اما موی ابرو و مژه در عرض هفتاد سال زندگی نیاز به سلمانی ندارند.

حکایتی عجیب از نجات یک گنهکار

مرحوم نراقی در معراج السعاده نقل کرده است که در بصره زنی به نام شعوانه زندگی می کرد که خواننده و موسیقی دان بسیار خوبی بود و سه هنر داشت: خوب نی می زد، خوب می رقصید و خوب می خواند. طبیعتاً، چند شاگرد هم داشت و مجلسی در بصره برای خوشگذرانی ترتیب داده

۱- ((۱)) . یس، ۸۲.

۲- ((۲)) . حج، ۷۳: «يا أَيُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ » .

نمی شد مگر این که این خانم در آن دعوت بود.

نقل است روزی برای شرکت در یکی از همان مجالس می رفت که دید صدای ناله شدیدی از داخل خانه ای بلند است. به یکی از شاگردانش گفت: برو ببین در این خانه چه خبر است! دختر رفت و هر چه آن ها منتظر ماندند برنگشت. به شاگرد دیگرش گفت: چرا او نیامد؟ برو ببین چه خبر است! این یکی هم رفت و دیگر نیامد. به سومی گفت: تو برو و زود برگرد! سومی هم رفت و نیامد. لاجرم، خودش داخل شد و پرسید: این جا چه خبر است؟ گفتند: خانم این جا نه مجلس مردگان است نه زندگان؛ این جا مجلس روح است؛ مجلس معناست. گفت: این ها چرا گریه می کنند؟ گفتند: گوش بده متوجه می شوی! گوش داد و دید یک نفر برای مردم صحبت می کند. اتفاقاً، سخنان گوینده به این دو آیه قرآن رسیده بود:

«إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً» . (۱)

وقتی [آن آتش سوزان] آنان را از مکانی دور ببیند، از آن، خشم و خروشی هولناک بشنوند.

در روز قیامت، هنگامی که چشم مردم از دورترین راه به جهنم بیفتد، با این که فاصله شان با جهنم زیاد است، صدای خشم آتش و فریاد عذاب را می شنوند. بعد، این آیه را خواند:

«إِذا أُلْقُوا فِيها سَمِعُوا لَها شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ» . (۲)

هنگامی که در آن افکنده شوند از آن، در حالی که در جوش و فوران است، صدایی هولناک و دلخراش می شنوند.

آری، وقتی جهنمی ها را داخل جهنم بریزند، فریاد بر می آورند این جاست که باید بر سر خود بزنیم، وای بر ما!

شعوانه لحظاتی در این دو آیه تأمّل کرد و به خود گفت: اگر الان قیامت باشد و من جزو جهنمی ها باشم و در آتشم بیندازند کارم تمام

۱- ((۱)) . فرقان، ۱۲.

۲- ((۲)) . ملک، ۷.

است. یک دفعه، از این فکر منقلب شد و در جا غش کرد. بعد که به هوش آمد به گوینده مجلس گفت: من زن معصیت کاری هستم. اگر با خدا آشتی کنم، توبه ام پذیرفته است؟ گوینده گفت: خانم، هر چه هم گناهت فراوان باشد قبول است، گرچه به اندازه گناهان شعوانه باشد. وقتی فهمید در شهر بصره بدترین زنان و انسان ها را به او مثل می زدند دوباره غش کرد.

مرحوم نراقی می گوید: آخرین بار، شعوانه به گونه ای به هوش آمد و کارش به جایی رسید که مایه عبرت زنان و مردان بصره شد. در اثر توبه، گوشت و پوستش آب شد و بدن جدیدی پیدا کرد، اما مانند ترکه خشک شده بود. یک شب که سر به سجده گذاشته بود و اشک می ریخت، می گفت: من که در این دنیا به دلیل پشیمانی از گناه مانند ترکه شدم، در قیامت چه خواهم شد؟ تا نصف شب در این فکر بود و گریه می کرد. نیمه شب بود که در همان اتاق و حال سجده صدایی شنید که می گفت: به همین حال باش و بگذار قیامت بیاید تا ببینی چگونه با کَرَمم با تو رفتار می کنم. (۱)

این تحوّل تأثیر یک لحظه فکر کردن بود.

ص:۹۳

۱- (۱)) . رک: معراج السعاده، ملا احمد نراقی، باب توبه، ص ۴۲۴.

۶- نسبت تفکر با حقیقت

اشاره

ص:۹۷

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

مساله مهمی که اسلام بر آن اصرار دارد این است که مردم دارای فکر و اندیشه باشند و در آیات خدا بیندیشند، زیرا تفکر در آیات خدا راه و مقدمه ای برای حصول بهترین نتیجه، یعنی اتصال به وجود مقدّس حضرت حق است.

قرآن مجید می فرماید: از راه اندیشه در آیات الهی شما به این نتیجه می رسید که عالم و آدم هر دو بر حق هستند. آن گاه سعی می کنید لباس باطل به آن نپوشانید، آن را ضایع نکنید و به نابودی اش نکشید. (۱)

حقیقت نیز جز این نیست، زیرا وقتی انسان بفهمد همه عالم حق است کمترین عنصر از عناصر عالم را به مسیر باطل نخواهد کشید و سعی او بر این قرار خواهد گرفت که با عناصری که در اختیار دارد تجارتی الهی برپا کند؛ تجارتی که قرآن نتیجه آن را نجات از عذاب دوزخ می داند:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلیٰ تِجارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ . تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ » . (۲)

ص:۹۹

۱- (۱) پی نوشت . منظور مجموعه آیاتی است که انسان را دعوت به تفکر در عالم هستی و وجود خود می کند.

۲- (۲) . صف، ۱۰-۱۱.

ای اهل ایمان، آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد؟ به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید. این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است.

منظور از «اموال» در این آیه همین عناصری است که در سفره خلقت موجود است. انسان اندیشمند که به حقانیت این عناصر رسیده سعی می کند آن ها را در راه حق مصرف کرده و با آن ها تجارت کند؛ آن هم تجارتی که سودش ابدی است. (۱)

یک پرسش و سه پاسخ

شخصی از یکی از یاران پیامبر، صلی الله علیه وآله، پرسید: زندگی را برای چه می خواهی؟ او در جواب گفت: دلم می خواهد برای سه کار زنده باشم: به خاطر شب، روز، و مردم. اما به خاطر شب می خواهم زنده باشم، چون پروردگار بزرگ عالم بنده را برای سه کار در شب دعوت فرموده است... .

لازم است گفته شود سه کاری که پروردگار بندگان خود را در دل شب بدان ها دعوت کرده متعلق به تمام مدت شب نیست، بلکه به یک سوم آن تعلق دارد. پروردگار عالم در قرآن می فرماید: دو سوم شب برای خواب است:

«یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ . قُمِ اللَّیْلَ إِلاّ قَلِیلاً. نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً. أَوْ زِدْ عَلَیْهِ ...» . (۲)

اما حدود یک ساعت مانده به اذان صبح، پروردگار سه کار برای بندگانش قرار داده است. به سبب اهمیّت این یک ساعت است که تمام انبیا و ائمه، علیهم السلام، عمر خود را در یک سوم آخر شب با این سه کار پر می کردند؛ یعنی عنصر عمر خود را در یک سوم آخر شب تمام می کردند و خوابشان را مقدمه این سه کار قرار می دادند. در حقیقت،

ص:۱۰۰

۱- (۱)) . در قرآن آیات متعددی درباره تجارت مردم در دنیا وجود دارد. از جمله: - أُولٰئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلاٰلَهَ بِالْهُدیٰ فَمٰا رَبِحَتْ تِجٰارَتُهُمْ وَ مٰا کٰانُوا مُهْتَدِینَ . بقره، ۱۶. - یٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیّٰایَ فَارْهَبُونِ * وَ آمِنُوا بِمٰا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَکُمْ وَ لاٰ تَکُونُوا أَوَّلَ کٰافِرٍ بِهِ وَ لاٰ تَشْتَرُوا بِآیٰاتِی ثَمَناً قَلِیلاً وَ إِیّٰایَ فَاتَّقُونِ * وَ لاٰ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبٰاطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ . بقره، ۴۰- ۴۲. - أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتٰابِ وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمٰا جَزٰاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ إِلاّٰ خِزْیٌ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ یُرَدُّونَ إِلیٰ أَشَدِّ الْعَذٰابِ وَ مَا اللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ * أُولٰئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْحَیٰاهَ الدُّنْیٰا بِالْآخِرَهِ فَلاٰ یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذٰابُ وَ لاٰ هُمْ یُنْصَرُونَ . بقره، ۸۵- ۸۶. - وَ لَمّٰا جٰاءَهُمْ کِتٰابٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَهُمْ وَ کٰانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللّٰهِ عَلَی الْکٰافِرِینَ * بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ یَکْفُرُوا بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ بَغْیاً أَنْ یُنَزِّلَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ فَبٰاؤُ بِغَضَبٍ عَلیٰ غَضَبٍ وَ لِلْکٰافِرِینَ عَذٰابٌ مُهِینٌ . بقره، ۸۹-۹۰. - وَ مٰا هُمْ بِضٰارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ مٰا یَضُرُّهُمْ وَ لاٰ یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرٰاهُ مٰا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاٰقٍ وَ لَبِئْسَ مٰا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کٰانُوا یَعْلَمُونَ . بقره، ۱۰۲. - إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ الْکِتٰابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُولٰئِکَ مٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلاَّ النّٰارَ وَ لاٰ یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ وَ لاٰ یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ * أُولٰئِکَ

الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَهَ بِالْهُدیٰ وَ الْعَذابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَی النّارِ * ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّهَ نَزَّلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِی الْکِتابِ لَفِی شِقاقٍ بَعِیدٍ. بقره، ۱۷۴- ۱۷۶. - وَ إِذا تَوَلّی سَعیٰ فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ * وَ إِذا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّهُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ * وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ * یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّهً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ * فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْکُمُ الْبَیِّناتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ . بقره، ۲۰۵- ۲۰۹. - إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلاً أُولٰئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ . آل عمران، ۷۷. - الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْکُفْرَ بِالْإِیْمانِ لَنْ یَضُرُّوا اللّهَ شَیْئاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ * وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ . آل عمران، ۱۷۷- ۱۷۸. - وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَبِئْسَ ما یَشْتَرُونَ . آل عمران، ۱۸۷. - وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَمَنْ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ خاشِعِینَ لِلّهِ لا یَشْتَرُونَ بِآیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُولٰئِکَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ * یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ . آل عمران، ۱۹۹- ۲۰۰. - أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ یَشْتَرُونَ الضَّلالَهَ وَ یُرِیدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِیلَ * وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِکُمْ وَ کَفیٰ بِاللّهِ وَلِیّاً وَ کَفیٰ بِاللّهِ نَصِیراً. نساء، ۴۴- ۴۵. - إِنّا أَنْزَلْنَا التَّوْراهَ فِیها هُدیً وَ نُورٌ یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذِینَ أَسْلَمُوا لِلَّذِینَ هادُوا وَ الرَّبّانِیُّونَ وَ الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتابِ اللّهِ وَ کانُوا عَلَیْهِ شُهَداءَ فَلا تَخْشَوُا النّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلاً وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ . مائده، ۴۴. - کَیْفَ وَ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لا یَرْقُبُوا فِیکُمْ إِلاًّ وَ لا ذِمَّهً یُرْضُونَکُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَ تَأْبیٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَکْثَرُهُمْ فاسِقُونَ * اِشْتَرَوْا بِآیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ . توبه، ۸- ۹. - إِنَّ اللّهَ اشْتَریٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفیٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ . توبه، ۱۱۱. - دَخَلاً بَیْنَکُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَ لَکُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ * وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً إِنَّما عِنْدَ اللّهِ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ * مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاهً طَیِّبَهً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ . نحل، ۹۴- ۹۷.

۲- (۲)) . مزمل، ۲۴: «قُمِ اللَّیْلَ إِلاّ قَلِیلاً * نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلاً * أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً» .

می خوابیدند تا بدن استراحت کند و نشاط کافی برای انجام این سه کار پیدا کند.

این خواب نیز، به جهت مقدمه بودنش برای عبادت، عبادت و بندگی خدا محسوب می شود؛ چون مقدمه بندگی خود بندگی است؛ مثلاً، وضو به خودی خود واجب نیست، بلکه برای نماز واجب می شود و مقدمه نماز است. وقتی انسان برای نماز وضو می گیرد گویی عبادت می کند، ولی اگر وقت نماز نباشد یا انسان نماز را برای خدا نخواند، وضو ارزشی ندارد. (۱)

تا آن جا که می دانیم هیچ پیامبر و امامی تا زمان وفات این یک ساعت مانده به نماز صبح را به خواب نگذرانده است. (۲) همه انبیا و ائمه در آن وقت شب بیدار بودند و در میان ایشان انجام این سه کار بر پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، واجب عینی بود و حق ترک آن قسمت از شب را نداشت. البته، دیگر انبیا و ائمه می توانستند این کارها را ترک کنند ولی چنین کاری نمی کردند.

خداوند درباره این قطعه شب این آیه را فرستاده است:

«وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً» . (۳)

امید است پروردگارت تو را [به سبب این عبادت ویژه] به جایگاهی ستوده برانگیزد.

هنگامی که در روایات و بعضی آیات قرآن دقت می کنیم و می بینیم در این ساعت و در انجام این سه کار چه سودی برای دنیا و برزخ و آخرت انسان در نظر گرفته شده است، خود را در برابر دریای پر موجی می بینیم که چشم اندازش از این عالم وسیع تر است. (۴)

آن سه کار چیست ؟

کار اول تهجّد است. کلمه تهجّد به معنای نماز شب است که در مجموع

۱- (۱)) . تذکرة الفقهاء (ط.ج)، علامه حلی، ج۱، ص۲۰۵: «قولهم، علیهم السلام: الوضوء علی الوضوء نور علی نور، ومن جدد وضوء لغیر حدث جدد الله توبته من غیر استغفار».

۲- (۲)) دعوات، راوندی، ص۷۷: «قال أبو عبد الله، علیه السلام: صلاة اللیل تحسن الوجه، وتحسن الخلق، وتطیب (الریح وتدر) الرزق وتقضی الدین، وتذهب بالهم، وتجلو البصر. علیکم بصلاة اللیل فانها سنة نبیکم، ومطردة الداء عن أجسادکم».

۳- (۳)) . اسراء، ۷۹.

۴- (۴)) . فقه الرضا، علی بن بابویه، ص۱۳۷: «وعلیک بالصلاة فی اللیل، فإن رسول الله، صلی الله علیه وآله، أوصی علیا، علیه السلام، بها، فقال فی وصیته: علیک بصلاة اللیل - قالها ثلاثا- وصلاة اللیل تزید فی الرزق، وبهاء الوجه، وتحسن الخلق»؛ لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۷۴: «جاء رجل إلی أبی عبد الله، علیه السلام، فشکی إلیه الحاجة فأفرط فی الشکایة

حتی کاد أن یشکو الجوع، فقال له أبو عبد الله، علیه السلام: یا هذا أتصلی باللیل؟ فقال الرجل: نعم، فالتفت أبو عبد الله، علیه السلام، إلی أصحابه فقال: کذب من زعم أنه یصلی باللیل ویجوع بالنهار، إن الله تبارک وتعالی ضمن صلاة اللیل قوت النهار»؛ همین کتاب، ص ۲۷۲: «قال النبی، صلی الله علیه وآله: من ختم له بصلاة اللیل فله الجنة»؛ منتهی المطلب (ط.ق)، علامه حلی، ج۱، ص۱۹۵: «عن الصادق، علیه السلام: صلاة اللیل یحسن الوجه ویحسن الخلق ویطیب الریح ویدر الرزق ویقضی الدین ویذهب بالهم ویجلو البصر».

یـازده رکعت است و پیش از آن که مؤذن اذان صـبح را بگویـد بایـد تمام شود: پنـج نماز دو رکعتی ماننـد نماز صـبح و یک رکعت تنها شامل حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهد و سلام. البته، در روایات آمده است که سجده آخرش را آن قدر ادامه بدهید که شیطان فریاد بزند از این سجده کمرم شکست و راهم به روی او بسته شد. (۱)

قنوت این نماز هم برنامه ها و دعاهای مخصوصـی دارد و انسان اگر بتوانـد باید در آن چهل مؤمن را - زنده یا مرده- دعا کند و دعـا کردن به فارسـی هم مـانعی نـدارد. خـوب است انسـان سـیصد مرتبه هم در قنوت این نمـاز «العفو» بگویـد و اگر کسـی حوصله کافی ندارد، دعای «ربنا آتنا...» را بخواند و به رکوع برود.

پس از این یـازده رکعت، انسان آبرویی برای خود در آخرت ذخیره می کنـد و روزی دنیایش فراوان می گردد. افزون بر این، هنگامی که او وارد رکعت اول نماز شد، پروردگار بزرگ عالم گناهانش را می بخشد. ارزش این نماز در آخرت را نیز کسی نمی داند.

کار دوم استغفار و توبه است.

«وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ » . (۲)

و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می کنند.

کار سوم اندیشه در عمرگذشته وجاری شدن اشک چشم است. امام ششم، علیه السلام، در این باره می فرماید: این اشک را با دسـتمال پاک نکنید، اگر هم می خواهید پاک کنید، با دستتان به صورتتان بمالید. بگذارید این اشک ها ذخیره شوند. در روز قیامت هنگامی که بنده ای را به طرف جهنم می کشـند، خطاب می رسد او را نبرید، او سـرمایه عظیمی پیش من دارد که شـما نمی دانید و آن این است که در تاریکی شب - گر چه در همه عمر فقط یک بار برای خدا برخاسته است- از گذشته اش

۱- (۱)) . کافی، ج۲، ص۷۷؛ نیز بـا اختلاف کلمات در محاسن، برقی، ج۱، ص۱۸: «عن الصادق، علیه السلام:... علیکم بطول الرکوع والسـجود، فـإن أحـدکم إذا أطـال الرکوع والسـجود هتف إبلیس من خلفه وقـال: یـا ویلتـاه أطاعوا وعصـیت، وسـجدوا وأبیت»؛ دعائم الإسـلام، قاضی نعمان، ج۱، ص۱۳۶: «عن الصادق، علیه السـلام: فما شـئ أحسن من أن یغتسل الرجل أو یتوضأ فیسبغ الوضوء ثم لیبرز حیث لا یراه أنیس فیشرف الله علیه وهو راکع وساجد، إن العبد إذا سجد نادی إبلیس: یا ویلاه، أطاع هذا وعصیت، وسجد هذا وأبیت، وأقرب ما یکون العبد من الله إذا سجد».

۲- (۲)) . ذاریات، ۱۸.

پشیمان شد، رنجید و غصه دار شد، و سپس اشکش جاری شد. همان اشک سبب نجاتش است. او را رها کنید!

قرآن مجید درباره این اشک می فرماید:

«وَ إِذا سَمِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّٰا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنٰا آمَنّٰا فَاكْتُبْنٰا مَعَ الشّٰاهِدِينَ » . (۱)

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگانشان را می بینی که به سبب آنچه از حق شناخته اند لبریز از اشک می شود، می گویند: پروردگارا، ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان [به حقّانیّت پیامبر و قرآن] بنویس.

آری، آن صحابی گفت: من زندگی را برای شب می خواهم و شب را برای آن ساعت سحر و ساعت سحر را هم برای استغفار و گریه و تهجّد. اما زندگی را برای روز می خواهم؛ آن هم روزی طولانی و خیلی گرم که در آن از آسمان آتش ببارد و من با کمال نشاط و شوق آن روز طولانی را روزه بگیرم و در خانه معبود و محبوبم لذّت ببرم. هم چنین، زندگی را برای مردم می خواهم تا در میان مردم باشم و کار کسی را که گرفتار است با نشاط رفع کنم. (۲)

نتیجه حقانیت عالم

تفکر در جهان و خویشتن و مطالعه در اوضاع عالم راهی است که انسان را به این حقیقت می رساند که عالم حق است و خودش نیز حق است.

«سَنُرِيهِمْ آيٰاتِنٰا فِي الْآفٰاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ » . (۳)

به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است.

«وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السّٰاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ » . (۴)

و آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن دوتاست جز به حق نیافریدیم، و

۱- ((۱)) . مائده، ۸۳.

۲- ((۲)) . بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۸۰: «إن الله تعالى أوحى إلى النبى يا محمد إن العلى الاعلى يقرأ عليك السلام، ويقول لك: إن أبا جهل والملا من قريش قد دبروا يريدون قتلك، وآمرك أن تبيت عليا فى موضعك، وقال لك: إن منزلته منزلة إسماعيل الذبيح من إبراهيم الخليل، يجعل نفسه لنفسك فداء، وروحه لروحك وقاء، وأمرك أن تستصحب أبا بكر، فإنه إن آنسك وساعدك ووازرك وثبت على ما يعاهدك و يعاقدك كان فى الجنة من رفقائك، وفى غرفاتها من خلصائك، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلى عليه السلام: أرضيت إن اطلب فلا اوجد وتوجد، فلعله أن يبادر إليك الجهال فيقتلوك؟ قال: بلى يا

رسول الله رضيت أن يكون روحی لروحک وقاء، ونفسی لنفسک فداء، بل رضيت أن يكون روحی ونفسی فداء لاخ لک أو قريب أو لبعض الحيوانات تمتهنها، وهل احب الحياة إلا لخدمتک. والتصرف بين أمرک ونهيک، ولمحبة أوليائک، ونصرة أصفيائک، ومجاهدة أعدائک؟ لولا ذلک لما أحببت أن أعيش فی هذه الدنيا ساعة واحدة، فأقبل رسول الله صلی لله عليه وآله علی علی عليه السلام فقال له: يا أبا حسن قد قرأ علی کلامک هذا الموکلون باللوح المحفوظ وقرؤوا علی ما أعد الله لک من ثوابه فی دار القرار ما لم يسمع بمثله السامعون، ولا رأی مثله الراؤون، ولا خطر مثله ببال المتفکرين...».

۳- ((۳)) . فصلت، ۵۳.

۴- ((۴)) . حجر، ۸۵.

بی تردید قیامت آمدنی است؛ پس [در برابر ناهنجاری های مردم] گذشتی کریمانه داشته باش.

«وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا لاٰعِبِينَ » . (۱)

و ما آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن دو است به بازی نیافریده ایم.

خداوند هستی را بیهوده نیافریده است تا کسی بخواهد عناصر عالم را به بازیچه بگیرد: (۲) انگشتانش را به قمار، معده را برای انباشتن شراب، فکر را برای حیله گری، و قدم را برای حرکت به منظور گناه و معصیت به کار بگیرد. عالم و انسان هر دو حق اند. وقتی ثابت شد عالم حق است، هنگام مصرف آن باید دید این حق را کجا می بریم؟ با عملمان لباس حق بر آن می پوشانم یا لباس باطل؟ حال، باید بنشینیم و فکر کنیم که از این پس زندگی را برای چه می خواهیم؟

آن ها که حق را یافته اند زندگی را برای شب می خواهند؛ شب را برای سحر؛ و سحر را برای استغفار و توبه. و زندگی را برای روز می خواهند تا در آن به روزه بگذرانند. و نیز حیات را برای مردم می خواهند تا آن جا که از دستشان برمی آید مشکل مردمان را حل کنند. چنین زندگی ای زندگی حق و مرگ از آن مرگ حق و برزخ آن برزخی حق است. حق چنین انسانی نیز این است که به بهشت برود و بهشت را بر اثر چنین زندگی پر حقیقتی به ارث ببرد:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ . اَلَّذِينَ هُمْ فِي صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ . وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ . وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكٰاةِ فٰاعِلُونَ . وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ . إِلاّٰ عَلىٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ . فَمَنِ ابْتَغىٰ وَرٰاءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعٰادُونَ . وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمٰانٰاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رٰاعُونَ . وَ الَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلَوٰاتِهِمْ يُحٰافِظُونَ . أُولٰئِكَ هُمُ الْوٰارِثُونَ » . (۳)

بی تردید مؤمنان رستگار شدند: آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب]اند. و آنان که از [هر گفتار و کردار] بیهوده و

۱- ((۱)) . دخان، ۳۸.

۲- ((۲)) . مؤمنون، ۱۱۵: «أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمٰا خَلَقْنٰاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنٰا لاٰ تُرْجَعُونَ » .

۳- ((۳)) . مؤمنون، ۱۱۰.

بی فایـده ای روی گرداننـد، و آنان که پرداخت کننـده زکات انـد، و آنان که نگه دارنـده دامنشان [از شـهوت های حرام]اند، مگر در [کـامجویی از] همسـران یـا کنیزانشـان، که آنان [در این زمینه] مورد سـرزنش نیسـتند. پس کسانی [که در بهره گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند. و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند. اینانند که وارثان اند.

صاحبان چنین دیـدگاه ها و اعمالی به حق متولد شده، به حق معامله کرده، به حق مُرده، و به حق وارد محشـر شده اند. حقشان هم هست که به بهشت بروند.

بیاییـد این زنـدگی پاک را آلوده نکنیم و حقی را با شـهوت نجس نکنیم. قرآن کریم، در آیاتی که خوانـده شـد، می فرماید: وقتی شعله شهوت روشن شد، نگذارید از حریم خود تجاوز کند:

«وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ . إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ » . (۱)

و آنان که نگه دارنده دامنشان [از شـهوت های حرام]اند، مگر در [کامجویی از] همسران یا کنیزانشان، که آنان [در این زمینه] مورد سرزنش نیستند.

اگر کسـی ازدواج کرده بایـد در همان مسـیر شـهوتش را خاموش کنـد و اگر ازدواج نکرده، باید مقداری خود را نگه دارد تا خداوند گشایشی برساند. (۲) اگر هم نمی توانـد خود را نگه دارد، باید مسـیر ازدواج موقت را طی کند تا شـهوت افکارش را نگیرد و فکر گناه بر ذهن و وجودش مسلط نشود و چشـمش را منحرف نکند. فکر گناه نباید آن قدر به انسان فشار بیاورد که او را به زنا یا گناهان دیگر آلوده کند. (۳)

عالم حق است. شـهوت حق است. زن و مرد و دیگر عناصـر عالم حق اند. همه چیز در این عالم حق است؛ لذا از این سـفره هر حقی را که بر می داریم باید به حق مصرف کنیم. سفره از آنِ خداست و ما مهمان او

۱- ((۱)) . مؤمنون، ۵-۶.

۲- ((۲)) . نـور، ۳۲۳۳: «وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْـلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ نِكَاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ...» .

۳- ((۳)) . کافی، ج ۵، ص ۵۴۲: «عن أبی عبد الله، علیه السلام، قال: اجتمع الحواریون إلی عیسی، علیه السلام، فقالوا له: یا معلم الخیر أرشـدنا، فقـال لهم: إن موسـی کلیم الله، علیه السـلام، أمرکم أن لاـ تحلفوا بـالله تبـارك وتعالی کاذبین وأنا آمرکم أن لا تحلفوا بـالله کاذبین ولا صادقین، قالوا: یا روح الله زدنا، فقال: إن موسـی نبی الله، علیه السـلام، أمرکم أن لا تزنوا وأنا آمرکم أن لا تحـدثوا أنفسـکم بالزنا فضـلا عن أن تزنوا، فإن من حـدث نفسه بالزنا کان کمن أو قـد فی بیت مزوق فأفسد التزاویق الدخان وإن لم یحترق البیت».

هستیم. چه خوب است حقی را که از سر این سفره برمی داریم بـا خود حضـرت حق معـامله کنیم! خیـال نکنیم معـامله با حق نفعش تنها در آخرت آشـکار می شود،زیرا معامله با حق نفعش از همان ابتـدای معامله پیداست. نمونه آن نیز اندیشه در آیات خداست که موجب پیدایش یقین و توحید در انسان می شود:

«یتولد منه التوحید والیقین». (۱)

تفکر و انـدیشه انسان را به خـدا می رسانـد و حرکت او را حرکت در مسـیر حق قرار می دهد. در نتیجه، بیشترین لذت و عالی ترین سود را از زنـدگی می برد. انسان بایـد فکر کنـد که هیـچ چیزِ وجودش و آن چه در اختیار او قرار گرفته باطل نیست. لذا باید برای یافتن حق بیندیشد تا برای ظهور حق در وجودش و در غیب درونش، به سرمایه عظیم و پرمنفعتی تبدیل شود.

این حکایت را حتماً بخوانید

فضـیل عیاض چنـد انـدیشه ناب دارد که حیف است فراموش شود. تـذکره ها نوشـته اند که مردم از شـنیدن نام او وحشت می کردند. هم کسانی که شهرنشین بودند از او می ترسیدند و هم بیابانگردها و کسانی که کاسبی شان بین دو شهر جریان داشت. به هر حال، این دزد معروف چند برنامه فکری داشت که ماندن نامش در تاریخ به سبب همین روشنایی فکر بوده است.

او از ارادتمندان وجود مقدّس حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، بود و برای همین، یک بار هم حاضر نشد در دوره هارون با او ملاقات کند، چرا که می گفت:

می ترسم دینم از بین برود!

نقل است که یک بار هارون در مکه بی خبر به ملاقاتش آمد. او آن شب

۱- (۱)) . در گفتار پیش درباره این روایت توضیح داده شده است.

مطلبی به هارون گفت که به سبب آن هارون تا صبح خوابش نبرد و وقتی از منزل فضیل بیرون می آمد گریه می کرد. همان شب نیز هزار دینار برای فضیل فرستاد، اما فضیل عین هزار دینار را پس فرستاد و گفت:

من مدت زیادی است که از دزدی توبه کرده ام!

خدمتکار خانه گفت: ما که پولی نداریم. لااقل این هزار دینار را بپذیرید! اما او گفت:

بدنمان به اندازه کافی سنگین هست، برای چه هزار دینار به این بار اضافه کنیم؟ (۱)

به راستی خوب فکر می کرد!

سخنی از یک دزد

امام محمّد غزالی می گوید: روزی در مسافرت به گروهی از دزدان برخوردیم و آن ها تمام اثاث کاروان را بردند؛ طوری که حتی یک خورجین هم در کاروان باقی نماند. ناچار نزد رئیس دزدها رفتم و به او گفتم رحمی کند و مال مردم را به آنان باز گرداند. گفت: نمی شود. این همه پارچه، این همه پول، این همه خوراکی و... را چرا پس بدهم؟ گفتم: پس لااقل مال مرا پس بدهید. گفت: مال تو چیست؟ گفتم: مشتی کاغذ که روی آن ها مطالبی نوشته شده است. گفت: اگر مال تو را پس ندهم، چه می شود؟ گفتم: هیچ، ولی من سی سال زحمت کشیده ام علم اندوخته ام و این علم را روی کاغذ آورده ام.

آن گاه، رئیس دزدها حرفی به من زد که سبب انقلاب درونی من شد. او خندید و گفت: ای بدبخت، این چه علمی است که دزد همه اش را در یک مجلس می برد؟ برو علمی بیاموز که دزد نتواند آن را ببرد!

می گویند غزالی پس از آن به شام رفت و در مدت سی سال کتاب های مهمی از جمله کیمیای سعادت را نوشت و خودش را چهره ای ابدی کرد.

ص:۱۰۷

۱- (۱)) . درباره فضیل عیاض در تذکره ها فراوان نوشته اند. از جمله رک: تذکره الاولیاء عطار نیشابوری.

این تاثیر اندیشه و فکر است.

مرد باید که گیرد اندر گوش

دزد مال مردم نه دین مردم

روزی، یاران فضیل قافله ای را زدند که اموال فراوانی داشت. فضیل هم روی سنگی نشسته بود و نگاه می کرد. پس از این که بارها را باز کردند، در یکی از آن ها دستمال کهنه ای دیدند. فضیل گفت: این را خودم باز می کنم. حتماً گوهر گران بهایی در این دستمال کهنه پنهان است تا مردم به آن شک نکنند.

وقتی دستمال را پیش فضیل آوردند و او آن را باز کرد، دید تکّه ای چرم است که رویش آیهٔ الکرسی نوشته شده است. فکر کرد که مردم این آیات را برای چه نوشته اند؟ سپس گفت: صاحبان این مال پیش خود حساب کرده اند که در این مسیر به دزدانی مثل ما بر می خورند. از این رو، آیه الکرسی را نوشته اند تا قرآن مالشان را برکت دهد و حفظ کند. بعد، همکارانش را صدا زد و گفت: اموال این مردم را به آن ها پس بدهید، برای این که ما دزد مال مردمیم نه عقیده و ایمان مردم. و ما اگر این مال را ببریم، هم مالشان را برده ایم و هم عقیده شان را!

این نوع نگاه و فکر انسان را حرکت می دهد، لذا باید همواره فکر کرد که عمل و سخنمان به گونه ای باشد که دین مردم حفظ شود. بنابراین، اگر کار غلطی هم می کنیم، جلوی مردم انجام ندهیم تا اعتمادشان سلب نشود. آری، اگر انسان با فکر کار کند، هیچ حقی باطل نمی شود.

عاقبتی تکان دهنده

عاقبت کار فضیل را به دو شکل نقل کرده اند: یکی از آن روایت ها این است که می گویند به دختری علاقه پیدا کرده بود. لذا روزی به یکی از

نوچه هایش گفت: به بغداد می روی و در فلان خانه را می زنی. آن ها دختر زیبایی دارند. به پدر و مادرش می گویی امشب او را آرایش کنند و بیدار هم بمانند، زیرا نیمه شب به آن خانه خواهم رفت. در غیر این صورت، کشته خواهند شد.

وقتی این مرد پیغام فضیل را رساند، پدر و مادر دختر به سختی گریه کردند و هر چه فکر کردند چه باید بکنند به جایی نرسیدند. می خواستند به کلانتری خبر دهند، ولی دیدند ممکن است آن ها را زیر نظر داشته باشند تا اگر به کلانتری خبر دادند، همگی شان را بکشند. از این رو تسلیم شدند و گفتند: حال که چاره ای نیست دختر را به آن ها می دهیم.

نیمه های شب، فضیل می خواست از راه پشت بام خود را به خانه آن دختر برساند که صدایی شنید. شخصی از همان انسان هایی که زندگی را برای شب و شب را برای عبادت و روز را برای روزه و خدمت به مردم می خواهند، با حال عجیبی این آیه سوره حدید را می خواند:

«أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّهِ وَ مٰا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لاٰ يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلُ فَطٰالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ » . (۱)

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی به آنان داده شده بود، آن گاه روزگار [سرگرمی در امور دنیا و مشغول بودن به آرزوهای دور و دراز] بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد، و بسیاری از آنان نافرمان بودند.

با شنیدن این کلمات، فضیل روی پشت بام نشست و به فکر فرو رفت و گفت: چرا وقتش شده و از وقتش نیز گذشته است!

کار بزرگی است که انسان از چنین شهوت پرقدرتی دست بردارد. فضیل از پشت بام پائین آمد و از دروازه بغداد بیرون رفت. از قضا،

۱- ((۱)) . حدید، ۱۶.

کاروانی در حال حرکت بود. خواست از کنار خرابه ای که در مسیر حرکت کاروان بود بگذرد که ناگاه شنید قافله سالار با کاروانیان می گوید: عجله کنید و راه بیفتید که اگر به فضیل برخورد کنیم، اموال و دارائی هایمان بر باد رفته است.

فضیل وقتی این سخن را شنید، کنار خرابه آمد و صدا زد: عجله نکنید آرام باشید، به شما مژده می دهم که فضیل توبه کرد و صاحبش به دادش رسید و دست و پایش را بست.

از آن شب، فضیل سی سال در مقام توبه بود. کشور هم جمعیت زیادی نداشت و می توانست صاحبان مال را پیدا کند. همه را پیدا کرد و اموالشان را پس داد. البته، عده ای هم به سبب توبه ای که کرده بود پولشان را نگرفتند.

سرانجام، فضیل به مکه رفت و مجاور خانه خدا شد. در اواخر عمر، او استاد عرفان شده بود و درس می داد و شاگرد داشت. نقل است که در شب نهم ذیحجه در مسجدالحرام نشسته بود. عده ای از مردم نماز می خواندند و عده ای دیگر مشغول مناجات بودند. فضیل هم گوشه ای نشسته بود و اشک می ریخت. از او پرسیدند: فضیل، خدا امشب با مهمان هایش در شب نهم ذیحجه چه می کند؟

گفت: به خدا قسم، تمام این مردم را امشب می آمرزد، به شرط این که من در میانشان باشم!

او این قدر واقعی توبه کرده بود. به راستی، خوب است انسان از پروردگار حیا کند! (۱)

۱- (۱)) . اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۲۹: «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: رحم الله عبداً استحیی من ربه حق الحیاء، فحفظ الرأس وما حوی والبطن وما وعی وذکر القبر والبلی وذکر أن له فی الآخرهٔ معادا».

۷- تفکر و بهره برداری از معارف قرآن

اشاره

ص:۱۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

یکی از هدف های بسیار مهمی که کتاب پروردگار برای نزول خود بیان کرده، مساله اندیشه در خود قرآن است. خداوند در آیه شریفه ای می فرماید:

«لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلیٰ جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ ». (۱)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی. این مثل ها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند.

یعنی خداوند قرآن را فرو فرستاده تا مردم در آن اندیشه کنند. اندیشه در قرآن نیز به دو صورت متصور است: اول این که انسان خودش توفیق الهی پیدا کند و دنبال یک سلسله علوم عالی برود و قوای فکری اش بر اثر آن علوم قوی شود و بدین وسیله کتاب خدا را بخواند و از این دریای بی ساحل و بی کران الهی، عالی ترین مسائل را درک کند. صورت دوّم این است که اگر خودش فرصت مجهز شدن به علم را ندارد، با صاحبان علم و فکر ارتباط پیدا کند و از راه آن ها که واسطه میان او و

۱- (۱)) پی نوشت . حشر، ۲۱.

قرآن هستند، حقایق را به دست آورد.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، این دو گروه را اهل نجات می داننـد، ولی بی تردید، گروه سوم که نه دنبال علم رفته اند و نه دنبال قرآن، راه نجاتی ندارند. (۱) از آن جا که غیر از قرآن مجید راه نجات دیگری وجود ندارد، کسـی که خارج از محدوده قرآن زندگی می کند و با قرآن و اهل آن سر و کار ندارد، به جایی نخواهد رسید.

خداوند کسانی را که در قرآن اندیشه نمی کنند سخت سرزنش می فرماید و وعده می دهد که این افراد در روز قیامت جریمه سنگینی خواهند پرداخت. (۲)

اقسام علم در قرآن بر اساس سخن امیرالمؤمنین (ع)

الف. علم آینده

امیرالمؤمنین، علیه السلام، می فرمایند: قرآن انسان را در جریان چهار علم قرار می دهد:

«ذلـک القرآن فاسـتنطقوه ولن ینطق ولکن أخبرکم عنه. ألا إن فیه علم ما یأتی، والحـدیث عن الماضـی، ودواء دائکم، ونظم ما بینکم». (۳)

علم اولی که قرآن حامـل آن است علم آینـده جهان است که به ویژه در جزءهای ۲۸، ۲۹ و ۳۰ قرآن گنجانده شده است. (۴) این علم آن قـدر لطیف در این سه جزء گنجانـده شـده است که انسـان بـا خوانـدن آن ها ایمانش به قرآن بیشتر می شود، زیرا حقایقی را که دانشـمندان با هزاران دسـتگاه علمی و با صـرف زمان بسیار طولانی به آن رسیده اند، کتاب خدا در عرض چند آیه بیان می فرماید.

پیدایش و مرگ خورشید

یکی از کتاب های علمی ای که شهرت جهانی دارد، کتاب پیدایش و مرگ

۱- (۱)) . نهـج البلاغه، حکمت، ۱۴۷: «یـا کمیل إن هـذه القلوب أوعیـة فخیرها أوعاها. فاحفظ عنی ما أقول لک الناس ثلاثـة: فعـالم ربـانی ومتعلم علی سبیل نجاة، وهمـج رعاع أتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریـح، لم یستضـیئوا بنور العلم، ولم یلجأوا إلی رکن وثیق».

۲- (۲)) . محمد، ۲۴: «أَ فَلاَ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» .

۳- (۳)) . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

۴- (۴)) . منظور سوره های شمس و تکویر و...است که به آینده جهان و قیامت اشاره دارد.

خورشید است. این کتاب در اروپا نوشته شده و دانشمندان شوروی نیز آن را معتبر می دانند.

مراجعه به این کتاب برای شناخت خدا و مجاب کردن ماتریالیست ها کافی است. زیرا آن ها صاحبی برای عالم قائل نیستند و حرفشان این است که عالم بدون صاحب، بدون ناظم و به صورت خود به خود به وجود آمده است. از نظر علم هم چیزی که خود به خود به وجود آمده باشد، باید از اول موجود بوده و تا ابد هم وجودش ادامه داشته باشد. و این در حالی است که در عالم آفرینش هیچ عنصر یا ماده ای با این کیفیت وجود ندارد. خود آن ها هم در جمله «خود به خود به وجود آمده» گرفتار شده اند، چون لازمه این حرف این است که زمانی عالم نبوده و بعد بود شده است و این سخن، با ازلی و ابدی بودن ماده اولیه جهان نمی سازد. وقتی یک ماتریالیست می گوید عالم به دست کسی ساخته نشده و خود به خود به وجود آمده، این حرف معنایش این است که ازلی نبوده و در زمان خاصی پدیدار شده است. همین حرف برای شکست دانش آن ها کافی است. بدین معنی که می گوییم اگر عالم از ابتدا نبوده و بعد به وجود آمده است، پس روزی هم نخواهد بود. عبارت پیدایش و مرگ خورشید بر همین معنا دلالت می کند و این در حالی است که آنان ماده و ریشه جهان را ازلی و ابدی می دانند!

عجیب این است که آن ها با وحود چنین عقیده ای قبول دارند که کتاب پیدایش و مرگ خورشید کتاب علمی عمیقی است که در نقض آن حرفی نمی توان زد. اما توجه ندارند که پیدایش بدین معناست که کسی آن را پدید آورده است. حال اگر بخواهیم بگوییم خودش به وجود آمده، یعنی در زمان معینی موجود نبوده و بعد پیدا شده و منشأ پیدایش آن هم خودش بوده است. مساله در سر همین نبوده و بوده است که عاجز از

پاسخ دادن به این سوال است که خورشید چگونه به وجود آمده است؟

وقتی انسان ماجرای پیدایش خورشید و مرگ آن را مطالعه می کند و آیات قرآن را در این باره ملاحظه می نماید، می بیند دقیق ترین اخبار درباره پیدایش خورشید و مرگ آن در قرآن مجید منعکس شده است.

تاکنون، در طول این ۱۴۰۰ سال، در شرق و غرب عالم، انسان عاقلی پیدا نشده که یک کتاب علمی بر ضد قرآن بنویسد و بگوید از نظر علمی نمی توان گفتار قرآن را پذیرفت یا معتقد باشد که محتوای قرآن ضد و نقیض است. (۱) این کتاب مانند خورشید بر تابلوی دانش بشری می درخشد و هر چه بر علم بشر افزوده می شود، برتری و اشرافش بیشتر نمایان می شود. قرآن در بردارنده علوم متعدّدی است که دانشمندان باید روی کلمه به کلمه آن زحمت بکشند و آن را تجزیه و تحلیل کنند تا معلوم شود این کتاب حاوی چه اطلاعات ارزشمندی است.

ب. علم گذشتگان

«والحدیث عن الماضی».

قرآن اخبار گذشته عالم را نیز در اختیار انسان قرار می دهد. حال، یا گذشته تاریخی یا ساختمانی یا معنوی و یا سرگذشت ملت های گذشته را. خود این موضوع هم دانش گسترده ای است. امروزه، انسان چه قدر برای درک مسائل گذشته جهان هزینه می کند؟ چه اندازه برای درک علوم و حوادث گذشته بشر زحمت می کشد و می کوشد پس از پنجاه سال سنگ نوشته ای را فهم کند تا از گذشته ملتی خبر بگیرد؟ قرآن این کار را کرده و در آیات خود از ابتدای شروع ساختمان جهان تا وقتی این نظام حیرت انگیز به این صورت بر پا شده را توضیح داده است. تازه، این دو علم را مقدمه دیدن خدا و ایمان به وجود مقدّس او می داند.

۱- (۱)) . نساء، ۸۲ «أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاٰفاً كَثِيراً» .

بی سبب نبوده که شخصیت هایی هم چون امیر المؤمنین، علیه السلام، و حضرت زهرا، علیهاالسلام، امام مجتبی، علیه السلام، و سایر ائمه، علیهم السلام، این طور عاشق خدا بودند. آن ها این عشق را از قرآن گرفته بودند. حضرت سید الشهدا، علیه السلام، در دعای عرفه که به راستی معجزه ای در عالم انسانیت است، مسائلی را از عالم آفرینش، بدن، نفس و از ساختمان بدن انسان طرح کرده که شگفت آور است. بنا بر روایات، آن حضرت هنگام ایراد این دعا مانند مشک از دیده اشک می ریخت و دست بر آسمان برداشته بود. حضرت در این دعا درباره ساختمان بدن، چشم، رگ ها، سیستم اعصاب، مخ و ... نکاتی را طرح می کند که به واقع عجیب است. (۱) در صحرای عرفات، نه آزمایشگاهی وجود داشته، و نه میکروسکوپ و تلسکوپی در کار بوده، بلکه صحرای خشکی بوده که در آن مردی به عشق خدا روی خاک ها نشسته و از کار و صنعت خدا تعریف کرده و اشک ریخته است.

انسان با خواندن کلمات حضرت سیدالشهدا، علیه السلام، چنان باادب و متواضع می شود که انگار شخص امام حسین، علیه السلام، امور معنوی او را ساخته و پرداخته کرده است.

ج. دوای دردها

«ودواء دائكم».

در بخش سوم روایت، امیر المؤمنین، علیه السلام، قرآن را داروی همه امراض فکری و روحی بشر می داند. قرآن مجید کتاب فکر است و از انسان ها دعوت می کند که در آیاتش فکر کنند. سخن قرآن این است که چرا نمی اندیشید در این که چگونه باید زندگی کنید؟ از کجا آمده اید؟ به کجا خواهید رفت؟ و چه کسی شما را آفریده است؟ او برای چه سما را آفریده و به کجا می خواهد ببرد؟ (۲) چرا اندیشه نمی کنید در حکمت

۱- ((۱)) . (دعای عرفه) بحار الأنوار، ج ۹۴، ص۳۱۶: «...أنا أشهدك يا إلهى بحقيقة إيمانى، وعقد عزمات معرفتى، وخالص صريح توحيدى، وباطن مكنون ضميرى، وعلائق مجارى نور بصرى، وأسارير صفحة جبينى، وما ضمت عليه شفتاى وحركات لفظ لسانى، ومسارب صماخ سمعى، ومنابت أضراسى، ومساغ مطعمى ومشربى، وحمالة أم رأسى، وبلوغ حبائل عنقى، وما اشتمل عليه تامور صدرى، وحمل حبائل وتينى، ونياط حجاب قلبى، وأفلاذ حواشى كبدى، وما حواه شراسيف أضلاعى، وحقاف مفاصلى، وأطراف أناملى وقبض شراسيف عواملى، ولحمى ودمى وشعرى وبشرى وعصبى وقصبى وعظامى و مخى وعروقى وجميع جوارحى وجوانحى...».

۲- ((۲)) . درباره ابراهیم ادهم نوشته اند: تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ۶، ص ۲۸۷: «... حدثنى أحمد بن عبد الله صاحب لإبراهيم بن أدهم قال كان إبراهيم من أهل النعم بخراسان فبينما هو مشرف ذات يوم من قصره إذ نظر إلى رجل بيده رغيف يأكله فى فئ قصره فاعتبر وجعل ينظر إليه حتى أكل الرغيف ثم شرب ماء ثم نام فى فئ القصر. فألهم الله عز وجل إبراهيم بن أدهم الفكر فيه فوكل به بعض غلمانه وقال له: إذا قام هذا من نومه جئ به فلما قام الرجل من نومه قال له الغلام: صاحب هذا القصر يريد أن يكلمك. فدخل إليه مع الغلام فلما نظر إليه إبراهيم قال له: أيها الرجل أكلت الرغيف وأنت جائع؟ قال: نعم. قال:

فشبعت؟ قال: نعم. قال إبراهيم: وشربت الماء تلك الشربة ورويت؟ قال: نعم. قال إبراهيم: ونمت طيبا بلا همّ ولا شغل؟ قال: نعم. قال إبراهيم: فقلت فى نفسى فما أصنع أنا بالدنيا والنفس تقنع بما رأيت؟! فخرج إبراهيم سائحا إلى الله عز وجل على وجهه فلقيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فقال له: يا غلام، من أين وإلى أين؟ قال إبراهيم: من الدنيا إلى الآخرة. فقال له: يا غلام، أنت جائع؟ قال: نعم. فقام الشيخ فصلى ركعتين خفيفتين وسلم، فإذا عن يمينه طعام وعن شماله ماء فقال: كل فأكلت بقدر شبعى وشربت بقدر ريى. فقال لى الشيخ: اعقل وافهم لا تحزن ولا تستعجل، فإن العجلة من الشيطان وإياك والتمرد على الله. فإن العبد إذا تمرد على الله أورث الله قلبه الظلمة والضلالة مع حرمان الرزق ولا يبالى الله تعالى فى أى واد هلك. يا غلام، إن الله عز وجل إذا أراد بعبد خيرا جعل فى قلبه سراجا يفرق بين الحق والباطل والناس فيهما متشابهون. يا غلام، إن معلمك اسم الله الأكبر (أو قال الأعظم)، فإذا أنت جعت فادع الله عز وجل به حتى يشبعك وإذا عطشت فادع الله عز وجل به حتى يرويك وإذا جالست الأخيار فكن لهم أرضا يطؤوك. فإن الله تعالى يغضب لغضبهم ويرضى لرضاهم. يا غلام، خذ كذا حتى آخذ كذا. قال: لا أبرح. فقال الشيخ: الله احجبنى عنه. واحجبه عنى فلم أدر أين ذهب. فأخذت فى طريقى ذلك وذكرت الاسم الذى علمنى فلقينى رجل حسن الوجه طيب الريح حسن الثياب فأخذ بحجرتى وقال لى: ما حاجتك ومن لقيت فى سفرك هذا؟ قلت: شيخا من صفته كذا وكذا وعليه كذا وكذا. فبكى. فقلت: أقسمت عليك بالله من ذلك الشيخ! قال: ذاك إلياس عليه السلام أرسله الله عز وجل إليك ليعلمك أمر دينك. فقلت: فأنت يرحمك الله من أنت؟ قال: أنا الخضر».

ارسال ۱۲۴ هزار پیامبر؟ چرا فکر نمی کنید که روزی می میرید و همه مردم شما را تنها می گذارند و به تنهایی باید وارد قیامت شوید؟

«لَمَجْمُوعُونَ إِلیٰ مِیقاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ » . (۱)

برای وعده گاه روزی معین گردآورده خواهند شد.

توصیه قرآن به انسان ها این است که در محتوای سه کتاب اندیشه کنید: کتاب هستی، کتاب نفس، و کتاب آسمانی (قرآن). (۲) بیندیشید تا بیشتر خدا را بشناسید و بیشتر با وجود مقدّس او آشنا شوید. ببینید او در این عالم چه کرده و آیا معقول است این عالم صاحبی نداشته باشد؟

تفکّر در عظمت آفرینش خورشید

خورشید دارای وزنی معین است که دانشمندان مقدار آن را تعیین کرده اند. در کتابی که محصول هزاران کتاب اسلامی و صدها کتاب علمی از دانشمندان غیر مسلمان است و نشانه هایی از او نام دارد، مقدار حرارت سطح خارجی خورشید تعیین شده است. روزانه ۳۵۰ هزار تن از وزن خورشید کم می شود که در یک سال ۱۲۷ میلیون و ۷۵۰ هزار تن می شود. با کم شدن وزن خورشید، حجمش نیز به همین نسبت کوچک تر می شود. از نظر علمی، هیچ شکی نیست که با کم شدن حجم خورشید نیروی جاذبه اش هم باید کم شود، زیرا بر اساس قانون نیوتن، جاذبه جسم بزرگ از جسم کوچک بیشتر است.

می دانیم که جاذبه خورشید سب باقی ماندن زمین و مریخ و عطارد و ... در مدارهایشان می شود. لذا، وقتی حجم و وزن خورشید کم شود، به طور طبیعی، جاذبه اش هم باید کم شود. زمین در محیط جاذبه خورشید قرار دارد و این نیروست که زمین را در فاصله معیّنی از خورشید نگه می دارد؛ گردش انتقالی زمین به گِرد خورشید نیز بر اثر تعادلی است که میان دو نیروی جاذبه خورشید و نیروی دافعه زمین وجود دارد. با

۱- ((۱)) . واقعه، ۵۰.

۲- ((۲)) . اشاره به آیاتی است که به تدبر در عالم، تدبر در نفس و تدبر در قرآن دعوت می کنند.

کاهش یافتن نیروی جاذبه خورشید، باید مدار زمین به دور خورشید تغییر کند و کم کم از محیط جاذبه خورشید خارج شود، ولی وضعیت گردش زمین هیچ تغییری نکرده است! پس چه شده که اصلاً نظام به هم نخورده است؟ دانشمندان شوروی در تحقیقات خود نشان داده اند که نه وزن زمین کم شده و نه حجمش، ولی قوّه دافعه آن به نسبت کم شدن جاذبه خورشید کم شده است! و این اتفاقی است که از نظر علمی بسیار عجیب است. به راستی، تدبیر و اداره این جهان در دست کیست که اجازه نمی دهد چنین اتفاقاتی در عالم بیفتد؟

نویسنده کتاب در انتهای این بحث می نویسد:

آخر دانش غیر از حرف های ماست. دانشمندان باید پاسخ این پرسش را بدهند و این راز بزرگ آفرینش را کشف کنند.

سپس، اضافه می کند که بر اساس آیات قرآن، دانشی بزرگ و دارای قدرتی بزرگ پدیدآورنده این نظام است. او ضامن حیات موجودات و نگهبان زمین است تا زمینی ها بتوانند زندگی کنند؛ اوست که کاهش های خورشید را می دانسته و جبران آن را در نظر داشته تا زمین به همان وضع باقی بماند، در صورتی که خورشید وضع هزاران سال پیش خود را ندارد. به راستی، چه کسی مشغول کار است؟ نیوتن (۱) می گوید: هرکسی بیاید به من بگوید مطابق قانون تو باید نظام به هم خورده باشد، می گویم نه، به هم نمی خورد و هزاران سال بعد هم به هم نمی خورد. بدین سبب که خدا حاکم بر این نظام است و با تدبیر خود آن را اداره می کند. وگرنه با کم شدن حجم خورشید باید این نظم به هم می خورد و سطح زمین از کیلومترها یخ پوشیده می شد.

ج. علم به قوانین اجتماعی

«ونظم ما بینکم».

ص:۱۲۵

۱- (۱)) . سر ایزاک نیوتن (۱۶۴۲- ۱۷۲۷م) فیزیکدان، ریاضی دان و فیلسوف انگلیسی. متولد ولستروپ. او در دانشگاه کمبریج تحصیل کرد و در سال ۱۶۶۵م از این دانشگاه درجه لیسانس گرفت. نیوتن در سنین ۲۳ و ۲۴ سالگی قوانین اساسی مکانیک را تنظیم کرد و آن ها را درباره اجرام سماوی به کار بست. ضمناً، قانون اصلی جاذبه را کشف و روش حساب جامعه و فاضله را ابداع کرد و اساس کشفیات مهم عدسی ها را پی ریزی نمود و بقیه عمر را در توضیح و تعمیم این کشفیات صرف کرد. نیوتن در ۱۶۶۹م به استادی دانشگاه کمبریج و در ۱۷۰۳م به ریاست انجمن سلطنتی آسیایی رسید. تالیف عمده و مهم نیوتن اصول طبیعی ریاضیات نام دارد که در ۱۶۸۷م انتشار یافت و در آن قوانین سه گانه حرکت تشریح شده است. رک: فرهنگ معین, ذیل مدخل نیوتن.

موضوع سوم موجود در قرآن این است که قرآن قوانینی را در اختیار بشر می گذارد که اگر همه آن قوانین و حقوق را یاد بگیرند و به کار ببندند، محال است در زندگی مشکلی پیدا کنند.

این روزها، عده ای سعی می کنند همه مشکلات کشور ما را به جنگ مربوط کنند. در صورتی که مربوط کردن تمامی مشکلات به جنگ یا استعمار بی انصافی است. مشکلات علل گوناگونی دارند که یکی از آن ها نشناختن حق است. مردم حقوق یکدیگر را نمی شناسند و در عین جهل به حقوق یکدیگر با هم زندگی می کنند. برای همین، حقوق اصلی یکدیگر را پایمال می کنند و ناراحت هم نیستند. ناراحتی از آن جا شکل می گیرد که نسبت به آن حقّ پایمال شده در زندگی کمبودی احساس شود. این یکی از آن دست مشکلات است که به نوبه خود سبب ایجاد مشکلات بزرگ تری می شود. فرض کنید میان پدر و مادر و فرزندان دعوایی در گرفته است. علت این امر چیست؟ مسلماً، خداوند پدر و مادر و بچه ها را نیافریده و سفره برایشان پهن نکرده تا بخورند و قدرت پیدا کنند و با هم دعوا کنند. علت این است که آن ها حقوق همدیگر را نمی شناسند. این همه چیز را به سمت خودش می کشد و دیگری به طرف خودش. در این میان، یکی ناراحت است که چرا همه چیز از آن دیگری است و دیگری ناراحت است که چرا همه چیز به دیگری رسیده است. برای همین، دائم از هم ناراحتند و دعوایشان می شود. علت دیگر آن است که آن ها حقوق یکدیگر را می شناسند، ولی دین ندارند.

قرآن غیر از این که این حقوق را می شناساند، انسان را مؤمن به پروردگار قرار می دهد. مؤمن کسی است که دلش نمی خواهد حقی را پایمال کند، بلکه علاقه دارد حقّ خودش را نیز ایثار کند. علاقمند است که پیراهن شب عروسی اش را به فقیر بدهد و همان پیراهن کهنه خانه

پدرش را بپوشد. (۱) نه کسی آن پیراهن را از او خواسته و نه به او پیشنهاد ایثار آن شده است، بلکه خودش علاقه دارد آن را ایثار کند.

قرآن همه مردم را به تمام حقوق، چه حقوق مربوط به دیگران و چه حقوق مربوط به خود آشنا می کند. انسان ضمن اندیشه در قرآن، به پروردگار وصل می شود و حقوق همه را مراعات می کند. در این صورت، قسمت عمده ای از مشکلات مردم در سطح کشور حل می شود و کشمکش های داخلی تمام می شود.

پیرمرد ایثارگر

یادم هست یکبار در روزنامه ای مقاله ای از یک دکتر چاپ شده بود که خیلی جالب بود. (۲) نویسنده مقاله نوشته بود: من در اروپا و آمریکا تحصیل کردم و سپس در تهران مطب باز کردم. تمام مدت، فکرم در پی در آوردن پول بود. این بود تا روزی برای خرید لوازم طبی به خیابانی از خیابان های جنوب شهر رفتم. در خیابان ناصر خسرو، پیرمردی را با جعبه ای پر از آینه دیدم که در گوشه ای نشسته بود. یک تومان به او دادم و گفتم: دو ریالی می خواهم! گفت: لازم داری؟ گفتم: بله. او پنج دو ریالی نو به من داد و یک تومانم را هم برگرداند و گفت: این لازم نیست! گفتم: چرا؟ گفت: این دو ریالی ها صلواتی است. پرسیدم: صلواتی دیگر چیست؟ گفت: صلواتی، یعنی این دو ریالی ها را مجانی به تو می دهم. گفتم: تو مگر چقدر کاسبی می کنی که این دو ریالی ها را مجانی می دهی؟ گفت: من همه منفعتم در بیشتر روزها صد تومان است. پنجاه تومان از این پول خرج خودم و زن و بچه ام است و پنجاه تومان دیگر را برای رضای خدا دو ریالی می کنم و به هر کسی که کارش گیر باشد برای تلفن زدن می دهم؛ نصف برای ما و نصف برای مردم. حال هرکسی که می خواهد باشد.

۱- (۱)) . اشاره است به ایثار فاطمه زهرا، علیهاالسلام. شرح إحقاق الحق، آیت الله مرعشی، ج ۱۰، ص ۴۰۱: «أن النبی، صلی الله علیه وسلم، صنع لها قمیصا جدیدا لیلهٔ عرسها وزفافها، وکان لها قمیص مرقوع، وإذا بسائل علی الباب، یقول: أطلب من بیت النبوهٔ قمیصا خلقا، فأرادت أن تدفع إلیه القمیص المرقوع، فتذکرت قوله تعالی: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ » ، فدفعت له الجدید، فلما قرب الزفاف، نزل جبرئیل وقال: یا محمد، إن الله یقرؤک السلام، وأمرنی أن أسلم علی فاطمهٔ، وقد أرسل لها معی هدیهٔ من ثیاب الجنهٔ من السندس الأخضر، فلما بلغها السلام، وألبسها القمیص الذی جاء به لفها رسول الله، صلی الله علیه وسلم، بالعباءهٔ، ولفها جبرئیل بأجنحته، حتی لا یأخذ نور القمیص بالأبصار، فلما جلست بین النساء الکافرات ومع کل واحدهٔ شمعهٔ، ومع فاطمهٔ رضی الله عنها سراج، رفع جبرئیل جناحه، ورفع العباءهٔ، وإذا بالأنوار قد طبقت المشرق والمغرب، فلما وقع النور علی أبصار الکافرات، خرج الکفر من قلوبهن وأظهرن الشهادتین».

۲- (۲)) . عنوان مقاله این بود: «در آن قطعه از شهر ما چه می گذرد؟ سری هم به شهر ما بزنید». (مولف)

یک تومانی را در جیبم گذاشتم و یک اسکناس ده تومانی به جای دو ریالی هایش به او دادم. آرام گفت: نمی خواهم. صد تومانی درآوردم به او بدهم، خیلی آرام پرسید: هزار تومانی داری؟ گفتم: بله. گفت: اگر چند تا هزار تومانی هم بدهی، باز نمی گیرم. این دو ریالی ها برای خداست.

از این حرف بهت زده شدم. نمی دانستم چه خبر است! به او گفتم: پیرمرد، بعد از چهل سال، تازه امروز معنا و مزه انسانیت را فهمیدم. کاری به من یاد بده تا من هم آدم شوم! پیرمرد گفت: چه کاره ای؟ گفتم: دکتر. گفت: از شنبه تا چهارشنبه در مطبت از مریض ها پول ویزیت بگیر، ولی پنج شنبه ها، تابلوی کوچکی جلوی در اتاقت بزن و رویش بنویس «دکتر صلواتی» تا کاری برای خدا، قیامت و قبرت کرده باشی.

دکتر این کار را انجام داده بود و از آن روز پنج شنبه ها از بیمارانش ویزیت نمی گرفت. نوشته بود: وقتی دکترهای دیگر فهمیدند، تلفن می زدند و می گفتند: مگر دیوانه شده ای؟ حالت خراب است؟ من هم می گفتم: آری! و بعد گوشی را می گذاشتم. خلاصه، هر کس حرفی می زد و یاوه ای سر می داد و من هیچ نمی گفتم. آن پیرمرد مرا آدم کرده بود و می خواستم با خدا معامله کنم.

به یقین، این پیرمرد یا خودش اهل قرآن بوده یا با انسان خوبی برخورد داشته که اهل قرآن بوده است. او موج قرآن را به آن پیرمرد داده بود و پیرمرد هم این موج را با دو ریالی هایش پخش می کرد. این موج به فکر یک دکتر نیز راه برد و به مطب او رفت و حتماً از آن جا به جان بیماران بسیاری وارد شده است. این اهمیت تفکر در قرآن وبهره برداری از نور آن در زندگی است.

۸- قرآن و تفکر در هستی انسان و جهان

اشاره

ص:۱۳۳

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

قرآن مجید، برای این که بندگان خداوند بیشتر به وجود مقدّس حضرت حق ایمان و علاقه و محبت پیدا کنند و از این راه به سعادت دنیا و آخرت برسند، در نزدیک به هزار آیه، درباره اندیشه مطالبی را بیان می کند و از بندگانی که غافلند و خود را در مدار باعظمت اندیشه قرار نمی دهند، گلایه های سختی می کند.

قرآن دستور می دهد در آفرینش آسمان ها و زمین فکر کنیم. لذا، از کسانی که اهل فکر هستند تقدیر می کند و از کسانی که در این زمینه حرکت فکری ندارند و اهل مطالعه نیستند، شکایت ها دارد و معطل گذارنده عقل را سخت گناهکار می داند.

قرآن مردمی را که خودشان را در چارچوب امور جسمانی حبس کرده اند، انسان های خوبی نمی داند. البته، تا جایی که امکان داشته باشد برای بیداری آن ها تلاش می کند؛ اگرچه یک ساعت به مرگشان باقی مانده باشد. اما اگر خودشان نخواهند از این خواب سنگین دست

بردارند، در عالم بعد عذر آنان پذیرفته نخواهد شد. قرآن از این گروه چنین گلایه می کند:

«أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّٰاسِ بِلِقٰاءِ رَبِّهِمْ لَکٰافِرُونَ » . (۱)

آیا در [خلوت] درون خود نیندیشیده اند؟ [که] خدا آسمان ها.و زمین و آن چه را میان آن هاست، جز به حق و راستی و برای مدتی معین نیافریده است؛ و همانا بسیاری از مردم به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان کافرند.

آیا برای یافتن حقیقت فکر نمی کنید؟ پس عقل در وجود شما برای چیست؟ شما، در شبانه روز، حاضر نیستید یک لحظه چشمانتان را ببندید و در تاریکی وارد شوید، زیرا از تاریکی زجر می کشید؛ حاضر نیستید گوشتان را یک شبانه روز ببندید تا چیزی نشنوید؛ حاضر نیستید خود را در اتاقی حبس کنید و بگویید در را از بیرون قفل کنند و بروند؛ حاضر نیستید آب و نان نخورید؛ پس چطور حاضر می شوید عقل، یعنی عالی ترین عضو وجود خود را، یک عمر تعطیل کنید؟ از این رو، باید به اندازه ای که سایر اعضا و جوارح خود را به کار می گیرید، این کارگاه با عظمت هستی را نیز، که قدرت انعکاس همه حقایق را در خود دارد، به کار بگیرید.

عوامل به کارگیری عقل

برای به کار گرفتن عقل، باید وقت از دست رفته خود را از بسیاری چیزها و بسیاری از افراد پس بگیریم؛ باید رابطه مان را با خیلی از اشخاص قطع کنیم؛ نباید خیلی جاها برویم؛ نباید سر بسیاری از چهارراه ها بایستیم؛ نباید به خیلی از مغازه ها برویم؛ و حداکثر هفته ای یک یا دو بار پای تلویزیون بنشینیم؛ چون اگر بخواهیم سفر فکری داشته

۱- (۱)) پی نوشت . روم، ۸.

باشیم و درباره آفرینش آگاهی به دست آوریم، باید بسیاری از کتاب ها را مطالعه کنیم که در رأس آن ها قرآن قرار دارد.

در قرآن مجید، قریب به هفتصد آیه درباره آفرینش وجود دارد که هر کدامش هفتاد معنا دارد و هر معنایش هفتاد معنای دیگر. (۱) این اعداد را در هم ضرب کنید تا معلوم شود از تامل در قرآن چه درهای باعظمتی از عالم به روی ما باز می شود.

ما برای رسیدن به بالاترین حقیقت عالم، که توحید است، باید کتاب های فراوانی بخوانیم و مطالعات گسترده ای داشته باشیم؛ باید از مطالعات خود یادداشت برداریم و مطالبی را که از لابه لای قرآن و کتاب ها استخراج کرده ایم برای دیگران تعریف کنیم تا در ذهنمان استوار گردد و پایدار بماند. زیرا:

«التفکر علی خمسهٔ أوجه فکرهٔ فی آیات اللّه یتولد منه التوحید والیقین».

ما باید با شنیدن این جمله امیر المؤمنین، علیه السلام، دلمان برای خودمان بسوزد که در بستر مرگ به امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندانشان، علیهم السلام، می فرمایند:

«والله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم». (۲)

یعنی عزیزانم مبادا وضعی پیش بیاید که دیگران از شما در عمل به قرآن جلو بیفتند.

خداوند در این آیه قرآن می فرماید:

«ثُمَّ اسْتَوىٰ إِلَى السَّمٰاءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قٰالَتٰا أَتَيْنٰا طٰائِعِينَ » . (۳)

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

اسرار این آیه را از زبان لاپلاس فرانسوی بشنویم که در عمیق ترین مطالعات خود کار را به جایی رساند که رصدخانه هایی درست کرد و

۱- ((۱)) . عوالی اللئالی، أحسائی، ج ۴، ص ۱۰۷: «وقال، صلی الله علیه وآله: ان للقرآن ظهرا وبطنا، ولبطنه بطن إلی سبعهٔ أبطن».

۲- ((۲)) . نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳- ((۳)) . فصلت، ۱۱.

ستارگانی را با آن رصد کرد که فاصله شان با زمین بیست میلیون سال نوری بود. (۱) در آیات خدا، این موضوع به صورت جمله ای خبری مطرح شده است و ما تنها آیه ای را در صفحه کاغذی می بینیم، اما دیگران از پشت دستگاه رصد، واقعیت بیرونی آیه را در صفحه باعظمت آفرینش می بینند.

امامان ما بدون چشم باطن و با همین چشم ظاهر بر عالم مشرف بودند، پس سخن امیرالمؤمنین، علیه السلام، خطاب به آنان نیست و ایشان ما را در آن سخن مخاطب قرار داده اند. چرا باید دیگران در عمل به فرامین قرآن و معصومان از ما پیشی بگیرند؟ مگر ما نیروی فکر نداریم. چه کسی گفته نژاد ژرمن عقلش از همه بیشتر است؟ چه کسی گفته انگلیسی ها قدرت عقلشان از همه ما قوی تر است؟ چه کسی گفته عقل آمریکایی ها عقل مافوق است؟ چه کسی گفته کسانی که در اروپا و در غرب زندگی می کنند، اندیشه قوی تری دارند؟ مسلماً، ما و آنان در قدرت عقل تفاوتی نداریم، ضمن این که ما افزون بر نیروی عقل، قدرت ایمان هم داریم. منتهی مساله این است که سرمایه های ما هنوز در انبارهاست. آن ها دو قرن است با سرمایه عقل خود کار می کنند و از اواخر قرن هفده، سرمایه های مختلف علم و عقل و مطالعه و کتاب را به کار گرفته اند و با تمام وجود کار می کنند، ولی ما همچنان در جای خود ایستاده ایم و نگاه می کنیم.

اندیشمند بزرگ

کشور ما هم در آن دوران کسی را داشت که می توانست ما را با قافله علم همراه کند و در علم و صنعت به پیش ببرد. ما کسی مانند میرزا تقی خان امیرکبیر (۲) را داشتیم، اما قماربازها و عرق خورهای دربار به کمک مهد علیا (۳)، مادر ناصرالدین شاه (۴)، که سر و سرّی با میرزا آقا خان نوری

۱- ((۱)) . رک: خدا در طبیعت، فلاماریون. (مولف)

۲- ((۲)) . یکی از خصوصیات مهم استاد انصاریان مطالعه و تحقیق فراوان در تاریخ اسلام و ایران است که می تواند الگویی مناسب برای سایر مبلغان گرامی باشد که به مطالعه این متون چندان توجهی ندارند. این بخش از پی نوشت ها به منظور آشنایی بیشتر مبلغان گرامی با چند تن از رجال مهم دوران سلطنت محمد شاه قاجار و فرزندش ناصرالدین شاه آماده شده است. بدیهی است ذکر همه حوادث تاریخی در این کتاب ممکن نیست و خوانندگان گرامی باید به کتب معتبر تاریخ در این باره مراجعه کنند. در این میان، زندگی امیرکبیر محل تامل و تاسف فراوان است. (ویراستار) امیرْکَبیر، محمدتقی فراهانی (۱۲۲۲– ۱۲۶۸ق/۱۸۰۷–۱۸۵۲م)، سیاستمدار و صدر اعظم عهد ناصرالدین شاه قاجار. وی در هزاوه در اطراف فراهان دیده به جهان گشود. پدرش کربلایی محمدقربان که از خانواده ای پیشه ور در هزاوه بود، نخست به عنوان آشپز به خدمت میرزا عیسی قائم مقام (د ۱۲۲۶ق/۱۸۱۱م) درآمد و سپس در دستگاه فرزند او میرزا ابوالقاسم قائم مقام ناظر آشپزخانه شد. وی تا هنگام قتل قائم مقام (۱۲۵۱ق/ ۱۸۳۵م) نیز زنده بود. درباره تاریخ دقیق ولادت امیر اختلاف است، ولی سال ۱۲۲۲ق به نظر درست تر می رسد. بر این اساس میرزا تقی خان در هنگام مرگ بیش از ۴۶ سال نداشته است. محمدتقی دوران کودکی را در خانواده قائم مقام به خانه شاگردی سپری کرد و سپس مأمور محاسبه فیلخانه او شد. داستان معروف فرا گرفتن درس به

هنگام خدمت به فرزندان قائم مقام که به تواتر در منابع به آن اشاره شده، حاصل همان ایامی است که به خانه شاگردی مشغول بوده است. در این ایام، هوش و استعداد محمدتقی در نامه نگاری موجب اعجاب قائم مقام شد و او را بر آن داشت تا از آن جوان در امور دبیری بهره جوید. به این ترتیب محمدتقی به تدریج با رجال سیاسی آن روزگار آشنا گردید و به زودی توانست حتی خود را به شاه بنمایاند. پس از چندی به سبب دقت و صحت در کار، گویا در ۱۲۴۹ق فرمان مستوفی گری یافت. پس از مدتی از خدمت قائم مقام مرخص شد و به جمع مستوفیان محمدخان زنگنه امیرنظام (د ۱۲۵۷ق/۱۸۴۱م) پیوست. گویا کناره گیری وی از خدمت قائم مقام به خواسته خود قائم مقام بوده است. به هر حال، محمدتقی در کنار شخصیتی چون امیرنظام، با عنوان مستوفی نظام می توانست به خوبی قابلیت های خود را نشان دهد، به ویژه که عباس میرزا به امیرنظام توصیه کرده بود تا از وجود شخصی همچون میرزاتقی که «سررشته معاملات سنواتی» را دارد، بهره جوید. پس از قتل گریبایدوف، وزیر مختار روس (۱۲۴۴ق/۱۸۲۸م)، چون مقرر شد هیأتی به سرپرستی خسرو میرزا برای عذرخواهی از این واقعه راهی روسیه شود، میرزاتقی که بیش از ۲۳ سال نداشت، در سلک همراهان امیرنظام قرار گرفت. وی پس از مراجعت از این سفر ملقب به «میرزا» و «خان» شد. میرزا محمدتقی خان یک بار دیگر نیز همراه امیرنظام به روسیه رفت و سرپرستی این هیأت را ناصرالدین میرزای ولیعهد برعهده داشت. امپراتور روسیه نسبت به میرزا محمدتقی عنایتی خاص نشان داد و هدیه ای نیز برای او فرستاد. سفر دیگری که نقش سازنده ای در شخصیت میرزامحمدتقی ایفا کرد، سفارت او به ارز روم در پی پدید آمدن بحران در روابط ایران و عثمانی و دعاوی ارضی دولت اخیر است که با هیأتی رهسپار آن جا شد. وی با رتبه سرتیپی در رأس ۲۰۰ تن از رجال سیاسی – نظامی ایران رهسپار ارزروم شد. پس از ورود ایشان به ارزروم دولت عثمانی خواست مخارج هیأت را قبول کند، ولی میرزا تقی خان از پذیرش آن سرباز زد. مذاکرات ارزروم به طور متوالی و هر بار در منزل یکی از نمایندگان ۴ کشور ایران، عثمانی، روس و انگلیس پی گرفته می شد. چون مذاکرات طولانی شد، میرزا تقی خان ۱۷۰ تن از ملازمان خود را به ایران بازگرداند. سرانجام، مذاکرات به مرحله امضای یادداشت تفاهم و پیش نویس عهدنامه رسید و محمدشاه طی فرمانی به میرزا تقی خان اجازه داد تا در ۸ مسأله مورد منازعه اقدام نماید و به این ترتیب معاهده ارزروم منعقد گردید. این اقامت نسبتاً طولانی به امیر این فرصت را داد تا از نزدیک با تحولات جامعه عثمانی پس از اصلاحات موسوم به «تنظیمات» که از شعبان ۱۲۵۵/اکتبر ۱۸۳۹ آغاز شده بود، آشنا گردد. پس از مرگ محمدشاه (۶ شوال ۱۲۶۴ق/۵ سپتامبر ۱۸۴۸م) شاه جدید – ناصرالدین میرزا که در آذربایجان بود – از میرزا تقی خان – که در آن زمان منصب وزارت نظام آذربایجان را داشت – خواست تا مقدمات ورود او به تهران را فراهم کند. میرزا تقی خان بدین منظور با اجازه شاه، مبلغی از بازرگانان تبریزی وام گرفت. اردوی ناصرالدین شاه در ۱۹ شوال ۱۲۶۴ از تبریز به راه افتاد. وی در باسمنج، میرزا تقی خان را به امیرنظامی منصوب کرد و به این وسیله اعتماد خود را به او آشکار ساخت. امیرنظام در این سفر درایت بسیار نشان داد و اردوی شاهی را با نهایت نظم به تهران رسانید. پس از ورود شاه به تهران و جلوس بر تخت سلطنت، امیرنظام منصب صدارت یافت و لقب اتابک اعظم و امیرکبیر گرفت. امیر از پذیرش لقب صدراعظم امتناع کرد و به همان لقب امیرنظام بسنده کرد. وی در گام نخست به اجرای پاره ای اصلاحات اساسی پرداخت و بسیاری از حکام و والیان را عزل و گروهی جدید را به حکومت و امارت منصوب کرد. در همین روزگار به سبب ازدواجش با عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه توانست از بدگویی های درباریان آسوده شود و به علاوه بر حوادث و مسائل حرم نیز وقوف یابد. در این زمان، طرفداران باب به ترویج عقاید او و تحریک مردم برخاستند و دربعضی نقاط، سران ایشان آشکارا به معارضه با دولت پرداختند، تا آن جا که امیر به مقابله برخاست و باب را به امضای تکذیب نامه دعوی خویش واداشت؛ سپس به فتوای علما او را اعدام کردند. در بعد

سیاست خارجی و روابط با نمایندگی های دول بیگانه در ایران نیز فعالیت های امیر بنیادی و متکی بر حفظ منافع ملی و حاکی از علم و اطلاع و تسلط او بر عرف بین المللی است. اگرچه پیش از امیر نیز دولت ایران دارای وزیر امور خارجه بود، ولی در عهد او وزارت امور خارجه به عنوان نهادی مشخص بنیان نهاده شد و نخستین کارکنان آن را امیر خود انتخاب کرد و ساختمانی برای آن در نظر گرفت. وزارت امور خارجه از ۱۲۶۵ تا ۱۲۶۷ق در دست خود او بود و از این تاریخ، میرزا محمدعلی خان را به منصب «وزارت مهام دول خارجه» منصوب کرد. از کارهای امیر در این دوران، بازداشتن سفرای بیگانه از مداخله در امور داخلی ایران، اهتزاز پرچم ایران در کشورهای دیگر به طور دائم و گسیل داشتن نمایندگان دائمی سیاسی برای تأسیس سفارتخانه و نمایندگی به لندن، پترزبورگ، بمبئی، استانبول و تفلیس، به رغم مخالفت روسیه و تدوین دستور عمل برای مذاکرات با وزرای مختار دول بیگانه، اتخاذ روشی برای کسب اخبار و اطلاعات از سفارت های بیگانه که باعث بیم و رعب مداخله جویان خارجی شد، نظارت بر رفت و آمد بیگانگان و مرسوم کردن اخذ تذکره برای آن ها را می توان یاد کرد. وی همچنین به آموزش و تربیت مأموران ایرانی مقیم خارج از کشور عنایت خاص داشت و می کوشید آن ها را از میان شایسته ترین افراد انتخاب کند. امیر در سیاست خارجی از اصول خاصی پیروی می کرد و از سیاست موازنه منفی سود می برد و با اعطای هرگونه امتیاز به بیگانگان مخالف بود و در عین حال از سیاست بهره گیری از نیروی سوم و توسعه روابط متعادل با کشورهای جهان طرفداری می کرد. روابط با انگلستان: تحول در روابط ایران و انگلستان به روزگار امیر با ورود سرگرد شیل، که پس از دو سال مرخصی به ایران بازگشت، آغاز شد. شیل در بدو ورود از وزارت امیر اظهار خشنودی کرد، ولی مداخله آشکار و نهان سفارت انگلیس در امور ایران، امیر را به مقابله واداشت و بدین سبب نسبت به خواست های سفارت بی توجهی کرد و امور آن را معطل گذاشت. این برخورد موجب اعتراضات پیاپی سفارت و واکنش شیل شد. نخستین موضوع مورد مناقشه، تعریف حق و حدود حاکمیت ایران بر خلیج فارس بود. امیر همواره می کوشید سیطره ایران را بر نواحی جنوبی خلیج فارس تثبیت کند و برای این کار، برخی کارگزاران دولت در آن مناطق را تغییر داد. روابط با روسیه: عصر صدارت امیر صحنه برخورد دو دولت ایران و روسیه بر سر مسائل اقتصادی و مرزی بود. نخستین برخورد بر سر امتیاز شیلات ایران ایجاد شد. امیر بدون توجه به آن که روسیه در عصر محمدشاه طی قراردادی آن را به اجاره گرفته است و به استناد آن به مداخله در امور شیلات ایران می پرداخت، آن را به بازرگانی ایرانی واگذاشت و دولت روسیه کاری از پیش نبرد. موضوع دیگر، مخالفت شدید امیر با محافظت انبار تجارتخانه روسیه در استراباد توسط نیروی نظامی روس، و نیز ایجاد بیمارستانی توسط روس ها در سواحل شمالی ایران بود. این انبار پس از تجدید ساختمان رسماً به دولت روسیه به اجاره داده شد. دولت روس در هر دو مورد به اعتراض برخاست، ولی امیر، صدراعظم روسیه را قانع کرد که این کارها به سود هیچ یک از دو دولت نیست. افزون بر این ها، مسائل دیگری نیز روابط ایران و روسیه را در این دوره به تیرگی می کشانید روابط با فرانسه: زمینه روابط ایران با فرانسه در دوره صدارت امیر، به تلاش برای اجرای معاهده محرمانه ۱۲۶۳ق/۱۸۴۷م در عصر محمدشاه بازمی گردد که طی آن به اتباع فرانسه اجازه داده شده بود که در ایران به تجارت بپردازند، ولی اجرای معاهده مذکور به دلایلی از جمله ایجاد موانع از سوی دولت های روس و انگلیس به تعویق افتاده بود. در این وقت کنت دو سارتیژ نماینده سیاسی فرانسه به تکاپو افتاد، اما اقدامات نسنجیده او و اعلام جمهوریت در فرانسه و مسأله اتباع مسیحی کاتولیک در ایران، امیر را در وضع نامطلوبی قرار داد و مکاتبات به جایی نرسید، تا سرانجام کنت که مواضعش در این باره مبهم و متناقض می نمود، به رغم خواست امیر، ایران را ترک کرد و روابط سیاسی دو کشور قطع شد. روابط با دول دیگر: فکر ایجاد روابط سیاسی با آمریکا از مدت ها قبل از صدارت امیر، کم و بیش وجود داشت، اما امیر آن را تحقق بخشید تا معادله قدرت را در خلیج فارس، که به

سود انگلستان بود، بر هم زند. بدین مناسبت در ذیحجهٔ ۱۲۶۷/ اکتبر ۱۸۵۱ میان دو کشور عهدنامه دوستی و کشتیرانی در آب های طرفین منعقد شد و مقرر گردید که دولت آمریکا در تهران، تبریز و بوشهر کنسولگری تأسیس کند. سنای امریکا نیز این قرارداد را به «معاهدات کاملهٔ الوداد» تبدیل و تصویب کرد و آمادگی خود را برای مبادله عهدنامه به دولت ایران اعلام داشت، ولی در این میان امیرکبیر معزول شد و جانشینان او تمایلی به این کار نشان ندادند. امریکاییان معتقد بودند که انگلستان مانع اصلی برای برقراری روابط میان دو دولت است. علاوه بر امریکا، امیر کوشید با پروس، اتریش و بلژیک نیز رابطه برقرار سازد. ولی انگلیسیان که به ویژه حضور اتریش را با منافع خود ناسازگار می دید، در راه ایجاد رابطه سیاسی ایران با آن کشور مانع تراشی می کرد. درباره فکر رابطه با بلژیک اطلاعات موجود منحصر است به قراردادی میان دو کشور که وزیر مختار فرانسه از آن یاد کرده است. اصلاحات و اقدامات امیر: امیر اصلاحات داخلی را با امور نظامی که ضامن حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور بود و او خود در امر نظام تجربه ای طولانی داشت، آغاز کرد. او نخست صندوقی برای تأمین مواجب و نیازهای مالی نظامیان ایجاد کرد تا نظامی گری به صورت شغلی مستقل درآید. سپس به تدوین قانون سربازگیری و طبقه بندی رسته ها و درجات و تجدید سازمان نظامی پرداخت و اخذ «سیورسات» از رعیت را ممنوع کرد. این قوانین تحت عنوان «نظام ناصری» تدوین و طبع شد. او همچنین به تأسیس کارخانه هایی برای ساخت ملزومات نظامی و تسلیحات ساده، و متحدالشکل گردانیدن لباس نظامیان دست زد. در زمینه اقتصادی، امیر طرفدار گسترش تجارت و کشاورزی، و در عین حال توسعه صنایع ملی بود. بدین سبب به ساخت و توسعه بازارهای تهران و تبریز - سرای امیر- و گسترش شبکه راه ها همت گماشت. از دیگر اصلاحات امیر که ارتباط مستقیم با تجارت دارد، ایجاد امنیت در راه ها و نظارت بر عبور و مرور و صدور تذکره عبور، ایجاد قراول خانه و چاپارخانه در حدود شهرها، مساحی و نقشه برداری تهران و دیگر مناطق و راه های کشور را باید ذکر کرد. امیر همچنین معادن را تا ۵ سال از مالیات معاف کرد و برای امور معادن مسئولی برگزید. وی با علاقه تمام به حمایت از صاحبان حرفه و تولید کنندگان پرداخت. گروهی را برای فراگیری صنایع به روسیه و عثمانی فرستاد و برای خرید ماشین آلات صنعتی از اتریش اقداماتی انجام داد و کارخانجات محدودی در کشور دایر کرد. در زمینه مالیه نیز امیر دست به اصلاحاتی بنیادی زد. در پرداخت بدهی های عقب افتاده تدبیری اندیشید و اسناد و حواله های دولتی را اعتبار داد. منافع اخذ مالیات و ورود آن به خزانه دولت را سامان بخشید و در عین حال مالیات های اجحاف آمیز بر طبقات ضعیف را ملغی ساخت. از سوءاستفاده منشیان و مستوفیان جلوگیری کرد و دستور داد تا کتاب هایی مشتمل بر قوانین گردآوری مالیات و شرح وظایف مأموران مالیاتی، مبتنی بر مقررات مالی فرانسه تدوین کنند و با این تنظیمات مالیات های عقب افتاده را از اشخاص متنفذ وصول کرد. وی هم چنین مستمری درباریان را کاهش داد و از این طریق به اجرای برخی طرح های عمرانی توفیق یافت و همین امر از عوامل دشمنی و توطئه برضد او شد. در مسائل فرهنگی، برجسته ترین کار امیر، زمینه سازی تأسیس دارالفنون برای تربیت علمی و فنی جوانان براساس اصول و علوم جدید اروپایی بود. اگرچه افتتاح رسمی مدرسه ۱۳ روز پس از مرگ امیر اتفاق افتاد. انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه نیز از دیگر اصلاحات فرهنگی امیر به شمار می رود. شیل معتقد است که سر مقاله های این روزنامه به قلم خود امیر بوده است. از دیگر اصلاحات فرهنگی و اجتماعی امیر، دستور ترجمه کتب اروپایی، ایجاد چاپخانه، تدوین قانون نامه ای برای پزشکان و امتحان از آن ها، ترویج آبله کوبی و بنیان نخستین بیمارستان دولتی را می توان نام برد. ایجاد امنیت، دیوانخانه و دارالشرع برای استقرار عدالت از دیگر امور مورد توجه خاص امیر بود. او برای آگاهی از رفتار حاکمان شهرها، کسانی را مخفیانه برمی گماشت و با گزارش آن ها به توبیخ یا تشویق حاکمان می پرداخت. با آن که امیر در اوایل کار کوشید خود به داوری در امور مهم بپردازد، ولی سپس شیخ عبدالحسین تهرانی را به ریاست محکمه شرع به

عنوان عالی ترین مرجع قضا منصوب کرد. دعاوی حقوقی پس از طرح در دیوانخانه به محکمه شرع می رفت و احکام صادره برای اجرا به دیوانخانه ارجاع می شد و در واقع تلفیق شایان توجهی میان قوانین عرفی و شرعی به عمل می آمد. امیر بر آزادی دینی اقلیت ها تأکید می کرد و به امور قضایی آنان نیز در همین دیوانخانه رسیدگی می شد. فرجام کار: سرعت سیر حوادث از روزی که شاه طی فرمانی تمام امور را در کف امیر نهاد تا آن گاه که فرمان عزلش را صادر کرد، چنان است که محققان را غالباً دچار نوعی حیرت می کند. بی گمان عزل او امری ناگهانی نبود و از مدت ها پیش تحرکاتی برای تحدید قدرت و اختیارات امیر به ظهور می رسید. به علاوه، از برخی نامه های امیر به شاه نیز برمی آید که خود وی به سبب بعضی رفتارهای شاه از عاقبت خویش اندیشناک بوده است. به هر حال، فرمان عزل امیر از صدارت و ابقای وی در امور نظام به خط و انشای میرزا سعید مؤتمن الملک تهیه شد و در پنجشنبه ۱۹ محرم ۱۲۶۸ توسط مهدعلیا به اطلاع او رسید و سپس آجودان باشی فرمان را رسماً به او ابلاغ کرد، اما اندکی بعد به خدمت نظام او نیز خاتمه داده شد. به هر حال، پس از عزل امیر از صدارت و وزارت نظام، آقاخان نوری آشکارا به مخالفت و دگرگون کردن کارهای امیر برخاست؛ به شکلی که امیر برآشفت و از شاه اجازه ملاقات خواست، اما شاه سخنان امیر را نپذیرفت و او را مورد عتاب قرار داد. پس از این، حکم تبعید امیر به کاشان، نخست با عنوان حکومت آن شهر، صادر شد و زیر نظر نظامیان به آن جا رفت. اندکی بعد شاه حکم قتل او را نیز امضا کرد و علی خان فراشباشی مأمور آن کار گردید. وی در بامداد ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ وارد فین کاشان شد و به حمامی که امیر در آن جا مشغول استحمام بود رفت و حکم را خواند. به درخواست امیر رگ دستش را گشودند و سپس، به سبب تعجیلی که داشتند، او را خفه کردند و برخی اشیاء شخصی او را به غنیمت بردند. شیخ عبدالحسین تهرانی، مشهور به شیخ العراقین، وصی امیر، مدرسه و مسجدی در تهران از ماترک امیر پس از قتل او ساخت که بعدها به نام خود او معروف شد. همو بخش مهمی از میراث امیر را صرف توسعه و بازسازی بقعه های عتبات عالیات و سامرا و طلاپوش کردن آستانه امامان عسکری (ع) کرد. گویا امیر وصیت کرده بود که از ماترکش بیمارستانی نیز در تهران دایر کنند. پیکر امیر را نخست در گورستان «پشت مشهد» کاشان دفن کردند، ولی چندی بعد همسرش عزت الدوله آن را به کربلا انتقال داد و در محدوده رواق شرقی حرم امام حسین (ع) معروف به پایین پا به خاک سپرده شد. رک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل امیر کبیر. با تلخیص فراوان.

۳- (۳)) . مهد علیا (ترکیب وصفی، اسم مرکب). لقبی که به مادر بزرگان و شاهان می دادند واز آن جمله است لقب خیرالنساءبیگم دختر میرعبدالله خان مرعشی حاکم مازندران (مادرشاه عباس صفوی) و لقب مادر ناصرالدین شاه قاجار (و. ۱۲۲۰- ف. ۶ ربیع الثانی ۱۲۹۰ق). مقبره این زن در محل فعلی دفتر مدیریت حرم مطهر حضرت معصومه (س) است. رک: لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین، ذیل مدخل مهد علیا. با تلخیص.

۴- (۴)) . ناصر الدین شاه پسر محمد شاه بن عباس میرزا بن فتحعلی شاه قاجار. چهارمین سلاطین قاجاریه است . وی در ششم ماه صفر سال ۱۲۴۷ق متولد و به سال ۱۳۱۳ پس از ۴۹ سال سلطنت کشته شد. به سال ۱۲۶۴ق که محمدشاه قاجار به علت نقرس درگذشت، ناصرالدین میرزا فرزند و ولیعهد وی در تبریز بود و بیش از هفده سال نداشت. مقارن مرگ محمدشاه در اکثر بلاد ایران فتنه ها برخاسته بود. مردم کرمانشاه بر محب علی خان حکمران خود شوریدند و اهالی شیراز بر نظام الدوله یاغی شدند. در بروجرد اوضاع آرام نبود و حسین خان سالار در خراسان کوس یاغیگری می نواخت و سیف الملوک میرزا، پسر ظل السلطان، نیز در تهران به دعوی سلطنت برخاسته بود، در همچو اوضاع آشفته ای مهد علیا مادر ولیعهد با مساعدت علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه و میرزا آقاخان وزیر لشکر زمام حکومت را در دست گرفت و به انتظار ورود پادشاه جدید به پایتخت نشست. ناصرالدین میرزا با شنیدن خبر مرگ پدر از تبریز حرکت کرد و با راهنمایی ها و مساعدت های میرزا تقی

خان وزیر نظام به تهران وارد شـد و روز بعـد تاج شاهی بر سـر نهاد [۲۳ ذیقعده ۱۲۶۴] و میرزا تقی خـان وزیر نظـام را قبل از ورود به تهران به امیر نظام ملقب کرد و سـپس که به تهران وارد شـد و بر تخت شاهی جلوس کرد او را اتابک اعظم خوانـد و مقام صـدارت عظمی بـدو محول داشت. اتابک اعظم که بعـدا به نام امیرکبیر معروف شـد یکی از وزیران پر اثر و نامدار ایران است و به دوران کوتاه مدت صدارت خویش در فرونشاندن آشوب ها و اسـتوار کردن پایه های تخت سـلطنت ناصرالدین شاه کوشـش هـا کرد و آشوب خراسـان را به سـال ۱۲۶۶ به دست سـلطان مراد میرزا حسـام السـلطنه بـا کشـتن حسن خان سالار و فرزندش و برادرش فرو نشاند. از وقایع دوران سـلطنت ناصـرالدین شاه گذشـته از فتنه سالار در خراسان، یکی هم بسط دعوت سیـدعلی محمـدباب و پیـدایش مـذهب بـابی است که مقـداری از نیروی دولت و فکر شاه متوجه فرونشانـدن آشوب هایی که بابیان در نقاط مختلف کشور برپا می کردنـد شد. از اتفاقات نامطلوب عهد این پادشاه قتل امیرکبیر است که به اجماع مورخان بـدترین اعمـال ناصـرالدین شـاه و اشـتباهی غیرقابـل جبران بود. میرزاتقی خـان امیرکبیر در مـدت سه سـال و دو ماه و کسـری صـدارت در شئون مختلـف کشـور شـروع بـه اصـلاحاتی کرد امـا ساعیـان و حسـودان شـاه را نسـبت بـدو بـدبین و از قـدرت روزافزونش هراسـان کردنـد تـا سـرانجام در روز بیست و پنجم محرم سال ۱۲۶۸ فرمـان عزل او را صـادر و به جـای وی میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری را به صدارت انتخاب و امیرکبیر را به فین کاشان تبعید کرد و سـرانجام فرمان به قتل او داد و یکماه و بیست و سه روز بعد از عزل وی به تاریخ هیجدهم ربیع الاول سال ۱۲۶۸ به فرمان شاه به حیات وی پایان داده شد. او در ۶۶ سالگی در روز ۱۷ ذیقعده سال ۱۳۱۳ق در بارگاه حضـرت عبـدالعظیم به ضـرب تپانچه میرزا رضا کرمانی به قتل رسـید و در همان جا به خاک سپرده شد. رک: لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین، ذیل مدخل ناصرالدین شاه. با تلخیص فراوان.

داشت، اجازه این کار را ندادند. میرزا آقاخان (۱) که از سفارت انگلستان توصیه نامه داشت، شش سال در انتظار نخست وزیر شدن بود. پیش از او هم میرزا آقاسی ایروانی (۲) چهارده سال صدراعظم این کشور بود، لذا با وجود دویست سال حکومت قاجاریه بر ایران هیچ پیشرفتی حاصل نشد. در این مدت طولانی، تنها در زمان صدارت میرزا تقی خان، که سه سال بیشتر طول نکشید، کشور رو به ترقی حرکت می کرد.

صنعت ایران در همان سه سال رشد کرد و مدرسه دارالفنون ساخته شد. اما این خونِ گرم الهی باید در حمام فین کاشان ریخته می شد تا سند ذلّت یک کشور را شاهی شرابخوار و مادر دسیسه بازش امضا کنند. سفیر انگلستان در این باره می نویسد:

اگر آن روز انگلیسی ها برای کشتن امیرکبیر دست به کار نشده بودند، امروز ایران از ژاپن هم جلوتر بود.

عوامل مؤثر در پیشرفت

اکنون هم برای شروع این حرکت دیر نیست، بلکه اول کار است. البته، به شرط این که بخواهیم و در این راه تلاش کنیم. امروز، جوان کشور ما دیپلم می گیرد و آن را کنار می گذارد و می گوید حوصله درس خواندن ندارم! دانشگاه می رود، اما در کلاس زبان انگلیسی شرکت نمی کند! این در حالی است که شخصی آلمانی که در آلمان متولد شده و پدر و مادر آلمانی هم دارد، استاد زبان و ادبیات فارسی است؛ ژیلبرت لازار زبان شناسی فرانسوی است که دستور زبان فارسی را نوشته و در ایران هم چاپ شده است؛ رینولد نیکلسن مولوی شناس انگلیسی است که در چهار جلد قَطور، مشکلات ادبی، عرفانی، اخلاقی، قرآنی و... این کتاب را تجزیه و تحلیل کرده و هم اکنون جزو یکی از مدارک مهمّ شرح مثنوی در دنیاست!؟

ص:۱۳۹

۱- (۱)) . آقاخانِ نوری، میرزا نصرالله فرزند اسدالله خان (۱۲۲۲-۱۲۸۱ق/۱۸۰۷-۱۸۶۵م)، سیاستمدار دوره قاجاری و صدراعظم ناصرالدین شاه. پدرش در لشکرکشی های آقامحمدخان به مازندران خدمات بسیاری از خود نشان داد و از این رو به سمت نخستین «لشکرنویس» اردوی قاجار برگزیده شد. وی مقام یاد شده را زیر عنوان «وزارت لشکر» تا ۱۲۴۲ق/۱۸۲۶م برعهده داشت. میرزاآقاخان ۲۰ سال داشت که در دستگاه الله یارخان آصفُ الدوله مقدمات امور دیوانی را آموخته بود. در ۱۲۴۲ق/۱۸۲۶م در دربار فتحعلی شاه (سلطنت ۱۲۱۲-۱۲۵۰ق/۱۷۹۷-۱۸۳۴م) به سمت «لشکرنویس» برگزیده شد. پس از چندی به علت داشتن هوش و چرب زبانی و موقع شناسی، ارتقای مقام یافت و به پایگاه «لشکرنویس باشی» گسترش داد و از شخصیت های دیوانی و نظامی دوره محمدشاه (سلطنت ۱۲۵۰-۱۲۶۴ق/۱۸۳۴-۱۸۴۸م) گردید. با این که رابطه خوبی با شاه داشت و در نبرد هرات، در کار توپ ریزی و دیگر کارهای نظامی خدماتی انجام داد، اما حاج میرزاآقاسی (د ۱۲۶۵ق/۱۸۴۹م) صدراعظم وقت با او ناسازگار بود به حدی که هر دو طرف و هوادارانشان در نزد شاه به زیان یکدیگر سعایت می کردند. لیکن میرزاآقاخان با داشتن روابطی با ملک جهان خانم مهد علیا (۱۲۲۰-۱۲۹۰ق/۱۸۰۵-۱۸۷۳م)، زن محمدشاه و مادر ناصرالدین شاه (۱۲۴۷-۱۳۱۳ق/۱۸۳۱-۱۸۹۵م)، پشتوانه ای برای خود فراهم آورده بود که در بازی های سیاسی آسوده دل باشد و کارش به جاهای خطرناک نکشد. وی که به نیروی سیاسی امپراتوری بریتانیا در آن زمان واقف

بود، همانند بسیاری از سیاستگران آن عهد، رمز پیشرفت سیاسی خود را در وابستگی به آن تشخیص داد. در ۱۲۶۱ق/۱۸۴۵م برای حاج میرزاآقاسی خبر آوردند که میرزا آقاخان شب ها با لباس مبدل به سفارت انگلیس رفت وآمد دارد. وی که مترصد فرصت بود و نمی خواست رابطه آقاخان با مهد علیا نیز آشکار گردد، همین مسأله را بهانه کرد و دستور داد تا آقاخان را دستگیر کردند و به خانه محل اقامت صدراعظم آوردند. فردای آن شب در برابر چشم «امنا و ارکان دولت» به جرم داشتن رابطه با خارجیان، او را چوب زدند و پس از گرفتن ۱۰.۰۰۰ تومان جریمه، از مقام وزارت لشکری برکنار ساختند و همراه برادرش میرزا فضل الله خان به کاشان تبعید کردند. میرزا آقاخان تا پایان زندگی محمدشاه که همزمان با صدارت حاج میرزاآقاسی بود، در کاشان به سر برد. این در واقع دوره اول زندگی او به شمار می رود. وی پس از درگذشت محمدشاه، به دستیاری مهدعلیا خود را به تهران رساند و آماده صدارت گردید. میرزاتقی خان امیرکبیر (مق- ۱۲۶۸ق/۱۸۵۲م) که همراه ناصرالدین شاه با سِمَت صدارت از تبریز به پایتخت آمده بود و با هویت سیاسی میرزاآقاخان آشنایی داشت، به دلیل ورود بی اجازه او به تهران، از وی بازخواست کرد و فرمان داد به کاشان باز گردد. میرزاآقاخان به سفارت انگلیس در قلهک پناهنده شد و سفارت هر اندازه وساطت کرد تا میرزاآقاخان به کاشان بازنگردد، کاری از پیش نبرد. سرانجام وزیر مختار انگلیس گفت که میرزا برگ تابعیت انگلیس را دارد و باید مانند اتباع دیگر این کشور، در خانه خود با امنیت لازم زندگی کند. امیرکبیر سرانجام شاید برای پیشگیری از تحریکات درباریان، به ویژه مهد علیا، همچنین زیر نظر داشتن میرزاآقاخان، این اشتباه را مرتکب شد که او را با عنوان وزیر لشکر و لقب اعتمادالدوله به معاونت خود برگزیند. پس از این که اصلاحات امیرکبیر، نیروهای سیاسی بیگانه حاضر در عرصه سیاست ایران را رنجاند، میرزاآقاخان با جدیت بیشتر آماده صدارت ایران شد. امیرکبیر را پس از ۳ سال و چند ماه از صدارت برداشتند و زمینه قتل او را فراهم آوردند. در این هنگام میرزاآقاخان به ظاهر از تابعیت انگلستان بیرون آمد و به یاری درباریان و بیگانگان فرمانروا بر دربار، انجام دو خواسته دیرینش را به شاه جوان قبولاند: سر به نیست کردن محمدتقی خان امیرکبیر، و برآمدن خود به مقام صدارت عظمای ایران و کسب عنوان «شخص اول مملکت». گذشته از این خواسته ها که برآورده شد، پسرش کاظم نظام الملک نیز شخص دوم گردید. آقاخان در این منصب به تقلید از عثمانیان، دارای لقب جدید آلْتِسْ (اشرف امجد) گردید و به گرفتن انواع نشان ها و حمایل ها و تمثال ها و دیگر اشیای گرانبهای مرصع و مکلل به الماس و مروارید و جز آن ها مفتخر گردید که بیشتر آن ها در بزم های خوشگذرانی شبانه در داودیه تهران که آقاخان خود فراهم آورنده آن بود، به او داده می شد. میرزاآقاخان هفت سال (۱۲۶۸-۱۲۷۵ق/۱۸۵۱-۱۸۵۸م) به نیروی درباریان و قدرت های خارجی فرمانروا بر ایشان، بر ایران حکومت کرد و با دور کردن شخصیت هایی چون میرزایوسف مستوفی الممالک و سردار کل عزیزخان از مرکز و به کار گماردن شاهزادگان آزمند و تقسیم کردن مشاغل سیاسی و حکومتی کشور میان خویشان و دوستان و اهالی زادگاه خود، مقدمات درهم ریزی استقلال کشور و وابستگی آن را فراهم ساخت. در آن روزگار سیاست انگلیس در مسیر تجزیه ایران و ایجاد دولت های کوچک در منطقهٔ میان این کشور و هند برای حفظ منافع خود بود. میرزاآقاخان که افزون بر صدارت عظمی، سمت وزیر لشکری را نیز برعهده داشت، در سال دوم صدارت خویش انجام توطئه ای را آغاز نهاد که در نهایت، ضربتی بزرگ بر پیکر استقلال و تمامیت ارضی ایران فرود آورد و آن جدا کردن افغانستان از ایران و از دست دادن شهر مهم و تاریخی هرات بود. کار چنین آغاز شد که آقاخان در ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۶۹ق/۲۵ فوریه ۱۸۵۳م به صورت «ابتدا به ساکن» نامه ای خطاب به نایب سرهنگ جاستین شیل وزیر مختار پادشاهی انگلیس نوشت و تعهد سپرد که ایران به هرات لشکرکشی نکند. به دنبال آن، با زمینه چینی خود آقاخان نوری، در اواخر ۱۲۷۱ق/۱۸۵۵م ایران به هرات لشکر کشید و در ۱۲۷۳ق/۱۸۵۶م این شهر را پس گرفت، اما در همان

سال، عمال دولت انگلیس، به موازات کار آقاخان، علاوه بر تحریک امام مسقط که دست نشانده ایران بود، با ایجاد اغتشاش در بندرعباس و برانگیختن ترکمانان بخارا در حمله به مشهد، وضعی پیش آوردند که خروج خود را مشروط به این سازند که ارتش ایران از هرات بیرون آید. نقشه کامل جزئیات کار را میرزاآقاخان نوری با عمال دولت انگلیس طرح کرده بود و زیر نظر او بود که آن ضربت های پیاپی بر یکپارچگی و استقلال ایران فرود آمد. آقاخان، مهرعلی خان شجاع الملک، برادرزاده خود را ظاهراً برای جلوگیری از حملهٔ انگلیس به بوشهر فرستاد. سپس فرخ خان امین الملک غفاری را که یکی از وابستگان وی و در مقام صندوقدار شاه بود، برای مصالحه به اروپا فرستاد. وی با میانجیگری ناپلئون سوم، قرارداد زیانمندی مانند قرارداد ترکمنچای که به «عهدنامه پاریس» معروف است، در یک مقدمه و ۱۵ فصل، در مقام «سفیرکبیر دولت علیه ایران» با همتای انگلیسی خود، هنری ریچارد چارلزکولی «سفیر فوق العاده ملکه انگلستان در دربار اعلیحضرت امپراتوری فرانسه» به تاریخ ۸ رجب ۱۲۷۳ق/۴ مارس ۱۸۵۷م امضا کرد. نماینده آقاخان متعهد شد که ظرف سه ماه پس از مبادله تصدیق نامه های پیمان حاضر «از خاک و شهر هرات و تمام نقاط افغانستان، عساکر و مأمورین ایران را که فعلاً در آن جا هستند، بیرون آورند». از جمله مواد پیمان مذکور این بود که «اعلیحضرت پادشاه ایران قبول می فرمایند که از هر نوع ادعای سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نموده و به هیچ وجه از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچ گونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه ننمایند و نیز متعهد می شوند که مِنْ بَعد از هرگونه مداخله در امورات داخله افغانستان احتراز کنند و قول می دهند که هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هرگز درصدد اخلال در استقلال این ولایت برنیایند». در این پیمان یک جانبه، انگلستان میان ایران و افغانستان حَکَم و (به گونه ای ظریف) قیّم دعاوی ایشان شناخته شد. میرزاآقاخان در دوره ای که اروپا سرگرم جنگ های کریمه بود و دو رقیب دخالتگر در کارهای ایران، یعنی روس و انگلیس، نگران زد و خوردهای خود بودند و جنبش ضداستعماری در هندوستان گسترش یافته بود و ایران در موقعیتی قرار داشت که می توانست برای تضمین استقلال خود اقدامات اساسی انجام دهد، خدمات ارزنده ای به انگلیس کرد. وی یک سال و نیم پس از انعقاد قرارداد پاریس، در ۲۰ محرم ۱۲۷۵ق/۳۰ اوت ۱۸۵۸م از مقام خود برکنار شد و ناصرالدین شاه به روشنی در دستخط خود به «خبطها و خطاهای» و اشاره کرد. در برکناری میرزاآقاخان، علاوه بر تأثیر افراد و قدرت های داخلی و شخصیت های مملکتی چون مستوفی الممالک و سردار کل در روشن کردن افکار شاه، از کوشش روس ها که به علت سرسپردگی آقاخان به انگلیسی ها نسبت به او عداوت می ورزیدند، نیز می توان یاد کرد. پس از عزل میرزاآقاخان، بستگان او (به استثنای میرزامحمدصادق قائم مقام برادرزاده وی و میرزامحمدمهدی پسرعمویش که ظاهراً در کارهای خلاف صدراعظم معزول دخالت نداشتند)، از مشاغل دولتی برکنار شدند. به گفته خورموجی، زمانی که مستوفیان عظام به «محاسبات ظاهری ممالک محروسه» رسیدگی کردند، علاوه بر «راتیه استمراری و تعارفات و هدایا و پیشکش و ارتشا مأخوذیِ» وی و نیز مقرری پسرش میرزاکاظم خان، «سالی ۱۸.۰۰۰ تومان به قلم درآمد» که به دستور شاه به اندازه یک سال آن مطالبه شد. میرزاآقاخان در ابتدا به آدران کرج و سپس به یزد تبعید گردید و از آن جا پس از دو سال نامه نگاری به شاه، به اصفهان منتقل شد. سرانجام او را به کاشان و از آن جا به قم آوردند. وی پس از ۶ سال و ۱۰ ماه تبعید و آوارگی در ۱۲ شوال ۱۲۸۱ق/۱۰ مارس ۱۸۶۵م در آن شهر درگذشت. جنازه او را با اجازه شاه قاجار به عتبات عالیات بردند و در کربلا به خاک سپردند. گویا به هنگام توسیع خیابان های این شهر مقدس، قبر وی به کلی نابود گشته است. فرزند بزرگ میرزاآقاخان، کاظم که در زمان صدارت پدرش شخص دوم مملکت و وزیر لشکر بود، پس از مرگ پدر، دوباره وارد دیوان قاجار شد و مدتی در مقام وزارت عدلیه و وزارت لشکر، انجام وظیفه کرد و به حکومت فارس و تهران نیز رسید. پسر دوم، حسینعلی خان صدرالسلطنه، نخستین سفیر

ایران در ایالات متحده آمریکا گشت که بعدها به وزارت فواید عامه نیز ارتقاء یافت. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل آقاخان نوری. با تلخیص.

۲- (۲)) . میرزا آقاسی، حاجی میرزاعباس، پسر میرزامسلم (۱۱۹۸-۱۲۶۵ق/۱۷۸۴-۱۸۴۹م) از طایفه بَیاتِ ایْرَوان، سیاستمدار و صدراعظم دولت ایران (۱۲۵۱-۱۲۶۴ق/۱۸۳۵-۱۸۴۸م) در روزگار محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ق/۱۸۳۴-۱۸۴۸م). میرزاعباس در ایروان زاده شد و دوران کودکی و نوجوانی را نزد پدر خود که از علمای ایروان بود سپری کرد. از چگونگی احوال او در این دوره آگاهی چندانی در دست نیست. میرزاعباس در ۱۴ سالگی همراه پدر به عتبات رفت و در زمره شاگردان ملاعبدالصمد همدانی ملقب به فخرالدینه، دانشمند و صوفی نامدار آن روزگار درآمد و به آموختن فقه و اصول و بخشی از حکمت و علوم غریبه و نیز نجات و ریاپیات و طی مراحل سلوک پرداخت و به حلقه مریدان خاص او پیوست و تا یورش وهّابیان به کربلا (۱۲۱۶ق/۱۸۰۱م) که ملاعبدالصمد کشته شد، در آن دیار مقیم بود، سپس خانواده استاد و مرشد خویش را به همدان آورد و خود در جامه درویشان به آذربایجان رفت. مدتی بعد (۱۲۲۵ق/۱۸۱۰م)، به مکه رفت و سپس به تبریز وارد شد و به خدمت میرزابزرگ قائم مقام اول وزیر عباس میرزا نایب السلطنه راه یافت و به تعلیم میرزاموسی پسر قائم مقام پرداخت. زندگی او از آن وقت که از عتبات به ایران بازگشت تا آن گاه که به مکه رفت، به درستی دانسته نیست. هدایت معتقد است که او در این روزگار مشغول تحصیل دانش بوده است. برخی معتقدند که پس از بازگشت از عتبات به خدمت میرزابزرگ راه یافت و مدتی پس از آن به مکه رفت. او توسط میرزابزرگ با دربار نایب السلطنه ارتباط یافت؛ به تعلیم فرزندش محمدمیرزا (محمدشاه غازی) مشغول شد و به تلقین مشرب صوفیانه خود به او پرداخت. دم گرم او در محمدمیرزا گرفت و پیوند مراد و مریدی میان انان پدید آمد که تا پایان زندگی محمدشاه پابرجا بود. پیوند نزدیکی که از این راه میان «حاجی» (که معاصرانش او را چنین یاد می کردند) و محمدمیرزا برقرار شد، نخستین و مهمترین علت وزارت آقاسی است. نکته ای دیگر که تقریباً همه مورخان از آن یاد کرده اند، آن است که حاجی به محمدمیرزا خبر داد که در آینده به سلطنت خواهد رسید. این معنی در آن وقت که عباس میرزا زنده بود و پسران بسیار داشت، شگفت می نمود. به همین دلیل برخی معتقدند که وی به همه پسران عباس میرزا چنین وعده ای داده بوده است تا در هر صورت آینده خویش را تضمین کرده باشد، خاصه آن که گفته اند از محمدمیرزا وعده صدارت گرفت. بنابراین شگفت نیست که محمدشاه، حاجی را که «قطبِ مُلْکِ شریعت» می دانست، پس از قتل میرزاابوالقاسم قائم مقام فراهانی (صفر ۱۲۵۱ق/ ژوئن ۱۸۳۵م) که گویا حاجی نیز در آن دست داشته است، به وزارت برگزید. وزارت میرزاآقاسی با شیوع بیماری وبا در تهران و خروج محمّدشاه از این شهر آغاز گشت. حاجی پس از تصدی این مقام (۱۲۵۱ق/۱۸۳۵م) به سرعت و با کمک شاه، مدّعیان وزارت را تار و مار کرد، ازجمله، اللّه یارخان آصف الدوله را که در روزگار فتحعلی شاه یک چند صدارت داشت به خراسان، و آقاخان محلّاتی را به کرمان فرستاد و منوچهرخان معتمدالدوله را روانه اصفهان و لرستان و خوزستان کرد. حاجی به رغم تلاش های بسیارش در راه رسیدن به وزارت و تحکیم خود در این مقام، «زشت می دانست که کسی او را وزیر خطاب کند یا صدراعظم خواند». او همواره می گفت که آمدن محمدخان زَنْگِنه را از آذربایجان انتظار می کشد تا زمام امور را به دست او سپارد ؛ و از این رو «پشت مَناشیر پادشاه را چنانکه قانون وزیران است، خاتم نمی نهاد»، اما چون محمدخان وارد تهران شد، حاجی از تفویض صدارت به او خودداری کرد و گفت: او را «از بهر آن آوردم که حشمت او از نظرها محو شود و دیگر کس به طمع و طلب وزارت او ننشیند». از آن پس حاجی را «شخص اول مملکت» نامیدند و او «این لقب را پسنده داشت». محمدشاه نیز که او را نه به چشم صدارت بل به چشم ولی و مراد خود می نگریست و از آن گذشته همیشه از بیماری در رنج بود، یکسره از کارها

دست کشید و همه را به وی واگذاشت، خاصه که حاجی در تبریز او را چنان تربیت کرده بود که چون زاهدان رفتار می کرد و از امور دنیوی اعراض می داشت. حاجی اندکی بعد با عزت نساء دختر فتحعلی شاه و عمه محمدشاه و همسر پیشین موسی خان برادرزاده فتحعلی شاه ازدواج کرد. او که از شرایط ملکداری بی اطلاع بود و خود به این معنی اعتراف داشت، میرزاشفیع آشتیانی صاحبدیوان را در حل و عقد امور خود انباز کرد. سیاست داخلی: حاجی چون از قائم مقام خوشدل نبود کسانی را که وی از کارها عزل کرده بود، دوباره برکشید و به خود نزدیک کرد. از جمله میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر خارجه فتحعلی شاه را که از بیم قائم مقام به جهت ارتباطش با انگلیس و کوشش برای به سلطنت نشاندن ظلّ السلطان، در حضرت عبدالعظیم پناهنده شده بود، به تهران خواند و در میان مقربان درگاه منخرط ساخت». در روزگار صدارت او فتنه باب رخ داد و منوچهرخان معتمدالدوله، مدعی صدارت، این فتنه را تقویت کرد. هم در آن روزگار حسن خان سالار پسر آصف الدوله در خراسان و میرزاآقاخان محلاتی در کرمان و بلوچستان سر به شورش برداشتند. حاجی به کار صنعت و کشاورزی علاقه داشت، اما در هیچ یک از این دو مورد موفقیت چندانی نصیبش نشد. «کتابچه املاک» آقاسی سندی است گویای علاقه وافر او به امر کشاورزی و احیای زمین های بایر. گفته شده است که هدف وی از این اقدامات بیش از آن که متوجه منافع مردم باشد، به جهت ثروتمندتر کردن خود و اشراف روزگار بوده است. علاوه بر حفر کاریزها برای رونق کشاورزی، طرح برگرداندن رودخانه کرج به تهران را برای تأمین آب پایتخت، برنامه ریزی کرد و کشت درخت توت را برای پرورش کرم ابریشم رونق داد و قورخانه را برای صنایع توپ ریزی و اسلحه ریزی دایر ساخت. ازجمله کارهای نیک او ممنوع کردن شکنجه و ضرب و شتم (طی فرمان ربیع الثانی ۱۲۶۲ق/آوریل ۱۸۴۶م) بود. او در زمینه های فرهنگی هم کوشش هایی داشت. از نامه مشیرالدوله سفیر ایران در دولت عثمانی برمی آید که وی تعداد ۵۰ تن از ایرانیان را برای «تحصیل صنعت» روانه مصر کرده بود. آن گاه از مسیو گیزو وزیر امور خارجه فرانسه خواست تعدادی صنعتگر به ایران فرستد. سپس به پیشنهاد گیزو بنا شد ۲۰ تن از ایرانیان برای تحصیل علوم و فنون به فرانسه روند که حاجی با آن مخالفت کرد. همو، محمدحسن بیک افشار را برای یادگیری بلورسازی و قندریزی به روسیه فرستاد. در روزگار صدارت او نخستین روزنامه در ایران توسط میرزاصالح شیرازی منتشر شد (محرم ۱۲۵۳ق/آوریل ۱۸۳۷م)، ولی دو سال بیشتر دوام نیافت. وضع خزانه مملکت در ایام او مختل بود و خرج و دخل توازنی نداشت. به گفته سپهر خزانه را «چنان بذل کرد به تیول و سیورغال و اکرام مردم که هر سال دو کرور تومان خرج ایران از دخل آن بر زیادت بود». او پول خزانه را به حقوق درباریان و افراد خانواده شاه و مستمری امرا و درباریان اختصاص داد و برای بقیه مطالبات، برات هایی در وجه حکام ولایات صادر می کرد که اغلب وصول نمی شد و همین برات ها بود که در روزگار امیرکبیر، عمده بدهکاری دولت محسوب می شد. حتی گفته اند که به امرای ارتش، مواجب افواجی را می داد که وجود خارجی نداشتند. سیاست خارجی: حاجی در سیاست خارجی، مانند بیشتر دولتمردان عصر قاجار، به علت این که ایران درگیر رقابت های سخت روس و انگلیس بود، با ناکامی روبه رو شد. مهم ترین شکست وی، محاصره هرات توسط ارتش ایران بود. حاجی که از مسایل نظامی هیچ اطلاعی نداشت، در عملیات جنگی دخالت می کرد و حتی محاصره ناقص هرات را که باعث ناکامی ایران شد، خود رهبری کرد و آن گاه که به علت اتمام حجت و اشغال خارک توسط انگلستان، از محاصره هرات دست کشید و عزم بازگشت کرد، ارتش را بی سروسامان به حال خود رها ساخت. سوءتدبیر او در این لشکرکشی و سپس بی اعتنایی نسبت به درخواست امیران افغان، که مخالف سیطره انگلستان بودند، باعث شد که ایران برای همیشه افغانستان را از دست بدهد. سیاست نابهنجاری که او در مذاکرات ارزروم پیرامون اختلاف ارضی میان ایران و عثمانی در پیش گرفت، تا به آن مایه بود که میرزاتقی خان (امیرکبیر) نماینده دولت ایران، گاهی آنچه خود درست تشخیص

می داد، نه آنچه از تهران ابلاغ می شد اجرا می کرد. شگفت آن است که میرزاتقی خان، فرمان های دولت متبوع خود را از دست نمایندگان روس و انگلیس دریافت می کرد و از این معنی ناله ها می داشت. گرچه حاجی طی نامه ای او را بسیار ستود و از خدماتش بسی تمجید کرد، امّا پس از انعقاد عهدنامه (۱۲۶۰ق/۱۸۴۴م) و بازگشت به ایران، با وی درشتی ها نمود. برخی گفته اند از آن رو با میرزاتقی خان چنین رفتار می کرد که در وجود او قائم مقام را می دید و از او در اندیشه بود و می کوشید او را به کاری گمارد که از عهده برنیاید یا او را از تهران دور نگاه دارد. هم در آن روزگار سوء سیاست حاجی باعث غارت و ویرانی محمره (۱۲۵۴ق/۱۸۳۸م) و قتل عام کربلا (۱۲۶۰ق/۱۸۴۴م) به وسیله پاشای بغداد شد. در مورد روابط او با روس و انگلیس روایات مختلف و متناقض است. برخی او را صریحاً آلت دست انگلیس می دانند، ولی بعضی شواهد تاریخی خلاف آن را می رساند. مثلاً او وقتی شنید که میرزاآقاخان نوری شب ها با لباس دیگرگون از سفارت انگلیس بیرون می آید، بی درنگ او را به جرم جاسوسی دستگیر کرد و پس از سیاست به تبعید فرستاد. نامه تند او به سفارت انگلستان درباره جاسوسی آقاخان محلاتی و استیضاح سفیر آن کشور در مورد پناه دادن و یاری او نیز خلاف این اتهام را نشان می دهد. همچنین گفته اند که امتیاز شیلات شمال را به روس ها واگذاشت، ولی اینک روشن شده که وی با اجاره آن به روس ها مخالف بوده و مردی آقاسی نام را که در گرگان شیلات را به روس ها واگذاشته، به سختی توبیخ کرده است. بنابراین به نظر می رسد که حاجی می کوشیده سیاست مستقلی در پیش گیرد، ولی سیاست او نسبت به دولت های بیگانه، متناقض بود. او گاه با آن ها ستیز می کرد و در مقام دفاع از منافع کشور برمی آمد، و گاه «به جهت نیک نامی دولت ایران» به قسمی با آن ها رفتار می کرد که از کردار او آزرده نشوند. گاه برخلاف تمایل روس و انگلیس با دولت فرانسه عهدنامه دوستی و بازرگانی می بست و می کوشید روس و انگلیس از آن آگاه نشوند، و آنگاه که موضوع آشکار می شد، به صراحت به تکذیب آن می پرداخت. سیرت و اخلاق: حاج میرزاآقاسی از آن کسانی است که عقاید مخالف در حق او بسیار ابراز شده است. اعتمادالسلطنه (با آن که آقاسی با پدرش حاج علی خان فراش باشی – قاتل امیرکبیر- میانه خوبی نداشته) در وصف او می گوید: «شرح نیکمردی و بزرگواری و حق پرستی او مستلزم تألیف کتابی جداگانه خواهد بود»، اما در جایی دیگر از بدزبانی و درشتخویی او سخن ها دارد. آقامهدی نواب تهرانی او را به غایت بی تدبیر و بری از بینش و ایین دانسته است. به رغم آن که گفته اند وقتی شاه، نامه مخالفان سرسخت حاجی را در سعایت او همراه با نام ساعیان به حاجی تسلیم کرد، وی آن نامه را نخوانده سوزاند و مطلقاً درصدد سرکوب و مجازات آن ها برنیامد. امّا درشتخویی و بدزبانی و گاهی حرکات مسخره آمیز او را اغلب مورخین نقل کرده اند. با این احوال، وی می کوشید که همه را از خود خشنود سازد. پایان کار و مرگ: بلافاصله پس از مرگ شاه (۱۲۶۴ق/۱۸۴۸م)، مهد علیا، مادر ناصرالدین شاه، حاجی را با تأیید درباریان از وزارت خلع کرد. حاجی که منتظر رسیدن ناصرالدین شاه به تهران بود، خواست در کارها دخالتی کند، اما با مخالفت سخت درباریان روبه رو شد. پس به یافت آباد روانه شد که از آن جا برای استقبال موکب شاه به سوی تبریز رود، اما مردم یافت آباد او را راه ندادند و حتی به سویش تیر انداختند و او مجبور شد در حضرت عبدالعظیم متحصن شود. در این میان خانه تهران و عباس آباد او هم چپاول گردید. ناصرالدین شاه پس از رسیدن به تهران و استقرار بر تخت پادشاهی، حاجی را بنواخت و به درخواست خود او به عتبات روانه اش کرد؛ و گفته اند که وی به آن جا تبعید شد. حاجی که قبل از مرگ محمدشاه، تمام املاک خود را که ۱۴۳۸ دیه و مزرعه برآورد کرده اند، به او بخشیده بود، اینک که عازم عتبات بود، بقیه اموال خود را با خانه مسکونی و آنچه قبلاً داده بود، همه را یکجا به دولت واگذاشت. چندی بعد (روز جمعه ۱۲ رمضان ۱۲۶۵ق/اول اوت ۱۸۴۹م) در سن ۶۷ سالگی درگذشت. آقاسی شعر هم می گفته و به یاد استادش ملاعبدالصمد همدانی، فخری تخلص می کرده است. از او رساله

ای به نام کتاب قانون دولتی در قانون نشان ها باقی است. اعتمادالسلطنه هم کتابی به نام مصباح محمدی و رساله ای در تفسیر بعضی آیات مشکل قرآن به او نسبت می دهد. رک: دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل آقاسی. با تلخیص.

این ها نمونه هایی اندک از بسیارند که باید برای همه ما سرمشق باشند. رسیدن به چرخه علم نیازمند خواستن و حرکت جدی است وگرنه پس رفت ادامه خواهد داشت.

نمی دانم تا به حال چند نفر از خوانندگان این سطور به انگلستان سفر کرده و از کتابخانه لندن که کنار موزه آن واقع است دیدن کرده اند. کتابخانه ای که به قدری بزرگ است که اگر قفسه های آن را کنار هم بچینند، هزار کیلومتر قفسه پر از کتاب خواهد شد.

در این کتابخانه کتابی درباره ایران هست که در آن از آداب و رسوم ایرانیان سخن به میان آمده است. نویسنده کتاب کسی است که از انگلستان به ایران آمده و نقطه به نقطه ایران را زیر پا گذاشته تا این کتاب را نوشته است. این کتاب درباره فال گیری است. درباره فال هایی که زنان و مردان ایرانی می گیرند. او نهصد صفحه کتاب نوشته و با خود به آن جا برده تا سیاستمداران آن را تحلیل کنند و ببینند چگونه می توان از راه فال گرفتن سر مردم کلاه گذاشت.

این نویسنده به تمام زبان های ایرانی مسلط بوده است. از زبان بختیاری و قشقایی گرفته تا کردی و گیلکی و تهرانی. سی سال هم در شیراز زندگی می کرده و با این که دانشمندی انگلیسی بوده مردم خیال می کردند اهل شیراز است.

موسیو نوزمال که اهل اتریش بوده، بیست سال در محله پامنار تهران زندگی می کرده. او عبا و عمامه داشته و به زبان عربی کاملاً مسلّط بوده و برای مردم مسأله می گفته است.

کتاب دیگری در کتابخانه انگلستان است که تمام صفحاتش عکس دارد. نویسنده به هر نقطه ایران که قالی بافی در آن رواج داشته سفر کرده و عکس آن ها را هم گرفته است. حتی یک نمونه از آن قالی را خریده و

به انگلستان برده است. در انگلستان، قالیِ بافتِ جرقویه اصفهان را آزمایش کردند و دیدند می تواند تا ۹۳۱ سال سالم بماند. برای این که خاک جرقویه املاحی دارد که وقتی گوسفندی از علف آن بخورد، پشمش در برابر آفتاب و هوا تا ۹۳۱ سال می تواند سالم بماند.

هم چنین، در انگلستان کتابی است که نقشه تمام مناطق ایران همراه با عکس در آن آورده شده است. این که کجا خوب و کجا بد است؛ کجا می توان جنگ به پا کرد و کجا می توان مردم را به جان هم انداخت و...؛ آن گاه ما در دانشگاه یا دبیرستان از هر پانصد نفر ۴۹۹ نفرمان درس نمی خوانند! بیایید علم پیدا کنیم، زیرا ما به همه انواع علوم نیازمندیم. این مساله مهمی است که باید درباره آن عمیقاً فکر کنیم.

تفکر در آفرینش و قرآن

مساله مهم دیگر اندیشه کردن در آفرینش خودمان است. در خودمان فکر کنیم و در ساختمان بدن، روح و نفسمان بیندیشیم.

«وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ » . (۱)

و [نیز] در وجود شما [نشانه هایی است] آیا نمی بینید؟

یکی دیگر از مصادیق اندیشه، تفکر در قرآن است:

«وَ تِلْکَ الْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ » . (۲)

و این مثل ها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند.

«أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا» . (۳)

آیا در قرآن نمی اندیشند [تا حقایق را بفهمند] یا بر دل هاشان قفل هایی قرار دارد؟

راستی، چرا برخی از مردم در قرآن تامل نمی کنند؟ چه کسی به دلهاشان قفل نفهمی زده است؟ و مگر جز این است که انسان باید درباره آفرینش، وجود انسان، و قرآن بیندیشد؟

۱- ((۱)) . ذاریات، ۲۱.
۲- ((۲)) . حشر، ۲۱: «لَوْ أَنْزَلْنٰا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلیٰ جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللّٰهِ وَ تِلْکَ الْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ » .
۳- ((۳)) . محمد، ۲۴.

آفرینش شگفت آور قلب

آیا کسی باور می کند که گوشت از آهن محکم تر باشد؟ اگر دو تکّه آهن را مدتی روی هم بکشند ساییده می شوند. برای همین، قطعات مهم اتومبیل ها، هواپیماها، کارخانه ها و... پس از چندی از کار می افتند و دیگر قابل استفاده نیستند. اما دانشمندان می گویند اگر به قلب سالم یک پیرمرد هفتاد ساله بنگرید، می بینید که به طور معمول در یک دقیقه هفتاد بار و در هر ساعت ۴۲۰۰ بار و در شبانه روز ۱۰۰.۸۰۰ بار و در یک سال۳۶.۷۹۲.۰۰۰ هزار و در هفتاد سال ۲.۵۷۵.۴۴۰.۰۰۰ بار در سینه اش باز و بسته شده است. این گوشت ها مرتب به هم می خورند و هر بار خون را با فشار بیرون می دهند و در همه بدن پخش می کنند و لحظه ای آسایش ندارند. کدام فلزی را در جهان سراغ دارید که ۲/۵ میلیارد بار سایش را تجربه کند و یک هزارم میلی متر از ضخامتش کم نشود؟

دانشمندان می گویند: انرژی و نیرویی که در دوازده ساعت از قلب به دست می آید، می تواند یک وزنه ۶۵ تنی را به اندازه ۲۵ سانتی متر از زمین بلند کند.

قلب از لحاظ سرعت نیز حیرت انگیز است. قلب خون را داخل رگ های اصلی می دمد تا به همه نقاط بدن برسد و دوباره به قلب بازگردد. فشار قلب سبب می شود خون طول رگ ها را که معادل ۷۵۰۰ کیلومتر، یعنی به اندازه مسافت میان تهران و نیویورک است، در یک ساعت طی کند. شما کدام اتومبیل یا هواپیما را سراغ دارید که در یک ساعت ۷۵۰۰ کیلومتر در ساعت سرعت داشته باشد؟ مقدار خونی که قلب در مدت یک سال تلمبه می کند، ۲.۶۰۰.۰۰۰ لیتر است که برای حمل چنین خونی ۱۴۵ تانکر هجده هزار لیتری لازم است.

اگر به ماهیچه قلب بنگریم، آن را جسمی ضعیف و سست می بینیم.

ص:۱۴۲

ماهیچه های قلب انسان از ماهیچه قلب گوسفند نرم تر است، ولی این همه زحمت را متحمل می شود و هیچ آسیبی هم نمی بیند. آیا این کار ماده است؟ آهن و فولاد که از این محکم ترند، چرا آن ها نمی توانند این کار را انجام دهند؟ چه کسی قلب را به این وظایف سنگین راهنمایی کرده است؟ چرا قلب بر خلاف سایر عضلات خسته نمی شود و استراحت نمی کند؟ و... .

کم وزن ترین دستگاه بدن

اگر کسی بخواهد ماشینی اختراع کند که همه مزه ها را با همه خصوصیاتی که از نظر گرمی و سردی و زبری و نرمی و مقدار تندی یا شوری و...تشخیص دهد، مسلماً حجم دستگاهش قابل توجه خواهد بود و نیاز به چندین و چند رایانه خواهد داشت و بعد هم معلوم نیست مزه ها را همان طور تشخیص دهد که انسان تشخیص می دهد. اما من مخترع عالی مقامی را می شناسم که چنین ماشینی را آن قدر سبک ساخته که سنگینی آن اصلاً حس نمی شود. مساحت این ماشین و فضایی که اشغال کرده از چند میلی متر مربع تجاوز نمی کند و روی زبان انسان قرار دارد. پوست نازک روی زبان همان سیستم تشخیص مزه ها در بدن است. از این رو، اگر این پوست را بکنند یا بر اثر حرارت بسوزد، انسان مزه هیچ چیزی را درک نمی کند. آیا کسی می تواند ماشینی به این دقیقی، به این کم حجمی و به این سبکی بسازد؟

سیستم غذارسانی بدن

غذایی که داخل بدن انسان می شود، تجزیه می گردد و به شکل های گوناگون در می آید تا هر عضوی غذای مخصوص خود را در اختیار داشته باشد. مهندسان و کارگرانی که سیستم تجزیه غذا و تامین غذای مورد نیاز هر عضو را اداره می کنند چه کسانی هستند؟ این متخصصان

در کدام دانشگاه درس خوانده اند که هرگز اشتباه نمی کنند و به خطا نمی روند؟ آن ها چطور همه این مواد را می شناسند و در رساندن ماده مورد نیاز چشم خطا نمی کنند و مثلا آن را به گوش نمی رسانند؟ این ها پرسش هایی است که همه از پاسخ دادن به آن ها ناتوان مانده اند و دانشمندان شرق و غرب نتوانسته اند با مبناهای غیر الهی خود پاسخ قانع کننده ای برای آن ها بیابند.

ماورای علم و عقل انسان

خواجه نصیر الدین طوسی، نقل می کند که یکبار در یکی از مسافرت هایم به روستایی رسیدم. کنار آسیاب ایستادم و به آسیابان سلام کردم. او هم که دید من مسافرم، دعوتم کرد شب نزد او بمانم.

پس از شام، چون هوا خوب بود، از او اجازه خواستم روی پشت بام آسیاب بخوابم، اما او گفت: داخل بخوابید بهتر است، چون امشب باران می بارد! گفتم: هوا هیچ گونه نشانه باران ندارد؟ گفت: حال که چنین می گویی برو روی پشت بام بخواب!

نیمه های شب بود که باران شدیدی گرفت. بیدار شدم و رختخواب را جمع کردم و پایین آمدم. آسیابان داشت گندم آرد می کرد، گفت: چه شد؟ گفتم: باران شدیدی می آید. بعد پرسیدم: تو کجا درس خوانده ای؟ گفت: من اصلاً درس نخوانده ام. در این جا سگی دارم که هر شبی می خواهد باران بیاید به لانه اش می رود. شب هایی هم که باران نمی آید، بیرون لانه می چرخد. آمدن باران را از کار این سگ تشخیص می دهم!

موش و عقرب

جانوران خطرها را پیش بینی می کنند و دشمنان خود را می شناسند، حتی اگر هیچ وقت آن ها را ندیده باشند. دانشمندان نوشته اند: یک جفت موش نر و ماده را داخل اتاق تاریکی قرار دادیم. پس از مدتی، بچه

موشی را که در این شرایط به دنیا آمده بود در همان اتاق تاریک نگه داشتیم و موش نر و ماده را بیرون آوردیم. همین کار را با یک جفت عقرب نر و ماده نیز انجام دادیم. بعد، در اتاقی که عقرب در آن بود ظرفی شیشه ای تعبیه کردیم و اطراف آن را کاملا پوشاندیم و موش را در آن قرار دادیم. پس از مدتی، موش را از شیشه بیرون آوردیم و اتاق را روشن کردیم. آن موش و عقرب هنوز در دنیا چیزی را ندیده بودند، با این حال مشاهده کردیم که موش یک طرف اتاق و عقرب در طرف دیگر آن نشستند و در حال نگاه کردن به هم هستند. یک مرتبه، موش با سرعت دوید و با دندان های تیز کوچکش، بند آخر دم عقرب را قیچی کرد و دوباره آمد این طرف اتاق نشست.

به راستی، موش را در کدام دانشگاه تعلیم داده اند که عقرب دشمن توست و باید برای رهایی از آزارش بند آخر دم او را قطع کرد؟ چه کسی این معلومات را به او داده است؟ چاره ای نیست که بگوییم این هنر عقل و شعوری است که بر تمامی عالم حاکم است.

ص:۱۴۵

۹- عقل معیار سنجش آدمی

اشاره

ص:۱۶۵

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

سخن در مسئله فکر و اندیشه بود؛ حقیقت باعظمتی که سبب رشد و کمال و تربیت و قدرت و ارزش انسان می شود. جالب این است که هیچ مکتبی از مکاتب عالم به اندازه مکتب ثمربخش اسلام بر این مسئله تأکید نکرده است، زیرا با دقت در کتاب های بسیار مهم حدیثی، مانند کتاب باعظمت کافی - که نزدیک به شانزده هزار روایت دارد- و دریای پرگوهر بحارالأنوار علامه مجلسی -که نزدیک به ۴۵ هزار صفحه است- و شاهکار عظیم شیعه، کتاب مرآة العقول نوشته علامه مجلسی - که نزدیک به پانزده هزار صفحه است- مشاهده می کنیم اولین بحثی که از طریق روایات و اخبار طرح شده بحث عقل و جهل است.

مسئله مهمی که اسلام بر آن تأکید دارد این است که ارزش هر انسانی را باید به تناسب عقل او تعیین کرد؛ (۱) این که چه مقدار می فهمد، چه اندازه حرکت فکری دارد، چه اندازه اندیشه دارد، چه اندازه آگاه است، و چه مقدار وقتش را صرف این حرکت باعظمت الهی می کند؟

۱- (۱)) پی نوشت . کافی، ج ۱، ص ۱۱؛ نیز امالی، شیخ صدوق، ص ۵۰۴: «محمد بن سلیمان الدیلمی، عن أبیه قال: قلت لأبی عبد الله، علیه السلام: فلان من عبادته ودینه وفضله؟ فقال: کیف عقله؟ قلت: لا أدری، فقال: إن الثواب علی قدر العقل»؛ کافی، ج ۱، ص ۱۲: «أبی عبد الله، علیه السلام، قال: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله:إذا بلغکم عن رجل حسن حال فانظروا فی حسن عقله، فإنما یجازی بعقله»؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۲۰، ص ۴۱: «أثنی قوم من الصحابة علی رجل عند رسول الله، صلی الله علیه وآله، بالصلاة والعبادة وخصال الخیر حتی بالغوا، فقال، صلی الله علیه وآله: کیف عقله؟ قالوا یا رسول الله نخبرک باجتهاده فی العبادة وضروب الخیر، وتسأل عن عقله! فقال: إن الأحمق لیصیب بحمقه أعظم مما یصیبه الفاجر بفجوره، وإنما ترتفع العباد غدا فی درجاتهم، وینالون من الزلفی من ربهم علی قدر عقولهم».

درست است که عقل ما عقل جزئی است و عقل مطلق و بی نهایت وجود مقدّس حضرت حق است، اما میان همین عقل جزئی و عقل مطلق عالم میل شدیدی وجود دارد که به واسطه آن با هم ارتباط برقرار می کنند.

ارتباط� عقل جزئی با عقل مطلق

ارتباط میان عقل جزئی و عقل مطلق برای همه امکان پذیر است. در یک فراخوان عام، قرآن مجید انسانها را به اندیشه و تفکر درعـالم طـبیعت دعـوت کرده است؛ هم چنین، به انـدیشه در نفس و آفرینش خود انسـان که یکی از مهم ترین و بزرگ ترین کارخانه های عالم آفرینش است.

مرحله دیگر انـدیشه تفکر در قرآن کریم است که دریای بی نهایت معارف و مسائل الهی است؛ کتابی که پیامبر اسـلام درباره اش می فرماید:

«لا تحصی عجائبه ولا تبلی غرائبه». (۱)

یعنی اگر بخواهنـد عجایب آن را بشـمارند، به عـدد در نمی آیـد و اگر بخواهند درباره نکات عظیم آن تحقیق کنند، می بینند هیچ نکته ای از نکات آن در طول زمان کهنه نمی شود.

مرحوم علامه مجلسـی می فرماید: حاصل آن مقدار که من توانسـتم تحقیق کنم این بود که از پانصد سال پیش تا زمان حاضـر (قرن ۱۱ هجری) نزدیک به بیست هزار تفسیر بر قرآن مجید نوشته شده است. (۲)

از آن زمان تاکنون نیز، محققان در بسیاری از کشورها بر این کتاب تفسیر نوشته اند؛ در هندوستان، عربستان، افغانستان، عراق، مصـر، و به ویژه در ایران تفسیرهای گوناگونی نوشـته شده است که آخرین آنها تفسـیرالمیزان به زبان عربی و تفسیر نمونه به زبان فارسی است.

بـا این حـال، علامه طباطبائی که یکی از متفکران بزرگ کشور ما در معارف الهی است و تفسـیر ایشان از تفاسیر ممتاز تاریخ اسلام است

۱- ((۱)) . کـافی، ج۲، ص۵۹۹: «عـن رسـول الله، صـلی الله علیه وآله: «وهـو الفصـل لیس بـالهزل وله ظهر وبطن فظـاهره حکم وبـاطنه علم، ظـاهره أنیق وبـاطنه عمیق، له نجوم وعلی نجومه نجوم لا تحصـی عجائبه ولا تبلی غرائبه فیه مصابیـح الهـدی ومنار الحکمهٔ ودلیل علی المعرفهٔ لمن عرف الصفهٔ»؛ نیز با اختلاف کلمات در نهج البلاغه، خطبه۱۸: «وإن القرآن ظاهره أنیق. وباطنه عمیق. لا تفنی عجائبه ولا تنقضی غرائبه ولا تکشف الظلمات إلا به».

۲- ((۲)) . این مطلب را در روزنـامه نـدای حق که پیش از انقلاب به چاپ می رسـید در خلال سال های ۴۰-۵۰ شمسی دیدم. (مولف)

می فرمودند: اگر ما تمام تفسیرهای قرآن کریم و زحمات مفسران درباره قرآن را جمع آوری و ارزیابی کنیم، به این نتیجه می رسیم که ما تنها توانسته ایم خود را به کنار ساحل این دریا برسانیم، اما هنوز نتوانسته ایم داخل دریا برویم و ببینیم چه خبر است و چه دری از اندیشه به روی ما باز می شود. (۱)

بهترین نعمت الهی

عقل در وجود ما از بزرگ ترین نعمت های الهی است و وجود آن در ما دلیل بر آن است که در میان تمام موجودات، مهر و محبت و لطف و عنایت و کرامت پروردگار عالم به انسان از همه مخلوقات دیگرش بیشتر است. بنابراین، هر کس این عضو را تعطیل کند، بالاترین گناه را مرتکب شده و اگر کسی آن را تنها در امور مادی صرف کند، به پوسیدنش کمک کرده است. کسی که پرخوری می کند و باعث می شود حرکت فکری اش کم شود، به خودش ظلم کرده است؛ هم چنین کسی که کمتر از اندازه معین می خورد و قوای مغزی اش را کم کم از دست می دهد به خودش خیانت کرده است؛ هم چنین است کسی که تحصیل علم را رها کرده و، از همه بدتر، کسی است که از خوردنی هایی استفاده می کند که همه دنیا می گویند برای عقل ضرر دارد؛ مانند گوشت های حرام، مشروبات حرام، انواع مخدرهایی که افراد معتاد از آن ها استفاده می کنند و در هر بار مصرف، دو هزار سلول از چهارده میلیارد سلول مغز خود را نابود می کنند. این افراد چه گناه سنگینی مرتکب می شوند!

به نظر می رسد در قیامت انسان های زیادی برای نماز و روزه و حجّ و کسب مال محکوم نشوند و اگر هم بشوند، گذشت هایی از آنها خواهد شد، ولی در دادگاه عقل، بیشتر مردم عالم - از زمان حضرت آدم، علیه السلام، تا برپا شدن قیامت- محکوم هستند؛ به دلیل این کلام

۱- (۱)) . این مطلب را خودم یکبار که خدمت مرحوم علامه رسیده بودم از ایشان شنیدم. (مولف)

خداوند متعال که می فرماید:

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ » . (۱)

و مسلّماً بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم، [زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل اند.

آن ها که عقل را تعطیل کرده اند و این عضو باعظمت الهی را تنها در امور مادی به کار برده اند و این مسافر عالم ملکوت را در یک خانه دویست متری و در یک مغازه بیست متری حبس کرده اند و آن را اسیر خوشگذرانی و شهوت و شکم ساخته اند تا این که مرگشان فرا رسیده، مستحق عذابند؛ زیرا آنان فراموش کردند که انسان موجود اعظم و نسخه اکبر الهی است؛ انسان خلیفه خدا و کتاب جامع الهی است؛ انسان آینه اسماء و صفات الهی است؛ انسان مرکز فلسفه، منطق، فیزیک و مرکز ریاضی است؛ مرکز زبان، عرفان، رسالت و معرفت است؛ منبع نفس، روح و عقل است؛ و... .

انسان نمی داند چه مقام و مرتبه ای دارد و فکر می کند که تنها از مشتی استخوان و گوشت ساخته شده و خوردن و خوابیدن و داشتن خانه و مغازه پایان کار اوست، در حالی که این مقدار حرکت را حیوانات عالم نیز دارند. حال، سوال این است که نیروهای موجود در وجود ما و این منابع نیروی الهی که در وجود ماست - که بنا به فرمایش موسی بن جعفر، علیماالسلام، فقط در کنار عقل هفتاد منبع دیگر وجود دارد (۲)- برای چیست؟

۱- ((۱)) . اعراف، ۱۷۹.

۲- ((۲)) . کافی، ج۱، ص۱۱، ح۱۲.

روان شناسان جهان تاکنون ۴۲ دستگاه مختلف در روح ما کشف کرده اند. بدن ما معدن اسرار الهی است. ما از آسمان ها بزرگ تریم نه شدیدتر؛ چنان که در قرآن آمده است:

«أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها» . (۱)

آیا آفریدن شما دشوارتر است یا آسمان که او آن را بنا کرد؟

جولانگاه شیطان

در ظاهر، ما از آسمان کوچک تریم، اما در باطن از آن بزرگ تریم، چون ملکوتی هستیم. ما در باطن عقل و اصالت و شرافتیم، اما متاسفانه در وجود بعضی از ما این ارزش ها کم رنگ شده و یا تنها مایه هایی از آن باقی مانده یا هنوز شکوفا نشده است. بسیاری از ما مانند زمینی هستیم که آماده کشاورزی است، ولی دانه هایی که باید در این زمین کاشته شود در گوشه ای از زمین در شیشه دربسته ای قرار دارد و سی سال است که این زمین آماده به صورت بایر افتاده است.

شیاطین هم از زمین های بایر خوششان می آید، چون جای دیگری برای بازی ندارند. از این رو، در سرزمینی که علی، علیه السلام، انبیا، عرفا و علما حضور دارند، شیاطین جایی ندارند. جای بازی شیاطین در مراکزی است که آشغال و کثافت در آن ها فراوان است. اصولاً، زندگی میکروب وابسته به زباله ها و زباله دانی هاست، پس شیاطین نمی توانند در سرزمین وجود علی بروینـد و بازی کنند، چون در آن راهی و جایی ندارند. این بدان سبب است که علی حسود و مغرور و متکبر نبود؛ بی معرفت و بی نور نبود؛ بلکه سرزمین حیاتش جای خدا، جای معرفت و مردانگی و کرامت بود. از این رو، وقتی ابن ملجم شمشیر بر سر ایشان زد و خون به دیوار محراب پاشید، حضرت فرمود:

«فزت ورب الکعبه». (۲)

ص:۱۷۱

۱- ((۱)) ، نازعات، ۲۷.

۲- ((۲)) . خصائص الأئمهٔ، شریف رضی، ص ۶۳: « جعل (علیه السلام) یعاود مضجعه فلا ینام، ثم یعاود النظر فی السماء، ویقول: والله ما کذبت ولا کذبت، وإنها للیلهٔ التی وعدت. فلما طلع الفجر شد إزاره وهو یقول: اشدد حیازیمک للموت * فإن الموت لاقیکا / ولا ـ تجزع من الموت * وإن حل بوادیکا، وخرج، علیه السلام. فلما ضربه ابن ملجم، لعنه الله، قال: فزت ورب الکعبهٔ... وکان من أمره ما کان صلوات الله علیه»؛ نیز شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۹، ص ۲۰۷: «قوله – وقد ضربه ابن ملجم: فزت ورب الکعبهٔ».

یعنی به نقطه آخر رسیدم، به آن جا که می خواستم رسیدم.

سرمایه عقل در وجود انسان

در دادگاه عقل بیشتر افراد محکوم اند. در قرآن کریم آمده است:

- «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها...» .

- «وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ » . (۱)

انسان هر جا که باشد، دری از آفرینش به روی فکرش باز است. از طرفی، هم چنان که به روی فکر آدمی دری از وجودش باز است، دری از قرآن و دری از گذشته و آینده جهان نیز باز است. انسان می تواند با این سرمایه ها ارتباط برقرار کند. از این روست که حضرت جواد الائمه، علیه السلام، با این که نه ساله بیشتر نداشت، در سه شبانه روز، صد هزار مسئله مشکل علمی را به راحتی جواب داد. این قدرت عقل بشر است.

چند نمونه

-

دوست سبزی فروشی داشتم که حدود هشتاد سال سن داشت و نزدیک به شصت هزار شعر عرفانی و اخلاقی حفظ بود. وقتی نزد او می رفتم، برایم از این شعرها می خواند و شعرای آنها را نیز معرفی می کرد. -

مرحوم آیت اللّه بروجردی هزار شعر عربی (در موضوع ادبیات عرب) حفظ بود که از آخر به اول و از اول به آخر آن ها را می خواند. (۲) ایشان در هشتاد سالگی نیز منبر درس خویش را داشت و به قدری در علم رجال متبحر بود که از زمان پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، تا زمان خودش، چهارده هزار راوی را با نام پدر و مادر، محل زندگی، شهر و مقدار علمشان می شناخت. -

دوستی دارم که اهل یکی از روستاهای گناباد خراسان است و -

۱- ((۱)) . اعراف، ۱۸۷؛ یوسف، ۲۱ و ۴۰ و ۶۸؛ نحل، ۳۸؛ روم، ۶ و ۳۰؛ سبأ، ۲۸ و ۳۶؛ غافر، ۵۷؛ جاثیه ۲۶.

۲- ((۲)) . منظور الفیه ابن مالک در ادبیات است که شرح سیوطی بر آن معروف است و سال هاست جزو کتب رسمی ادبیات در حوزه است. قدما بر حفظ این اشعار اهتمام داشتند که از جمله آن ها مرحوم آیت الله بروجردی بود. (ویراستار)

سال دارد . او از شب هفتم ماه به بعد، در ایوان خانه زیر نور ماه می نشیند و کتاب می خواند. غذایش نان و دوغ یا سبزی و پیاز است. دویست هزار بیت شعر حفظ است. بعضی شعرهایی که ایشان حفظ کرده ۱۷۵ بیت است، با این حال، وقتی شروع به خواندن می کند، بدون این که یکی از بیت ها را جا بیندازد، به پایانش می رساند.

گنجایش مغز

برخی افراد چون با مغزشان کار نمی کنند، می گویند نیروی حافظه مان کم است، درحالی که نمی دانند این قدرت عقلی چه نعمتی است!

مغز هر یک از ما، براساس تحقیقاتی که تاکنون شده، گنجایش چهل میلیون صفحه کتاب علمی را دارد. به راستی، در این مغز، که به اندازه مشت آدمی است، خدا چه نیرویی قرار داده است؟ هیچ بایگانی ای در دنیا بهتر و کوچک تر از مغز آدمی نیست که هم می تواند چهل میلیون صفحه کتاب را در داخل خود نگهدارد و هم آن را تحلیل کند و هم آثار تازه بیافریند. ولی مغز انسان این توانایی را دارد. شما هر وقت بخواهید و اراده کنید، می توانید در یک لحظه اطلاعات خود را مرور کنید و دوباره بایگانی سازید. مشخصات و ویژگی های آسمان و زمین و دریاها و کوه ها و هزاران چیز دیگر در مغز ماست، شهرها با خیابان ها و کوچه هایشان در مغز ما جای دارد و کامپیوتری مانند مغز در عالم وجود ندارد. برای نمونه، تاکسی را نگه می داریم و می گوییم که قصد دارم به فلان آدرس بروم. راننده تاکسی بلافاصله چهل خیابان را در مغز خود مرور می کند و به طرف آدرس حرکت می کند؛ یا به حسابدارمان می گوییم: مقداری پول دارم که با هم مخلوط شده، لطف کنید به من کمک کنید! چون او حسابدار است و از مغزش کار کشیده، مشکل را به سرعت حل می کند؛ نمونه دیگرش این که بعضی ها با یک بار انتخاب

ص:۱۷۳

کردن می تواننـد هنـدوانه خوبی خریداری کنند، ولی ما پس از ده بار هندوانه خریدن، باز هم می بینیم سـفید از آب در آمده است.

آفرینش حکیمانه

متأسـفانه ما فکر خود را به همه چیز مشغول می کنیم، اما یک بار مطالعه نمی کنیم که کجاییم و چه می کنیم؟ برای همین، در کارهای خود فکر نمی کنیم، در ازدواجمان فکر نمی کنیم، و... . چگونه ممکن است با این وصف در زمره کسانی نباشـیم که در هنگام بررسـی میزان عقل در قیامت محکوم می شونـد؟ اما اگر درباره خـدا ونعمت های او بیندیشـیم و با فکر خویش به او برسـیم، کم کم، مرکز اسـماء و صـفات الهی می شویم و آن قدر ارزش می یابیم که مقاممان در طول مقامات انبیای الهی قرار می گیرد و در قیامت نیز با آنان محشور می شویم.

نکته مطلب در به کارگیری فکر در این است که در دنیا و آخرت همنشـین و گرفتار افرادی چون یزیـد و معاویه و ابوسـفیان و ابوجهل نباشـیم، بلکه در کاروان متفکران و صاحبان عقل قرار گیریم؛ در زندگی خود، خدا را گم نکنیم و از وجود مقدّسش غفلت نورزیم؛ به آفرینش خداوند بیندیشیم، خداوندی که آفرینش اش همه از روی حکمت است.

برای نمونه، اگر دقت کنیم می بینیم که خداونـد گیاهـان را به رنـگ سبز آفریـده است، چون سبز بهترین رنـگ هـاست. وقتی انسان در چمنزاری گردش می کند یا به منظره سـرسبزی نگاه می کند، افسـردگی اش از بین می رود و دلش باز می شود. (۱) ایـن خاصـیت رنـگ سـبز طـبیعت اسـت. برای همیـن، اگر گیاهـان به رنـگ سـرخ بودنـد، گردش در چمنزار یـا دیـدن جنگل صفابخش نبود و برای اعصاب نیز زیان داشت. اگر گیاهان به رنگ سـیاه بودند، آیا افسـردگی را از دل می بردند؟ آیا بشر در این هنگام تفریح گاهی داشت؟ آیا دل تنگی بشر دائمی نمی شد؟ اگر رنگ همه

۱- ((۱)) . نهـج البلاغه، حکمت ۴۰۰: «... والنظر الی الخضـرة نشـرة»؛ نیز خصال، شیخ صدوق، ص ۹۲؛ تحف العقول، حرانی، ص ۴۰۹ (درکلمـات قصـار حضـرت موسـی بن جعفر، علیهماالسـلام، آورده)؛ نیز بـا اختلاـف کلمـات در محـاسن، برقی، ج۲ ص۶۲۲: «إبراهیم بن عبـد الحمیـد، عن أبی الحسن الأول، علیه السـلام، قال: ثلاثة یجلین البصـر: النظر إلی الخضـرة، والنظر إلی الماء الجاری، والنظر إلی الوجه الحسن».

گیاهان زرد و منظره پاییز همیشگی بود، چه می شد؟ اگر گیاهان سفید رنگ بودند، آیا می توانستیم چشم صحیح و سالمی داشته باشیم؟

رنگ سفید چشم انسان را می زند. از این رو، پزشکان برای زندگی در مناطق برفی عینک مخصوصی را لازم می دانند. آیا اختیار رنگ سبز برای گیاهان، در میان همه این رنگ، نشانه عقل و حکمت سازنده آن نیست؟

شگفتی های اقیانوس ها

نور خورشید بیش از چهارصد متر از سطح دریا پایین تر نمی رود، در حالی که عمق اقیانوس ها به هزاران متر می رسد! از این رو، دریا به دو بخش تاریک و روشن تقسیم می شود. گیاهان دریایی و ماهی ها، به طور معمول، بیشتر در بخش روشن دریا رشد می کنند، اما تعداد موجوداتی که در بخش تاریک زندگی می کند هم کم نیست. پرسشی که در این جا پیش می آید این است که ماهی هایی که در بخش تاریک دریا زندگی می کنند و از نور خورشید محروم اند و برای فعالیت های حیاتی خود به نور احتیاج دارند، چه می کنند؟ آن هم ماهی های نیرومندی که می توانند صدها تن سنگینی آب را تحمل کرده و در اعماق آب زندگی کنند.

خداوند توانا این پرسش را پاسخ داده و این نور را در اختیار آن ها گذارده است. تحقیقات نشان داده ماهی هایی که در تاریکی دریا زیست می کنند اشعه هایی نورانی از خود پخش می کنند که قعر آب را روشن می کنند. در برابر دستگاه نورافشان آنها، صفحه شفافی در بدنشان قرار داده شده تا نور بهتر منعکس شود. این ماهی های نورافشان اقسامی دارند: گروهی نور زرد، گروهی قرمز، گروهی سبز و گروهی هم نور آبی تولید می کنند. عجیب این جاست که برخی از آن ها دارای چراغ های متعدّدی هستند. برای مثال، در پشت نوعی ماهی قزل آلای کف دریا از سر تا دم دکمه هایی وجود دارد که مانند لامپ های کوچک از خود نور

ساطع می کنند. ماهی های سیاه رنگی هم هستند که بر پوست آنها صدها نقطه قرمز با رنگ روشن دیده می شود. هم چنین، نوعی ستاره دریایی را از عمق نهصد متری بالا آوردند و دیدند نور سبزرنگ و درخشانی به صورت پنج پره از بدنش ساطع می شود.

پرسش این جاست که کارخانه های الکتریکی موجود در بدن این ماهی ها از کجا آمده و چگونه آب دریا این چراغ ها را خاموش نمی کند؟ حجم این کارخانه های الکتریکی چه قدر است؟ مواد سوختی این لامپ ها از کجاست، از کجا می آید و چیست؟ چه کسی آنها را به کار می اندازد؟ چه کسی بر کار آنها نظارت می کند که این چراغ ها از کار نیفتند؟ آیا ماده بی شعور می تواند تاریکی را از روشنایی تشخیص دهد؟

بسیاری از مردم شوری آب دریاها را خوش ندارند و می پندارند که اگر آب دریاها شیرین بود بهتر بود، اما چرا آب دریاها شور است، با آن که همه رودخانه هایی که به دریا متصلند دارای آب شیرین هستند؟ چه کسی این همه نمک را در آب دریا ریخته است و چرا؟ این نمک از کجا آمده است؟

مسئله این است که مقاومت آب شور در برابر فساد از آب شیرین بیشتراست. اگرآب اقیانوس ها شیرین بود، خطر فاسد شدن آنها بسیار زیاد بود و اگر آب دریا فاسد می شد، جنبنده ای روی کره زمین باقی نمی ماند؛ زیرا تعفن آب موجودات زنده را از بین می برد. به طور کلی، آب های گندیده بهترین جا برای رشد و نموّ حشرات، به ویژه حشره های مضّرند. همین حشرات نمی گذاشتند هیچ موجودی در عالم باقی بماند. آیا شوری آب دریاها نشانه حکومت علم و عقل در دستگاه الهی نیست؟

- «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ » . (۱)

۱- (۱)) . آل عمران، ۱۹۰؛ نیز با اختلاف عبارات، طه، ۵۳۵۴: «اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فِیها سُبُلاً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتّٰی * کُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَکُمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهیٰ » ؛ و همین سوره، ۱۲۸: «أَ فَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَساکِنِهِمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهیٰ » ؛ آل عمران، ۱۳: «قَدْ کانَ لَکُمْ آیَةٌ فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَ أُخْریٰ کافِرَةٌ یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ وَ اللّٰهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ» ؛ نور، ۴۴: «یُقَلِّبُ اللّٰهُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ» .

یقیناً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] برای خردمندان است.

- «لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » . (۱)

نشانه هایی است [از توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند.

آیا ماده فاقد علم و عقل، در آغاز پیدایش، جهان می توانست به این دقت علمی پی ببرد که مقاومت آب شور در برابر فساد از آب شیرین بیشتر است؟ آیا شور شدن آب دریا که ازباران های شیرین ریشه گرفته نشانه قدرتی عظیم نیست؟

دریا فقط در یک جای کره زمین آب شیرین دارد. آن هم برای این است که خداوند قدرت خود را به رخ مردمان بکشد و بگوید همه آب ها را می توانستم شور یا شیرین قرار دهیم. این سخن را خداوند ۱۴۰۰ سال پیش در قرآن (در سوره الرحمن) فرموده است، اما تا چندی پیش کسی نمی دانست مصداق این سخن در کجاست.

«مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ * بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ » . (۲)

دو دریای [شیرین و شور] را روان ساخت، در حالی که همواره باهم تلاقی و برخورد دارند [ولی] میان آن دو حایلی است که به هم تجاوز نمی کنند [درنتیجه، با هم مخلوط نمی شوند!].

تنها یک دریاست که شیرین است که آن هم به همه دریاهای دنیا متصل است. ولی هزاران سال است که آب شیرین با شور مخلوط نشده است؛ یعنی می توانید با قطره چکان از یک طرف آب شیرین و از طرف دیگر آب شور بردارید! چه تدبیری در ماوراء این دستگاه است که با وجود این همه طوفان و باد این آب ها مخلوط نمی شوند؟

مسئله دیگر این که همه آب های گوارا و شیرین زمین از همین آب شور پیدا شده اند؟ یک چهارم زمین را خشکی و سه چهارم آن را

۱- (۱)) بقره، ۱۶۴: «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما یَنْفَعُ النّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دابَّهٍ وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » ؛ نیز رعد، ۴: «وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » ؛ نحل، ۱۲: «وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » ؛ روم، ۲۴: «وَ مِنْ آیاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَیُحْیِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » .

۲- (۲)) الرحمن، ۱۹-۲۰.

دریاهای شور تشکیل داده اند. همه باران های شیرین از همین آب شور پدید می آیند. زیرا او آب شور دریاها را تقطیر کرده است. دستگاه تقطیر آب دریاها که شوری آن را می گیرد و آب شیرین می سازد، مانند دستگاه های تقطیری که بشر ساخته است کوچک نیست. این دستگاه تقطیر آن قدر بزرگ است که همه دریاها در آن جای می گیرند. خورشید، که هزاران بار از کره زمین بزرگ تر است، آب دریاها را گرم می کند. آب گرم بخار شده بالا ـ می رود. باد به بالا رفتن بخار کمک می کند. این بخار در آن جوّ پهناور متراکم می شود و به صورت ابر در می آید. سپس، حرکت می کند و به قسمت های پایین تر می آید و وقتی نزدیک زمین شد می بارد. از باریدن ابرها، رودها جاری می شوند و زمین زنده می گردد؛ دیبای سبز ورق بر تن می کند و فرش زمرّدین می گستراند. زیادی آب نیز در زمین فرو می رود و قنات ها و چاه ها و چشمه ها را تشکیل می دهد. بخش دیگری از این آب به وسیله رودها دوباره به دریا باز می گردد و جریان گذشته تکرار می شود. آب پیوسته این چرخه را طی می کند و تا وقتی که او بخواهد این گردش ادامه دارد. آیا ماده بی شعورِ و ناتوان به این تقطیر عظیم تواناست؟

- «... كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » . (۱)

- «...أَ فَلَا تَعْقِلُونَ » . (۲)

-«... ان فی ذلک لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ » . (۳)

شگفتی های معده

معده انسان نیز شگفتی های فراوانی دارد. معده غذا را هضم می کند و آهسته آهسته و قطره قطره از میان دریچه ای کوچک به روده می فرستد، اما مقداری از آن را نگه می دارد تا اگر در وعده دیگر به غذا نیاز داشت و غذا به او نرسید سوراخ نشود و بتواند از آن غذای ذخیره شده مصرف

ص:۱۷۸

۱- (۱)) . آیات مربوط به مسئله ابر و باران: اعراف، ۵۷: «وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتّٰى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » ؛ نیز یونس، ۲۴: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتّٰى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » .

۲- (۲)) . بقره، ۴۴؛ آل عمران، ۶۵؛ انعام، ۳۲؛ اعراف، ۱۶۹؛ یونس، ۱۶؛ هود، ۵۱؛ یوسف، ۱۰۹؛ انبیاء، ۱۰ و ۶۷؛ مؤمنون، ۸۰؛ قصص، ۶۰؛ صافات، ۱۳۸.

۳- (۳)) . آل عمران، ۱۹۰؛ نیز با اختلاف عبارات، طه، ۵۳۵۴: «اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِنْ نَبَاتٍ شَتّٰى * كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهىٰ » ؛ و همین سوره، آیه ۱۲۸: «أَ فَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهىٰ » ؛ آل عمران، ۱۳: «قَدْ

كانَ لَكَمْ آيَةٌ فِى فِئَتَيْنِ الْتَقَتا فِئَهٌ تُقاتِلُ فِى سَبِيلِ اللّهِ وَ أَخْرى كافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْىَ الْعَيْنِ وَ اللّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ إِنَّ فِى ذلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِى الْأَبْصارِ»؛ نور، ۴۴: «يُقَلِّبُ اللّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فِى ذلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِى الْأَبْصارِ» .

کند. اینها کار ماده نیست، بلکه عقل و تدبیر الهی است که این معده را به کار انداخته است.

اگر روزی به اشتباه همراه لقمه ای میخی کوچک را ببلعیم، معده این میخ را در خود نگه می دارد و آن را به روده نمی دهد. ابتدا، غذای هضم شده را به روده می فرستد و فقط میخ را نگه می دارد. چون اسیدی که برای هضم غذا پاشیده، فقط توانسته آن را هضم کند، این بار اسید قوی تری به نوک میخ می پاشد. تیزی نوک میخ را از آن می گیرد و سپس در داخل روده رسوب نازکی دور میخ تشکیل می دهد، آن هم با ماده ای گرم و چسبنده، و بعد آن را بدون این که جراحتی در روده ایجاد کند دفع می کند. این کار را معده میلیون ها سال است که برای هضم اشیا انجام می دهد. آیا این می تواند خاصیت ماده بی شعور باشد؟

تفکر به این چیزهاست که انسان را گام به گام به خدا نزدیک می کند و سبب رشد و شکوفایی ارزش های درونی اش می شود.

ص:۱۷۹

۱۰– تفکر در آفرینش: راه شناخت خدا

اشاره

ص:۱۸۳

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّ على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

بخشی از آیات و روایات اسلامی درباره اندیشه در عالم آفرینش و عناصر و اجزای آن است؛ بدین معنا که انسان باید در عالم آفرینش بیاندیشد تا با صاحب باعظمت عالم ارتباط برقرار کند. (۱) همچنین، او باید در نفس خویش اندیشه کند تا این سرمایه گرانبها که در اختیارش قرار داده شده از دست نرود. (۲) نیز، درباره امت های گذشته فکر کند تا از راه اندیشه با کارهای خوب نیکان آشنا شود و آن ها را در زندگی خود تحقّق بخشد و با گناهان بدکاران آشنا شود و از آن ها بپرهیزد. (۳)

نگاه عارفانه رسول خدا (ص)

در روایتی از حسن بن صیقل آمده است که روزی از امام صادق، علیه السلام، پرسیدم: رسول خدا چگونه فکر می کردند؟ فرمودند:

«قلت (لابی عبدالله): کیف یتفکر؟ قال: یمر بالدار والخربۀ، فیقول: أین بانوک؟ أین ساکنوک؟ ما لک لا تتکلمین». (۴)

یعنی وقتی پیامبر عزیز اسلام از منزل بیرون می آمدند، با مشاهده

۱- (۱)) پی نوشت . اعراف، ۱۸۵: «أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِی مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْ ءٍ وَ أَنْ عَسَی أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ » ؛ فصلت، ۵۳: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَی كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ» ؛ ذاریات، ۲۱: «وَ فِی أَنْفُسِكُمْ أَ فَلَا تُبْصِرُونَ » ؛ تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج۱۵، ص۳۹۵: «وأما ما هو هذا القول الواقع علیهم فالذی یصلح من کلامه تعالی لان یفسر به قوله: سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق (سجدۀ: ۵۳)، فإن المراد بهذه الآیات التی سیریهم غیر الآیات السماویۀ والارضیۀ التی هی بمرآهم ومسمعهم دائما قطعا بل بعض آیات خارقۀ للعادۀ تخضع لها وتضطر للایمان بها أنفسهم فی حین لا یوقنون بشئ من آیات السماء والارض التی هی تجاه أعینهم وتحت مشاهدتهم. وبهذا یظهر أن قوله: (أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ) تعلیل لوقوع القول علیهم والتقدیر لان الناس، وقوله: (کانوا) لافادۀ استقرار عدم الایقان فیهم والمراد بالآیات الآیات المشهودۀ من السماء والارض غیر الآیات الخارقۀ وقرئ (إن) بکسر الهمزۀ وهی أرجح من قراءۀ الفتح فیؤید ما ذکرناه وتکون الجملۀ بلفظها تعلیلا من دون تقدیر اللام. وقوله: (أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ) بیان لآیۀ خارقۀ من الآیات الموعودۀ فی قوله: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) وفی کونه وصفا لامر خارق للعادۀ دلالۀ علی أن المراد بالاخراج من الارض إما الاحیاء والبعث بعد الموت وإما أمر یقرب منه، وأما کونها دابۀ تکلمهم فالدابۀ ما یدب فی الارض من ذوات الحیاۀ إنسانا کان أو حیوانا غیره فإن کان إنسانا کان تکلیمه الناس علی العادۀ وإن کان حیوانا أعجم کان تکلیمه کخروجه من الارض خرقا للعادۀ . ولا نجد فی کلامه تعالی ما یصلح لتفسیر هذه الآیۀ وأن هذه الدابۀ التی سیخرجها لهم من

الارض فتكلمهم ما هى؟ وما صفتها؟ وكيف تخرج؟ وماذا تتكلم به؟ بل سياق الآية نعم الدليل على أن القصد إلى الابهام فهو كلام مرموز فيه. ومحصل المعنى: إنه إذا آل أمر الناس - وسوف يؤل - إلى أن كانوا لا يوقنون بآياتنا المشهودة لهم وبطل استعدادهم للايمان بنا بالتعقل والاعتبار آن وقت أن نريهم ما وعدنا إراءته لهم من الآيات الخارقة للعادة المبينة لهم الحق بحيث يضطرون إلى الاعتراف بالحق فأخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم. هذا ما يعطيه السياق ويهدى إليه التدبر فى الآية من معناها، وقد أغرب المفسرون حيث أمعنوا فى الاختلاف فى معانى مفردات الآية وجملها والمحصل منها وفى حقيقة هذه الدابة وصفتها ومعنى تكليمها وكيفية خروجها وزمان خروجها وعدد خروجها والمكان الذى تخرج منه فى أقوال كثيرة لا معول فيها إلا على التحكم، ولذا أضربنا عن نقلها والبحث عنها، ومن أراد الوقوف عليها فعليه بالمطولات.

٢- (٢)) . روم، ٨: «أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلاّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ » .

٣- (٣)) . روم، ٩: «أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » ؛ نهج البلاغه، ج ١، ص ١٣٩: «وخلف لكم عبرا من آثار الماضين قبلكم من مستمتع خلاقهم ومستفسح خناقهم»؛ نهج البلاغه، ج ٢، ص ٦٢: « واعتبروا بما قد رأيتم من مصارع القرون قبلكم. قد تزايلت أوصالهم، وزالت أبصارهم وأسماعهم، وذهب شرفهم وعزهم، وانقطع سرورهم ونعيمهم. فبدلوا بقرب الاولاد فقدها، وبصحبة الازواج مفارقتها. لا يتفاخرون، ولا يتناسلون، ولا يتزاورون، ولا يتجاورون. فاحذروا عباد الله حذر الغالب لنفسه، المانع لشهوته، الناظر بعقله. فإن الامر واضح، والعلم قائم، والطريق جدد، والسبيل قصد»؛ نهج البلاغه، ج ٢، ص ٩٤: «ووعظتم بمن كان قبلكم وضربت الامثال لكم ودعيتم إلى الامر الواضح. فلا يصم عن ذلك إلا أصم، ولا يعمى عن ذلك إلا أعمى ومن لم ينفعه الله بالبلاء والتجارب لم ينتفع بشئ من العظة»؛ نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٤٣: «فاعتبروا بما أصاب الامم المستكبرين من قبلكم من بأس الله وصولاته، ووقائعه ومثلاته، واتعظوا بمثاوى خدودهم، ومصارع جنوبهم، واستعيذوا بالله من لواقح الكبر كما تستعيذونه من طوارق الدهر. فلو رخص الله فى الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصة أنبيائه وأوليائه. ولكنه سبحانه كره إليهم التكابر ورضى لهم التواضع. فألصقوا بالارض خدودهم، وعفروا فى التراب وجوههم. وخفضوا أجنحتهم للمؤمنين، وكانوا أقواما مستضعفين. وقد أختبرهم الله بالمخمصة، وابتلاهم بالمجهدة. وامتحنهم بالمخاوف، ومخضهم بالمكاره. فلا تعتبروا الرضا والسخط بالمال والولد جهلا بمواقع الفتنة والاختبار فى مواضع الغنى والاقتدار، وقد قال سبحانه وتعالى: أَ يَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لاَ يَشْعُرُونَ . فإن الله سبحانه يختبر عباده المستكبرين فى أنفسهم بأوليائه المستضعفين فى أعينهم»؛ نهج البلاغه، ج٢، ص ١٥١: «وتدبروا أحوال الماضين من المؤمنين قبلكم كيف كانوا فى حال التمحيص والبلاء»؛ كافى، شيخ كلينى، ج ٨، ص ٢٤٨: «محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد، والحسين بن سعيد جميعا، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبى، عن عبد الله بن مسكان، عن زيد بن الوليد الخثعمى، عن أبى الربيع الشامى قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: يا أيها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول إذا دعاكم لما يحييكم، قال: نزلت فى ولاية على (عليه السلام). قال: وسألته عن قول الله عز وجل: وما تسقط من ورقة إلا يعلمها ولا حبة فى ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس إلا فى كتاب مبين. قال: فقال الورقة السقط و الحبة الولد وظلمات الارض الارحام والرطب ما يحيا من الناس واليابس ما يقبض و كل ذلك فى إمام مبين. قال: وسألته عن قول الله عز وجل: قل سيروا فى الارض فانظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلكم. فقال: عنى بذلك أى انظروا فى القرآن فاعلموا كيف كان عاقبة الذين من قبلكم وما أخبركم عنه. قال: فقلت: فقوله عز وجل: وإنكم لتمرون عليهم مصبحين*وبالليل أفلا

تعقلون؟ قال: تمرون علیهم فی القرآن، إذا قرأتم القرآن، تقرأ ما قص الله عز وجل علیکم من خبرهم».

۴- (۴)) . اصـل روایت این است: محاسن، برقی، ج ۱، ص ۲۶؛ نیز بـا اختلاف کلمات در دو سـند کافی، ج ۲، ص ۵۴؛ و فقه الرضـا، علی بن بابویه، ص ۳۸۰: «عن الحسن الصـیقل، قال: قلت لأبی عبـد الله، علیه السـلام: تفکر ساعـهٔ خیر من قیام لیلهٔ؟ قال: نعم، قال رسول الله، صـلی الله علیه وآله: تفکر ساعـهٔ خیر من قیام لیلـهٔ. قلت: کیف یتفکر؟ قال یمر بالـدار والخربـهٔ، فیقول: أین بـانوک؟ أین سـاکنوک؟ مـا لـک لا تتکلمین»؛ سـرائر، ابن إدریس حلی، ج ۱، ص ۴۸۴؛ و بـا اختلاـف کلمات در شـرح نهج البلاـغه، ابن ابی الحدیـد، ج ۳، ص ۲۰۲: «لمـا سـار أمیر المؤمنین، علیه السـلام، إلی صـفین، قالوا: ثم مضـی نحو ساباط، حتی إنتهی إلی مدینهٔ بهر سـیر، وإذا رجل من أصـحابه ینظر إلی آثار کسـری، وهو یتمثل بقول ابن یعفور التمیمی: جرت الریاح علی محـل دیـارهم * فکأنما کانوا علی میعاد. فقال، علیه السـلام: أفلا قلت: کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ کَرِیمٍ * وَ نَعْمَهٍ کانُوا فِیها فاکِهِینَ * کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِینَ الآیهٔ».

دیوارها و خانه های خراب به فکر فرو می رفتند. در این که سازندگان این دیوارها و خانه ها کجا رفتند؟ صاحبان این خانه ها چه شدند؟ در این خانه ها چه آرزومندانی زندگی می کردند؟ آن ها کجا رفتند؟ آرزوهای آنان چه شد؟ و خانه قبر با صاحبان این خانه ها چه کرد؟

عیسی (ع) مصداق انسان مبارک

این اندیشه ها مَرکب هایی از نور هستند که انسان را به سوی حیات باعظمت الهی می برند و، به تعبیر قرآن، او را به وجود مبارکی تبدیل می کنند. حضرت عیسی، علیه السلام، از مصادیق این وجود مبارک است.

درباره ولادت حضرت در قرآن آمده است:

«فأتت به قومها تحمله قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا * یا أخت هارون ما کان أبوک امرأ سوء وما کانت أمک بغیا * فأشارت إلیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا * قال إنی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا * وجعلنی مبارکا أین ما کنت وأوصانی بالصلاة والزکاة ما دمت حیا». (۱)

آن گاه نوزاد را، در حالی که او را در آغوشش حمل می کرد، نزد قومش آورد. گفتند: ای مریم! به راستی که تو کار شگفت و بی سابقه و ناپسندی مرتکب شده ای. ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود. این طفل را از کجا آورده ای؟ پس مریم به نوزاد اشاره کرد که از او بپرسید. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟ نوزاد از میان گهواره گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است. و هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم قرار داده، و مرا تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.

وقتی یهودیان گهواره عیسی، علیه السلام، را دیدند، به حضرت مریم، علیهاالسلام، گفتند: شما که هنوز ازدواج نکرده ای، این بچه را از کجا آورده ای؟ خداوند متعال قبلاً فرموده بود که اگر چنین پرسشی از تو شد، بگو از خود بچه سؤال کنید:

۱- ((۱)) . مریم، ۲۷۳۱.

«فَإِمّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا» . (۱)

و اگر از مردم کسی را دیدی که درباره نوزادت پرسید بگو: من برای خدای رحمان روزه سکوت نذر کرده ام، پس هرگز امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت.

مریم، علیهاالسلام، حرفی نزد و جوابشان را نداد؛ بلکه فقط با دستش به گهواره اشاره کرد که از خود بچه سؤال کنید! یهودیان عصبانی شدند و به مریم، علیهاالسلام، گفتند: ما را به چه کسی راهنمایی می کنی؟

«کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا» .

نوزاد یک روزه که حرف نمی زند. در همین حال، صدای نوزاد از گهواره بلند شد:

«إِنِّی عَبْدُ اللّهِ » .

و خود را بنده خدا خواند. زیرا مقام عبودیت عالی ترین نقطه زندگی انسان است.

قرآن در برشمردن ویژگی انبیای الهی از واژه عبد استفاده می کند.

«وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ » . (۲)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند، و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند.

حضرت عیسی نیز در گهواره فرمودند:

«إِنِّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا» .

حضرت نفرمودند بعداً پیامبر می شوم، بلکه گفتند: الان پیامبر هستم.

«وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً» .

خداوند متعال مرا انسان مبارکی قرار داده است.

۱- ((۱)) . مریم، ۲۶.

۲- ((۲)) . انبیاء، ۷۳.

امـام صادق، علیه السـلام، در توضـیح این آیه برای شاگردانشان، کلمه مبارک را به «نفّاع»، که صـیغه مبالغه است، معنی کرده اند. (۱) این که بگوییم شخصـی مفیـد است با این که بگوییم شخصـی نفّاع است تفاوت دارد. موجود نفّاع موجودی است که تمام وجودش منفعت است: نگاهش، سکوتش، شنیدنش، سخن گفتنش، راه رفتنش، و تمام حرکاتش خیر و منفعت است.

انـدیشه کردن رمز رسـیدن به چنین صـفتی است. وقتی انسان با مرکب فکر حرکت کند، به این نقطه حیات الهی می رسد و به قول وجود مقدّس حضـرت صادق، علیه السـلام، منشأ خیر و منفعت می شود. امیرالمؤمنین، علیه السلام، درباره این گونه انسان ها با اسـتفاده از تعبیر دیگری می فرماینـد: اینان کلیدنـد. (۲) یعنی هر مشـکلی که در برابرشـان قرار بگیرد برای بـاز کردن آن راهی می یابنـد و قفل آن را باز می کننـد. البته انسان به تنهایی نمی تواند قفل تمام مشـکلات را باز کند، بلکه باید کمک هم بگیرد.

«وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی » . (۳)

و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید.

وقتی انسانی، که مورد احترام و اعتماد مردم است، دست یاری به سوی مردم دراز کند، مردم با کمال میل می پذیرند و کمک می کنند تا مشکلش حل شود.

راه اخلاص از ریا می گذرد!

بنابراین، انسان بایـد به گونه ای رفتار کنـد که مردم از او به خوبی، کرامت، بزرگواری و حُسن عمل یاد کنند. (۴) انسان نباید نگران این مسئله باشـد که بـا جلب اعتمـاد و علاـقه مردم ممکن است کارهـایش از روی ریـا انجـام بگیرد، بلکه بایـد به عمد خودش را مورد اعتماد مردم قرار دهد. در این

۱- (۱)) . کـافی، ج ۲، ص ۱۶۵: «عن أبی عبـد الله، علیه السـلام، قـال فی قول الله عز وجـل: وجعلنی مبـارک أینما کنت. قال: نفاعا».

۲- (۲)) . تاریـخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۲، ص ۱۴۱: «أبو الحسن العبـاس بن عمر بن العباس الکلوذانی قال سـمعت أبا بکر محمد ابن یحیی الصولی یقول سمعت أمیر المؤمنین الراضی بالله یقول: لله أقوام هم مفاتیح الخیر، وأقوام مفاتیح الشر...».

۳- (۳)) . مائده، ۲: «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ » .

۴- (۴)) . نهج البلاغه، حکمت ۱۰: «خالطوا الناس مخالطهً إن متم معها بکوا علیکم، وإن عشتم حنوا إلیکم».

صورت، شاید مدتی برای خوشامد دیگران عمل کند، ولی سرانجام هوای نفس انسان برای جلب توجه مردم تمام می شود و پروردگار متعال توفیقی می دهد که انسان در گردونه اخلاص قرار بگیرد.

اگر کسی از ترس این که مبادا عملش دچار ریا شود دست از هر خیری بکشد و درِ خیرات را به روی خود ببندد، کار اشتباهی انجام داده است. اگر ریا در واجبات عینی راه یابد، واجب را باطل می کند، اما اگر در امور دیگر راه پیدا کند، معلوم نیست که به اصل عمل ضربه ای بزند. بنابراین، باید بنای کار را برای خدا و اخلاص گذاشت.

اگر مردم از کار کسی تعریف کردند و خوششان آمد و اعتماد بیشتری به او پیدا کردند، از پیامدهای خوبی اوست. زیرا همه از انسان خوب تعریف می کنند. انسان خوب که نمی تواند خود را از تعریف دیگران مخفی کند یا کاری کند که از عملش باخبر نشوند.

رهبر کبیر انقلاب اسلامی نیز اگر می خواستند چنین فکر و احتیاطی کنند، می بایست پس از فوت آیت اللّٰه بروجردی حرفی نمی زدند. اما ایشان نگفتند اگر حرفی بزنیم و اعلامیه ای بدهیم، مشهور می شویم و اگر خودمان حکومت اسلامی تشکیل دهیم، از ما تعریف می کنند و ممکن است موجب ریا شود، پس جلو نرویم! زیرا این احتیاطها شیطانی است.

ضرورت رجوع به متخصص

این نکته را هم ناگفته نگذاریم که ما، به دلیل محدودیت دانسته هایمان، باید به متخصص فن مراجعه کنیم تا از کار خیر باز نمانیم. حقیقت این است که خیالات و افکار فراوانی به ذهن انسان خطور می کنند که چه بسا در ظاهر رنگ الهی دارند، ولی در باطن شیطانی هستند. برای مثال، فردی یک ساعت مانده به اذان صبح بیدار می شود و حالِ خیلی خوبی هم برای عبادت دارد؛ یعنی می تواند بلند شود وضویی بگیرد، اشکی

بریزد و صورتی روی خاک بگذارد، اما ناگاه به ذهنش می رسد که ممکن است مادرم از خواب بیدار شود و ببیند رختخوابم خالی است و متوجه شود که نماز شب می خوانم و این موجب ریا شود!

این فکر شیطانی است. در این جا او برنده نشده، بلکه شیطان برنده شده است؛ زیرا شیطان این نردبان عالی الهی را از زیر پاهایش کشیده است که اگر از آن بالا می رفت، اوج گرفته بود و چه بسا این بالا رفتن مقدمه ای می شد برای این که به همه سحرهای عمرش وصل شود. اما شیطان بر او غلبه کرد و این رشته اتصال را پاره کرد. از این روست که می گوییم این خیالی شیطانی است.

مثال دیگر این که کسی پیش خود فکر کند اگر من به بیمارستان بروم و مریضی را عیادت کنم، ممکن است مرا بشناسند و ریا شود، پس نروم. این فکر آدمی را از خوشحال کردن دل مؤمن و ثواب عیادت بیمار باز می دارد. پس، این خیال و فکر خیالی شیطانی است.

***

حقیقت این است که باید بدون توجه به ریا وارد عمل خیر شد. خداوند متعال خود پزشک نفوس ماست و بیماری های درونی را بهتر از هر کس دیگری درمان می کند. برای همین، اگر ریایی هم در کار باشد، نمی گذارد زحمت انسان مؤمن تباه شود. ممکن است انجام چنین عمل خیری مدتی توأم با ریا باشد، ولی این ریا در عمل مستحب شکل گرفته است نه در عمل واجب تا ضرری به آن بزنند.

نمونه دیگر این که کسی که خوب درس می دهد و خوب هم مردم از او استفاده می کنند، به این فکر بیافتد که اگر درس بدهم همه از من تعریف خواهند کرد و این سبب ریا می شود، پس چرا زحمت بیهوده بکشم؟ و در نتیجه، از درس گفتن اجتناب کند.

شیخ مرتضی انصاری و پرهیز از افکار شیطانی

شیخ مرتضی انصاری (۱) از نیکان روزگار، از بزرگان علمای شیعه، و در تقوا و زهد و کرامت سرآمد علمای بزرگ بود. نقل کرده اند که شخصی شیطان را در خواب دید در حالی که انبارش پر از زنجیر و طناب و میخ های بزرگ بود و دو زنجیر سنگین و درشت نیز از اطاقش آویزان کرده بود. به او گفت: این زنجیرها برای چیست؟ گفت: اینها را به گردن مردم می اندازم و آن ها را به گناه می کشانم. پرسید: این دو زنجیر که حلقه های درشت دارند برای به گناه کشاندن کیست؟ گفت: اینها برای به دام انداختن شیخ مرتضی انصاری است، چراکه قدرتش این قدر در برابر وسوسه های من قوی است که با ریسمان های عادی نمی توان او را به گناه کشید. گفت: تاکنون این زنجیر را گردن شیخ انداخته ای؟ گفت: دو دفعه! گفت: او را تا کجا بردی؟ گفت: یک قدم هم نتوانستم بکشم، چون تا آمدم آن را بکشم، تکانی به خود داد و زنجیرها را پاره کرد و خود را رها ساخت. زورم به او نمی رسد.

چنین انسان بزرگی به شاگردش مرحوم حاج شیخ فضل اللّه وحید نوری می گوید: وقتی به ایران رفتی، اگر مجتهد یا شخص باسواد یا عالم بزرگواری از تو دعوت کرد که درس بدهی، فکر کن و ببین امروز که می خواهی روی کرسی درس بنشینی و پانصد طلبه مسجد را پر کنند، آیا برای خدا درس می دهی یا برای خوشآمد مردم؟ اما چه برای ریا و چه برای خدا دَرسَت را بده، زیرا پس از مدتی هوست تمام می شود و خدایی می شوی.

شناخت خیالات شیطانی و درمان آن ها

اکنون، با بیان این شواهد، می توان خیالات شیطانی را شناسایی کرد و از آن تعریفی به دست داد. به این معنی که خیال شیطانی خیالی است که

۱- ((۱)) . شیخ مرتضی روز هجدهم ذی الحجه (عید غدیر) سال ۱۲۱۴ق. در محله مشایخ انصاری تولد یافته است. نام پدر او شیخ محمد امین از فضلای خاندان انصاری دزفول بوده است. وی سه پسر داشته که به ترتیب سن: مرتضی و منصور و محمد صادق نام داشته اند و هر کدام از برادر بزرگ تر خود ده سال کوچک تر بوده اند. مادر شیخ انصاری بانویی درس خوانده و مؤمن و متعبد و از خاندان انصاری های دزفول بوده است، گویند سعی داشته هنگام شیر دادن به فرزند بزرگ خود (مرتضی) با وضو باشد. مرتضی از کودکی چنان شوق تحصیل داشته و با کوشش بسیار به درس و مطالعه مشغول بوده که کمتر به بازی های بچگانه می پرداخته است، چنان که در ده سالگی کوچه های نزدیک به خانه خود را نمی شناخته. گویند روزی پدرش خواست او را به جایی بفرستد که تا خانه آن ها راه چندانی نبود، به پدرش گفت: کوچه ای را که نام می بری نمی دانم کجاست! در حالی که در همان زمان، روزی جمعی از طلاب مشایخ انصار، که به سن از او بسیار بزرگتر بودند، در اطاق شیخون درباره معنای کلمه اشنی بحث می کردند، مرتضای ده ساله به آن ها می گوید: اسنی یعنی روشن تر و توجه آن ها را به شعر نصاب الصبیان: ضیاء نور و سنی روشنی افق چه کران ... جلب کرد و به مباحثه و قیل و قال آن ها خاتمه داد. شیخ مرتضی به روزگار نوجوانی طلبه ای پرکار و خوشفکر و خداترس بود. غالباً تا نیمه شب به مطالعه و نوشتن درس های خود

مشغول بود. اول شب شام نمی خورد تا خوابش نیاید و پس از رسیدگی به دروس خود شام می خورد. او ادبیات عرب و مقدمات را نزد پدر و دیگر فضلای دزفول خواند و فقه و اصول دوره سطح را خدمت عموزاده خود شیخ انصاری، که از فقهای درجه اول دزفول بود، تحصیل کرد و سپس به همراه پدر برای تکمیل تحصیلات به عتبات (کربلا و نجف) رفت. شیخ محمد امین به سال ۱۲۳۲ق. برای زیارت کربلا و نجف اشرف به عراق رفت و فرزند هیجده ساله اش را با خود برد تا در آن جا که از مراکز بزرگ علمی شیعه بود، دوره عالی فقه و اصول را ببیند و تحصیلات خود را کامل کند. شیخ محمد امین در کربلا به خدمت سید محمد مجاهد، که از فقهای بزرگ شیعه در آن زمان بود و ریاست حوزه کربلا را داشت، رسید و به ایشان عرضه داشت: فرزندم را برای استفاده از محضر مبارک آورده ام. و به شیخ مرتضی که در آخر مجلس نشسته بود اشاره کرد. سید نگاهی به شیخ مرتضی کرد، زیرا کمتر کسی با این سن و سال می توانست از محضر درس استاد و فقیهی بزرگ چون او استفاده کند. برای آزمایش معلومات فقهی طلبه جوان مسأله ای پیش آورد و گفت: شنیده ام برادرم شیخ حسین در دزفول نماز جمعه می خواند، در حالی که بسیاری از فقهای شیعه اقامه نماز جمعه را در زمان غیبت ولی عصر (عج) جائز نمی دانند! در این موقع، شیخ مرتضی دلایلی در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت بیاورد که سید مجاهد از تقریر دلایل و بیان مطلب او شگفت زده شد و به شیخ محمد امین رو کرد و گفت: این جوان نبوغ ذاتی دارد. او را به صاحب این قبه - اشاره به بارگاه امام حسین علیه السلام کرد - بسپارید. شیخ مرتضی چهار سال از محضر دو فقیه بزرگ یعنی سید مجاهد و شریف العلما استفاده کرد، بعد از آن برای ملاقات با پدر به دزفول مراجعت کرد. چون شوق تحصیل علم در نهادش غلیان می کرد و مقام علمی فقهای کربلا و نجف را درک نموده بود، بیش از یکسال نتوانست در دزفول بماند و در سال ۱۲۳۷ق برای بار دوم به عتبات رفت و یکسال از مجلس درس شیخ موسی، فرزند جعفر کاشف الغطا، مستفیض گردید و پس از دو سال به دزفول بازگشت. ظاهراً، سبب توقف کوتاه شیخ انصاری در سفر دوم آن بوده که خودش را از درس و بحث علما بی نیاز می دانسته است. نیز، محاصره کربلا توسط داود پاشا، حاکم دولت عثمانی در بغداد، در سال ۱۲۳۹ق، او را نگران ساخته بوده است. در این زمان که شیخ انصاری ۲۵ سال داشت با دختر شیخ حسین - استاد نخستین خود - ازدواج کرد. شیخ در سال ۱۲۴۱ق عازم مسافرت به شهرهای معروف ایران شد و به خویشاوندان خود گفت که از فقهای مشهور عراق استفاده لازم را برده ام، اکنون می خواهم به شهرهای بزرگ ایران بروم و از محضر علمای آن جا مستفیض شوم. رأی و فکر شیخ نشان می دهد که وی بسیار علم دوست و محقق و متواضع بوده است، زیرا با آن که استادانی فقیه و مشهور به او گفته بودند که مجتهد است و احتیاج به استاد ندارد، به گفته آنان قناعت نکرده و تصمیم می گیرد از علمای معروف ایران نیز دیدن کند. شیخ به برادرش شیخ منصور می گوید: آیا کفایت می کند که چند فقیه عالم ما را مجتهد بدانند و ما به گفته آنان مغرور شویم؟ آیا بهتر نیست علم خود را به رجال و بزرگان این فن در ایران عرضه بداریم و در صورت لزوم از آنها استفاده کنیم؟ در ابتدا، مادر شیخ با مسافرت او مخالفت می کند و می گوید طاقت دوری تو را ندارم! شیخ انصاری با این که مادرش را فوق العاده احترام می کرد، در رفتن به مسافرت اصرار می کند. در نهایت، بنا بر استخاره با قرآن گذاشته می شود و آیه هفتم سوره قصص می آید: «وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لا تَخافِي وَ لا تَحْزَنِي إِنّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ »؛ به مادر موسی وحی کردیم که به فرزندت شیر بده، و اگر بر او می ترسی که از دشمنان در امان نباشد - او را در سبدی بگذار - و بر آب بینداز و از آینده اش نگران مباش و غم مخور که او را به تو باز می گردانیم و به مقام پیامبری می رسانیم. مادر شیخ که زنی باسواد و با معرفت بود، با دیدن آیه به مسافرت شیخ راضی شد. شیخ مرتضی به سفر علمی رفت و برادرش شیخ منصور را که جوانی ۱۸ ساله بود، با خود برد. از دزفول به بروجرد و بعد از آن به کاشان رفتند تا از محضر ملا

احمد نراقی که در فقه و اصول و شعر و ادبیات فارسی استادی کامل بود استفاده کند. بدون شک، ملا احمد پس از شرکت در جهاد قفقاز و ملاقات با فقهایی که از عراق و شهرهای دیگر ایران به جبهه آمده بودند، در میان علمای شیعه شهرت پیدا کرده بود و شیخ نیز از شهرت و علم وی اطلاع داشته که از بروجرد راهی کاشان شده است. شیخ مرتضی در خدمت ملا احمد نراقی سه سال به تدریس و مباحثه و تألیف مشغول گردید و از شاگردان مبرز و درجه اول آن فقیه ادیب در حوزه علمیه کاشان گردید. ملا احمد فوق العاده به شیخ احترام می گذاشت. از احترامات ملا احمد نسبت به شیخ همین بس که به طلاب خود گفته بود: من پیر و عاجزم، بروید از شیخ مرتضی استفاده کنید. پیداست که شیخ با آن که جوان بوده و سی سال بیشتر نداشته، به اندازه ای در فقه و اصول مسلط بوده که یک شخصیت علمی همچون ملا احمد او را جانشین خود در تدریس این دو علم مهم دانسته است. جناب نراقی اجازه روایت مفصلی که تصدیق اجتهاد نیز هست به شیخ داده است. پس از آن، شیخ انصاری از کاشان به تهران رفت و از آن جا به مشهد مشرف گردید و قریب شش ماه به زیارت ثامن الائمه علیه السلام و استفاده معنوی از حضور در بارگاه قدسی آن حضرت مشغول بود. ایشان از مشهد به تهران و از آن جا به اصفهان آمد. روزی برای شناختن علمای مشهور آن دیار به مجلس درس حجت الاسلام (سید) شفتی، که ریاست حوزه علمی اصفهان را داشت، رفت و در آخر مجلس نشست. سید آن روز اشکالی علمی را که چند روز پیش مطرح ساخته بود، برای بار دوم بیان کرد و منتظر جوابی از طرف فضلای پای منبر شد. شیخ انصاری جواب اشکال حجت الاسلام شفتی را به یکی از طلاب نزدیک خود گفت و خود از جلسه درس بیرون رفت. آن طلبه که جواب شیخ را شنیده و یاد گرفته بود، موقع را مغتنم شمرد و جواب را بیان کرد. اما سید به وی گفت: این پاسخ از تو نیست، یا ولی عصر حجهٔ بن الحسن، علیه السلام، به تو تلقین کرده یا شیخ مرتضی به تو یاد داده است! طلبه گفت: شخص عالمی که او را نمی شناختم جواب اشکال را به من گفت و از مجلس بیرون رفت. حجهٔ الاسلام شفتی دانست که شیخ انصاری به اصفهان آمده است، لذا چند نفر را برای پیدا کردن محل سکونت شیخ روانه کرد. بعد از یک ماه و علی رغم اصرار سید، شیخ اقامت در اصفهان را نپذیرفت و از آن جا به دزفول مراجعت کرد. مسافرت علمی شیخ انصاری که نزدیک به پنج سال طول کشید، برای او استفاده شایانی از نظر شهرت و استفاضه از محضر فقیه ادیبی همچون ملاـ احمد نراقی داشت و او را از هر جهت پخته و ورزیده ساخت. شیخ در شهر خود مورد توجه علما و طلاب قرار گرفت و مجلس درسی تشکیل داد و از سال ۱۲۴۵ تا ۱۲۴۹ق در دزفول بماند. پدرش به سال ۱۲۴۸ق به بیماری وبا، که در آن موقع به صورت همه گیر در ایران شیوع داشت، وفات کرد. یکسال پس از فوت پدر، شیخ به عتبات رفت و تا آخر عمر در نجف اقامت نمود. رفتن شیخ از دزفول، که مسلماً به حالت قهر و نارضایتی بوده، دو علت مهم و اساسی داشته است: اول، علاقه و توجه شیخ به مراکز و حوزه های بزرگ علمی نجف و کربلا؛ دوم، ناخشنودی شیخ از نفوذ ملاکان و خوانین و وضع اخلاقی تربیتی آنها. شیخ به سال ۱۲۴۹ق به قصد توطن در عتبات به کربلا رفت و زمانی وارد آن شهر مقدس گردید که چند سال از فوت شریف العلما (متوفای ۱۲۴۵ق) گذشته بود و فقیه برجسته ای در آن شهر نبود و تدریش حوزه علمیه نجف را دو نفر از فقهای بزرگ و مشهور به نام های شیخ علی – فرزند شیخ جعفر کاشف الغطا– و شیخ محمد حسن صاحب جواهر به عهده داشتند. شیخ انصاری در کربلا سکونت گزید و برای استفاده از شیخ علی کاشف الغطا بیشتر اوقات از کربلا به نجف می رفت و در مجلس آن فقیه شرکت می کرد و با این که استادش صریحاً می گفت که شیخ مرتضی به استاد نیاز ندارد و خودش مجتهد مطلق و صاحب فتواست، اما شیخ انصاری به احترام خاندان بزرگ و مشهور کاشف الغطا، تا سال مرگ شیخ علی یعنی ۱۲۵۴ق در مجلس درس وی حاضر می شد. شیخ انصاری پس از وفات کاشف الغطا، مجلس درسی در کربلا تشکیل داد، اما پیش از حمله نجیب پاشا به کربلا، از آن شهر به نجف هجرت کرد. زمانی که شیخ در نجف به تدریس

و تألیف اشتغال داشت و هنوز به زعامت نرسیده بود، شخصی به نام میرزا زکی، که همزمان با اقامت شیخ در دزفول با ایشان آشنا شده بود، به خدمت شیخ رسید و گفت: مایلم که در خدمتتان با هم برای انجام فریضه حج به مکه مشرف شویم. شیخ پیشنهاد او را نپذیرفت. میرزا زکی اصرار کرد و گفت: من مخارج سفر شما را می پردازم و هزینه خانه و خانواده جنابعالی را می دهم. وی می خواست با این بخشش شیخ را به زیارت خانه خدا مجبور کند و حج تمتع را بر وی واجب گرداند. شیخ بر پول میرزا زکی ایراد گرفت و او شیخ را مطمئن ساخت که آن ها را از راه حلال به دست آورده است. با این حال، شیخ به او گفت: احتیاطاً، هزینه سفر را که مبلغ دوازده هزار بود، تزکیه و تصفیه نماید؛ یعنی سهم امام و خمس و رد مظالم را بپردازد. میرزا زکی با علاقه و ایمانی که به شیخ داشت امر او را اطاعت کرد. بعد از انجام این کار، شیخ پیشنهاد میرزا زکی را قبول کرد و با وی و یکی از شاگردان فاضل و ادیب خود به نام ملا نصرالله تراب دزفولی و یکی از خویشان فاضلش، شیخ محمد کاظم انصاری، که چند بار به مکه مشرف شده بود و راه و چاه را به خوبی می شناخت به مکه مکرمه برای انجام فریضه حج مشرف شدند. شیخ انصاری در مکه مورد احترام و تکریم شریف مکه قرار گرفت. ملا نصرالله تراب در لمعات البیان نوشته است: در سفر مکه که خدمت شیخ استاد بودم، یکروز از چادری که برای شیخ افراشته بودند صدایی شنیدم. با خود گفتم شاید یکی از اعراب صحراگرد می خواهد دستبردی به اثاثیه بزند. وارد چادر شدم و شیخ را دیدم در گوشه ای از چادر نشسته به خوردن مخلوطی از آرد نخود و قهوه و قند کوبیده مشغول است. عرض کردم: میرزا زکی میزبان ماست و با آشپزها و نوکرهایش غذاهای خوب تهیه می کند، چرا به این نوع خوراک قناعت می کنید؟! شیخ فرمود: دوست ندارم با غذاهای چرب و لذیذ معده خود را پر کنم. هر چند پولهای میرزا زکی تصفیه شده است، اما پول مشتبه اثر وضعی خود را خواهد داشت که من از آن پرهیز می کنم و روز قیامت طاقت حساب مال حلال را هم ندارم. اداره حوزه علمیه نجف در سال ۱۲۶۲ق به شیخ محمد حسن معروف به صاحب جواهر رسید. وی از فقهای بزرگ شیعه و مؤلف کتاب معروف جواهر در فقه است، شیخ محمد حسن در روزهای آخر عمر به تشکیل مجلسی امر نمود و سفارش کرد که فقهای مشهور نجف در آن حاضر شوند. چون جلسه فراهم آمد، صاحب جواهر، شیخ انصاری را در آن مجلس نیافت. فرمود تا شیخ را نیز در آن مجلس حاضر کنند. شیخ را در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام یافتند در حالی که برای سلامت صاحب جواهر دعا می کرد. وقتی او به مجلس آمد، صاحب جواهر شیخ را نزد خود طلبید و دست او را روی قلب خود نهاد و گفت: اکنون بر من گوارا شد! سپس، رو به فقهای حاضر در مجلس کرد و گفت: مرجع و رئیس علمی شما پس از من ایشان هستند. آنگاه شیخ انصاری را مخاطب قرار داد و گفت: ای شیخ، در مسائل فقهی احتیاطهای خود را کمتر کن که اسلام شریعتی است که احکام آن بر سهولت و سادگی نهاده شده است. زیرا معروف بود که شیخ انصاری در فتواهایش احتیاط بسیار می کند. صاحب جواهر در ماه شعبان ۱۲۶۶ق وفات و زعامت شیعه به شیخ انصاری رسید. محققاً، کثرت علم و شهرت و تقوای شیخ نزد صاحب جواهر مسلم بوده که ریاست حوزه علمیه نجف را به او تفویض نموده است و الا رسم نیست که مجتهد مرجعی برای خود جانشین تعیین کند. پس از وفات صاحب جواهر، شیخ انصاری به وسیله نامه ای جریان را به دوست و همدرس قدیمی خود، سعید العلماء مازندرانی نوشت و یادآور شد: زمانی که هر دو در کربلا از محضر درس مرحوم شریف العلماء استفاده می کردیم، شما از حیث درس و معلومات بر من مقدم بودید. حال شایسته است به نجف آمده ریاست حوزه را عهده دار شوید. سعید العلماء در جواب شیخ نوشت: من مدتی است به امور درسی اشتغال ندارم، ولی شما تاکنون به تدریس و مباحثه مشغول بوده اید، لذا برای احراز این مقام سزاوارترید. شیخ انصاری تا رسیدن جواب سعید العلماء، ریاست حوزه را به عهده نگرفت و پس از دریافت جواب سعید العلماء به منبر رفت و برای عده کثیری از فقها و طلاب و فضلا و مردمان عادی که پای منبر او گرد آمده بودند، در اثبات

تقلید از اعلم دلایلی علمی بیان داشت که اعلمیت وی را نزد فقها و فضـلا و شـنوندگان ثابت گردانید. تقریر دلایل شـیخ چنان متقـن و قـوی بـود که مخـالفین وی نیز به زعـامت او اذعـان کردنـد. شـیخ پس از ایراد سـخنرانی از منبر به زیر آمـد و به حرم امیرالمؤمنین علیه السـلام مشـرف شد و از حضـرت خواست تا او را لغزش های مختلف در این امر خطیر (ریاست عامه شیعیان) مصون دارد و در مشـکلات زعـامت وی را یـاری فرمایـد. شـیخ انصـاری از سال ۱۲۶۶ق. تـا هنگام وفات (۱۷ جمادی الثانی ۱۲۸۱ق) ریاست علمیه فقهای شیعه را داشت و مورد تکریم و احترام فوق العاده فقها و دانشمندان و رؤسای کشورهای اسلامی بود و نخستین فقیهی بود که یگانه مرجع شیعیان جهان گردید. برگرفته از کتاب تندیس زهد.

در آن عمل خیری از ترس آمیخته شدن با عمل ناپسندی ترک شود. بدین صورت که شیطان یکی از احکام اسلامی (مانند اخلاص) را پیش انسان بنمایاند و رذیلتی مانند ریا را نیز پیش کشد؛ بعد به انسان تلقین کند که عمل خیر عملی است که برای خدا باشد و اگر ریایی باشد باطل است. پس حالا که عملت از روی ریاست آن راترک کن.

در چنین موقعیت هایی، نباید به این وسوسه گوش داد، چون از ریا می توان گذشت. خداوند عالم هم دستگیری می کند تا انسان خود را به موجود خیری تبدیل کند. از این رو، انسان باید اعتماد پدر و مادر، برادر و هم چنین مردم را با انجام اعمال خیر به خود جلب کند، چون تنها نمی تواند کاری انجام دهد. برای مثال، امروز شما تصمیم بگیرید از چند بیمار عیادت کنید و اگر توان خرید دارو ندارند، در خرید دارو به آنها کمک کنید و ببینید چه لذتی دارد! هم چنین، تصمیم بگیرید چند نفری مؤسسه خیریّه ای راه بیاندازید. برای مثال، پیرمردها و سالمندان زن و مرد را شناسایی کنید و از حال آنها بپرسید که آیا خرجی زن و بچه دارند یا نه؟ یک مرتبه می بینید سفره دلشان را با گریه باز می کنند؛ یکی می گوید: چهار دختر دارم که دو تای آنها وقت شوهر کردنشان است و توان تهیه جهیزیه آنها را ندارم؛ دیگری می گوید: فرزند مریض در خانه دارم و... . هر قدر می توانید به آن ها کمک کنید و از نگرانی نجاتشان دهید. کم کم، نزد خدا آبرومند شده به موجود مبارکی تبدیل می شوید.

پیامدهای انحرافات فکری

همان گونه که در کتاب های متعدّد - از قدیمی ترین آن ها که کتاب احیاء العلوم غزالی باشد تا کتاب مرحوم فیض کاشانی که پانصد سال پیش نوشته شده- آمده است، اندیشه صحیح انسان را به موجود مبارکی تبدیل می کند، اما اگر انسان در مسیر اندیشه صحیح حرکت نکند، به یکی از

سه موجود زیر تبدیل می شود: یا حیات حیوانی پیدا می کند، یا حیات سَبُعی (درنده خویی) و یا به حیات شیطانی متصف می شود. (۱)

حال، ممکن است تنها یکی از این سه حالت در شخصی پیدا شود، یا او گرفتار دو نوع از این حالت ها شود، یا گرفتار هر سه نوع گردد. برای نمونه، معاویه دچار هر سه حالت شده بود.

حیات حیوانی از نظر قرآن

انسانی که بی فکر زندگی می کند دچار حیات حیوانی می شود؛ یعنی تمام همّت او بر دو محور قرار می گیرد: شکم و شهوت. چون حیاتی که با چراغ فکر روشن نشده باشد، بسیار محدود است. قرآن این نوع حیات را حیات حیوانی نام گذارده است. در آیه ۱۲ از سوره مبارک محمّد، به زندگی کسانی اشاره شده است که تنها به مسئله شکم اهمیت داده و برای مسائل دیگر هیچ گونه حسابی باز نکرده اند:

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُمْ » . (۲)

وکافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا و لذتهای زودگذر] دنیایند و می خورند همان گونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.

دفع ضرر محتمل

فلاسفه سخن جالبی درباره دفع ضرر احتمالی دارند که یکی از بدیهیات عقلی است و آن این است که عاقل همیشه در اندیشه جلوگیری از ضرر محتمل است. ضرر محتمل یعنی ضرری که احتمال وقوع آن برای عاقل ضعیف است، لیکن ممکن است واقع شود.

چند نمونه

- وقتی انسان عاقل می خواهد از جایی به جای دیگر برود که احتمال می دهد در راه به عقربی برخورد کند، احتیاط بیشتری می کند وتمام نقاط

۱- (۱)) . تفسیر قرآن کریم، سید مصطفی خمینی، ج ۱، ص ۴۳۹: «إن الإنسان بدن ونفس شیطانیة ونفس سبعیة ونفس بهیمیة وجوهر ملکی عقلی، فالتجلی باسمه تعالی الله للجوهر الملکی: ألا بذکر الله تطمئن القلوب، وباسم الرب للنفس الشیطانیة: رب أعوذ بک من همزات الشیاطین، وباسم الرحمن للنفس السبعیة: الملک یومئذ الحق للرحمن، وباسم الرحیم للنفس البهیمیة: أحل لکم الطیبات، وبمالک یوم الدین للبدن الکثیف: سنفرغ لکم أیه الثقلان. وآثار هذا التجلی طاعة الأبدان بالعبادة، وطاعة النفس الشیطانیة بطلب الاستعانة، والسبعیة بطلب الهدایة، والبهیمیة بطلب الاستقامة، وتواضعت الروح القدسیة، فعرضت لطلب إیصالها

إلى الأرواح البالية المطهرة. والله العالم بحقائق آياته».

۲- (۲)) . محمد، ۱۲: «إِنَّ اللّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ وَ النّارُ مَثْوىً لَهُمْ » .

بـدنش را که پیـداست می پوشاند و از خودش به طور کامل محافظت می کند. اگر هم کسـی او را در این حال ببیند و بپرسـد این احتیاط برای چیست؟ در پاسـخ می گویـد: برای محافظت جان و در امان ماندن از شـرّ عقرب است. عقلای عالم نیز حرف او را به جهت جلوگیری از ضرر محتمل می پذیرند.

– وقتی کسی کپسول آتش نشانی در خانه خود نصب می کند، عقلا نه تنها این کار را مذمت نمی کنند، تایید هم می کنند.

– آمپولی اختراع شده که برای دفع سـرماخوردگی بسیار مفید است و مردم اول زمستان این آمپول را می زنند تا سرما نخورند. این از آن روست که احتمال می دهند در زمستان سرما بخورند. لذا اگر شخصی از دکتر تزریق این آمپول را تقاضا کند، دکتر او را سرزنش نمی کند.

– جعـل طلاـق از طرف خداونـد به منظور دفع ضـرر محتمـل بوده است. چون خداونـد احتمال می داده که میان زن و شوهرها گاهی اختلافاتی پیدا می شود که آشتی پذیر نیست و زندگی مشترک آن ها دیگر فایده ای ندارد.

– اگر انسان احتمال دهـد که ماشـین او در مسافرت پنچر می شود، خود را به یک سـری از امکانات مجهز می کند و عقلا هم کار او را تایید می کنند. از این روست که گفته اند:

گر تو را طفلی بگوید کای فلان

پیامد اندیشه نکردن در واقعیات

وجود قیامت، ملائکه، مرگ، برزخ، حساب، کتاب، بهشت، جهنم، انبیا، و

... همگی واقعیت اند نه احتمال، و کسانی که به این واقعیات فکر نکنند و چاره ای در برابر آن ها نیندیشند زندگانی شان حیوانی است؛ زیرا خدا، انبیا، ائمه، قرآن، اخلاق و تربیت را کنار گذاشته اند و از واقعیات کناره گرفته اند. خداوند در قرآن حیات این گروه از مردم را حیات حیوانی معرفی می کند و می فرماید:

«وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَمٰا تَأْکُلُ الْأَنْعٰامُ وَ النّٰارُ مَثْویً لَهُمْ » .

کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا و لذت های زودگذر] دنیایند و می خورند، همان گونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.

حیات سَبُعی

اما یک زندگی هم زندگی سبُعی است؛ البته تا کسی حیوان نشود، درنده نمی شود و ممکن است مدتی آرام باشد، لیکن رفته رفته درنده می شود، از این رو خداوند می فرماید: افرادی که به جان و مال مردم می افتند و آبروی مردم را می برند، درنده اند. خدا نکند انسان صفت درندگی پیدا کند. آنهایی که بدون تحقیق پشت سر دیگران حرف می زنند و آبروی آنها را می برند و پس از روشن شدن حقیقت، برای عذرخواهی التماس می کنند، قرآن آنها را درنده معرفی می کند. در سوره اعراف می فرماید:

«وَ لَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا وَ لٰکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ» . (۱)

و اگر می خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت هایِ زودگذرِ دنیایی تمایل پیدا کرد واز هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می آورد.

حیات شیطانی

زندگی مردم بی فکر زندگی شیطانی است. شیطان کیست؟ مرکز خدعه،

۱- (۱)) . اعراف، ۱۷۵۱۷۶: «وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْنٰاهُ آیٰاتِنٰا فَانْسَلَخَ مِنْهٰا فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطٰانُ فَکٰانَ مِنَ الْغٰاوِینَ * وَ لَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا وَ لٰکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذٰلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ » .

آزار، زجر و... . همه وجود این مخلوق خدعه و حیله است و این قـدر خوش خط و خال است که انسان نمی فهمد چه موجود خطرناکی است. تازه پس از سی سال، عده ای می فهمند که چه کلاهی سرشان رفته است.

حکایت روباه و گرگ

نقـل کرده انـد کـه روزی روبـاهی به گرگی رسـید که دنبه ای به دنـدان داشت. گرگ بینـوا پس از سه چهـار روز گرسـنگی کشـیدن تازه توانسـته بود این غذا را به دست آورد که روباه به او گفت: جناب گرگ، خدا روزی دهنده است؛ خداوند لطف دارد؛ ببین چه گوسـفندهایی به این منطقه فرسـتاده تا تو را غرق نعمت کنـد و...! خلاصه، آن قدر از گرگ تعریف کرد که او را فریب داد. در نهـایت هم از او پرسـید: این چیست که به دست آورده ای؟ گرگ دهانش را باز کرد و گفت: دنبه! بازکردن دهـان همـان و افتـادن دنبه از دهـان گرگ و فرار کردن روبـاه همـان. پس از آن، هر کس به روباه می رسـید و می گفت: در دهانت چه داری؟ او دندانش را محکم روی دنبه می فشرد و می گفت: «چربی»!

این انسان ها از این دسته حیوانات هستند. یعنی اول دیگران را مغرور می کنند و بعد کلاه سرشان می گذارند؛ از مردم تعریف می کنند و بعد آنها را زمین می زنند و همه چیزشان را می گیرند، آن هم به گونه ای که خودشان احساس نکنند.

این کار انسان شـیطان صـفت است؛ مثلاً، کسـی که ماشینش فروش نمی رود، آن را پیش دلال می برد و او با کلک آن را می فروشـد. این خیلی بـد است که وقتی مردم خودشـان نمی تواننـد سـر کسـی کلاه بگذارنـد، می گوینـد پیش فلانی برویم تا او برایمان بفروشد! هر چند عده ای کلاه گذاشتن به سر مردم را زرنگی و کاسبی و اهل معامله بودن می دانند.

ص:۱۹۶

پرهیز از حزب شیطان

خدا نکند انسان جزو حزب و باند شیطان باشد! چون قرآن از دو حزب نام می برد:

۱. حزب اللَّه:

«أَلا إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » . (۱)

آگاه باشید که بی تردید حزب خدا رستگارانند.

۲. حزب شیطان:

«أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ » . (۲)

آگاه باشید که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند.

حزب شیطان کسانی هستند که پیوسته نقشه می کشند تا کلاه سر مردم بگذارند و به هر نحو شده آنان را دچار خسارت و گرفتاری کنند. در حالی که کسانی که با فکر کار می کنند دارای حیات الهی اند. شکم و شهوت آنان در اختیار خداست و حالت درندگی و خدعه و حیله و مکر ندارند. حال سوال این است:

انسانی که فکر دارد، چرا شیطان وار زندگی کند و چرا درندگی پیش گیرد؟

۱- (۱)) . مجادله، ۲۲؛ نیز با عباراتی دیگر در مائده، ۵۶: «وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ » .

۲- (۲)) . مجادله، ۱۹: « اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللّهِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ » .

۱۱- تفکر و منزلت انسان

اشاره

ص:۲۰۹

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

در روایتی از امیر المؤمنین، علیه السلام، می خوانیم:

«قیمت هر انسانی در گرو آن چیزی است که او را آراسته و نیکو بار بیاورد». (۱)

بی تردید، در میان اعضا و جوارح آدمی، چیزی به اندازه عقل و اندیشه صحیح به انسان نیکی و آراستگی نمی بخشد. نه مال دنیا و نه مقامات مادی و نه توانایی های جسم و بدن، نمی تواند ارزشی را که عقل به انسان می دهد به او بدهد. از این روست که تباه کردن عقل یا ضرر رساندن به آن قابل مقایسه با تباهی سایر اعضا و جوارح نیست.

یکی از موضوعاتی که در رساله های عملیه مراجع هم نوشته شده، دیه اعضای بدن است. یعنی اگر کسی به هر عضوی از اعضا ضربه ای وارد کند باید قیمت معینی برای آن بپردازد. برای مثال، اگر کسی دست کسی دیگر را از کار بیندازد یا ضربه ای به گوش او بزند که سبب کَر شدنش شود، یا پای کسی را قطع کند یا این که او را به عمد یا به اشتباه بکُشد، باید هزار مثقال طلا به عنوان دیه و قیمت این بدن از دست رفته به

۱- (۱)) پی نوشت . نهج البلاغه، حکمت ۸۱: «قیمهٔ کل امرئ ما یحسنه».

صاحبان آن خون بپردازد. حال، سوال این است که اگر انسانی را گمراه کند، چه دیه ای در برابر این گمراهی باید بپردازد؟

گمراه کردن ضربه زدن به عقل و فکر انسان هاست. کتاب خدا تصریح می کند که جزای گمراه کردن افراد آتش جهنم است، (۱) در حالی که دیه کشتن افراد آتش نیست. یعنی اگر کسی دیه مقتول را بپردازد و از صاحبان خون رضایت بگیرد، شایستگی بخشش دارد؛ یعنی هم صاحبان خون می توانند او را ببخشند و هم خداوند. (۲)

توبه کسی که مردم را گمراه کرده بود

نقل است فردی که عده ای را گمراه کرده بود، پس از پشیمانی، نزد پیامبر زمان خود رفت و مسئله را با او در میان گذاشت و گفت: می خواهم توبه کنم! پروردگار عالم به پیامبرش خطاب کرد: به او بگو شرط پذیرش توبه تو این است که کسانی را که گمراه کرده ای و هم اکنون مرده اند، زنده کنی و بگویی اشتباه کردم و ایشان را به راه راست باز گردانی. (۳) آری، سنگین ترین دیه ها دیه کشتن عقل است.

معلم ها باید بیشتر از بقیه مواظب باشند

به کسانی که در تربیت افراد جامعه دستی دارند، به ویژه دبیران محترم، سفارش می کنم که اولاً، بر اساس کتاب هایی که از طرف آموزش و پرورش در اختیارشان قرار گرفته درس بدهید و ثانیاً، اگر خودشان اهل مطالعه هستند و در امور مذهبی تخصّص دارند، برای بچه ها مطالبی را بازگو کنند که در حدّ فهم آنها باشد و سعی کنند مطالب سنگینی که نیازمند استدلال های علمی هستند بیان نکنند؛ چون بچه ها کشش ندارند و ممکن است با شنیدن مسئله ای علمی درباره خداوند، قیامت یا نبوت بیمار شوند و نشود درمانشان کرد.

ص:۲۱۲

۱- (۱)) . ص، ۲۶ «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لاَ تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ » .

۲- (۲)) . بقره، ۱۷۸: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْ ءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ » .

۳- (۳)) . فقه الرضا، علی بن بابویه، ص۳۸۳: «نروی: أنه کان فی الزمان الأول رجل یطلب الدنیا من حلال فلم یقدر علیها، فأتاه الشیطان علیه اللعنهٔ فقال له: ألا أدلک علی شئ یکثر دنیاک، ویعلو ذکرک به؟ فقال نعم، قال: تبتدع دینا وتدعو الناس إلیه، ففعل فاستجاب له خلق کثیر، وأطاعوه، وأصاب من الدنیا أمرا عظیما ثم إنه فکر یوما فقال: ابتدعت دینا ودعوت الناس إلیه، ما أدری ألی التوبهٔ أم لا، إلا أن أرد من دعوته عنه، فجعل یأتی أصحابه فیقول: أنا الذی دعوتکم إلی الباطل، وإلی بدعهٔ وکذب، فجعلوا یقولون له: کذبت، لا بل إلی الحق دعوتنا، ونحن غیر راجعین عما نحن علیه، ولکنک شککت فی دینک فرجعت عنه، فلما رأی أن القوم قد تداخلهم الخذلهٔ، عمد إلی سلسلهٔ وأوتد لها وتدا ثم جعلها فی عنقه، ثم قال: لا أحلها حتی یتوب الله علی وروی: أنه ثقب ترقوته وأدخلها فیها فأوحی الله تعالی إلی نبی ذلک الزمان: قل لفلان: لو دعوتنی حتی تسقط أوصالک ما

استجبت لك، ولا غفرت لك، حتى ترد الناس عما دعوت إليه».

خوب است بیشتر مسائل اسلامیِ معمولی را که جنبه عاطفی دارند برای آن ها مطرح کرد. هم چنین، باید از ارزش معلم برایشان گفت تا آن ها از نظر ادب و احترام به معلم و ارزش وی و تعلیماتش آگاه شوند.

رفتار امام حسین، علیه السلام، با معلم فرزندش

روزی یکی از فرزندان حضرت سیدالشهدا، علیه السلام، از مدرسه به خانه برگشت. امام او را صدا زدند و فرمودند: عزیزم! امروز چه یاد گرفتی و معلمت چه به تو آموخته است؟ گفت: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ * اَلرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ...» .

حضرت به خدمتکار خانه فرمودند: به در خانه معلّم او، عبدالرحمن سلمی، برو و او را به این جا دعوت کن! خدمتکار رفت و گفت که آقا با شما کار دارند. معلم با خود گفت: خدایا، یعنی حسین با من چه کار دارد؟ من امروز در مدرسه کاری نکرده ام.فقط به فرزندش سوره حمد را یاد داده ام!

وقتی او خدمت حضرت رسید، ایشان هزار دینار طلا از دسترنج خودشان، که مربوط به امور کشاورزی می شد، به معلم دادند و فرمودند: دهانت را باز کن! و چند قطعه عقیق و فیروزه و الماس هم در دهان او ریختند و حواله ای هم به بزّاز نوشتند که هزار متر پارچه حلّه بافت یمن از حساب من به این معلم بده. بعد هم فرمودند: مرا ببخش که در برابر عظمت کار تو کاری نمی توانم بکنم. آنچه من به تو دادم تقدیمی بیش نبود، اما آنچه تو به فرزند من دادی، عطا و کرامت بود. (۱)

خوب است در شأن معلم این سخنان را در کلاس گفت یا این آیه شریفه سوره اسراء را که می فرماید:

«وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَرِیماً *

۱- (۱)) . مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۲؛ نیز مستدرک الوسائل، میرزا نوری، ج ۴، ص ۲۴۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱: «قیل ان عبد الرحمن السلمی علم ولد الحسین الحمد فلما قرأها علی ابیه اعطاه الف دینار والف حلة وحشا فاه درا، فقیل له فی ذلک قال: وأین یقع هذا من عطائه، یعنی تعلیمه، وأنشد الحسین: إذا جادت الدنیا علیک فجدبها * علی الناس طرا قبل ان تتفلت / فلا الجود یفنیها إذا هی اقبلت * ولا البخل یبقیها إذا ما تولت».

وَ اخْفِضْ لَهُمٰا جَنٰاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمٰا كَمٰا رَبَّيٰانِي صَغِيراً» . (۱)

و پروردگـارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستیـد، و به پـدر و مادر نیکی کنیـد؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگوی و بر آنان [بانگ مزن و] پرخاش مکن، و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو. و برای هر دو از روی مهر و محبت، بـال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگـارا! آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده.

بچه را بایـد از مـدرسه با یک دنیا محبت به سوی پـدر و مادر روانه کرد. با آنان درباره شـهدا بایـد سـخن گفت و این که چه بزرگوارانی جان دادند تا آنان آسوده تحصیل کنند.

توصـیه می کنم از بحث هـای علمی و طرح مسائـل اختلافی در کلاس هـا بپرهیزیـد و مواظب باشـید که در کلاس کلمه ای نگوییـد که بچه هـا گمراه شونـد. چـون بچه هـا هر چه معلم بگویـد می گیرنـد. بر اعصـاب خود مسلّط باشـید. همه می دانند زنـدگی معلم ها سـخت است و حقوق آنان به انـدازه ارزش کارشان نیست، ولی این هم هست که همه ما داوطلبانه معلم شده ایم. اگر می توانیـد برای رضـای خـدا صبر کنیـد و مشـکلاتی را که حضور چنـد قرن اسـتعمار در این کشور برای مـا به وجود آورده و بـه این زودی هـا هم مرتفع نمی شـود، به پـای اسـلام نگذاریـد. یادتـان باشـد هر روز در طی پنـج سـاعت میهمانـان کوچکی دارید که امانت های پروردگار بزرگ هستند. گیرندگی آنها زیاد است و از شما تغذیه فکری می کنند. پس، فکر و خیال آنان را مشوش و ناراحت نکنید.

صفات کوردلان

تواریـخ نوشـته انـد که خواهر عمر سـعد زن مختـار ثقفی بود. (۲) وقتی مختـار به قـدرت رسـید و شـروع به کشـتن قاتلان أبی عبداللّه کرد، عمر سعد نامه ای به این مضمون به او نوشت که تو مرا می شناسی، خواهرم را هم

۱- (۱)) . اسراء، ۲۳۲۴.

۲- (۲)) . این گونه نسبت های خویشاوندی در تاریخ اسلام زیاد است. برای مثال، خواهر معاویه (ام حبیبه) همسر رسول خدا بود [المبسوط، شیخ طوسی، ج۴، ص۲۷۰: «ثم تزوج فی سنهٔ ست (من التاریخ) أم حبیبهٔ بنت أبی سفیان»]، جعده دختر اشعث بن قیس زن امام حسن مجتبی، و ام فضل دختر مامون همسر امام جواد بود و... .

می شناسی، پدر و مادرم را نیز می شناسی، این ها که تو دست به خونشان برده ای، در کربلا چه جنایت ها که نکردند و هر کاری با آنان بکنی استحقاقش را دارند، ولی می دانی که من بی تقصیرم!

با این که تمام تقصیرها بر گردن او بود، می گفت تقصیری ندارم. اینها آن قدر جَسور و بی حیا بودند! میان زندانی ها مثلی معروف است که می گویند: «این جا همه بیگناه اند». شرط اول خلافکار بودن بی حیایی و پررویی است، لذا اگر پرونده های مربوط به قتل و غارت و جنایت را ببینید، همگی در پاسخ سوال هایی از این دست: شما اتوبوس را آتش زدید؟ شما ده نفر را کشتید؟ شما در فلان ساختمان بمب گذاشتید؟ شما چاقو کشیدید؟ و...، گفته اند: ما بیگناهیم و کاری نکرده ایم و اصلاً از جریان بی خبریم!

دقت در رفت و آمدها و معاشرت ها

اگر انسان دیوار ساختمان کسی را خراب کند، تاوانش این است که آن را دوباره بسازد؛ اگر در تصادف به اتومبیل کسی خسارت وارد کند، باید ماشین او را درست کند؛ پس چرا گمان می کنیم گمراه کردن مردم عوضی ندارد؟ انسان باید در رفت و آمدها و معاشرت هایش دقت کند و مواظب رفتار و گفتارش باشد تا کسی را از راه راست منحرف نکند. نباید عامل انحراف مردم بود تا در روزگار پیری، هنگامی که خواستیم توبه کنیم، پروردگار نگوید هر کسی را که گمراه کرده ای از گور بیرون بیاور و بگو اشتباه کردم تا توبه ات را بپذیرم.

همراهی فکر و مشورت

خوب است انسان همیشه فکر خود را با فکر دیگران کامل کند و بعد به عملی اقدام کند. پیامبر اکرم مغز عالم بود، اما وقتی پیشنهادی به ایشان می دادند فکر می کرد یا اگر کاری پیش می آمد، عاقلان را گرد می آورد و

با آنان مشورت می کرد. (۱) همین دستور نیز به مسلمانان داده شده است:

«وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ » . (۲)

و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است.

پیامبر، صلی الله علیه وآله، همین کار را می کردند (۳) و هیچ وقت نمی گفتند من عقل کُل هستم و هر چه می گویم صحیح است. انسان با فکر و مشورت به نظر بهتری می رسد.

تواضع علمیِ مرحوم آیت اللّٰه بروجردی

مرحوم آیت اللّٰه بروجردی وقتی مرجع تقلید بودند، بقای بر تقلید از مرجع درگذشته را حرام می دانستند و بسیاری از مردم در آن زمان دچار این مشکل بودند.

مرحوم آیت اللّٰه یثربی، که یکی از استادان امام و از مقلدان آیت اللّٰه بروجردی بود، در اواخر عمر از کاشان به نزد آیت اللّٰه بروجردی در قم آمد و عرض کرد: شما می فرمایید بقای بر مرجع میت حرام است. بیایید با هم مناظره کنیم. شما دلایل خود را بیاورید و من هم دلایل خود را از قرآن و روایات و فتاوای مشهور مراجع شیعه می آورم! ایشان فرمودند: مانعی ندارد. (دقت کنیم! نگفتند من اعلم هستم و نیازی به مناظره ندارم.)

وقتی آقای بروجردی دلایل خود را گفت، آقای یثربی هم دلایل خود را بیان کرد و دو ساعت با ایشان بحث کرد. نتیجه آن که فردای آن روز آقای بروجردی اعلام کردند بقای بر تقلید از میّت جایز است. یعنی از فتوای حرمت برگشتند و حکم به جواز دادند.

با تکیه بر علم و فکر است که کاری صورت می گیرد. این همه کار مثبت و فکر مثبت در عالم وجود دارد، چرا باید در مقام معلم در کلاس خود حرف های منفی بزنیم؟ اگر کسی واقعاً می خواهد خارج از درس

۱- ((۱)) . آل عمران، ۱۵۹: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ » .
۲- ((۲)) . شوری، ۳۸: «وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » .
۳- ((۳)) . المبسوط، شیخ طوسی، ج ۸، ص ۹۸: «کان رسول الله، صلی الله علیه وآله، غنیا عن مشاورتهم لکن أراد أن یستن به الحاکم بعده، وقال تعالی: "وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ " وشاور النبی، علیه السلام، أصحابه فی قصة أهل بدر وأساراه وشاور أهل المدینة یوم الخندق».

صحبت کند، حرف های فکری و علمی بزند بهتر نیست؟

خوب است کتاب سیری در نهج البلاغه شهید مطهری را مطالعه کنید و آن را خلاصه کنید و برای بچّه ها بگویید تا بچّه ها علی وار تربیت شوند. اگر اهل ذوق هستید، قصاید سعدی را در کلاس بخوانید و حکایات شیرین کلیله و دمنه را بازگو کنید تا بچه ها از شما درس زندگی بگیرند.

نمونه هایی از تاثیر کارهای معلمان خوب

۱. خود من حمد و سوره ام را نزد مدیر مدرسه مان یاد گرفتم. شش سالم بود که مرا به آن مدرسه بردند. مدیر مدرسه هر روز با یک جعبه شیرینی سر کلاس می آمد و می گفت: هر کس حمد و سوره اش را بخواند، یک شیرینی به او می دهم. بعضی ها تمام می خواندند، بعضی ها نیمه می خواندند، ولی او به همه شیرینی می داد؛ حتی به کسی که بلد نبود هم شیرینی می داد و می گفت: این مال آن حمد و سوره ای است که فردا می خواهی بخوانی...! این کار مدیر است. معلم ها و مدیرها خیلی می توانند روی بچه ها تأثیر بگذارند.

۲. کلاس چهارم ابتدایی که بودم، معلمی داشتم که هر وقت مرا می دید می گفت: تو با این قیافه و طرز حرف زدن به درد این می خوری که در آینده مبلغ دین شوی! حال، چه فکری درباره من کرده بود خودم نمی دانم. زمانی که تصمیم گرفتم برای تحصیل به قم بروم، خانواده ام مخالفت کردند. یک روز، همان معلم را دیدم و ماجرا را برایش گفتم. او هم نامه ای به خانواده من نوشت و همان نامه سبب شد من به قم بروم. سال ها بعد، همین معلم یکی از کسانی بود که پای سخنان من می نشست.

۳. وقتی کلاس هشتم بودم، معلمی داشتیم که دبیر ادبیات فارسی و

۴.

عربی بود. (۱) کلاس ایشان یکی از شیرین ترین کلاس ها بود و خاطرات زیادی از آن کلاس دارم. یادم هست یک بار ناظم مدرسه با ایشان حرفش شد، ولی بچّه ها از او پشتیبانی کردند و جلو ناظم ایستادند؛ با این که ایشان روحانی بود و در آن وقت مردم میانه خوبی با روحانی ها نداشتند، بچّه ها علاقه عجیبی به ایشان داشتند تا آن جا که خارج از مدرسه هم جلسه هفتگی تشکیل داده بودند تا یک شب بیشتر با ایشان باشند. به یاد دارم که خیلی شعر برای ما می خواند و قطعه هایی بسیار عالی بلد بود. از جمله، این شعر را از او به یاد دارم:

دانا نخورد شراب و مستی نکند

این شعر را فراوان می خواند و بر بچّه ها تأثیر می گذاشت. خیلی از بچّه های آن کلاس آینده خوبی داشتند و آدم های خوبی شدند.

این شعر را هم من از زمان او به یاد دارم:

دو رویه زیر نیش مار خفتن

او این اشعار را زمانی می خواند که شاه قدرت فراوانی داشت. او بچه ها را استعمارستیز بار می آورد. برای این کار چه قیمتی می شود گذاشت؟ شما معلمان گرامی هم فقط به میزان حقوق خود نگاه نکنید. در عوض، به کارهای مفیدی که در کلاس

۱- (۱)) . نام ایشان آقای احمدی بود که خداوند بیامرزدش! (مولف)

می توانید انجام دهید فکر کنید و باور کنید که به قول امام راحل: «معلمی شغل انبیاست».

این اشعار را نیز من ۲۷ سال پیش از یک معلم خوب یاد گرفتم.

شبی در محفلی با آه و سوزی

۵. سال چهل یا پنجاه شمسی بود که در ابن بابویه، مؤسسه ای راه اندازی کردیم. بعد، از میان بچه های یتیم، ۳۰ نفر را قبول و شروع به کار کردیم. نتیجه این شد که همه آن ها با معدّل ۱۹/۵ و ۲۰ به کلاس دوم رفتند و ما سی نفر دیگر را پذیرش کردیم. از طریق این بچه ها، وارد منازل شده و با پدر و مادر و خواهر و برادرها صحبت کردیم و آنها را جذب حوزه علمیه کردیم. یادم هست تا کلاس پنجم، بهترین شاگردان شهر ری از کلاس ما بودند و همه آن ها در آینده انسان هایی عالی و فعّال شدند.

وجود ما معمایی است، حافظ�

(۱)

شاید هیچ یک از ما توجه نداشته باشیم، ولی وجود هر یک از ما

۱- (۱)) . مصرعی از حافظ شیرازی است.

مجموعه ای است از آنچه یاد گرفته، شنیده و دیده ایم؛ در حقیقت، مجموعه ای است از کسانی که در ما سبب رشدی و تربیتی (یا بیماری و انحرافی) شده اند. برای همین، این واقعاً من نیستم که برای شما می نویسم یا حرف می زنم، بلکه آن معلم هایی هستند که در وجود من زندگی می کنند؛ پدر و مادرم هستند که در وجود من اند. لذا از این سخنان، آن معلم و پدر و مادرم در برزخ بهره می برند. (1)

خلاصه کلام، فکر چیز خوبی است. آن ها که می خواهند به کلاس بروند و برای بچه های مردم درس بدهند باید فکر کنند که وقت دانش آموزان را با چه امور مثبتی می توان پر کرد و چه می توان انجام داد که وقتشان بیهوده هدر نرود. ما در قبال این ساعت ها و دقیقه ها به مردم مدیون می شویم. سعی کنیم عمرمان صرف ایجاد رشدی در مردم شود ، در غیر این صورت، بعید است از عهده پاسخ عمری که از دیگران تباه کرده ایم برآییم.

۱- ((۱)) . المعتبر، محقق حلی، ج ۱، ص ۳۴۱: «قوله (الرسول)، علیه السلام: «إذا مات ابن آدم انقطع عمله إلا من ثلاث صدقة جاریة أو علم ینتفع به من بعده أو ولد صالح یدعو له».

۱۲- جایگاه عقل در سیر تکامل

اشاره

ص:۲۲۳

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

با توجه به آیات و روایات، اگر بگوییم پس از انبیای خدا، کتب آسمانی و ائمه، علیهم السلام، عقل و فکر عمده ترین نقش را در وجود انسان دارند سخن گزافی نگفته ایم. نیروی اندیشه در وجود انسان کمکی برای نبوت انبیا، امامت امامان و کتاب های آسمانی است، چرا که انسان می تواند در سایه اتصال به نبوت و امامت و کتاب و با کمک این نیرو به کمالاتی که خداوند برای او در نظر گرفته برسد. افزون بر این، اداره صحیح زندگی مادی تنها از طریق اندیشه صحیح میسّر است.

اگر انسانی فاقد این نیرو باشد، هیچ راهی برای ارتباط با انبیا ندارد. انبیا و ائمه، علیهم السلام، منبع تمام حقایق الهی هستند. کتاب های آسمانی دیگر هم تا زمانی که قرآن کریم نازل نشده بود و از انحراف مصون مانده بودند، منبع حقایق الهی به شمار می آمدند، ولی وقتی قرآن مجید نازل شد، معارف الهی موجود در آن کتب در قرآن منعکس گردید.

با کمک عقل و اندیشه، انسان به این معنا دست خواهد یافت که این

بزرگواران معلمان واقعی زندگی هستند. پس از این درک است که در مقام اتصال به این منابع عالی بر می آید. آن گاه، فردی که پیش از آن هیچ هم به حساب نمی آمده، با کمک فکر و عقل و پس از اتصال به نبوت انبیا، در دنیا و برزخ و آخرت و، از همه مهم تر، در پیشگاه خداوند به حساب می آید. به راستی، چه کسی می تواند عمق و وزن این معنا را درک کند؟

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ » . (۱)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اینانند که بهترین مخلوقات اند. پاداششان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن ها جاودانه اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

عظمت و حقارت واقعی

آیا ارزشی بالاتر از این هست که یک وجود مقدّس بی نهایت از موجودی ذلیلِ و ضعیف و مسکین اظهار رضایت کند؟ یا مثلاً، مامور کوچکی در دربار فرعون باشد و هیچ کس او را حساب نکند، ولی با اتصال به مقام نبوت و کمک فکرش، تبدیل به مؤمن آل فرعون بشود و آیاتی از قرآن درباره او نازل بشود؟ (۲)

ملکه کشور مصر (آسیه) فقط یک لحظه فکر کرد که شوهرم چه می گوید، درباریان چه می گویند، و موسی چه می گوید؟ آسیه دربار با آن عظمت و خزینه و مملکت را رها کرد و به موسی، علیه السلام، پیوست که از زر و زیور دنیا بهره ای نداشت. چگونه همه این شکوه و عظمت، که حتی امروز هم دیدن اندکی از بقایایش موجب تحیر ماست، نزد او

۱- (۱)) پی نوشت . بینه، ۷۸.

۲- (۲)) .آیات ۲۰۲۷ سوره یس در مورد مؤمن آل یاسین نازل شده است. هر چند در روایت زیر از سخن حضرت به دست می آید که این آیات شامل مؤمن آل فرعون نیز می شود: کافی، ج ۲، ص ۲۵۹: «یونس بن عمار قال: قلت لأبی عبد الله، علیه السلام: إن هذا الذی ظهر بوجهی یزعم الناس أن الله لم یبتل به عبدا له فیه حاجة، قال: فقال لی: لقد کان مؤمن آل فرعون مکنع الأصابع (المکنع: هو الذی وقعت أصابعه) فکان یقول هکذا – ویمد یدیه – ویقول: یا قوم اتبعوا المرسلین»؛ نیز دعائم الإسلام، قاضی نعمان، ج ۱، ص ۳۱: «قال ابوعبد الله، علیه السلام: «قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم إیمانه أتقتلون رجلا أن یقول ربی الله، وإنما کان ابن عم فرعون، وقد نسب الله هذا المؤمن إلی فرعون لقرابته فی النسب، وهو مخالف لفرعون فی الاتباع والدین، ولو کان کل من آمن بمحمد، صلی الله علیه وآله، من آل محمد الذین عناهم الله فی القرآن لما نسب مؤمن آل فرعون إلی فرعون وهو مخالف لفرعون فی دینه، ففی هذا دلیل علی أن آل الرجل هم أهل بیته، ومن اتبع آل محمد فهو منهم بذلک المعنی»؛ امالی، شیخ صدوق، ص ۵۶۳: «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: «الصدیقون ثلاثة: حبیب النجار، مؤمن آل

ياسين، الذى يقول: اتبعوا المرسلين * اتبعوا من لا يسئلكم أجرا وهم مهتدون؛ وحزقيل مؤمن آل فرعون، وعلى بن أبى طالب، وهو أفضلهم».

صفر می شود و یک چوپان گلیم پوش چوب به دست در چشمش آن قدر عظمت می یابد؟ (۱)

کوچک شدن آن چه به چشم عظیم می آمد و عظمت آن چه به نظر کوچک می نمود به سبب اندیشه بود. آسیه آشکارا به موسی، علیه السلام، ایمان آورد و گفت: شاه و دربار و زر و زینتش دروغی بیش نیست. اینها که به چشم عظیم می آیند، خیلی کوچک اند و به واقع چیزی نیستند.

از این روست که امیر المؤمنین، علیه السلام، درباره متّقین می فرماید:

«عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم...». (۲)

تنها خداوند در نگاهشان بزرگ است، لذا هر چه غیر خداست در نزد ایشان کوچک است.

موسی، علیه السلام، که منبع حقایق الهی است، وقتی با چراغ فکر نگاه می کند، حقیقت را می بیند و در نتیجه، فرعون و درباریان او را خیلی کوچک می بیند. برای سرانِ ارتش و نوکران دربار و حتی برای بعضی از مردم،.شاه خیلی بزرگ می نمود. می گفتند: او اعلیحضرت است، نیروی زمینی.و هوایی و دریایی دارد، جت دارد، آمریکا و شوروی را دارد و...، ولی برای کسی که فکرش فکر مستقیم و صحیح بود (مانند حضرت امام)، او کوچک بود. لذا، وقتی ایشان روی منبر از او یاد می کرد می فرمود: این مردک را می گویم! چرا امام از آمریکا و شاه نمی ترسید؟ چون با فکر الهی نگاه می کرد و می یافت که «العزة للّه لا لآمریکا». (۳)

به همین قیاس، پول و زیبایی چیزی نیست که چشم انسان را پر کند، بلکه باید دید عظمت واقعی از آنِ چه کسی و چه چیزی است و حقارت واقعی از آنِ چه کسی و چه چیزی است؟ اگر انسان با این دید ببیند، زندگی مستقیمی پیدا خواهد کرد.

خیلی از چهره های باعظمتی که در عالم داریم، در ابتدا چیزی نبودند

۱- (۱)) . بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۶۴: «روی ابن عباس عن رسول الله، صلی الله علیه وآله: «...وأما امرأة فرعون آسیة فکانت من بنی إسرائیل وکانت مؤمنة مخلصة وکانت تعبد الله سرا، وکانت علی ذلک إلی أن قتل فرعون امرأة حزبیل، فعاینت حینئذ الملائکة یعرجون بروحها لما أراد الله تعالی بها من الخیر فزادت یقینا وإخلاصا وتصدیقا، فبینا هی کذلک إذ دخل علیها فرعون یخبرها بما صنع بها، فقالت: الویل لک یا فرعون، ما أجرأک علی الله جل وعلا؟ فقال لها: لعلک قد اعتراک الجنون الذی اعتری صاحبتک، فقالت: ما اعترانی جنون لکن آمنت بالله تعالی ربی وربک ورب العالمین، فدعا فرعون أمها فقال لها: إن ابنتک أخذها الجنون، فاقسم لتذوقن الموت أو لتکفرن بإله موسی، فخلت بها أمها فسألتها موافقة فیما أراد، فأبت وقالت: أما أن أکفر بالله فلاـ والله لاـ أفعل ذلک أبدا، فأمر بها فرعون حتی مدت بین أربعة أوتاد ثم لا زالت تعذب حتی ماتت، کما قال الله سبحانه: وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ . وعن ابن عباس: قال: أخذ فرعون امرأته آسیة حین تبین له إسلامها یعذبها لتدخل فی دینه، فمر بها موسی وهو یعذبها فشکت إلیه بإصبعها، فدعا الله موسی أن یخفف عنها، فلم تجد للعذاب مسا، وإنها ماتت من عذاب فرعون

لهـا، فقـالت وهی فی العـذاب: رب ابن لی عنـدک بیتـا فی الجنـۀ. وأوحی الله إلیهـا: أن ارفعی رأسک، ففعلت فأریت البیت فی الجنۀ بنی لها من در فضحکت، فقال فرعون: انظروا إلی الجنون الذی بها، تضحک وهی فی العذاب. انتهی».

۲- (۲)) . نهج البلاغه، خطبه۱۹۳ (خطبه متقین).

۳- (۳)) . اشـاره به: نساء، ۱۳۹: «اَلَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَ یَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّهَ فَإِنَّ الْعِزَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً» ؛ نیز یونس، ۶۵: «وَ لا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ » .

ولی با فکر همه چیز شدند. آسیه فکر کرد و حقیقت فرعون و فرعونیان را دید. قرآن مجید از فرعون ذی الاوتاد یاد می کند. (۱) چون هر مجرمی را که نزد او می آوردند، حکم می کرد او را بخوابانند و به دست و پایش میخ بکوبند. (۲) او آسیه را نیز به همین مجازات تهدید کرد، اما آسیه نترسید (۳) و گفت: هر کاری می خواهی انجام بده، زیرا من حقیقت دو چیز را شناخته ام: کوچکی تو و بزرگی خدا را. و عاقل کسی است که به دنبال عظمت می رود و خود را پست نمی کند. برای همین، من خدا را با تو معامله نمی کنم.

آسیه الگوی بانوان

خداوند در قرآن مجید آسیه را معیار ایمان قرار داده و این را به تمام عالم اعلام فرموده است:

«وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ » . (۴)

و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است، هنگامی که گفت: پروردگارا! برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.

قرآن حتی اسم او را هم نمی برد، بلکه به همسری او برای فرعون اشاره می کند که همه بدانند از کجا به کجا رفته است. حال، خود بسنجید: فرعونِ کوچک تر از پشه کجا و آسیه بزرگ تر از عالم کجا؟

این آیه برای زن های ما چقدر مناسب است. آسیه موانع فراوانی برای تکامل داشت، اما شما خیلی بهتر می توانید حرکت کنید. قرآن می گوید: این نمونه ای از با من بودن است.

محروم ماندن از سعادت ابدی

نذر بن مالک ارحبی، ساعتی به شهادت ابی عبدالله علیه السلام مانده، از

۱- (۱)) . فجر، ۱۰: «وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ» .

۲- (۲)) . التبیان، شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۳۴۳: «قیل: إن فرعون کان إذا غضب علی الرجل مده بین أربعهٔ أوتاد حتی یموت».

۳- (۳)) . تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴۶: «أقول: وامرأهٔ فرعون علی ما وردت به الروایات مقتولهٔ قتلها زوجها فرعون لما اطلع أنها آمنت بالله وحده، وقد اختلفت الروایات فی کیفیهٔ قتلها. ففی بعضها أنه لما اطلع علی إیمانها کلفها الرجوع إلی الکفر فأبت إلا الایمان فأمر بها أن ترمی علیها بصخرهٔ عظیمهٔ حتی ترضح تحتها ففعل بها ذلک. وفی بعضها لما أحضرت للعذاب دعت بما حکی الله عنها فی کلامه من قولها: «رب ابن لی عندک بیتا فی الجنهٔ» الخ، فاستجاب الله لها ورأت بیتها فی الجنهٔ وانتزعت منها الروح وألقیت الصخرهٔ علی جسد لیس فیه روح. وفی بعضها أن فرعون وتد لها أربعهٔ أوتاد وأضجعها علی صدرها وجعل علی

صدرها رحى واستقبل بها عين الشمس. والله أعلم».

۴- (۴)) . تحريم، ۱۱.

ایشـان اجـازه رفتن گرفت و عرض کرد: قرار مـا بـا هم این بود که اگر تو پیروز شـدی، مـا تـا آخر بمـانیم؛ امـا اگر نشانه های شکست تو نمایان شد، ما را رها کنی تا برویم! امام فرمودند: کجا می خواهی بروی؟ تو با بهشت فاصله ای نداری! از صبح در رکاب من با عُمر سَعد جنگیـده ای و فعالیت کرده ای، به چه دلیل می خواهی بروی؟ گفت: ما با هم این گونه قرار گذاشتیم. بنابراین، به مانـدن من اصـرار نکن! امام فرمود: برو! او هم فرار کرد و رفت. (۱) کسـی نمی داند او بعدها چه حسرتی برای این کار خود خورد، اما مگر پس از رفتن از نزد امام چقدر زندگی کرد و از تنعمات دنیا چه اندازه بهره برد؟ در عوض، خود را از سعادت ابـدی محروم کرد، چون در چشم او حسـین و کربلا کوچک آمـد و دنیا بزرگ. لـذا، دنیا را ترجیـح داد و جـذب آن شد.

استفاده از دنیا به اندازه ضرورت

باید فکر کرد و دید مگر خانه هایی که داریم چقدر بزرگ است که مانعمان از دیدن حقیقت شود تا پشت آن ها قرار بگیریم و دیگر حقـایق را نبینیم؟ مقام و پول مگر چقـدر قـدرت و عظمت دارنـد؟ مگر این ها جز برای این در اختیار ما قرار گرفته اند که دو روزی که در این دنیا هستیم، شـیرین کام بمانیم؟ ما برای محفوظ ماندن از برف و باران به سـرپناهی نیاز داریم که اسم آن خانه است؛ برای مصونیت از سـرما و گرما به وسـیله ای نیاز داریم که اسـمش لباس است و پول چنین اهـدافی را تأمین می کنـد. دیگر این همه معرکه و دعوا و فحش و ظلم و فسق برای چیست؟ این خـانه برای گرمـا و سـرماست نه برای گنـاه؛ لبـاس برای سـرما و گرماست نه برای گناه؛ خوراک برای زنده ماندن است نه برای گناه و ظلم و جنایت. چرا نمی بینیم که ذره ای از دوست داشته ها و دلخوشی هایمان نیز قابل انتقال به عالم بعد نیستند و باید آن ها را بگذاریم و برویم؟

۱- (۱)) . رک: پیشوای شهیدان، سید رضا صدر. (مولف)

عقل، عالی ترین حجت الهی

فکر و عقل در وجود ما، پس از انبیا و ائمه، عالی ترین حجت الهی است. این گفتار موسی بن جعفر، علیه السلام، به هُشام است:

«ان للّٰه علی الناس حُجّتین حجهٔ ظاهرهٔ و حجهٔ باطنهٔ امّا الظاهرهٔ فالرُّسل و الانبیاء و الائمهٔ امّا الباطنهٔ فالعقول». (۱)

جلوه ای از همه انبیا و ائمه در ما وجود دارد و به این لحاظ خیلی اهمیت داریم. برای همین است که اگر انسان فکر کند، نجات خواهد یافت.

حکایت ابراهیم ادهم

در احوالات ابراهیم ادهم نوشته اند که او پادشاه بلخ و انسان بدکار و ستمکاری بود، اما یکی از زُهّاد و عُبّاد و عرفای بزرگ شد که کارنامه درخشانی هم دارد و کلماتی از او به جا مانده که در کتاب های مختلف نقل شده اند.

آورده اند که روزی روی تخت سلطنت خود خوابیده بود که چند تن از بیدارانِ راه، خود را به پشت بام کاخ او رساندند و بر بام اتاقی که ابراهیم در آن استراحت می کرد، شروع به پایکوبی کردند. ابراهیم با شنیدن سر و صداهایی که از بام می آمد بیدار شد و سرش را از پنجره بیرون کرد و گفت: روی بام کیست که مزاحم خواب من شده است؟ یکی از آنان گفت: تو راحت بخواب! ما شتر خود را گم کرده ایم و دنبال آن می گردیم.

ابراهیم گفت: دیوانه شده اید؟ مگر شتر گم شده را روی پشت بام کاخ می جویند؟ گفتند: ما دیوانه نیستیم. اگر هم از نظر تو دیوانه باشیم، دیوانگی مان کمتر از تو است که روی تخت سلطنت دنبال واقعیات می گردی! خیال می کنی این تخت و این کاخ، تو را به جایی می رساند؟

۱- (۱)) . کافی، ج۱، ص۱۶: «إن لله علی الناس حجتین: حجهٔ ظاهرهٔ وحجهٔ باطنهٔ، فأما الظاهرهٔ فالرسل والأنبیاء والأئمهٔ علیهم السلام، وأما الباطنهٔ فالعقول».

راست می گفتند! مگر از بخت و تخت انسان به جایی می رسد؟ کسانی که پیش از ما بودند از این نقطه به جایی نرسیدند. آن ها که سال ها پیش از ما زندگی می کردند و احوالاتشان در کتاب ها ثبت شده است، نامشان نیز از خاطرها نمی گذرد، با آن که دبدبه و کبکبه ای برای خود داشتند. مردند و پوچ و پوک شدند و اسکلت هاشان را نیز خاک فرسود و گذر زمان و تابش آفتاب و وزش باد و بارش باران گورهاشان را به باد داد. حال آن که برجستگان الهی در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا قرار دارند: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ». (۱)

ابراهیم از تخت خود پایین آمد و نیمه شب از بلخ بیرون زد و راه سفر در پیش گرفت و سال ها بعد، معلم بیداران و آگاهان شد. آری، بسیاری از مردم با تفکر به جایی رسیده اند.

تفکر در آثار و نشانه های الهی

در قرآن کریم و در سخنان انبیا و ائمه بزرگوار آمده است که در چند چیز باید اندیشید که اولین آن ها تفکر در آثار و نشانه های الهی برای رسیدن به یقین درباره خداست. در همین باره آمده است:

«انظروا آثارنا فان آثارنا تدل علینا». (۲)

«أُنظروا» در این جا به معنای «تتفکروا» است. یعنی فکر کنید و در آثار من خوب بیندیشید تا مرا بیابید و به من پیوند بخورید. زیرا وقتی انسان فکر کند، خواهد دید که مخلوقات جهان بر وجود یک ناظم و مالك و فرمانده باعظمت و باشعور دلالت می کنند.

پیامدهای بی فکری

در مباحث پیشین، این نکته گذشت که هر کس فکر نکند یا حیوان می شود:

۱- ((۱)) . قمر، ۵۵.

۲- ((۲)) . این جمله مثل سائری است که با عبارات مختلف بیان می شود: تفسیر الرازی، ج۹، ص ۱۲: «ان لمشاهدة آثار المتقدمین أثرا أقوی من أثر السماع کماقال الشاعر: إن آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا إلی الآثار»؛ نیز الفوائد الرجالیة، سید بحر العلوم، ج۱، ص ۹۷: «هذا یسیر من کثیر من إنجازات ومشاریع سیدنا (بحر العلوم) فلقد ترک لنا بهذا وشبهه من آثاره الحیة ما یستحق أن یخلده الزمن علی مدی التاریخ والأجیال: لک آثارنا تدل علینا * فاسألوا بعدنا عن الآثار».

«يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمٰا تَأْكُلُ الْأَنْعٰامُ ». (۱)

در حالی که کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا و لـذت های زودگذر] دنیایند و می خورند، همان گونه که چارپایان می خورند.

یا درنده می شود:

«إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ». (۲)

اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می آورد، واگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می آورد.

یا شیطان می شود:

«كَمٰا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطٰانُ مِنَ الْمَسِّ ». (۳)

مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [و تعادل روانی و عقلی اش را مختل ساخته] است.

اما هر کس فکر کند، الهی خواهد شد. از این رو، قرآن مجید اصرار دارد که مردم در آثار الهی اندیشه کنند.

شگفتی های عنکبوت

یکی از سوره های قرآن به نام این حیوان است که یکی از آثار وجود خداست. (۴) آیا غیر از یک مدیر عاقل کسی می تواند به یک کارتونک کوچک این قدر قدرت و دقت بدهد؟

در عنکبوت قدرت و دقت زیادی نهفته است، با این که اگر آن را بلند کنید خواهید دید که وزنی ندارد. او، در شکار، مخترع بهترین دام های عالم است که آن را با تار درست می کند. ماده اولیه تارهای بسیار نازک او که شبیه نخ ابریشم است در دهان این حیوان درست می شود که آن را می تابانـد و در سـاختن دام خود از آن اسـتفاده می کنـد. شـکلی هم که او به خانه و دام خود می دهد شـکلی هندسـی است؛ یعنی اگر ظریف ترین گونیاها را هم بیاورند و زاویه های موجود در آن را اندازه بگیرند، با هم فرقی ندارند. او این تار را کنار جوی آب می سازد، ولی خودش در آن

۱- (۱)) . محمد، ۱۲: «إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمٰا تَأْكُلُ الْأَنْعٰامُ وَ النّٰارُ مَثْوىً لَهُمْ » .
۲- (۲)) . اعراف، ۱۷۶: «وَ لَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ » .
۳- (۳)) . بقره، ۲۷۵. نیز إسراء، ۲۷: «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كٰانُوا إِخْوٰانَ الشَّيٰاطِينِ وَ كٰانَ الشَّيْطٰانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً» ؛ فرقان، ۲۸۲۹: «يٰا وَيْلَتىٰ

لَیتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی وَ کانَ الشَّیطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً» ؛ فاطر، ۶: «إِنَّ الشَّیطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما یدْعُوا حِزْبَهُ لِیکُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِیرِ» ؛ نساء، ۷۶: «الَّذِینَ آمَنُوا یقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیطانِ إِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ کانَ ضَعِیفاً» ؛ نساء، ۱۱۹: «وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّینَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیبَتِّکُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیغَیرُنَّ خَلْقَ اللّهِ وَ مَنْ یتَّخِذِ الشَّیطانَ وَلِیا مِنْ دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِیناً» ؛ مائده، ۹۰: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ » ؛ مجادله، ۱۰: «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیطانِ لِیحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیسَ بِضارِّهِمْ شَیئاً إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ وَ عَلَی اللّهِ فَلْیتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ » ؛ مجادله، ۱۹: «اِسْتَحْوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطانُ فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللّهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ » ؛ ناس، ۶: «مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ » .

۴- (۴)) . درباره خلقت عنکبوت در این سوره سخن مستقلی نیامده است. اما درباره خانه ای که از تار برای خود می سازد سخنی آمده که آن را سست ترین خانه ها خوانده است: عنکبوت، ۴۱: «مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیوتِ لَبَیتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یعْلَمُونَ » مطلب ذکر شده درباره عنکبوت را در کتاب نشانه هایی از او، نوشته سید رضا صدر ببینید. (مولف)

نمی مانـد، زیرا می دانـد که اگر شـکار او را ببیند به دام نخواهد افتاد. او تار را درست می کند، بعد پلی در فاصـله چند متری می سازد و در آن پنهان می شود. پُل او نخ بسـیار باریکی است که خود آن را ریسـیده است. سـپس، صبر می کند تا مقداری باد بوزد تا این نـخ را سوار باد کند، در حالی که با دهانش آن سوی نخ را گرفته است. وقتی باد این نخ را به جلو می راند، او آن را به طرف دیگر جوی یا به دیواره ای می چسباند، طوری که دیگر باد نمی تواند آن را تکان دهد.

عنکبوت شـش پای بلند دارد. پاهایی که سه شکستگی در خود دارند. او با پاها بر روی این نخ نازک به سرعت لیز می خورد. به راستی، او این همه کار را از کجا یاد گرفته است؟ چه کسی به او گفته که وقتی می خواهی نخ پُل را درست کنی باید صبر کنی تا باد بیایـد؟ از کجا می دانـد که مقاومت پُل چه قـدر بایـد باشـد که بتوانـد با آن هیکل و به وسـیله آن پاها روی آن لیز بخورد و این نخ پاره نشود؟

اگر بخواهیم میان پُل هایی که ما روی جاده ها یا رودهای خودمان می سازیم و پُل عنکبوت مقایسه کنیم، خواهیم دید که پُل او محکم تر و قوی تر از پل های ماست.

وقتی جوی پُر از آب می شود و پل را خراب می کند و باد هم نمی وزد، او بلافاصله برگ ها را جمع می کند و با یک مقدار تار که شبیه ابریشم یا حریر است، برگ ها را مانند کِشتی به هم می چسباند. بعـد، خودش در آن می پَرد و از روی کشتی به دامی که گسترده بود می رود!

کشتی سازی را چه کسـی به او یاد داده است؟ زاویه گیری را چه کسـی به او یاد داده است؟ چطور این تخته های کشتی را به هم وصل می کنـد که آب آن را نشـکند؟ تعادل کشتی را چطور حفظ می کنـد؟ او هیـچ وقت بیرون زنـدگی نمی کند، بلکه همیشه سنگر درست می کند و برای آن دری

ص:۲۳۳

در نظر می گیرد و در آن به هیچ خطری برنمی خورد و شب هم راحت می خوابد. چه کسی این کارها را به او یاد داده است؟

شگفتی های بال پرندگان

آیا در بالِ پرنـدگان فکر کرده اید؟ پَر پرندگان از عجایب عالم است. آیا تاکنون در نیرویی که در بال پرندگان وجود دارد و آنان را به مسافت های دور و دراز می برد اندیشـیده اید؟ این نیرو در کجای بال ذخیره شده است؟ این نیروی عظیم را چگونه در این بال کوچک گذاشـته اند؟ غذای پرندگان حشرات هستند و آن ها باید نیروی بال خود را از همین حشرات تأمین کنند. این نیرو از کدام قسـمت حشـرات به بال پرندگان منتقل می شوند؟ چه ماشـین شیمیایی دقیقی در این جثه کوچک نهفته است که این غـذای ساده را به چنین نیروی بزرگی تبـدیل می کنـد؟ آیا غیر از این است که قدرتی مافوق قدرت ها دست اندر کار است؟ اگر پَرهای پرندگان را بچینند و هیچ پرنده ای نتواند پَر بزند، تمام انسان ها و حیوانات زمین می میرند و هیچ کس زنده نخواهد ماند، زیرا حشراتی را که این پرندگان می خورند، تمام آب ها و زمین های زراعتی را فاسد خواهند کرد و دیگر هیچ چیز باقی نخواهد ماند. پس، حیات ما بر روی زمین به بال پرندگان وابسته است.

شگفتی های سیستم عصبی

وقتی انسـان به مجموعه ای از کابـل های پیچیـده و تو در تو در مراکز تلفن برمی خورد، غرق در شـگفتی می شود که چگونه هزاران نفر با تلفن در یک لحظه با هم سخن می گویند، بدون آن که یکی با دیگری اشتباه شود؟

انسـان به مهنـدسان عالی مقامی که چنین دسـتگاه عظیم و دقیقی را ساخته انـد آفرین می گویـد، در حالی که سیسـتم اعصاب انسان به مراتب پیچیده تر از مراکز تلفن شهرهای بزرگ است. این دستگاه دقیق و بزرگ

عصبی، شب و روز میلیون ها پیام ارسال می کند و حرکات قلب و دست و پا و تنفس را منظم می کند. اگر این ارتباطات منظم در بدن انسان نبود، بدن توده ای درهم و برهم و مشتی سلول آشفته بود و انسان شکل عجیبی پیدا می کرد. این شکل موزون و زیبا فقط به سبب پیام های صحیحی است که اعصاب از راه مغز به میلیاردها سلول ارسال می کند.

زبان دارای سه هزار جوانه چشایی است که هر یک با یک سیم عصبی به مغز مربوط اند. گوش دارای یک میلیون سلول شنوایی است که فرکانس های صوتی را گرفته و ما را قادر به شنیدن می کنند.

هر چشم ۱۳۰ میلیون گیرنده نورانی دارد. پس، دو چشم ۲۶۰ میلیون گیرنده نورانی دارند. پوست دارای یک شبکه وسیع گیرندگی است و اگر جسم گرمی را به پوست نزدیک کنند، یکی از سی هزار گیرنده حرارتی آن زنگ خطر را به صدا در می آورد. هم چنین، پوست دارای ۲۵۰ هزار سلول حساس به سرما و پانصد هزار سلول لَمسی است.

جریان های عصبی، در هر ساعت، بیش از سه هزار کیلومتر مسافت را در بدن ما می پیمایند. در هر ساعت در وجود ما پیام های مختلفی مبادله می شود که با هم اشتباه نمی شوند. این شگفتی را چه کسی آفریده است؟

«وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ ».

و [نیز] در وجود شما [نشانه هایی است] آیا نمی بینید؟

چرا در وجود خود تفکر نمی کنیم تا چشممان باز شود و خدا را ببینیم؟

ص:۲۳۵

۱۳- بعثت انبیاء : عامل حرکت فکری در انسان

اشاره

ص:۲۳۹

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

مهم ترین حادثه تاریخ بشر، که قرآن مجید به سبب آن بر همه مردم عالم منت گذارده است، بعثت انبیاست. (۱) مهم ترین کار پیامبران خدا، که قرآن مجید و امیرالمؤمنین، علیه السلام، در سخنان خود به آن اشاره کرده اند، ایجاد حرکت فکری و فرهنگی در مردم است که نتیجه اش حرکت صحیح اخلاقی و عملی است.

نقش عقل در انسان

امام علی، علیه السلام، در خطبه اول نهج البلاغه پس از بیان مسائل مربوط به توحید و آفرینش عالم و آدم، به بحث درباره نبوت انبیا می پردازد و می فرماید: فلسفه بعثت انبیا این است که عقل را - که خزانه ای الهی در وجود بشر است- بگشایند وگوهر گران بهایی را که خدا در این خزانه قرار داده، آشکار کنند. (۲)

کدام انسان عاقل و منصفی می تواند نقش عظیم انبیا را در پدیده های علمی، فرهنگی، اخلاقی، روحی، عملی و تمدن بشر انکار کند؟! هر علم

۱- (۱)) پی نوشت . خداوند به خاطر بعثت پیامبر اکرم بر مردم منت می گذارد و می فرماید: آل عمران، ۱۶۴: «لقد من الله علی المؤمنین إذ بعث فیهم رسولاـ من أنفسهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمهٔ وإن کانوا من قبل لفی ضلال مبین».

۲- (۲)) . نهج البلاغه، خطبه اول: «فبعث فیهم رسله وواتر إلیهم أنبیاءه لیستأدوهم میثاق فطرته. ویذکروهم منسی نعمته. ویحتجوا علیهم بالتبلیغ. ویثیروا لهم دفائن العقول»؛ نیز حدید، ۲۵: «لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ» .

و هنری را بررسی کنیم، ریشه شان به انبیای خدا باز می گردد. آیات قرآن مجید در این باره صراحت دارند که انبیا عاقل ترین مردم تاریخ بوده اند. عقل آنان نیز قوی ترین عقول و دارای ذخیره های گرانقدر الهی بوده است. (۱) قرآن و همه متون اسلامی و کتاب های انبیا، دلالت بر این معنا دارند که قوی ترین عقل ها و چراغ حیات با آنان بوده است (۲) و همواره نور قویّ عمق نگری را به دیگران منتقل می کرده اند. و هر کسی می داند که رشد عقلی مردم کار کم و آسانی نیست.

نفوذ دانشمندان اسلام در اروپا

کتاب مهمی در فرانسه به نام تمدن اسلام و عرب چاپ شده که نویسنده آن گوستاو لوبون است. او پس از این که مسائل مهمی را درباره بسیاری از علوم دانشمندان اسلامی نقل و دسته بندی می کند می گوید:

دانشمندان مسلمان بروز دهنده، پایه گذار و رشد دهندگان مسائل علمی بوده اند.

سپس می گوید:

ما اروپاییان، وقتی در قرون هفدهم و هجدهم، سر سفره دانش آمدیم، متوجه شدیم که هزار سال است دانشمندان اسلامی این سفره را گسترده اند. ما بر این سفره آماده قدرت گرفتیم و بعد، آن را در برنامه های کنونی بروز دادیم و تمدن امروز را پایه گذاری کردیم.

در حقیقت، این دانشمند باانصاف فرانسویِ مسیحی با دلیل و منطق اثبات می کند که تمدن امروز ریشه در علوم اسلامی و نبوت پیامبر اسلام و انبیای گذشته دارد. بنابراین، علم و فرهنگ و هنر و تمدن، ریشه در نبوت و عقل انبیا دارد و حرکت عقلی بشر وابسته به حرکت عقلی انبیا بوده است. درست است که فکر گوهر گرانقدر وجود انسان و منبع خیرات است، اما ریشه در عقل انبیای خداوند دارد. عقل همه انبیا هم در اتصال با وحی پروردگار عالم است که عقل بی نهایت است.

۱- ((۱)) . کافی، ج ۱، ص ۱۲: «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: ما قسم الله للعباد شیئاً أفضل من العقل، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل، وإقامة العاقل أفضل من شخوص الجاهل ولا بعث الله نبیاً ولا رسولاً حتی یستکمل العقل، ویکون عقله أفضل من جمیع عقول أمته».

۲- ((۲)) . مائده، ۱۵۱۶: «یَا أَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءَکُمْ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتَابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جَاءَکُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتَابٌ مُبِینٌ * یَهْدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلاَمِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ » ؛ نیز همین سوره آیه ۴۴: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِیهَا هُدیً وَ نُورٌ...» ؛ نیز همین سوره آیه ۴۶: «وَ قَفَّیْنَا عَلَی آثَارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ آتَیْنَاهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ » .

همراهی دین و حیا با عقل

روایتی در اصول کافی آمـده که تأویل پذیر است و تأویل آن در شـرح اصول کافی صدرالمتألهین شـیرازی بیان شده است. از امام ششم، علیه السلام، نقل شده است که فرمود:

وقتی حضرت آدم آفریده شد، پروردگار عالم به جبرئیل فرمود: به آدم بگو یکی از این سه را انتخاب کند. آن سه، دین و حیا و عقل است. جبرئیل به محضـر آدم آمـد و گفت: خـدا سه چیز به من داده است تا یکی از آن ها را انتخاب کنی! آدم به امین وحی گفت: من عقل را می خواهم! جبرئیل به عقل گفت: در خـدمت آدم باش! و به دین و حیا گفت: شـما برگردید! اما دین و حیا گفتنـد: ما برنمی گردیم، زیرا خـدا به ما دسـتور داده است که هر جا عقل بود، با او باشـیم. بدین ترتیب، هر دو نزد عقل ماندند. (۱)

یعنی هر کس از عقـل بهره بـبرد، دین و حیـا هم در خـدمت او قرار می گیرنـد و او دارای فرهنـگ نورانی و تربیت و ادب می شود و به دانشـمند و شـاعر و حکیمی بزرگ تبـدیل می شود. اگر انسـان های مریض، عقل را به کار بگیرنـد می تواننـد انسان هایی سالم (به معنی واقعی کلمه) شوند.

حکایت یکی از اولیای خدا

مرحوم حاج میرزا حسن کرمانشاهی نقل کرده است که در مدرسه روبه روی امامزاده سـید نصر الدین نشسته بودم که طلبه ای ژولیده مو با لباسـی کهنه از در مدرسه وارد شد. تا آن زمان او را ندیده بودم، ولی وقتی حرف زد معلوم شد روسـتایی است و تهران را ندیده است. از من پرسـید: حاج میرزا حسن کرمانشاهی کیست؟ گفتم: من هستم. آمد جلو سلام کرد و گفت: حجره شانزدهم مـدرسه خالی است، کلیـد آن را به من بـده! نپرسـیدم از کجا آمـده ای؟ چه کسـی آدرس مـدرسه را به تو داده؟ چه کسی اسم مرا به تو گفته؟ مانند آدم جادو شده، کلید را به او دادم و او

۱- ((۱)) . کـافی، ج ۱، ص ۱۰؛ نیز امالی، صـدوق، ص ۷۷۰؛ محـاسن، برقی، ج ۱، ص ۱۹۱ (شـیخ صدوق در امالی در سند روایت از امـام صـادق، علیه السـلام، نام می برد ولی وقتی همین روایت را در من لا یحضـر نقل می کنـد از امام صادق اسـمی نمی برد): «الأصـبغ بن نباته، عن علی، علیه السلام، قال: هبط جبرئیل علی آدم، علیه السلام، فقال: یا آدم إنی أمرت أن أخیرک واحـدهٔ من ثلاث فاخترها ودع اثنتین فقال له آدم: یا جبرئیل وما الثلاث؟ فقال: العقل والحیاء والـدین، فقال آدم: إنی قد اخترت العقل فقال جبرئیل للحیاء والدین: انصرفا ودعاه فقالا: یا جبرئیل إنا أمرنا أن نکون مع العقل حیث کان، قال: فشأنکما وعرج».

در حجره را باز کرد و دید یک گلیم در حجره افتاده است. گفت:خوب است! بعد، به من گفت: از فردا منطق بوعلی را به من درس بده! من در برابر او مقاومت نکردم و گفتم: چَشم! فردا صبح یک ساعت برای او درس گذاشتم. درس اول را به او دادم و خوب فهمید. چند روز دیگر هم آمد. من هم مجبور بودم شب ها غیر از کتاب های دیگر، منطق بوعلی را نیز نگاه کنم. کم کم، خانم از من دلگیر شد، چون هر شب پس از نماز مغرب و عشا، برای درس های فردا باید دو سه ساعت مطالعه می کردم و حال که یک درس اضافه شده بود این ساعات بیشتر می شد. این بود تا این که یک شب خانم عصبانی شد و گفت: این چه طرز زن داری است؟ نباید شب های پنج شنبه و جمعه مطالعه کنی! همین که ایام هفته سرت در کتاب است کافی است! از شدّت عصبانیت، کتاب های مرا به هم ریخت و کتاب منطق بوعلی را از دستم گرفت و برد و نفهمیدم آن را کجا گذاشت.

درس فردا را هم گفتم، ولی شب هر چه در خانه گشتم منطق را پیدا نکردم. به خانم گفتم: زن! این کتاب را به من بده، شاگرد دارم! عصبانی بود، لذا گفت: نمی شود! فردا، روی سابقه ذهنی به او درس دادم و پس فردا هم همین طور. آخر درس به من گفت: استاد، بی مطالعه وقت مردم را حرام نکن! کتاب را مطالعه کن! به او گفتم: ببخشید، کتابم گم شده است! گفت: در محل رختخواب ها، زیر رختخواب دوم است. امشب که می روی مطالعه کن! من دست او را گرفتم و گفتم: من تا امروز حوصله کردم و هیچ نگفتم! اما امروز دیگر نمی شود. اسرار مسئله را به من بگو! چه کسی آدرس این مدرسه را به تو داد؟ چه کسی اسم مرا به تو گفت؟ چه کسی گفت اتاق شانزده خالی است؟ چه کسی گفت: منطق بوعلی را بگویم؟ و چه کسی گفت که من مطالعه نکرده ام؟

چه کسی آدرس کتاب را به تو داد؟ خودت هستی یا کسی پشت سر توست؟ آری، این موضوع حتمی است که: رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند... .

راهیابی به محضر ولی عصر، علیه السلام، بر اثر توبه

روزی، یکی از استادان حوزه علمیه می فرمود: چهل سال پیش با پدرم - پدرش از مراجع بزرگ شیعه بود- مشهد بودم. اوایل صبح بود که روحانی ای نزد من آمد و گفت: پسر جان! من امشب می میرم. پدرت فصل خوبی به مشهد آمده است. به او سلام برسان و بگو بر جنازه من نماز بخواند!

انسان می تواند به جایی برسد که اگر خدا را نمی بیند، مواظب خودش باشد. عده ای از مردم به این نقطه هم نرسیده اند و خودشان را هم نمی بینند، لذا دزد به همه چیزشان می زند و باز نمی فهمند و از این بدتر، برای دزد کف هم می زنند!

رضاخان وقتی چادر از سر زن ها برداشت، عده ای از زن ها برای او کف زدند و هلهله کردند و جشن گرفتند که چه خوب شد رضاخان زمینه زنا را رواج داد و ناموس ما را برد و زمینه طلاق و فرار دختران و آلوده شدن چشم ها را فراهم کرد! هر سال هم در هفدهم دی به حضور شاه می رسیدند و جشن می گرفتند. بعضی ها این قدر پست و کور و بیچاره اند که دزد را تشویق می کنند و برای او جشن می گیرند. برای رفیق بد که آدرس همه جور گناه را به آنان داده و مزه سیگار و شراب و قمار را به آن ها چشانده، می میرند و آن ها را بهترین رفقای خود می دانند!؟ حاضر به شنیدن پند و اندرز و راهنمایی صاحبان عقل هم نیستند، در حالی که عده ای آن قدر صاف و بی آلایش اند که از غیب راهنمایی شان می کنند و راهنما از آسمان برایشان می رسد.

ادامه ماجرای مرحوم کرمانشاهی

... گفت: میرزا حسن، رفیقی دارم که او به من این ها را یاد می دهد! گفتم: آن رفیق را از کجا پیدا کردی؟

گفت: او ما را پیدا کرده است.

-

او چگونه تو را پیدا کرده است؟ -

گفت: من از اهالی روستایی در شاهرود هستم. پدرم مردی عالم، زاهد، عابد و آگاه به مسائل شرعی بود و برای مردم روحانی بسیار خوبی بود. من هم در لباس آخوندی نبودم و هر چه پدرم اصرار کرد در حوزه شاهرود یا مشهد درس بخوانم، نرفتم. پدرم با همه زیبایی باطنی ای که داشت از دنیا رفت. من هم سواد وتربیت نداشتم، ولی مردم نمی دانستند. برای همین، روزی که پدرم را دفن کردند، لباس او را به من پوشاندند. آن روز به خودم گفتم: چند روزی به مسجد می روم ببینم چه مزه ای دارد؟ دیدم مردم جلوی پایم بلند می شوند، دستم را می بوسند و برایم روغن و کشک و پول می آورند. هر کس هم از من مسئله می پرسید، ندانسته و نخوانده جوابی می دادم. یک سال به این وصف گذشت و من خوب زندگی کردم. اما شبی از شب های جمعه با خود فکر کردم که من تا کی زنده هستم که به آنان جواب اشتباه بدهم و مال آنان را به ناحق بخورم؟ تا کِی خمس و سهم امام بگیرم؟ و دیدم در انتها ضرر می کنم. بر اساس این فکر، به اهالی پیغام دادم که همه روز جمعه به مسجد بیایند که کار واجبی با آن ها دارم. وقتی مردم آمدند، به منبر رفتم و گفتم: مردم، هر چه به من روغن و ماست و کشک داده اید، حرام من باد! مسئله هر چه پرسیده اید، عوضی گفته ام، چون سواد و تربیت -

نـدارم... . روسـتایی ها عصـبانی شدنـد و مرا از منبر پایین کشـیدند و تا می توانسـتند زدند. با لباس پاره و بدن کوفته از آن جا فرار کردم و در حال توبه و گریه به پیشـگاه حق، پیاده هشتاد فرسخ از شاهرود تا سر بالایی مسگر آباد تهران آمدم. غذایم هم در این مدت علف بیابان بود.

از دروازه خراسان که سـرازیر شـدم، آقای حدوداً چهل ساله مؤدبی به من گفت: تو فلانی از اهالی شاهرود هستی؟ گفتم: بله. گفت: به قصد درس خواندن به تهران آمده ای؟ گفتم: بله. آدرس مدرسه و حجره و اسم شما را همراه مقداری پول به من داد و نام کتاب را هم گفت تا تو به من درس بدهی.

در این جا، حاج میرزا حسن، این حکیمِ عارفِ بیدار، ادامه می دهد:

-

از او پرسیدم: او را می شناسی؟ -

گفت: نه، اما خیلی دوست خوبی است. -

گفتم: او را می بینی؟ -

گفت: هر روز. -

گفتم: فردا اگر او را دیدی از او اجازه بگیر تا من هم او را ببینم. -

گفت: اجازه نمی خواهـد! او بسـیار انسان خوبی است، اما اگر تو می گویی اجازه بگیرم، فردا که ناهار با هم هستیم اجازه می گیرم.حاج میرزا حسن نقل می کنـد که شب تا صـبح خواب نداشـتم، می دانسـتم رفیق این روسـتایی امام عصـر، علیه السـلام، است؛ می دانستم درِ رحمت خدا به دلیل توبه به روی او باز شده است، هر چند خودش نمی فهمد که رفیق او کیست.

سر درس از او پرسـیدم: به رفیقت گفـتی؟ گفت: به او گفتم، جواب داد: سـلام مرا به میرزا حسن برسـان و بگو شـما مشـغول درس خود باشید! به

او گفتم: باز هم او را می بینی؟ گفت: آری، امروز با هم قرار ناهار داریم. گفتم: امروز اجازه بگیر تا اگر با هم بودید، من یک لحظه از دور فقط جمال او را ببینم و برگردم... !

فردا که آمد، گفتم: رفیقت را دیدی؟ اجازه گرفتی؟ گفت: به تو می گویم! و رفت. فردا سر درس نیامد، پس فردا نیامد، یک هفته گذشت و نیامد. حالا، سال هاست می آیم در این مدرسه می نشینم، بلکه او را ببینم، اما او دیگر باز نگشت!

این نتیجه یک لحظه فکر کردن است. به واقع، فکر چه چیز باعظمتی است و بعضی ها از این نقطه به چه جاهایی رسیده اند! امام صادق، علیه السلام، فرموده اند:

«العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان». (۱)

خوش به حال کسانی که با بهره گیری از عقل هم به خدا می رسند و هم بهشت را از آن خود می کنند! بیایید ما هم با فکر زندگی کنیم و در همه چیز اندیشه کنیم، زیرا حضرت علی، علیه السلام، می فرمایند:

«لا مال أعود من العقل و لا فقر أشد من الجهل». (۲)

هیچ پروتی بهتر و سودمندتر از عقل، و هیچ فقری شدیدتر و سخت تر از جهل نیست.

آمادگی برای درک محضر یار

در داستان علی بن مهزیار چند نکته بسیار مهم وجود دارد: یک نکته این که آن شب چهارشنبه ای که نماینده حضرت امام عصر، علیه السلام، به علی بن مهزیار گفت: آقا مرا فرستاده تا تو را ببرم، گفت: دوستان خود را هم بیاورم؟ گفت: دوستان تو انسان های خوبی هستند، ولی شایسته این بزم نیستند. بعد ادامه داد: ابن خُصیب را می شناسی؟ خدا رحمتش کند! او وضو را صحیح می گرفت، نماز را درست و نیکو به جا می آورد

۱- ((۱)) . کافی، ج ۱، ص ۱۱؛ نیز محاسن، برقی، ج۱، ص۱۹۵.

۲- ((۲)) . عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص۵۳۴ (البته در دو حدیث جداگانه و در پی هم آورده شده)؛ نیز نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳: «لا مال أعود من العقل. ولا وحدة أوحش من العجب. ولا عقل کالتدبیر...»؛ نیز اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۴۶: «قال الصادق، علیه السلام: لا مال أعود من العقل، ولا مصیبة أعظم من الجهل».

و قرآن را نیکو تلاوت می کرد... . آن گاه گفت: شب جمعه بیا تا تو را خدمت حضرت ببرم.

علی بن مهزیار می گوید: از عقبه طائف که بالا رفتیم، پرسید: در وسط صحرا آن خیمه را می بینی؟ آن خیمه حضرت است. مواظب باش که آن جا جای پرهیزکاران است. (۱)

برای رسیدن به حضرت باید پاک بود؛ هم پاک در ظاهر و هم پاک در باطن. نمی شود با جسم و فکر و روح آلوده به این مقام رسید. بنابراین، اولین شرط حضور پاکی است. پاک باشیم تا برسیم، پاک باشیم تا ما را برسانند.

مردم خیال می کنند که پاکند

یکبار در سفر حج، تعدادمان در کاروان ۱۰۶ نفر بود. برای اطمینان از درستی اعمال حج، درستی انجام چند مسئله باید برای اهل کاروان معلوم می شد: یکی طهارت بود، یکی وضو و غسل و تیمم، و یکی هم حمد و سوره. همه از این پیشنهاد استقبال کردند. در ابتدا، به نظر همه می آمد که طهارت مسئله مهمی نیست و همه آن را درست انجام می دهند، اما طهارتی که در رساله ها آمده است را از این ۱۰۶ نفر، فقط بیست نفر درست انجام می دادند و طهارتشان صحیح بود؛ یعنی تنها غسل و تیمم و نماز ۲۴ نفر درست بود و بقیه به طور مسلّم باطل بود.

با خیال پاک بودن، انسان پاک نمی شود. باید تلاش کرد و زحمت کشید و در این باره به یقین رسید که عمل همان گونه است که خداوند دستور داده است. در غیر این صورت، قربی هم در کار نخواهد بود.

۱- ((۱)) . دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری (الشیعی)، ص ۵۳۹؛ نیز مدینة المعاجز، بحرانی، ج ۸، ص ۱۱۵: «محمد بن الحسن بن یحیی الحارثی، قال: حدثنا علی بن إبراهیم بن مهزیار الأهوازی، قال: خرجت فی بعض السنین حاجا إذ دخلت المدینة وأقمت بها أیاما، أسأل واستبحث عن صاحب الزمان، علیه السلام، فما عرفت له خبرا، ولا وقعت لی علیه عین، فاغتممت غما شدیدا وخشیت أن یفوتنی ما أملته من طلب صاحب الزمان، علیه السلام، فخرجت حتی أتیت مکة، فقضیت حجتی واعتمرت بها أسبوعا، کل ذلک أطلب، فبینا أنا أفکر إذ انکشف لی باب الکعبة، فإذا أنا بانسان کأنه غصن بان، متزر ببردة، متشح بأخری، قد کشف عطف بردته علی عاتقه، فارتاح قلبی وبادرت لقصده، فانثنی إلی، وقال: من أین الرجل؟ قلت: من العراق. قال: من أی العراق؟ قلت: من الأهواز. فقال: أتعرف الخصیبی (الخضیبی). قلت: نعم. قال: رحمه الله، فما کان أطول لیله، وأکثر نیله، وأغزر دمعته! قال: فابن المهزیار. قلت: أنا هو. قال: حیاک الله بالسلام أبا الحسن. ثم صافحنی وعانقنی، وقال: یا أبا الحسن، ما فعلت العلامة التی بینک وبین الماضی أبی محمد نضر الله وجهه؟ قلت: معی. وأدخلت یدی إلی جیبی وأخرجت خاتما علیه «محمد وعلی» فلما قرأه استعبر حتی بل طمره الذی کان علی یده، وقال: یرحمک الله أبا محمد، فإنک زین الأمة، شرفک الله بالإمامة، وتوجک بتاج العلم والمعرفة، فإنا إلیکم صائرون. ثم صافحنی وعانقنی، ثم قال: ما الذی ترید یا أبا الحسن؟ قلت: الإمام المحجوب عن العالم. قال: ما هو محجوب عنکم ولکن حجبه سوء أعمالکم، قم إلی رحلک، وکن علی أهبة من لقائه، إذا انحطت الجوزاء، وأزهرت نجوم السماء، فها أنا لک بین الرکن والصفا. فطابت نفسی وتیقنت أن الله فضلنی، فما زلت

أرقب الوقت حتى حان، وخرجت إلى مطيتى، واستويت على رحلى، وإذا أنا بصاحبى ينادى إلى: يا أبا الحسن. فخرجت فلحقت به، فحيانى بالسلام، وقال: سر بنا يا أخ. فما زال يهبط واديا ويرقى ذروة جبل إلى أن علقنا على الطائف، فقال: يا أبا الحسن انزل بنا نصلى باقى صلاة الليل. فنزلت فصلى بنا الفجر ركعتين، قلت: فالركعتين الأوليين؟ قال: هما من صلاة الليل، وأوتر فيها، والقنوت فى كل صلاة جائز. وقال: سر بنا يا أخ. فلم يزل يهبط بى واديا ويرقى بى ذروة جبل حتى أشرفنا على واد عظيم مثل الكافور، فأمد عينى فإذا ببيت من الشعر يتوقد نورا، قال: المح هل ترى شيئا؟ قلت: أرى بيتا من الشعر. فقال: الأمل. وانحط فى الوادى واتبعت الأثر حتى إذا صرنا بوسط الوادى نزل عن راحلته وخلاها، ونزلت عن مطيتى، وقال لى: دعها. قلت: فإن تاهت؟ قال: هذا واد لا يدخله إلا مؤمن ولا يخرج منه إلا مؤمن. ثم سبقنى ودخل الخباء وخرج إلى مسرعا، وقال: أبشر، فقد أذن لك بالدخول. فدخلت فإذا البيت يسطع من جانبه النور، فسلمت عليه بالإمامة، فقال لى: يا أبا الحسن، قد كنا نتوقعك ليلا ونهارا، فما الذى أبطأ بك علينا؟ قلت: يا سيدى، لم أجد من يدلنى إلى الآن. قال لى: لم نجد أحدا يدلك؟ ثم نكث بإصبعه فى الأرض، ثم قال: لا ولكنكم كثرتم الأموال، وتجبرتم على ضعفاء المؤمنين، وقطعتم الرحم الذى بينكم، فأى عذر لكم الآن؟ فقلت: التوبة التوبة، الإقالة الإقالة. ثم قال: يا ابن المهزيار، لولا استغفار بعضكم لبعض لهلك من عليها إلا خواص الشيعة الذين تشبه أقوالهم أفعالهم. ثم قال: يا ابن المهزيار - ومد يده - ألا أنبئك الخبر أنه إذا قعد الصبى، وتحرك المغربى، وسار العمانى، وبويع السفيانى يأذن لولى الله، فأخرج بين الصفا والمروة فى ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا سواء، فأجئ إلى الكوفة وأهدم مسجدها وأبنيه على بنائه الأول، وأهدم ما حوله من بناء الجبابرة، وأحج بالناس حجة الاسلام، واجئ إلى يثرب فأهدم الحجرة، وأخرج من بها وهما طريان، فأمر بهما تجاه البقيع، وآمر بخشبتين يصلبان عليهما، فتورق من تحتهما، فيفتتن الناس بهما أشد من الفتنة الأولى، فينادى مناد من السماء: «يا سماء أبيدى، ويا أرض خذى» فيومئذ لا يبقى على وجه الأرض إلا مؤمن قد أخلص قلبه للإيمان. قلت: يا سيدى، ما يكون بعد ذلك. قال: الكرة الكرة، الرجعة الرجعة، ثم تلا هذه الآية: «ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً» .

۱۴- اهداف بعثت

اشاره

ص:۲۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

بزرگ ترین حادثه تاریخ بشر بعثت پیامبران خدا بوده است. پیامبران الهی برای اصلاح سه عضو از وجود انسان فرستاده شدند، زیرا بی شک، سعادت دنیا و آخرت انسان و خرابی دنیا و آخرت او در صلاح و فساد این سه عضو است: عقل، قلب، و نفس.

۱. حرکت عقلی

اشاره

اصلاح عقل رشد فکر انسان و قرار دادن اندیشه او در مسیر صحیح است. انسان می تواند در سایه نبوت، از نظر فکری، به جایی برسد که فقط فکر خیر و اندیشه پاک داشته باشد و در مغز او تنها صلاح و پاکی موج بزند.

درِ هر دانشی را که به روی فکر بشر باز کنند، این تابلوی ارزنده از رسول گرامی اسلام برای ما باقی مانده است که فرمودند:

«اطلبوا العلم من المهد الی اللحد». (۱)

مسیر گهواره تا گور برای انسان مسیر دانش آموختن و از گور به بعد،

۱- (۱)) پی نوشت . شرح رساله حقوق، امام زین العابدین، ص ۵۹۷ (خیلی از مؤلفین نام راوی را نبرده و کما قیل و قول معروف و... آورده اند).

زمان برداشت محصول این دانش است. زیرا:

«الدنیا مزرعهٔ الآخرهٔ». (۱)

از این رو، وقتی نزد انبیا از کسی تعریف می کردند می فرمونـد: عقل او چگونه است؟ (۲) او دربـاره مرگ چگونه فکر می کنـد؟ آیا با عینک مادی به دنیا می نگرد یا اعماق عالم را می بیند؟ این چنین است که انبیا می توانند به عقل انسان ها حرکت دهند و دنیای وسیعی را در برابر اندیشه آنها باز کنند.

حکمت جنگ های مسلمانان با کفار

یکی از یـاران پیـامبر، صـلی الله علیـه وآلـه، گفته است: در حمله به مملکت کفر، سـردار مشـرکان پرسـید: علت حمله شـما به مملکت ما چیست؟ گفتم: شـما خیال کردید ما برای فتح خاک شـما آمده ایم، در حالی که ما در عربسـتان خاک داریم؛ شـما خیال کرده اید ما برای پول آمده ایم، در حالی که ما تازه از بردگی پول نجات پیدا کرده ایم. ما آمده ایم تا شـما را از اسارت شاهان و امپراطوران و قیصرها نجات دهیم:

«لنخرج من شاء من عبادهٔ العباد إلی عبادهٔ الله ومن ضیق الدنیا إلی سعتها ومن جور الأدیان إلی عدل الاسلام... ». (۳)

آمده ایم تا مردم را از بنده دیگران بودن به بندگی خدا در آوریم و از سختی دنیا به گشایش آن رهنمون شویم و پیروان سایر ادیان را از جور آنان به عدالت اسلامی دعوت کنیم.

حکایت قاضی بلخ با فرد زرتشتی

نقل است که روزی قاضـی بلخ که حافظ ناموس و مال و جان مسـلمانان بود، نزد مردی زرتشتی قدیمی و آتش پرست رفت و به او گفت: می دانم تـو آتش پرست هستـی، امـا می خـواهم بـا تـو دربـاره مسـئله ای مشـورت کنم. حقیقت این است که می خواهم دخترم را شوهر دهم. به نظر تو، او را به

۱- ((۱)) . عوالی اللئالی، احسائی، ج ۱ (پاورقی)، ص ۲۷؛ نیزالتحفهٔ السنیهٔ (مخطوط)، جزائری، ص ۶۸؛ شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۱۰، ص ۱۴۵ (هیچ کدام نامی از راوی و ناقل آن نبرده اند).

۲- ((۲)) . شـرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۱: «أثنی قوم من الصـحابهٔ علی رجل عند رسول الله، صـلی الله علیه وآله، بالصـلاهٔ والعبادهٔ وخصال الخیر حتی بالغوا، فقال، صـلی الله علیه وآله: کیف عقله؟ قالوا یا رسول الله نخبرک باجتهاده فی العبادهٔ وضـروب الخیر، وتسأل عن عقله! فقال: إن الأحمق لیصیب بحمقه أعظم مما یصیبه الفاجر بفجوره، وإنما ترتفع العباد غدا فی درجاتهم، وینالون من الزلفی من ربهم علی قدر عقولهم».

۳- ((۳)) . تاریـخ طبری، ج ۳، ص ۳۴: «...فلمـا دنـا من رسـتم تعلق به الحرس وجلس علی الأرض ورکز رمحه بالبسط فقالوا ما حملک علی هذا قال إنا لا نستحب القعود علی زینتکم هذه. فکلمه فقال ما جاء بکم؟ قال: الله ابتعثنا والله جاء بنا لنخرج من شاء

من عبادة العباد إلى عبادة الله ومن ضيق الدنيا إلى سعتها ومن جور الأديان إلى عدل الاسلام...».

چه کسی بدهم؟ مرد زرتشتی از تعجّب بهت زده شد که چرا قاضی مسلمانان که امین جان و مال و ناموس مردم است برای شوهر دادن دخترش از من مشورت می خواهد؟ گفت: آقای قاضی، من نمی توانم طرف مشورت شما باشم. گفت: ولی باید در این باره به من کمک کنی!

مرد زرتشتی عاقل بود. گفت: حالا ـ که مجبورم به تو می گویم که شاهان ایران برای شوهر دادن دخترانشان همیشه دنبال پولدارها بودند؛ قیصران روم برای شوهر دادن دختران دنبال داماد صاحب جمال بودند؛ بزرگان عرب در پی حسب و نسب و قبیله بودند؛ تنها کسی که برای شوهر دادن دختران دنبال حقیقت بود فقط محمد بن عبداللّه بود. شما هم دخترت را به اهل حقیقت بده!

این مرد زرتشتی است، ولی از شعاع نور پیامبر که از دور به او رسیده بهره برده و عقلش این حرکت را پیدا کرده و این اندازه فهمیده است که شاهان عجم و قیصران روم و بزرگان عرب خطاکار بوده اند و تنها کسی که در حیات و زندگی اشتباه نداشته رهبر بزرگوار اسلام، صلی الله علیه وآله، بوده است.

البته، این تنها مربوط به پیامبر ما نیست. همه پیامبران الهی همین رفتار را داشته اند.خدا نکند در کنار تعریف از پیامبر اسلام، حقی از دیگر پیامبران خدا را پایمال کنیم. زیرا این بر خلاف نظر قرآن و مومنان راستین است:

«الم * ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ * اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ * وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ * أُولَئِکَ عَلَی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (1)

الم. در [وحی بودن و حقّانیّت] این کتاب هیچ شکی نیست؛ سراسرش برای پرهیزکارانْ هدایت است. آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا

ص:۲۵۷

۱- ((۱)) . بقره، ۱-۵.

می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. و آنان که به آنچه به سوی تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، مؤمن هستند و به آخرت یقین دارند. آنانند که از سوی پروردگارشان بر هدایت اند و آنانند که رستگارند.

نعمت نبوت برای حرکت عقلی مردم به آن ها عطا شده و خداوند از این راه بر مردم منت گذاشته است.

۲. اصلاح قلب

هدف دوم نبوت و بعثت انبیا اصلاح قلب مردم بوده است. مردم ممکن است عقل خود را از علم پُر کنند، اما اگر قلبشان نپذیرد، در نهایت دزدان کلاه بر سری خواهند شد که به قول شاعران قدیم، با چراغ به زندگی مردم می زنند:

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا.

اگر عقل درستی در وجود انسان نباشد و قلب با واقعیات الهی کنترل نشود، علم در دست انسان چنان خنجر تیزی خواهد بود که هر کسی را با آن از پشت هدف قرار می دهد. از این رو، نبوت تنها بر علم تکیه ندارد. قرآن می فرماید:

«وَ مٰا یَعْقِلُهٰا إِلاَّ الْعٰالِمُونَ ». (۱)

ولی جز اهل معرفت و دانش در آن ها تعقّل نمی کنند.

در جای دیگر می فرماید:

«یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ * إِلاّٰ مَنْ أَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ ». (۲)

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل وخبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

یکی از عقل های پرقدرتی که ضررش از حیوانات شرور نیز برای بشر بیشتر بوده، در سوره اعراف به مردم معرفی شده است. قرآن از بلعم باعورا، دانشمند معروف بنی اسرائیل که قلب خود را کنترل نمی کرد، به سگ هار تعبیر کرده است:

۱- (۱)) . عنکبوت، ۴۳: «وَ تِلْکَ الْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ وَ مٰا یَعْقِلُهٰا إِلاَّ الْعٰالِمُونَ ».

۲- (۲)) . شعراء، ۸۸-۸۹.

-«فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث». (۱)

پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می آورد، واگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می آورد.

آیا کسانی که از زمان فتحعلی شاه تا بهمن ۵۷ کشور را به باد دادند انسان های بی سوادی بودند؟ سیصد سال در این کشور قراردادهای استعماری زیادی امضا شد که سند آن ها هم در ایران و هم در انگلستان موجود است. همه این قراردادها را هم مهندس ها و دکترها و رجال باسواد حکومت امضا کرده اند.

در تمام دوره حکومت قاجار، فقط چند نفر این قراردادها را امضا نکردند و در برابر آن ها ایستادند که سرنوشت خوبی هم در انتها نداشتند: یکی قائم مقام فراهانی بود که در باغ بهارستان خفه اش کردند؛ یکی میرزا تقی خان امیر کبیر بود که در حمام فین او را کشتند؛ دیگری شهید شیخ فضل اللّه نوری بود که در تهران به دارش کشیدند؛ و این اواخر هم سید حسن مدرس بود که در تبعید به قتلش رساندند! تنها کسی که از همه قوی تر در برابر گرگ استعمار ایستاد و موفق شد، رهبر کبیر انقلاب اسلامی بود.

۳. اصلاح نفس

اشاره

سومین هدف انبیا اصلاح نفس یا به تعبیر ساده تر: اصلاح اخلاق و آراستن مردم به صفات الهی با تأکید بر اخلاق الهی است. دستورهای مهمی هم که درباره عقل صادر شده نیز، در حقیقت، برای اصلاح قلب و نفس است که این دستورها در قرآن گنجانده شده است.

در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه، نام کتاب هایی که برای اصلاح قلب، عقل و نفس است از الف تا یاء آمده است. کتاب أعیان الشیعه نیز برای

۱- (۱)) . اعراف، ۱۷۶: «وَ لَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» ، نیز جمعه ۵ «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرٰاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهٰا كَمَثَلِ الْحِمٰارِ يَحْمِلُ أَسْفٰاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ ».

شناخت نویسندگانی که از راه قرآن و روایات درباره اصلاح قلب و عقل و نفس چیزی نوشته اند مدد می رساند. به اجمال، پیشنهاداتی که پیامبر، صلی الله علیه وآله، برای اصلاح این سه عنصر به مسلمانان داده اند شامل ۲۴ مسئله است.

سفارش پیامبر (ص) به ترک گناهان

«أوصیک بتقوی اللَّه». (۱)

سفارش می کنم رابطه خود را با همه گناهان، به ویژه گناهان کبیره قطع کنید.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، خطبه ای در نهج البلاغه درباره زهد و ورع و محرمات دارند. ایشان در این خطبه می فرمایند:

به شما سفارش می کنم که با گناهان کبیره قطع رابطه کنید. (۲)

امام صادق، علیه السلام، نیز به صراحت می فرمایند:

گناهان کبیره گناهانی هستند که قرآن مجید به آن وعده حتمی آتش داده است. (۳)

پس، ربا گناه کبیره است؛ زنا گناه کبیره است؛ شراب، قمار، موسیقی حرام، خوردن مال یتیم، و ظلم به حق مردم همه از گناهان کبیره اند.

حکایت روزی حلال با پرهیز از حرام

مردی در مدینه زندگی می کرد که کارش دزدی بود، ولی بروز نمی داد. شب ها دزدی می کرد و صبح قیافه ظاهرالصلاحی داشت. نیمه شب، از دیوار خانه ای بالا رفت. چهار اتاق خانه پر از اسباب زندگی بود و زن سی ساله تنهایی هم در آن زندگی می کرد. با خودش گفت: امشب، سفره ما دو برابر شد. هم خانه را می بریم و هم صاحبخانه را!

در این فکرها بود که یکی از آن برق های الهی به او زد و یک لحظه قیامت خود را مرور کرد: کدام شب هم دزدی کردم و هم به ناموس

۱- ((۱)) . خصال، شیخ صدوق، ص ۵۲۵ (وصیت های پیامبر به اباذر): «...قلت: یا رسول الله: أوصنی، قال: أوصیک بتقوی الله فإنه رأس الامر کله...».

۲- ((۲)) . نهج البلاغة، خطبه ۸۱: «أیها الناس الزهادة قصر الأمل. والشکر عند النعم. والورع عند المحارم. فإن عزب ذلک عنکم فلا یغلب الحرام صبرکم ولا تنسوا عند النعم شکرکم فقد أعذر الله إلیکم بحجج مسفرة، ظاهرة وکتب بارزة العذر واضحة».

۳- ((۳)) . الهدایة، شیخ صدوق، ص ۲۹۸: «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله وسلم: اجتنبوا السبع الموبقات: الشرک بالله، والسحر، وقتل النفس التی حرم الله إلا بالحق، وأکل الربا، وأکل مال الیتیم، والفرار یوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات

المؤمنات»؛ نیز من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۳، ص ۳۸: «عن عبد الله بن أبی یعفور قال: قلت لأبی عبد الله، علیه السلام: بم تعرف عدالة الرجل بین المسلمین حتی تقبل شهادته لهم وعلیهم؟ فقال: أن تعرفوه بالستر والعفاف، وکف البطن والفرج والید واللسان وتعرف باجتناب الکبائر التی أوعد الله عز وجل علیها النار من شرب الخمور، والزنا، والربا، وعقوق الوالدین، والفرار من الزحف وغیر ذلک»؛ نیز ذخیرة المعاد (ط.ق)، محقق سبزواری، ج ۱، ق۲ ، ص۳۰۴ : «عن الفضل بن شاذان فیما کتب به الرضا، علیه السلام، للمأمون ان الکبائر هی قتل النفس التی حرم الله تعالی والزنا والسرقة وشرب الخمر وعقوق الوالدین والفرار من الزحف واکل مال الیتیم ظلما واکل المیتة والدم ولحم الخنزیر وما أهل لغیر الله به من غیر ضرورة واکل الربا بعد البینة والسحت والمیسر وهو القمار والنجس فی المکیال والمیزان وقذف المحصنات واللواط وشهادة الزور والیاس من روح الله والامن من مکر الله والقنوط من رحمة الله ومعونة الظالمین والرکون إلیهم والیمین الغموس وحبس الحقوق من غیر عسر والکذب والکبر والاسراف والتبذیر والخیانة والاستخفاف بالحج والمحاربة لأولیاء الله والاشتغال بالملاهی والإصرار علی الذنوب».

مردم دست دراز کردم؟ در قیامت که فریادرسی نیست، اگر خدا مرا محاکمه کند چه جوابی بدهم؟

با این فکر، از دیوار پایین آمـد و گفت: مولای من! من هر شب به دزدی رفتم و مال مردم را بردم، اما امشب تو فکر مرا بردی! با این حال، خیلی به او سخت گذشت و تا صبح قیافه آن زن در نظرش مجسم می شد.

صبح به مسـجد آمد. مردم به پیامبر گفتند: یا رسول اللّه، خانمی با شما کار دارد. فرمود تا داخل مسجد بیاید. زن گفت: پدر و مادرم مرده اند. خانه ای دارم با چند اتاق پر از اسباب زندگی، اما شوهرم هم مرده است. دیشب شبحی روی دیوار دیدم. نمی دانم خیالاتی شـده ام یا کسی می خواست دزدی کنـد. لطفاً درد مرا درمان کنید! پیامبر، صـلی الله علیه وآله، فرمود: مشـکلت چیست؟ گفت: امشب می ترسم در آن خانه تنها باشم. اگر کسـی زن ندارد، مرا برای او عقد کنید! پیامبر رو به جمعیّت کرد و آن دزد را دید. از او پرسید: زن داری؟ گفت: نه! فرمود: پول داری عروسی کنی؟ زن گفت: آقا، پول نمی خواهم. همین طور خوب است. فرمود: آقا، این خانم را می خواهی؟ آماده ای او را برایت عقـد کنم؟ گفت: هر چه شـما بفرماییـد! پیامبر عقـد را جاری کردند و فرمودند: معطل نشو! دست خانمت را بگیر و برو!

با هم به منزل رفتند. دزد نگاهی به اتاق ها کرد و در حالی که چشـمانش از گریه سرخ شده بود گفت: خانم، آن دزد دیشبی من بودم. برای رضای خدا از شما گذشتم و خدا این گونه به من مرحمت فرمود. (۱)

توصیه هایی از رسول خدا (ص)

- به عهدهاتان وفا کنید، امانت ها را به صاحبانش برگردانید، و خیانت را ترک کنید.

۱- (۱)) . رک: معراج، نوشته علی قرنی گلپایگانی. (مولف)

- در همه جا نرم و آرام حرف بزنید، صدای خود را بلند نکنید.

- به یکدیگر سلام کنید، تکبّر نکنید.

- حقّ همسایگان خود را رعایت کنید.

- کار خوب انجام دهید.

- آرزوهای خود را کم کنید، عاشق آخرت باشید. از قیامت در وحشت باشید.

- به هیچ قیمتی، رابطه خود را با خدا قطع نکنید.

- قرآن را بفهمید.

- تا آخر عمر به کسی فحش و ناسزا ندهید، زیرا دین من دین فحش نیست.

- بترسید از این که از گناهکار اطاعت کنید.

- بترسید از این که از یک دولت عادل اسلامی سرپیچی کنید.

- بترسید از این که فرد راستگویی را تکذیب کنید.

- بترسید از این که انسان دروغگویی را تصدیق کنید.

- خدا را همه جا یاد کنید.

- برای هر گناهی که کردید توبه کنید وعذر بخواهید.

- برای گناهان پنهان باطنی و گناهان آشکار ظاهری توبه کنید. (۱)

این فرهنگ پیامبر، صلی الله علیه وآله، است.

۱- (۱)) . تحف العقول، حرانی، ص ۲۶ (از وصیت های پیامبر، صلی الله علیه وآله، به معاذ بن جبل وقتی که او را به یمن می فرستاد): «...أوصیک بتقوی الله وصدق الحدیث والوفاء بالعهد وأداء الأمانهٔ وترک الخیانهٔ، ولین الکلام وبذل السلام، وحفظ الجار ورحمهٔ الیتیم وحسن العمل و قصر الامل وحب الآخرهٔ والجزع من الحساب ولزوم الایمان والفقه فی القرآن، وکظم الغیظ وخفض الجناح. وإیاک أن تشتم مسلما، أو تطیع آثما، أو تعصی إماما عادلا، أو تکذب صادقا، أو تصدق کاذبا، واذکر ربک

عند كل شجر وحجر، وأحدث لكل ذنب توبة، السر بالسر والعلانية بالعلانية».

۱۵– عمل به دستورات الهی : عامل نجات انسان

اشاره

ص:۲۶۵

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

روایت بسیار مهمی از وجود مقدّس حضرت علی بن موسی الرضا، علیه السلام، درکتاب های مهم شیعه نقل شده است که در آن، حضرت نُه چیز را از نشانه های شیعه می دانند. در ابتدای روایت هم آمده است که اگر کسی این نُه ویژگی را در وجود خود داشته باشد و در حدّ ظرفیت خود برای آن ها تلاش کند، ما او را شیعه واقعی خود می دانیم.

بارها در روایات آمده است طایفه ای که در روز قیامت، اهل نجات هستند شیعیان اند. این مطلب را نیز وجود مقدّس امام ششم، علیه السلام، با نقل آیاتی از قرآن مجید اثبات می کنند. (۱) سبب آن هم این نیست که شیعه برای خود در میان طوایف مختلف بشر امتیاز خاصی قائل است، بلکه عمل به فرهنگ باعظمت شیعه این اقتضا را دارد؛ فرهنگی که کامل و جامع است و از قرآن مجید و دستورات پیامبر، صلی الله علیه وآله، وجود مقدّس ائمه اطهار، علیهم السلام، گرفته شده است.

همه دستورهایی که در این مذهب وجود دارد مثبت، عقلی، اجتماعی

۱- (۱)) پی نوشت . امالی، شیخ صدوق، ص ۶۵۷؛ نیز فضائل الشیعه، شیخ صدوق، ص ۱۶: «عن ابی عبدالله الصادق عن آبائه عن علی قال: قال لی رسول الله، صلی الله علیه وآله: «... یا علی، أنت وشیعتک علی الحوض تسقون من أحببتم وتمنعون من کرهتم، وأنتم الآمنون یوم الفزع الأکبر فی ظل العرش، یفزع الناس ولا تفزعون، ویحزن الناس ولا تحزنون، فیکم نزلت هذه الآیة: إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنیٰ أُولٰئِکَ عَنْهٰا مُبْعَدُونَ . وفیکم نزلت لا یحزنهم الفزع الأکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون؛ یا علی، أنت وشیعتک تطلبون فی الموقف، وأنتم فی الجنان تتنعمون. یا علی، إن الملائکة والخزان یشتاقون إلیکم، وإن حملة العرش والملائکة المقربین لیخصونکم بالدعاء، ویسألون الله لمحبیکم، ویفرحون بمن قدم علیهم منکم کما یفرح الأهل بالغائب القادم بعد طول الغیبة»؛ نیز فضائل الشیعة، شیخ صدوق، ص ۳۱: «یا علی تخرج أنت وشیعتک من قبورکم ووجوهکم کالقمر لیلة البدر وقد فرجت عنکم الشدائد وذهبت عنکم الأحزان تستظلون تحت العرش تخاف الناس ولا تخافون وتحزن الناس ولا تحزنون وتوضع لکم مائدة والناس فی المحاسبة؛ روضة الواعظین، فتال نیسابوری، ص ۱۰۵: «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله، لعلی مبتدیا: ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات أولئک هم خیر البریة. هم أنت وشیعتک ومیعادی، ومیعادکم الحوض إذا حشر الناس حیث أنت وشیعتک شباعا مرویین غرا محجلین»؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان، ج ۲، ص ۳۷۷: «یا فاطمة إن علیاً وشیعته هم الفائزون»؛ ارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۴۱؛ نیز با اختلاف در شرح الأخبار، قاضی نعمان، ج ۳، ص ۴۵۴: «جابر بن یزید، عن محمد بن علی الباقر، علیهماالسلام، قال: «سئلت أم سلمة زوج النبی، صلی الله علیه وآله، عن علی بن أبی طالب، علیه السلام، فقالت: سمعت رسول الله، صلی الله علیه وآله، یقول: إن علیا وشیعته هم الفائزون»؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج ۱، ص ۵۰۷ (دعای ندبه): «وشیعتک علی منابر من نور، مبیضة وجوههم حولی فی الجنة».

و خانوادگی است و هیچ گونه دعوت منفی ای در آن ها وجود ندارد.

هر انسانی که در حدّ ظرفیت خود به این دستورها آراسته باشد، اهل نجات است. شخصی که از اول تکلیف تا لحظه بیرون رفتن از دنیا، عشق به پاکی و خیر، گره گشایی و کمک به مردم، درمان کردن درد آنها، و عبادت داشته و همراه این عشق، به اندازه ظرفیت خود عمل کرده است، چرا اهل نجات نباشد و اگر چنین شخصی اهل نجات نباشد، پس اهل نجات کیست؟

برخورد ابن سینا با نظام العلماء

ابن سینا با نظام العلماء که شخص حسود و بی تربیتی بود برخوردی داشت. این فرد با آن که باسواد بود و موقعیت علمی خوبی هم در جامعه آن روز داشت، تحمّل ابن سینا را نداشت. در حالی که انسان خوب انسانی است که هر وجود شایسته ای را تحمّل کند و بدها را هم به جهت راهنمایی آنها به خوبی تحمّل نماید. اما او از قدرت علمی خود استفاده کرد و به کُفر ابن سینا حکم داد.

تحمّل نداشتن مرض خطرناکی است، به ویژه اگر این مرض به جان غیر متخصصان بیفتد. ابن سینا در جواب نظام العلماء یک رباعی نوشت. ابن سینا، که مانند خواجه نصیر طوسی از حکمای شیعه و بزرگ ترین فیلسوف مشاء کره زمین بود، نوشت:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود.

یعنی به این راحتی حکم به کفر من دادی؟ حال آن که هیچ دری از کفر به روی من باز نیست.

در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود.

اگر من با این مقام علمی کافر شده باشم، پس در همه عالم یک مسلمان هم وجود ندارد.

ص:۲۶۸

اگر شیعه با این قرآن و روایات و فرهنگ، به بهشت نرود، یک نفر هم بهشت رفتنی نیست. این جاست که انسان به امیدی عالی دست پیدا می کند و می فهمد که خدا به او چه عنایتی کرده است. به این معنا که او را در چنین خطی قرار داده است. این جاست که ارزش این فرهنگ و آراسته شدن به آن معلوم می شود.

صفات شیعه در کلام امام رضا (ع)

اشاره

حضرت رضا، علیه السلام، درباره صفات شیعه می فرمایند:

«شیعتنا الذین یقیمون الصلاهٔ ویؤتون الزکاهٔ ویحجون البیت الحرام و یصومون شهر رمضان ویوالون أهل البیت و یتبرئون من أعدائنا أولئک أهل الایمان و التقی...». (۱)

۱. پایداری در نماز

اشاره

شیعیان ما چند برنامه در زندگی خود دارند که تا وقت مرگ به آن ادامه می دهند: اول نماز است که آن را بر پا می دارند، زیرا در قرآن آمده است که انسان های بی نماز اهل جهنم هستند.

در روایتی آمده است که پیامبر، صلی الله علیه وآله، با اصحاب خود از جایی می گذشتند که ناگاه سگ قوی هیکلی به شدت پارس کرد. اصحاب ترسیدند. حضرت فرمود: نترسید، بگذارید پارس کند.

پارس های سگ که تمام شد، حضرت فرمود: این سگ با من حرفی داشت، لذا همین که چشمش به من افتاد گفت (۲): یا رسول اللّه، خدا را شکر که مرا سگ آفرید، ولی انسان بی نماز نیافرید و ما را تکلیف به نماز نکرد. از این رو، راحت هستیم که به ما نگفته نماز بخوان تا شانه بالا بیندازیم و بگوییم نمی خوانیم! سگ هستیم و به نماز دعوت نشده ایم، ولی آنها که به نماز دعوت شده اند و نماز نمی خوانند چه می کنند؟

۱- ((۱)) . فضائل الأشهر الثلاثهٔ، شیخ صدوق، ص ۱۰۵؛ نیز با اختلاف در یک کلمه (که به جای «أعدائنا» «أعدائهم» آمده) در صفات الشیعهٔ، شیخ صدوق، ص ۴.

۲- ((۲)) . (من می توانم برای شما ثابت کنم که انبیا زبان حیوانات را می فهمیدند. اصولاً، پیامبر و امامی که از کل جهان عالم تر نباشد، نه پیامبر است نه امام، لذا او باید به همه عالم اشراف داشته باشد (مولف). نمل، ۱۶: «وورث سلیمان داوود وقال یا أیها الناس علمنا منطق الطیر وأوتینا من کل شیء إن هذا لهو الفضل المبین»؛ نیز بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۳۶۲: «فضیل بن یسار عن أبی عبد الله، علیه السلام، قال کنت عنده إذ نظرت إلی زوج حمام عنده فهدر الذکر علی الأنثی

فقال لی أتدری ما یقول قلت لا ـ قال یقول یا سکنی وعرسی ما خلق أحب إلی منک الا أن یکون مولای جعفر بن محمد»؛ همان، ص ۳۶۳: «أبی احمد عن شعیب بن الحسن قال کنت عند أبی جعفر، علیه السلام، جالسا نسمع صوتا من الفاختة فقال تدرون ما تقول قال تقول فقدتکم فافقدوها قبل ان تفقدکم»؛ همین صفحه: «عن أبی حمزة قال کنت عند علی بن الحسین وعصافیر علی الحایط قبالته یصحن فقال یا با حمزة أتدری ما یقلن قال یتحدثن ان لهن وقت یسالن فیه قوتهن یا أبا حمزة لا تنامن قبل طلوع الشمس فانی أکرهها لک ان الله یقسم فی ذلک الوقت أرزاق العباد وعلی أیدینا یجریها»؛ همین صفحه: «أبی عبد الله، علیه السلام، قال: قال أمیر المؤمنین، علیه السلام، لابن عباس ان الله علمنا منطق الطیر کما علمه سلیمان بن داود ومنطق کل دابة فی بر أو بحر»؛ نیز همین کتاب، ص ۳۶۵:«محمد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر، علیه السلام، یقول یا أیها الناس علمنا منطق الطیر وأوتینا من کل شئ ان هذا لهو الفضل المبین».

حقیقت نماز

شرط نماز طهارت و پاکی است؛ پاکی و طهارت بدن و دل و معده و شهوت و فکر، زیرا گفته اند:

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز.

بعد که وارد نماز می شویم می گوییم:

«الله اکبر».

یعنی محبوب من از همه موجودات شرق و غرب، از همه قدرت ها و قوّت ها، و از همه بود و نبود این عالم بزرگ تر و والاتر است.

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ».

من همراه محبوبم در حرکت هستم؛ من هم عاطفه و مهر دارم؛ من هم محبت و دوستی دارم؛ من هم عشق دارم؛ فرقی نمی کند که طرف من چه مؤمنی است: زن و بچه خودم است یا مردم یا بچه دیگری. من اهل نماز هستم؛ یعنی اهل رحم و محبت و مهربانی هستم.

«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ».

اهل شکر هستم و هیچ نعمتی را حرام نمی کنم.

«اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ».

باز هم اهل رحمت و بخشش هستم.

«مٰالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ».

خودم را در دادگاه الهی حاضر می بینم.

«إِيّٰاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّٰاكَ نَسْتَعِينُ ».

منبع کمک من اوست و پیشانی من بر خاک آستان اوست.

«اِهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِيمَ ».

راه من راه اوست.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ».

راه انبیا.

ص:۲۷۰

«غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضّالِّینَ ».

نه یهودی ام و نه مسیحی ام، در صراط مستقیم هستم؛ نه یهودی که اهل ربا و جاسوسی و حیله و کلک باشم و نه مسیحی که اهل شراب و قمار و عیش و نوش باشم. من بنده خدا هستم.

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ».

باز هم در ارتباط با رحمت خداست.

«قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ * اَللّهُ الصَّمَدُ * لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ * وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ».

حرف من این است:

امروز شاه انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزار، ولی دل بر آن یکی است.

«قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ».

یکتاگو، یکتانگر و یکتابین هستم. به این اندازه عبادت قانع نیستم. رکوع می کنم؛ یعنی مولای من، پشتم برای قبول سنگین ترین مسئولیت ها آماده است.

«سبحان ربی العظیم بحمده».

باز هم قانع نیستم. با همه وجود روی خاک می افتم و می گویم:

«عبدک الضعیف»

مغرور و متکبر نیستم، منافق و مشرک نیستم. من در برابر تو بنده ای خاکی ام.

«سبحان ربی الأعلی وبحمده».

دو بار هم این کار را می کنم که حسابی تواضع خود را نشان دهم. بعد، بلند می شوم و می گویم:

«أشهد أن لا اله الا اللّه وحده لا شریک له»

باز هم یکتابین، یکتانگر و یکتاگو هستم و معلم من هم در این راه فقط رسول گرامی اسلام و اهل بیت اوست.

«وأشهد أن محمداً عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد».

و این چنین گواهی می دهم و درود می فرستم:

«السلام علیك أیها النبی ورحمهٔ الله و برکاته. السلام علینا وعلی عباد اللّه الصالحین. السلام علیکم ورحمهٔ الله وبرکاته».

ایگروه انبیاء و ملائکه، مرا بشناسید! من هم جزو گروه پاکان و از اعضای انجمن شما هستم. من جزو فرقه کفر و زندقه نیستم. شما مرا جزو خود بدانید و در قیامت برای من شهادت دهید.

۲. روزه داران حقیقی

دومین صفت شیعه اهل روزه بودن آن هاست. یعنی زبان، شهوت، چشم و همه اعضای دیگر او روزه اند. آن ها روزه ماه رمضان را در اول هر غروب افطار می کنند و روزه حقیقت خود را روز قیامت و با ورود به بهشت افطار می نمایند. (۱)

۳. حج گزاران

نشانه سوم شیعیان این است که اهل حج هستند:

«یحجون البیت الحرام».

۴. اهل خمس و زکات

اشاره

شیعیان مردم سخاوت مندی هستند که از هر چه خدا به ایشان می دهد انفاق می کنند و اگر وجوهاتی به گردنشان باشد، می پردازند و اهل خمس و زکات هستند. آن ها خیلی هم در این قسمت راحتند، لذا اگر کسی در این باره مریض است، باید زود خودش را درمان کند. چون خمس ملك انسان نیست که تصرف در آن جایز باشد. لذا مصرف آن حرام است.

شخصی که خواست حساب سال خود را بپردازد

تاجری نزد مرحوم کلباسی بزرگ (حدود دویست سال پیش) آمد و

۱- (۱)) . کافی، ج ۴، ص ۶۵؛ نیز با اختلاف کلمات در خصال، صدوق، ص ۴۴: «للصائم فرحتان فرحهٔ عند إفطاره وفرحهٔ عند لقاء ربه».

گفت: آقـا من هر سـال می خواهم خمس خود را حسـاب کنم، ولی نمی شود. امسـال می خواهم حساب کنم. حـدود ده هزار تومـان می شود، امـا نمی توانم بـدهم، چون ده هزار تومان پول زیادی است. من این مبلغ را شـمرده ام و در گاوصـندوقِ خانه پنهان کرده ام. فردا یا پس فردا به منزل ما بیاییـد و دست های مرا با طناب ببندید و این پول را بردارید. هر چه هم من مخالفت کردم توجه نکنید. شما پول را بردارید و ببرید، اما من خودم نمی توانم بدهم.

وقتی مرحوم کلباسی به در منزل او رفت، می خواست ایشان را راه ندهد، اما او مرد مهمی بود و داخل شد. سپس به او گفت: آن ده هزار تومان را با دست خودت بیاور و به من بـده! گفت: کدام ده هزار تومان؟ ما با هم حسابی نداریم و با هم معامله ای نکرده ایم. بعـد هم داد و بیـدادش بلنـد شـد که تو چه آخونـدی هستی؟ تو چه عـالمی هستی؟ مرحوم کلباسـی به چنـد نفر از اطرافیانش اشاره کرد که او را ببندند و کلید را از جیبش در آورند و آن ده هزار تومان را بردارند.

فردای آن روز، آن شخص آمد و گفت: خدا رحمتت کند! مرا راحت کردی. چون اگر خودم بودم نمی دادم!

اگر این جـا یـک نفر مثـل کلباسـی پیـدا شود که از آدم آن پول را بگیرد، خوب است، چون اگر این پول هـا در اموال کسـی بماند، در برزخ و قیامت کسی نیست که آن را از او بگیرد.

برخورد مرحوم کلباسی با مرد مقدّس در حمام

روزی مرحوم کلباسـی وارد حمام شـد (حمام ها در آن زمان به صورت خزینه بود) و دید مرد مقدّسـی برای غسل کردن سـی دفعه زیر آب می رود و بیرون می آید، با این که در اسلام برای غسل ارتماسی یک دفعه فرو رفتن در آب کافی است. مرحوم کلباسی او را صدا زد. شخص تا

چشمش به ایشان افتاد ترسید و گفت: بله، حضرت آیت اللّٰه. گفت: مقلد چه کسی هستی؟ مرد دید اگر بگوید مقلد حضرت عالی، ایشان می گوید در رساله من چنین ننوشته و من این طور فتوا نداده ام، لذا گفت: آقا، من مقلد شیطان هستم! گفت: من که هستم، چرا از من تقلید نمی کنی؟ گفت: آخر من مراعات أعلمیت را می کنم!

در هر صورت، شیعیان اهل خمس و زکات هستند و هر چه هم خمس ناچیز باشد، باز پرداخت می کنند.

۵. شیعیان شیفته اهل بیت اند

شیعیان ما با ما در ارتباط اند:

«ویوالون أهل البیت».

و حکومت و فرهنگ و دستورهای ما را قبول دارند:

۶. از دشمنان ما بیزارند

«ویبرؤون من أعدائنا».

آن ها رو در روی دشمنان ما قرار دارند.

۷. اهل تقوا و ایمان اند

«أولئك أهل الایمان والتقی».

شیعیان ما مؤمن هستند، خدا و قیامت را قبول دارند و اهل تقوا و ایمانند و در امانت خیانت نمی کنند.

۱۶-نقش بصیرت در اندیشه انسان

اشاره

ص:۲۷۷

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

نقل است فرد نابینایی در حرم پیامبر، صلی الله علیه وآله، ایستاده بود که امام باقر، علیه السلام، همراه یکی از یاران بسیار نزدیک خود وارد حرم شدند و به آن مرد فرمودند: با این که اکنون در حرم پیامبر هستیم، جز یک نفر، بقیه مردم ما را نمی بینند:

«وَ تَرٰاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ وَ هُمْ لاٰ یُبْصِرُونَ ». (۱)

آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که نمی بینند.

همراه حضرت می گوید: من آهسته کنار آن نابینا (أبوهاشم مکفوف) آمدم و به او گفتم: أبوهاشم کجایی؟! گفت: در حرم پیامبر عظیم الشأن اسلام. پرسیدم: امام باقر، علیه السلام، کجاست؟ گفت: دو قدمی من ایستاده اند. پرسیدم: او را می بینی؟ گفت: آیا من امام زمان خود را نمی بینم؟ (۲)

معنای بصیرت

«أعمی»، در اصطلاح قرآن، کسی نیست که چشم او کور باشد، بلکه

ص:۲۷۹

۱- (۱) پی نوشت . اعراف، ۱۹۸: «وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدیٰ لاٰ یَسْمَعُوا وَ تَرٰاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ وَ هُمْ لاٰ یُبْصِرُونَ » .

۲- (۲)) . ر.ک: رجال کشی. (مولف)

کسی است که کانال های قلب او رسوب گرفته و به سبب آن چیزی را درک نمی کند. به تعبیر قرآن مجید، چنین شخصی مانند حیوانات است. یعنی همان طور که نمی توان فقه و تفسیر و فلسفه را به حیوانات آموخت، او نیز درکی از کتاب خداوند ندارد.

قرآن کلمات بصیر و أعمی را در مقابل هم قرار داده است؛ مانند نور و ظلمت، روز و شب، و حق و باطل. مسئله مهم در قرآن این است که پروردگار می فرماید:

«وَ مٰا يَسْتَوِي الْأَعْمىٰ وَ الْبَصِيرُ». (۱)

نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یکسان نیستند.

اما سوال این است که این دو در چه چیز مساوی نیستند؟ از آیات دیگر قرآن وروایات و دعاها استفاده می شود که بینایان واقعی و کوردلان در هیچ برنامه ای از برنامه های دنیا و آخرت مساوی نیستند. نمونه مساوی نبودن آنان در قیامت، از چند آیه قرآن استفاده می شود که به آن اشاره می شود:

خداوند در سوره مبارکه هود می فرماید:

«يَوْمَ يَأْتِ لاٰ تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ». (۲)

روزی که چون فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ پس برخی تیره بخت و برخی نیک بخت اند.

قیامت روزی است که هیچ انسانی، جز به اجازه خداوند، حق سخن گفتن در آن را ندارد. یعنی از اولین تا آخرین انسان هیچ یک حق سخن گفتن ندارند و همه زبان ها بسته است. رسول خدا، صلی الله علیه وآله، می فرماید:

اولین کسی که در قیامت بر پروردگار وارد می شود و اجازه سخن گفتن دارد من هستم. (۳)

۱- ((۱)) . فاطر، ۱۹؛ نیز غافر، ۵۸.

۲- ((۲)) . هود، ۱۰۵.

۳- ((۳)) . کافی، ج ۲، ص ۶۰۰: «قال أبو جعفر، علیه السلام: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: أنا أول وافد علی العزیز الجبار یوم القیامهٔ وکتابه وأهل بیتی ثم أمتی، ثم أسألهم ما فعلتم بکتاب الله وبأهل بیتی»؛ نیز محاسن، برقی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ کافی، ج ۱، ص ۴۳۵ (با این اختلاف که از ابی الحسن روایت می کند): «معاویهٔ بن وهب، قال: سألت أبا عبد الله، علیه السلام، عن قول الله تبارک وتعالی: لاٰ يَتَكَلَّمُونَ إِلاّٰ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ قٰالَ صَوٰاباً .َقال: نحن والله المأذون لهم فی ذلک الیوم والقائلون صوابا، قلت: جعلت فداک وما تقولون إذا کلمتم؟ – قال: نمجد ربنا ونصلی علی نبینا ونشفع لشیعتنا فلا یردنا ربنا».

معنای سعادت و شقاوت

در آیه « یَوْمَ یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ »، معنای کلمه «منهم» این است که گروهی از انسان ها سعید و گروهی دیگر شقی اند. این تقسیم بندی پروردگار است که در آن انسان ها به دودسته سعادت مند و بدبخت تقسیم می شوند؛ یعنی گروهی از انسان ها تمام درهای رحمت خدا به رویشان باز و گروهی دیگر همه درهای رحمت به رویشان بسته است. پس، یک مورد از مساوی نبودن در این آیه سوره هود آمده است: «فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ» .

انسانی که همه درهای رحمت خدا به رویش باز است با انسانی که همه درها به رویش بسته است، چگونه مساوی باشند؟ عبارت «وَ ما یَسْتَوِی الْأَعْمیٰ وَ الْبَصِیرُ» نفی مساوات می کند.

قرآن کریم در ادامه آیه سوره هود می فرماید:

«وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ». (۱)

اما نیک بختان [که به توفیق سعادت یافته اند] تا آسمان ها.و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه اند مگر آن چه را مشیّت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است.

آنان که اهل سعادتند تا زمین و آسمان برپاست در بهشت هستند. آسمان ها و زمین تا کی عمر می کنند و برپا می مانند؟ پروردگار می فرماید:

«إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ * وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ * وَ إِذَا الْجِبالُ سُیِّرَتْ * وَ إِذَا الْعِشارُ عُطِّلَتْ * وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ ». (۲)

هنگامی که خورشید را به هم درپیچند. و هنگامی که ستارگان تیره و بی نور شوند. و هنگامی که کوه ها را به حرکت آرند و از جا برکنند. و هنگامی که اموال نفیس و با ارزش رها و بی صاحب شود. و هنگامی که

۱- ((۱)) . هود، ۱۰۸.

۲- ((۲)) . تکویر، ۱-۶.

همه حیوانات وحشی محشور شوند. و هنگامی که دریاها مشتعل و برافروخته گردند.

این آیات نشان می دهند که روزی نظام هستی به هم می ریزد و آسمان ها به هم پیچیده می شوند و ستارگان خاموش می شوند و این ها همه متعلق به قبل از قیامت است. پس چگونه انسان های سعید تا آن زمان در بهشت می مانند در حالی که هنوز وارد آن نشده اند؟ و منظور از آسمان ها و زمین موجود در آیه چیست؟

ناچار، مسئله را باید با استفاده از یکی از آیات سوره ابراهیم حل کرد تا معلوم شود مراد از آسمان ها و زمین چیست که دائمی است و تغییر و تحوّل هم پیدا نمی کند؟

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْوَاحِدِ الْقَهّارِ». (۱)

[در] روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمان ها [به غیر این آسمان ها] تبدیل شوند، و [همه] در پیشگاه خدای یگانه قهّار حاضر شوند.

در روز قیامت، زمین کنونی تغییر می کند و غیر از این زمینی می شود که در آن زندگی می کنیم و آسمان ها هم دچار تغییر می گردند. یعنی خداوند همه آن ها را خراب می کند و به تناسب قیامت بازسازی شان می کند. از آن پس، زمین عمر ابدی پیدا می کند. لذا می فرماید: آسمان ها و زمین جدید همه در محضر پروردگار عالم آشکار می شوند و خودنمایی می کنند.

«وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّهِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ ».

آیا این آسمان و زمین جدید همواره برپاست؟ پاسخ این است که خداوند در آخر آیه می فرماید:

«إِلاّ مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ».

یعنی لطف پروردگار به سعادت مندان ابدی است. پس آن آسمان ها و زمین هم، به اعتبار لطف ابدی پروردگار به انسان، ابدی هستند.

۱- ((۱)) . ابراهیم، ۴۸.

«فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِی النّارِ * خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ». (۱)

اما تیره بختان [که خود سبب تیره بختی خود بوده اند] در آتش اند. برای آنان در آن جا ناله های حسرت بار و عربده و فریاد است. در آن، تا آسمان ها و زمین پابرجاست جاودانه انـد، مگر آنچه را که مشیّت پروردگارت اقتضا کرده است. بی تردیـد، پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می دهد.

آن ها که اهل بـدبختی و شـقاوت هسـتند و همه درهای رحمت به روی شان بسته است در دوزخ ابدی اند. خداوند متعال در سوره هود می فرمایـد: سـعادت سـعادت منـدان از خودشـان نبوده، بلکه اراده خداونـد بوده است، ولی شـقاوت اشـقیا از عمل خودشان بوده است. (۲) سوال این است که چگونه انسان سعادت مند می شود؟ و پاسخ آن است که این سعادت حاصل قرآن نازل شـده، انبیاء فرسـتاده شـده، امامان تعیین شـده از جانب پروردگار، و به مـدد توفیق الهی است. بـدین ترتیب، خداوند همه اسـباب سـعادت را برای انسان فراهم کرده است. به عکس، کسانی که شـقی شدند به دست خود به شـقاوت افتاده اند، زیرا از این فرصت ها درست استفاده نکرده اند:

«ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ وَ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِیدِ». (۳)

این [عذاب] به خاطر فسق و فجور و گناهانی است که خود پیش فرستادید، و گرنه خدا به بندگان ستمکار نیست.

حکمت آفرینش انسان در کلام امام صادق علیه السلام

روزی، یکی از مادّیون (به تعبیر علمی ماتریالیست) نزد حضـرت صادق، علیه السـلام، آمـد و گفت: خداوند انسان را برای چه آفریـده است؟ امام صادق، علیه السـلام، جواب خیلی لطیفی به او دادند، چون در ذهن او ایرادهایی بود که می خواست از نظر خود امام، علیه السلام، را در بحث محکوم کند. امام فرمود:

۱- ((۱)) . هود.

۲- ((۲)) . نساء، ۷۹: «ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ أَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً» .

۳- ((۳)) . آل عمران، ۱۸۲؛ انفال، ۵۱.

«فإن الله خلق خلقا برحمته لرحمته ». (۱)

خداوند انسان را آفرید تا رحمت خود را صرف او کند.

آن مرد دیگر به بحث ادامه نداد، چون می خواست بگوید: خدایی که جهنم را آفریده و در روز قیامت چند میلیارد انسان را در جهنم می ریزد تا به قول شما بسوزند و مار و عقرب به آنان بزنند و با غل و زنجیر جهنم آنان را ببندند، خدای ستمگری است و ما از ظلم فراری هستیم و او را نمی پذیریم. اما چون انسان باسوادی بود تا امام فرمود:

«فإن الله خلق خلقا برحمته لرحمته »، دیگر به بحث ادامه نداد. امام نیز می خواستند به او بفهمانند در قیامت هر کس مبتلا به عذاب شود، به دست خود خود را مبتلاـ و گرفتار کرده است. به همین سبب است که قرآن بدی و زشتی انسان را به خودش نسبت می دهد، اما خوبی ها را از آن خداوند می داند.

در کشور ما، کلاس های قرآن و برنامه های حفظ قرآن و جلسات تفسیر زیاد است. در قم، حقایق قرآن را به فارسی و پنجاه زبان دیگر تهیه و منتشر می کنند، اما عده ای با این که قرآن و مسجد و ماه رمضان و محرم و صفر و محراب و منبر در کنارشان است، از همه این ها متنفرند. در نتیجه، خود را بدبخت کرده و زمینه شقاوت خود را فراهم ساخته اند.

«وَ اللّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّهِ وَ الْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ ». (۲)

و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند.

خداوند انسان ها را به بهشت دعوت می کند. متن این دعوت نامه نیز در قرآن آمده است: «وَ اللّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّهِ وَ الْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ » ، ولی آنان که ضدّ خدا هستند مردم را با فرهنگ خود به جهنم دعوت می کنند:

«أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النّارِ». (۳)

به دعوت این گروه نباید گوش داد، اما اغلب انسان ها به جای این که به آن ها گوش نکنند، به حرف خدا گوش نمی دهند. پس، حق است اگر در

۱- (۱)) . کافی، ج ۴، ص ۴۱: «أبو عبد الله، علیه السلام، لبعض جلسائه: ألاـ أخبرک بشیء یقرب من الله ویقرب من الجنة ویباعد من النار؟ فقال: بلی، فقال: علیک بالسخاء فإن الله خلق خلقا برحمته لرحمته فجعلهم للمعروف أهلا وللخیر موضعا وللناس وجها، یسعی إلیهم لکی یحیوهم کما یحیی المطر الأرض المجدبة أولئک هم المؤمنون الآمنون یوم القیامة».

۲- (۲)) . بقره، ۲۲۱: «وَ لاـ تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتّی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَهٌ مُؤْمِنَهٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَهٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکِینَ حَتّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النّارِ وَ اللّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّهِ وَ الْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ » .

۳- ((۳)) . همان.

قیامت به جهنم بروند. برای همین است که أعمی و بصیر در هویت با هم مساوی نیستند: بصیر سعادت مند و أعمی شقی است.

آیه دیگری نیز در این باره در سوره حدید آمده که نظیر آن با اندک تفاوتی در سوره آل عمران تکرر شده است:

«وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ». (۱)

و به سوی آمرزشی از پروردگار و بهشتی که پهنایش [به وسعتِ] آسمان ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

خدا منتظر است تا بندگان خود را بیامرزد و پاداش توبه و عبادت وخدمت را مغفرت خود قرار داده است. نکته جالب این است که خدا در قرآن طول بهشت را معین نکرده، ولی عرض آن را مشخص فرموده است:

«وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ».

عرض بهشت به اندازه پهنای آسمان هاست و یقین بدانید پهنای آسمان ها را تا أبد کسی نمی تواند محاسبه کند.

آن چه در مغز و فکر نمی گنجد

امام صادق، علیه السلام، می فرماید: در گوشه عالمی از عوالم پروردگار که جزو عوالم معنوی نیست (چون عالم معنوی طول و عرض و حجم ندارد)، دوازده هزار قندیل آویزان است و در هر قندیل دوازده هزار مانند آسمان ها و زمین وجود دارد. (۲)

برای فهم سخن امام، کافی است بدانیم بزرگی آن مقدار از آسمان اول که قابل مشاهده است برابر عدد ۱۶۲ با ۲۲ صفر در جلوی آن بر حسب کیلومتر است. (۳)

هزاران کهکشان در آسمان هست که یکی از آن ها کهکشان راه شیری

۱- ((۱)) . آل عمران، ۱۳۳.

۲- ((۲)) . رک: هیئت و اسلام، سید هبة الله شهرستانی، ترجمه سید هادی خسروشاهی. (مولف)

۳- ((۳)) . رک: تاریخچه زمان، استفان ویلیام هاوکینگ، ص ۲۶. بدین ترتیب، بزرگی جهانی که تا به حال آن را مشاهده کرده ایم در حدود ۱۷۲ میلیارد سال نوری است.

است. تا به حال، کسی نتوانسته طول این کهکشان را محاسبه کند، ولی درباره عرض آن گفته اند که اگر کسی بخواهد از این سو به آن سوی این کهکشان با سرعت نور سفر کند (در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر) دو میلیون سال طول خواهد کشید. این کهکشان میلیون ها منظومه در خود دارد که یکی از آن ها منظومه شمسی است که ما در آن هستیم و مرکب از خورشید و مریخ و زهره و زحل و مشتری و زمین و اورانوس و نپتون و پلوتون است. زمین سالی یک بار به دور خورشید می گردد و پلوتون هر ۸۲ سال یک بار. این حجم عظیم تنها جزئی از یک کهکشان است که در آن هزاران منظومه کشف کرده اند.

بنا بر آن چه گذشت، معلوم می شود هیچ کس نمی تواند پهنای بهشت و آسمان ها و زمین را بشناسد. به راستی، خداوند چه قدرتی دارد که همه این ها را بی هیچ ستونی به پا داشته است؟

بهشتی که پهنای آن به اندازه پهنای تمام آسمان ها و زمین است جای سعادت مندان است، اما قرآن درباره اهل جهنم می گوید:

«فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ ». (۱)

پس جایگاه و پناهگاهش هاویه است.

هاویه یکی از نام های جهنم است. کلمه «ام» به معنی قبر است، اما نه قبری که بدن را راحت در آن جای دهند، زیرا جهنمی ها را با فشار در آن جای می دهند.

فرق بینا و کوردل در قیامت

فرق دیگر اعمی و بصیر در این است که اهل بهشت:

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ ». (۲)

هستند. یعنی در زندگی خوش و پسندیده ای به سر می برند و در حیات جاویدان اند. اما قرآن می فرماید: کسی که اهل جهنم است:

۱- ((۱)) . قارعه، ۹.

۲- ((۲)) . قارعه، ۷؛ حاقة، ۲۱.

«لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى » (۱)

در آن جـا نه می میرد و نه زنـدگی می کنـد. به درسـتی معلوم نیست این نوع زنـدگی (بین زنـده بودن و مردن) چیست و چه کیفیتی دارد.

هم چنین، در قیامت قیافه بدکاران از همه سیاه تر و از هر حیوانی زشت تر است:

«فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ کَفَرْتُمْ بَعْدَ إِیمَانِکُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ ». (۲)

اما آنان که چهره هایشان سـیاه شـده [به آنان گوینـد:] آیا پس از ایمانتان کافر شدیـد؟ پس به کیفر آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید.

به تعبیر قرآن، قیافه اهل ایمان و بصیرت بیضاء (درخشان) است:

«وَ أَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ». (۳)

و اما آنان که چهره هایشان سپید گشته، همواره در رحمت خدایند و در آن جاودانه اند.

در آیات مربوط به حضرت موسی، علیه السلام، آمده است:

«وَ اضْمُمْ یَدَکَ إِلَی جَنَاحِکَ ». (۴)

دست را به زیر جامه خود ببر.

وقتی حضرت این کار را کرد، نور سفید درخشنده و لذت بخشی از دست او ساطع شد:

«فَإِذَا هِیَ بَیْضَاءُ لِلنَّاظِرِینَ ». (۵)

قیافه های اهل بهشت درخشان و لذت بخش و به تعبیر پیامبر، صلی الله علیه وآله،

«کالقمر فی لیلهٔ البدر» (۶) ی عنی مانند ماه شب چهارده است.

در قیامت، همه قیافه ها عوض می شوند و بعضی در کمال زیبایی و بعضی دیگر در کمال زشتی است.

برای اهل بهشت، همدم یا به تعبیر قرآن زوج هایی در بهشت آفریده

۱- ((۱)) . أعلی، ۱۳.

۲- ((۲)) . آل عمران، ۱۰۶: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ » .

۳- ((۳)) . آل عمران، ۱۰۷.

۴- ((۴)) . طه، ۲۲: «وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ » .

۵- ((۵)) . اعراف، ۱۰۸: « وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ » ؛ نيز طه، ۲۲: «وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ » ؛ شعراء، ۳۳: «وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ » ؛ نمل، ۱۲: «وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ » ؛ قصص، ۳۲: «اُسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ » .

۶- ((۶)) . امالی، شيخ مفيد، ص ۷۵: «عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله، صلی الله عليه وآله: المتحابون فی الله عز وجل عل أعمدة من ياقوت احمر فی الجنة، يشرفون علی أهل الجنة، فإذا اطلع أحدهم ملأ حسنه بيوت أهل الجنة، فيقول أهل الجنة، اخرجوا ننظر المتحابين فی الله عز وجل، فيخرجون فينظرون إليهم أحدهم وجهه مثل القمر فی ليلة البدر، علی جباهم: هؤلاء المتحابون فی الله عز وجل»؛ نيز العمدة، ابن بطريق، ص ۳۷۱: «جعفر بن محمد، قال: حدثنی محمد بن علی، قال: حدثنی علی بن الحسين، قال: حدثنی الحسين بن علی، قال: حدثنی علی بن أبی طالب، عليه السلام، عن رسول الله، صلی الله عليه وآله، قال: يا علی أن شيعتنا يخرجون من قبورهم يوم القيامة علی ما بهم من العيوب والذنوب، وجوههم كالقمر فی ليلة البدر، وقد فرجت عنهم الشدائد وسهلت لهم الموارد...»؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص۳۳: «قال الصادق، عليه السلام: كانت الروح فی رأس آدم، عليه السلام، مائة عام، وفی صدره مائة عام، وفی ظهره مائة عام، وفی فخذيه مائة عام، وفی ساقيه وقدميه مائة عام، فلما استوی آدم، عليه السلام، قائماً أمر الله الملائكة بالسجود، وكان ذلك بعد الظهر يوم الجمعة، فلم تزل فی سجودها إلی العصر، فسمع آدم، عليه السلام، من ظهره نشيشاً كنشيش الطير، وتسبيحاً و تقديساً، فقال آدم: يا رب وما هذا؟ قال: يا آدم هذا تسبيح محمد العربی سيد الأولين و الآخرين، ثم إن الله تبارك وتعالی خلق من ضلعه الأعوج حواء وقد أنامه الله تعالی، فلما انتبه رآها عند رأسه، فقال: من أنت؟ قالت: أنا حواء، خلقنی الله لك، قال: ما أحسن خلقتك! فأوحی الله إليه: هذه أمتی حواء وأنت عبدی آدم، خلقتكما لدار اسمها جنتی، فسبحانی واحمدانی، يا آدم اخطب حواء منی وادفع مهرها إلی، فقال آدم: وما مهرها يا رب؟ قال: تصلی علی حبيبی محمد، صلی الله عليه وآله، عشر مرات، فقال آدم: جزاؤك يا رب علی ذلك الحمد والشكر ما بقيت، فتزوجها علی ذلك، وكان القاضی الحق، و العاقد جبرئيل، والزوجة حواء، والشهود الملائكة، فواصلها، وكانت الملائكة يقفون من وراء آدم، عليه السلام،، قال آدم، عليه السلام،: لأی شئ يا رب تقف الملائكة من ورائی؟ فقال: لينظروا إلی نور ولدك محمد، صلی الله عليه وآله،، قال: يا رب اجعله أمامی حتی تستقبلنی الملائكة، فجعله فی جبهته، فكانت الملائكة تقف قدامه صفوفا، ثم سأل آدم، عليه السلام، ربه أن يجعله فی مكان يراه آدم، فجعله فی الإصبع السبابة، فكان نور محمد، صلی الله عليه وآله، فيها، ونور علی، عليه السلام، فی الإصبع الوسطی، وفاطمة، عليهاالسلام، فی التی تليها، والحسن، عليه السلام، فی الخنصر، والحسين، عليه السلام، فی الابهام، وكانت أنوارهم كغرة الشمس فی قبة الفلك، أو كالقمر فی ليلة البدر، وكان آدم، عليه السلام، إذا أراد أن يغشی حواء يأمرها أن تتطيب وتتطهر، ويقول لها: يا حواء الله يرزقك هذا النور ويخصك به، فهو وديعة الله وميثاقه، فلم يزل نور رسول الله، صلی الله عليه وآله، فی غرة آدم، عليه السلام، حتی...».

شده است که وصف آن ها در سوره الرحمن چنین آمده است:

«لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰ جَانٌّ ». (۱)

و پیش از آنان دست انس و جنی به آنان نرسیده است.

در سوره واقعه نیز آمده است:

«عُرُباً أَتْرٰاباً». (۲)

عشق ورز به شوهران و هم سن و سال با همسران.

عُرب أتراب، در اصطلاح عرب، دختران جوان زیبایی را گویند که جز به همسر ویژه بهشتی خود تا أبد به کسی عشق نمی ورزند؛ یعنی خیال بهشتی از هر نظر راحت است؛ اما همدم اهل دوزخ:

«عَلَيْهٰا مَلاٰئِكَةٌ غِلاٰظٌ شِدٰادٌ». (۳)

فرشتگانی هستند که در اوج عصبانیت و سخت گیری اند و اهل دوزخ را به انواع شکنجه ها زجر می دهند. خدای تعالی می فرماید:

«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ طُوبىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ ». (۴)

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، برای آنان زندگی خوش و با سعادت و بازگشتی نیک است.

پیامبر، صلی الله علیه وآله، می فرمایند: وقتی پروردگار بهشت را آفرید، نگاهی به آن کرد و فرمود:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ » ؛ بی تردید، مؤمنان رستگار شدند. بعد فرمود: خوشا به حال کسانی که در تو قرار می گیرند! (۵)

با این وصف، ما باید خوشحال باشیم از این که در ارتباط با پروردگار و ائمه و انبیای او هستیم.

حرمت شیعه در نظر ائمه

در میان اصحاب حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، مرد دانشمند و آگاهی بود که در ایام نوجوانی محضر مبارک حضرت صادق، علیه السلام، را نیز درک کرده بود و در ۳۵ سالگی از دنیا رفت. امام

۱- (۱)) . الرحمن، ۷۴؛ نیز با جمله ای بیشتر در همان سوره، ۵۶: «فِيهِنَّ قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰ جَانٌّ » .

۲- ((۲)) . واقعه، ۳۷.

۳- ((۳)) . تحریم، ۶: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلاَئِكَةٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لاَ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ » .

۴- ((۴)) . رعد، ۲۹.

۵- ((۵)) . المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۴، ص ۹۹: «أبی سعید الخدری عن النبی، صلی الله علیه وآله، قال: إن الله خلق جنة عدن وبناها بیده لبنة من ذهب ولبنة من فضه وجعل ملاطها المسک وترابها الزعفران وحصباءها اللؤلؤ ثم قال لها تکلمی فقالت قد أفلح المؤمنون فقالت الملائکة طوبی لک منزل الملوک»؛ نیز تفسیر قمی، ج۲، ص۸۸: «الصادق، علیه السلام، قال: لما خلق الله الجنة قال لها: تکلمی فقالت: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ »؛ جامع البیان، إبن جریر طبری، ج ۱۸، ص ۳؛ الدر المنثور، سیوطی، ج ۵، ص ۲: «عن أبی العالیة، قال: لما خلق الله الجنة قال: قد أفلح المؤمنون فأنزل الله به قرآنا».

صادق، علیه السلام، برای او احترام ویژه ای قائل بود، تا حدّی که نوشته اند احترام حضرت به او در زمانی که هنوز مو در صورتش نروئیده بود، سبب پرسش دیگران قرار گرفت؛ زیرا آن حضرت مانند ریش سفیدان شیعه به او احترام می گذاشت.

ائمه ما برای شیعه احترام فراوانی قائل بودند. در روایتی از کتاب کم نظیر کامل الزیارات، در باب ارزش دادن به شیعه، از حضرت صادق، علیه السلام، می خوانیم:

«نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبیح». (۱)

کسی که در مصائب ما اندوهناک باشد یا در رنج شیعه ما غصه دار شود، تسبیح کرده است.

ریش سفیدها می دیدند که حضرت صادق، علیه السلام، و بعد از ایشان امام موسی بن جعفر، علیه السلام، به این جوان احترام ویژه ای می گذارند. لذا گفتند: ما هم مؤمن و شیعه هستیم و امام ما را نیز قبول دارند. پس چگونه به ما این همه احترام نمی گذارند؟

البته، کار امام کار خدایی است و جای پرسش ندارد. با این حال، امام جواب دادند: این احترام به سبب علم اوست، زیرا از همه شما داناتر است. (۲) این است که در روایات آمده گناه غیبت عالم دو برابر دیگران است؛ (۳) مانند گناه زنان پیامبر که دو برابر دیگران است. (۴)

به هر حال، این بزرگوار روایتی دارد که طلای ناب است و از آن روایاتی است که درباره آن گفته اند:

«أن یُکتب هذا القول بالذهب». (۵)

سزاوار است این سخن با طلا نوشته شود.

امتیاز شیعه در آخرت

امام موسی بن جعفر، علیه السلام، ویژگی های شیعه را چنین برشمرده اند:

قیامت جای زائران پیامبر و حضرت زهرا و امام مجتبی و امام زین

۱- ((۱)) . امالی، شیخ مفید، ص ۳۳۸؛ نیز با اختلاف اندک در کافی، ج ۲، ص ۲۲۶: «أبان بن تغلب، عن أبی عبد الله جعفر بن محمد، علیهماالسلام، قال: نفس المهموم لظلمنا تسبیح، وهمه لنا عبادة، وکتمان سرنا جهاد فی سبیل الله. ثم قال أبو عبد الله، علیه السلام: یجب أن یکتب هذا الحدیث بالذهب».

۲- ((۲)) . احتمالاً این شخص هشام بن حکم هست که در میان اصحاب جایگاه ویژه ای داشته: چهارده نور پاک (فارسی)، دکتر عقیقی بخشایشی، ج ۹، ص ۱۲۲۰: «هشام بن حکم یکی دیگر از شاگردان با فضیلت و سخنگوی توانا از تربیت یافتگان

امام ششم و هفتم، علیه السلام، می باشد که عمر خود را در راه مبارزه و دفاع از اهل بیت طهارت و عصمت صرف نمود و دشمنان و مخالفین را با سلاح علم و منطق و حربه فضیلت و دانش، منکوب و محکوم نمود. او در مناظرات متعددی شرکت جست و پیروزی نهائی را در همه جا به دست آورد. سکونت او در بغداد در محله کرخ بوده است و به شغل تجارت می پرداخت. نخست متمایل به فرقه جهمیه بود که متمایل به جبر و سلب قدرت از انسان بود. در اثر تماس با امام ششم و کسب فیض از محضر او توانست خود را از اوهام و سفسطه ها نجات داده و به حقیقت و واقعیت گرایش و تمایل پیدا نماید و مس وجود خود را تبدیل به طلا نماید و دوره تکمیلی خود را در مکتب امام طی نماید و از فارغ التحصیلان مبرز آن مکتب درآید و افراد فراوانی را به شاهراه هدایت و سعادت سوق دهد و اندوخته های علمی خود را به صورت بیان و بنان، در اختیار دیگران قرار دهد، امام صادق، علیه السلام، در حق او فرمود: تو در مدافعات خود نسبت به اهل بیت مؤید و منصور از جانب پروردگار عالم هستی. و این فضیلت در حق او کافی است».

۳- (۳)) . کافی، ج ۱، ص ۴۷: «حفص بن غیاث، عن أبی عبد الله، علیه السلام، قال: قال: یا حفص یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد»؛ نیز کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۰، ص ۱۵۲: «خیار أمتی علماؤها، وخیر علماءها رحماؤها ألا وإن الله تعالی لیغفر للعالم أربعین ذنبا قبل أن یغفر للجاهل ذنبا واحدا».

۴- (۴)) . احزاب، ۳۰-۳۱: «یَا نِسَاءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ یُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَیْنِ وَ کَانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیراً * وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحاً نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً کَرِیماً» .

۵- (۵)) . امالی، شیخ مفید، ص ۳۳۸؛ نیز با اختلاف اندک در کافی، ج ۲، ص ۲۲۶: «أبان بن تغلب، عن أبی عبد الله جعفر بن محمد، علیهماالسلام، قال: نفس المهموم لظلمنا تسبیح، وهمه لنا عبادة، وکتمان سرنا جهاد فی سبیل الله. ثم قال أبو عبد الله، علیه السلام،: یجب أن یکتب هذا الحدیث بالذهب».

العابدین و امام باقر و امام صادق، علیهم السلام، و زائران من است؛ اما جای زائران پسرم رضا، علیه السلام، با زائران دیگر فرق دارد و جایگاه زائران او بالاتر از زائران ماست. (۱)

برخورد سرد امام صادق (ع) با بی احترامی کننده به شیعیان

امام صادق، علیه السلام، در مجلسی نشسته بودند که یکی از شیعیان وارد شد، ولی حضرت او را تحویل نگرفتند و برخورد سردی با او کردند. او که انتظار چنین برخوردی را نداشت، عرض کرد: یابن رسول اللّه، عمل ناپسندی از من سر زده که موجب ناراحتی شما شده است؟ فرمودند: بله! گفت: چه کار کرده ام؟ حضرت فرمودند: امسال، در مسیر حج، در اثر گرمای هوا، مرکب یکی از شیعیان ما خسته شد و نتوانست صاحب خود را حمل کند. لاجرم، او پیاده شد و مقدار زیادی در گرما راه رفت. تو حتی به این شیعه تعارف نکردی که سوار مرکبت شود! آیا تو شیعه هستی که من با تو گرم رفتار کنم؟ (۲)

دقت شود! او فقط یک پیاده را سوار نکرده بود، نه این که ده میلیون مال از شیعه ای خورده یا همسر شیعه خود را درخانه زجر داده باشد تا مجبور شود مَهریه خود راببخشد و طلاق بگیرد یا با پدر و مادرش بدرفتاری کرده باشد... . حضرت برای چنین خطایی به او عتاب می کنند که تو شیعه هستی؟!

دنیا در نظر کوردلان و روشن دلان

هُشام بن حکم می گوید: موسی بن جعفر، علیه السلام، به من فرمودند:

«یا هشام ان لقمان قال لابنه».

ای هشام، لقمان به پسرش فرمود:

«یا بُنی ان الدنیا بحر عمیق قد غرق فیها عالم کثیر».

پسرم، این دنیا دریای عمیقی است که امت های زیادی در آن غرق شده اند.

۱- (۱)) . کافی، ج ۴، ص ۵۸۵؛ نیز با اختلاف اندک در دو سند: امالی، شیخ صدوق، ص ۱۸۲؛ و کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص ۵۱۱: «عن أبی الحسن موسی بن جعفر، علیهماالسلام، قال: من زار قبر ولدی کان له عند الله کسبعین حجة مبرورة، قال: قلت: سبعین حجة، قال: نعم وسبعمائة حجة، قلت: وسبعمائة حجة، قال: نعم وسبعین الف حجة، قلت: وسبعین الف حجة، قال: رب حجة لا تقبل، من زاره وبات عنده لیلة کان کمن زار الله فی عرشه. قلت: کمن زار الله فی عرشه، قال: نعم، إذا کان یوم القیامة کان علی عرش الله أربعة من الأولین وأربعة من الآخرین، اما الأربعة الذین هم من الأولین فنوح وإبراهیم وموسی وعیسی، علیهم السلام، واما الأربعة الذین من الآخرین فمحمد وعلی والحسن والحسین، علیهم السلام، ثم یمد المضمار فیقعد معنا: من زار قبور الأئمة، علیهم السلام، الا ان أعلاهم درجة وأقربهم حبوة من زار قبر ولدی علی، علیه السلام».

۲- (۲)) . رک: بحارالانوار، باب کمک و محبت به مومن. (مولف)

قوم نوح و عـاد و ثمود و لوط و اصـحاب رسّ و اقوام دیگر مثل خانـدان پهلوی و مغول و تیمور و ... در این دریا غرق شدنـد. تنها کسـی در این دریا غرق نمی شود که دسـتش به خـدا بنـد باشـد و خـدا او را به تعبیر علی، علیه السـلام، در دعای کمیل با رحمت خود نگه دارد:

«واحفظنی برحمتک».

تنهـا اوست که غرق نمی شود، هر چنـد در این دریـا گرفتار امواج خطرناک شود. زیرا متمسک به خـدا و قرآن و امامان غرق شدنی نیست.

«فلتکن سفینتک فیها تقوی اللّٰه وحشوها الایمان».

اگر می خواهی در این دنیا غرق نشوی، کشتی خودت را تقوا و بار آن را ایمان قرار بده.

تقوا خودداری کردن از گنـاه است. در قرآن، از گناه به «اوزار» تعبیر شـده است که جمع «وزر» به معنی بار سـنگین است. اگر در دریا بار کسـی سـنگین باشد، فرو می رود، اما اگر سـبکبار وارد دریا شود یا شنا کند و یا با کشتی برگردد، غرق نمی شود. در قیامت، پل صراط طاقت بار گناه را ندارد. لذا پُل می شکند و کسی که بر آن ایستاده در جهنم فرو می رود.

«وشراعها التوکل».

بادبان این کشتی را که برای این که در این دریا سرگردان نشوی، توکل و اعتماد به خدا قرار بده. قرآن می فرماید:

«وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ». (۱)

پس باید توکل کنندگان فقط بر خدا توکل کنند.

«و قیمها العقل ».

عقل را کشتیبان قرار بده.

«و سکانها الصبر». (۲)

لنگر این کشتی را استقامت در برابر مشکلات و پیشامدها قرار بده.

یعنی اگر اهل تقوا و توکل و صبر و عقل و ایمان باشی، از این دریا به

۱- (۱)) . آل عمران، ۱۲ و ۱۶؛ مائده، ۱۱؛ توبه، ۵۱؛ ابراهیم، ۱۱؛ مجادله، ۱۰؛ و تغابن، ۱۳.

۲- (۲)) . کافی، ج ۱، ص ۱۶: «یا هشام إن لقمان قال لابنه: تواضع للحق تکن أعقل الناس، وإن الکیس لدی الحق یسیر، یا بنی إن الـدنیا بحر عمیق، قـد غرق فیهـا عـالم کثیر فلتکن سـفینتک فیهـا تقوی الله، وحشوهـا الإیمان وشـراعها التوکل، وقیمها العقل ودلیلها العلم، وسکانها الصبر».

آسانی عبور می کنی و در آن سو به آغوش رحمت خدا می رسی، ولی اگر این ها را نداشته باشی، غرق شدنت قطعی و مسلّم است.

بصیرت از دیدگاه قرآن

قرآن کریم بحث بسیار مهم و ریشه داری را درباره بصیر وأعمی مطرح فرموده است. برای أهل حقیقت نیز ثابت و یقینی است که آن چه در ظاهر انسان می گذرد، در باطن او هم می گذرد. امیرالمؤمنین، علیه السلام، می فرماید:

همان طور که جسم انسان بیمار می شود، باطن انسان هم بیمار می شود. (۱)

یعنی همان طور که انسان از چشم ظاهر برخوردار است، از چشم باطن هم برخوردار است. پس، همان طور که ممکن است یک نفر کور باشد و اشیا را در ظاهر نبیند، ممکن است باطن یک نفر هم کور باشد و حقایق را نبیند. مایه های دید باطن به همه انسان ها داده شده و علاج کوری باطن امکان پذیر است که شاهد آن توبه واقعی تائبان عالم است. آری، افرادی که جدای از حق می زیستند و به حق فکر نمی کردند و گوش آن ها به تعبیر قرآن، دچار بیماری «وقر» و سنگین بود، با توبه به راه حق برگشتند و بیماری های باطنی شان درمان پذیرفت. (۲)

سیزده سال تمام، پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، حکیمانه ترین و زیباترین حرف ها را زدند، ولی بعضی گویی کر بودند و آن گونه که باید صدای ایشان را نمی شنیدند.

حکایت نجات حر بن یزید بر اثر بصیرت

حرّ بن یزید ریاحی کسی است که با فکر کردن به حق برگشت، چرا که گوینده ای در لشکر عمر سعد نبود که حق را بگوید. خود او هم در سپاه امام نبود تا صدای حق را بشنود. پس، او تنها با کمک عقل توانست به

۱- ((۱)) . نهج البلاغه، حکمت ۳۸۸:«ألا وإن من البلاء الفاقهٔ. وأشد من الفاقهٔ مرض البدن. وأشد من مرض البدن مرض القلب. ألا وإن من النعم سعهٔ المال، وأفضل من سعهٔ المال صحهٔ البدن، وأفضل من صحهٔ البدن تقوی القلب».

۲- ((۲)) . انعام، ۲۵: «وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ وَ جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّهً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها حَتّی إِذا جاؤُکَ یُجادِلُونَکَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ » ؛ نیز اسراء، ۴۶: «وَ جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّهً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِذا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلی أَدْبارِهِمْ نُفُوراً» ؛ کهف، ۵۷: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ بِآیاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَ نَسِیَ ما قَدَّمَتْ یَداهُ إِنّا جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّهً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَی الْهُدی فَلَنْ یَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً» ؛ لقمان، ۷: «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا وَلّی مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِیمٍ ».

سعادت برسد. (۱) عقل به انسان توجه لازم را می دهد تا انسان از حال غفلت درآید و با اندیشه به این نقطه برسد که کارش باطل است. مگر بیداری بیش از این هم معنایی دارد؟

حر نیز با استفاده از فکر خود باطل را رها کرد و به حق گروید و با این کار، آبرویی عرشی و ملکوتی کسب کرد. این انسان کوردل که با نهیب اندیشه بیدار شد، بعد که خدمت امام حسین، علیه السلام، رسید مورد احترام قرار گرفت و بنا شد با اذن آن حضرت به میدان برود و از حق دفاع کند.

حر عرض کرد: یابن رسول اللّه، پیش از کشته شدن مطلبی از شما بپرسم؟ فرمودند: چه شده؟ گفت: درکوفه وقتی دستور دادند جلوی شما را بگیرم و دستور آنان را پذیرفتم، آماده سفر شدم. ناگاه، صدایی شنیدم که گفت: ای حُر، تو را به بهشت بشارت می دهم! این صدا چه صدایی بود؟ امام فرمودند: صدای حق را شنیده ای. آن صدا تو را به بهشت بشارت داد و حال که به میدان می روی به آن بشارت می رسی.

البته، کسی مانند حر این قدر لیاقت دارد که آن صدا را می شنود، بقیه انسان ها هم این صدا را در قرآن کریم می بینند. (۲) خداوند در قرآن به تائبان واقعی وعده بهشت داده و درباره وعده خود فرموده است:

«إِنَّ اللّهَ لاٰ یُخْلِفُ الْمِیعٰادَ». (۳)

مسلماً، خدا خلف وعده نمی کند.

این دلیل بر این حقیقت است که اگر کسی، با جدایی از حق، به کور شدن دیدِ ملکوتی خود کمک کند، امکان درمان این کوری وجود دارد که مجموعه آن را در قرآن توبه نام کرده اند. (۴) البته، توبه این نیست که بخواهیم پرونده آلوده گذشته مان را با گفتن أستغفر اللّه پاک کنیم، بلکه توبه فرآیند بسیار زیبایی دارد.

۱- ((۱)) . إرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۹: «فقال له المهاجر: إن أمرک لمریب، والله ما رأیت منک فی موقف قط مثل هذا، ولو قیل لی: من أشجع أهل الکوفهٔ ما عدوتک، فما هذا الذی أری منک؟! فقال له الحر: إنی والله أخیر نفسی بین الجنهٔ والنار، فوالله لا أختار علی الجنهٔ شیئا ولو قطعت وحرقت».

۲- ((۲)) . توبه، ۱۱۱: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْرٰاهِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بٰایَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ » .

۳- ((۳)) . آل، عمران ۹؛ رعد، ۳۱.

۴- ((۴)) . نساء، ۱۷: «إِنَّمَا التَّوْبَهُ عَلَى اللّهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهٰالَهٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیبٍ فَأُولٰئِکَ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَ کٰانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً» .

یکی از کارهای جالبی که علمای شیعه کرده اند و در میان اهل سنّت ندیده ام این است که برای موضوع توبه کتاب مستقل نوشته اند که از جمله آن ها کتاب توبه مرحوم ملا محسن فیض کاشانی است. اگر کسی به این کتاب دل بدهد، متوجه می شود که توبه چه پیکره باعظمتی دارد.

نقل است که روزی، شخصی به امام صادق، علیه السلام، عرض کرد: می خواهم توبه کنم! فرمود: بگذار اول من توبه را معنا کنم. بعد فرمودند: توبه یعنی بی دین مسلمان واقعی شود. (۱)

اگر فرد بی دینی بخواهد به اسلام بگرود، چه تحوّلاتی باید در زندگی اش صورت دهد تا او را مسلمان بگویند؟ ابتدا، باید از همسر خود که نمی خواهد مسلمان شود دست بردارد؛ از بچه و شریک دست بردارد؛ شراب و گوشت خوک را باید ترک کند؛ نماز بخواند و به مکه برود و خمس و زکات بدهد. این شرط توبه است.

حقیقت توبه

روزی، امیرالمؤمنین، علیه السلام، جوان گناهکاری را دید که «أستغفر الله» می گوید. ایشان ناراحت شد و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! فکر کرده ای توبه این است؟ (۲)

توبه حقیقی این است که انسان لباس زندگی سابقش را دور بریزد و لباس تازه به تن کند و در این مسیر باید مرارت های زیادی را به تن بخرد. این نشان می دهد که کورباطنی درمان پذیر است. لذا اگر کورباطن بگوید توبه من فایده ندارد، قرآن آن را کفر می داند. خداوند راضی نیست حتی یک نفر هم در لجنزار اندیشه باطل خود دست و پا بزند:

«وَ لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ». (۳)

و خداوند کفر را برای بندگانش نمی پسندد.

وقتی خداوند راضی نیست کسی در کفر خود باقی بماند، معنی اش این

۱- (۱)) . مشابه روایت: کنز العمال، متقی هندی، ج ۴، ص ۲۳۲: «التوبة من الذنب أن لا تعود إلیه أبدا». اصل روایت نیز به فرموده مولف محترم در باب توبه کتاب بحار هست.

۲- (۲)) نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷: «(لقائل قال بحضرته أستغفر الله): ثکلتک أمک أتدری ما الاستغفار؟ الاستغفار درجة العلیین. وهو اسم واقع علی ستة معان: أولها الندم علی ما مضی. والثانی العزم علی ترک العود إلیه أبدا. والثالث أن تؤدی إلی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله أملس لیس علیک تبعة. والرابع أن تعمد إلی کل فریضة علیک ضیعتها فتؤدی حقها. والخامس أن تعمد إلی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالأحزان حتی تلصق الجلد بالعظم وینشأ بینهما لحم جدید. والسادس أن تذیق الجسم ألم الطاعة کما أذقته حلاوة المعصیة فعند ذلک تقول أستغفر الله».

٣- (٣)) . زمر، ٧: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنْكَم وَ لاَ يَرْضىٰ لِعِبَادِهِ الْكَفْرَ وَ إِنْ تَشْكَرُوا يَرْضَهُ لَكَمْ وَ لاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أَخْرىٰ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُم مَرْجِعُكُم فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنْتُم تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

است که نجات از کفر و کورباطنی ممکن است. زیرا اگر چنین کاری ممکن نبود، خداونـد می فرمود: کسانی که گناهکارند باید به جهنم بروند، در حالی که می فرماید همه گناهکاران می توانند توبه کنند و خود را اهل نجات قرار دهند. این مطلب از دقایق و اشارات ظریف قرآن کریم است.

علت های از بین رفتن بصیرت

پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، می فرماید: همان طورکه در سر دو چشم قرارداده اند، در قلب هم دو چشم برای یافتن حقایق گذاشته اند. (۱) ما چشم قلب خویش را با نیت ها و کارها و کسب مال های نامشروع و حرام کور می کنیم و اگر با این کوری از دنیا برویم، در قیامت هم با همین کوری محشور می شویم:

«وَ مَنْ کانَ فِی هٰذِهِ أَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمیٰ وَ أَضَلُّ سَبِیلًا». (۲)

و کسی که در این دنیا کوردل باشد، در آخرت هم کوردل و گمراه است.

این نتیجه کورباطنی است که علت آن تماس نداشتن با خدا و پیامبر و ائمه، علیهم السلام، است. اگر چشم های انسان سالمی را ببندند و پنجاه روز بعد باز کنند، در ابتدا یا کور است یا کم می بیند. به همین قیاس، وقتی دو چشم دل بسته باشد، خود به خود ضعیف می شود تا به کوری برسد و اگر این بیماری در موقع مقتضی درمان نشود، صاحب آن با همین کوری از دنیا می رود:

«وَ مَنْ کانَ فِی هٰذِهِ أَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمیٰ ».

انسانی که باطنش کور باشد، بهشت و رحمت خدا و جوار اولیای خدا را نمی بیند. در نتیجه، در قیامت از مشاهده بهشت و نعمت های الهی و اولیای خدا محروم می شود. حال، معلوم می شود که کوری باطن در قیامت چه بلایی به سر انسان می آورد:

«وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ أَعْمیٰ *

۱- (۱)) این تعبیر از رسول خدا و ائمه اطهار به شکل های مختلف وارد شده است. از جمله: رسول الله، صلی الله علیه وآله: ما من عبد إلا وفی وجهه عینان یبصر بهما أمر الدنیا، وعینان فی قلبه یبصر بهما أمر الآخرهٔ، فإذا أراد بعبد خیرا فتح عینیه اللتین فی قلبه، فأبصر بهما ما وعده بالغیب، فآمن بالغیب علی الغیب. (کنز العمال، ح ۳۰۴۳) إمام زین العابدین، علیه السلام: ألا إن للعبد أربع أعین: عینان یبصر بهما أمر دینه ودنیاه، وعینان یبصر بهما أمر آخرته، فإذا أراد الله بعبد خیرا فتح له العینین اللتین فی قلبه، فأبصر بهما الغیب فی أمر آخرته، وإذا أراد به غیر ذلک ترک القلب بما فیه. (خصال، باب اربع، ص ۲۴۰). نیز: حج، ۴۶: «أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهٰا أَوْ آذٰانٌ یَسْمَعُونَ بِهٰا فَإِنَّهٰا لاٰ تَعْمَی الْأَبْصٰارُ وَ لٰکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی

الصُّدُورِ» ؛ نیز من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۳۷۹: «أبو جعفر، علیه السلام: «إنما الأعمى أعمى القلب فإنها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التى فى الصدور».

۲- (۲)) . اسراء: ۷۲.

قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمی وَ قَدْ کُنْتُ بَصِیراً». (۱)

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی گرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم. او می گوید: پروردگارا، برای چه مرا نابینا محشور کردی در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟

کورباطنان در صحرای محشر به خداوند عرضه می دارند که ما وقتی از مادر متولد شدیم بینا بودیم، پس چرا در این جا نابینا هستیم؟ و خداوند پاسخ می دهد:

«قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسِیتَها وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی ». (۲)

[خدا] می گوید: همان گونه که آیات ما برای تو آمد و آن ها را فراموش کردی، امروز فراموش می شوی.

این همه پیامبر و کتاب آسمانی و امام فرستاده شدند تا شما به راه راست هدایت شوید، اما همه را پشت سر انداختید و آن ها را فراموش کردید. برای همین، امروز نیز شما به فراموشی سپرده می شوید. این نص صریح قرآن است.

قیامت روزی است که علی، علیه السلام، از مهابت آن خواب نداشت (۳) و انبیای الهی از آن واهمه داشتند. در احکام اسلامی آمده است که اگر کسی مرد و پول فراوانی از او به جا ماند و وصیتی هم نداشت و شخصی با ارائه مدرک به وارث او گفت که بند کفن او متعلق به من است و آن را می خواهم و وارث هم نتوانست رضایت او را جلب کند، باید قبر را بشکافند و آن را باز کنند و به صاحبش باز گردانند. حال، قیاس کنید که در قیامت اوضاع آدمی بر چه صورتی است. روزی که به فرموده قرآن:

«فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعِینَ ». (۴)

پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد.

۱- ((۱)) . طه، ۱۲۴۱۲۵.

۲- ((۲)) . طه، ۱۲۶.

۳- ((۳)) . نهج البلاغه، حکمت ۷۷ (ومن خبر ضرار بن ضمرة الضبابی عند دخوله علی معاویة ومسألته له عن أمیر المؤمنین، قال: فأشهد لقد رأیته فی بعض مواقفه وقد أرخی اللیل سدوله، وهو قائم فی محرابه قابض علی لحیته، یتململ تململ السلیم، ویبکی بکاء الحزین ویقول): یا دنیا یا دنیا إلیک عنی، أبی تعرضت، أم إلی تشوقت؟ لا حان حینک هیهات غری غیری. لا حاجة لی فیک. قد طلقتک ثلاثا لا رجعة فیها. فعیشک قصیر، وخطرک یسیر، وأملک حقیر. آه من قلة الزاد، وطول الطریق، وبعد السفر، وعظیم المورد».

۴- ((۴)) . مدثر، ۴۸.

- «وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ ». (۱)

و هیچ سنگین باری، بار [گناه] دیگری را برنمی دارد.

در قیامت، هیچ کس بار دیگری را ولو به اندازه پر کاهی- بر دوش نمی گیرد و از اعمال نیک خود به دیگری نمی بخشد. از این رو، در روایتی آمده است که وقتی موسی بن عمران، علیه السلام، وارد صحرای قیامت می شود، دغدغه دارد از این که نکند مادرش از او ثواب یک روز عمل صالحش را بخواهد. (۲) زیرا اهل محشر بسیار به خود مشغول هستند. در قرآن در وصف آن روز و حالات آدمیان نسبت به هم چنین آمده است:

«فَإِذٰا جٰاءَتِ الصّٰاخَّةُ * یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ * وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ * وَ صٰاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ * لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ * وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ * ضٰاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ * وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهٰا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهٰا قَتَرَةٌ * أُولٰئِکَ هُمُ الْکَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ». (۳)

پس زمانی که آن بانگ هولناک و مهیب در رسد، روزی که آدمی فرار می کند از برادرش و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندانش، در آن روز هرکسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می کند [تا جایی که نمی گذارد به چیز دیگری بپردازد]. در آن روز، چهره هایی درخشان و نورانی است؛ خندان و خوشحال. و در آن روز چهره هایی است که بر آنان غبار نشسته و سیاهی آنان را فرا گرفته است؛ آنان همان کافران بدکارند.

یکی دیگر از تفاوت های انسان های بصیر و اعمی در قیامت در آیه بالا آمده است. گروه اول چهره هایی نورانی دارند و گروه دوم چهره هایی سیاه و غبارآلوده. خداوند در تبیین تفاوت این دو گروه می فرماید:

«وَ مٰا یَسْتَوِی الْأَعْمیٰ وَ الْبَصِیرُ * وَ لاَ الظُّلُمٰاتُ وَ لاَ النُّورُ * وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ * وَ مٰا یَسْتَوِی الْأَحْیٰاءُ وَ لاَ الْأَمْوٰاتُ إِنَّ اللّٰهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشٰاءُ وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ». (۴)

نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یکسان نیستند، و نه تاریکی ها و نه روشنایی، و

۱- ((۱)) . أنعام، ۱۶۴؛ اسراء، ۱۵؛ فاطر، ۱۸؛ و زمر، ۷.

۲- ((۲)) . التبیان، شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۲۷۷: «قوله (فَإِذٰا جٰاءَتِ الصّٰاخَّةُ) قال ابن عباس: هی القیامهٔ. وقیل: هی النفخهٔ الثانیهٔ التی یحیا عندها الناس. وقال الحسن: الصاخهٔ هی التی یصیخ لها الخلق وهی النفخهٔ الثانیهٔ. والصاخهٔ هی الصاکهٔ بشدهٔ صوتها الاذان فتصمها، صخ یصخ صیخا فهو صاخ. وقد قلبها المضاعف باکراهه التضعیف فقال: أصاخ یصیخ اصاخهٔ قال الشاعر: یصیخ للنبأهٔ أسماعه * إصاخهٔ الناشد للمنشد. ومثله تظنیت، والاصل تظننت. ثم بین شدهٔ أهوال ذلک الیوم فقال: (یوم یفر المرء من أخیه و) من (أمه وابیه و) من (صاحبته) التی هی زوجته فی الدنیا (وبنیه) یعنی أولاده الذکور نفر من هؤلاء حذرا من مظلمهٔ تکون علیه. وقیل: لئلا یری ما ینزل به من الهوان والذل والعقاب. وقیل: نفر منه ضجرا به لعظم ما هو فیه. وقیل: لانه لا یمکنه ان ینفعه بشئ ولا ینتفع منه بشئ وقوله (لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه) فالمراد به الذکر من الناس وتأنیثه امرأهٔ، فالمعنی إن کل

انسان مكلف مشغول بنفسه لا يلتفت إلى غيره، من صعوبة الامر وشدة أهواله. والشأن: الامر العظيم، يقال: لفلان شأن من الشأن أى له أمر عظيم، وأصله الواحد من شؤن الرأس وهو موضع الوصل من متقابلاته التى بها قوام أمره. ومعنى (يغنيه) أى يكفيه من زيادة عليه أى ليس فيه فضل لغيره لما هو فيه من الامر الذى قد اكتنفه وملا صدره، فصار كالغنى عن الشئ فى أمر نفسه لا تنازع إليه. ثم قسم تعالى احوال العصاة والمؤمنين، فقال (وجوه يومئذ مسفرة) أى مكشوفة مضيئة، فالاسفار الكشف عن ضياء من قولهم: أسفر الصبح إذا أضاء، وسفرت المرأة إذا كشفت عن وجهها ومنه السفر، لانه يكشف عن أمور تظهر به، قال توبة الحميرى: وكنت إذا فاجأت ليلى تبرقعت * فقد رابنى منها الغداة سفورها أى كشفها قناعها. وقوله (ضاحكة مستبشرة) أى من فرحها بما اعددنا لها من الثواب تكون ضاحكة مسرورة. والضحك الاستبشار وإن إضيف إلى الوجه، فالمراد به أصحاب الوجوه، فأما الاسفار والاشراف فيجوز ان يكون للوجوه خاصة بما جعل الله فيها من النور لتفرق الملائكة بين المؤمنين والكفار. ثم قال (ووجوه يومئذ عليها غبرة ترهقها قترة) أى يكون على تلك الوجوه غبار وجمعه غبرة (ترهقها) أى تغشاها (قترة) وهى ظلمة الدخان، ومنه قترة الصائد موضعه الذى يدخن فيه للتدفى به. ثم اخبر أن من كان على وجهه الغبرة التى تغشاها القترة (هم الكفرة) جمع كافر (الفجرة) جمع فاجر، كما أن كاتبا يجمع كتبة، وساحرا يجمع سحرة. وليس فى ذلك ما يدل على مذهب الخوارج من ان من ليس بمؤمن لابد أن يكون كافرا من حيث أن الله قسم الوجوه هذين القسمين. وذلك انه تعالى ذكر قسمين من الوجوه متقابلين، وجوه المؤمنين ووجوه الكفار، ولم يذكر وجوه الفساق من أهل الملة. ويجوز ان يكون ثم صفة اخرى بخلاف ما لهذين، بان يكون عليها غبرة لا يغشاها قترة أو يكون عليها صفرة، ولو دل ذلك على ما قالوه لوجب أن يدل قوله (يوم تبيض وجوه وتسود وجوه) على أن كل من لا يبيض وجهه من المؤمنين يجب ان يكون مرتدا، لانه تعالى قال لهم (أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ) والخوارج لا تقول ذلك، لان من المعلوم ان - ههنا - كفارا فى الاصل ليسوا مرتدين عن الايمان». - تفسير مجمع البيان، شيخ طبرسى، ج ١٠، ص ٢٧١: (يوم يفر المرء من أخيه وأمه وأبيه وصاحبته) أى وزوجته (وبنيه) أى وأولاده الذكور، أى لا يلتفت إلى واحد من هؤلاء لعظم ما هو فيه وشغله بنفسه، وإن كان فى الدنيا يعتنى بشأنهم. وقيل: يفر منهم حذرا من مطالبتهم إياه بما بينه وبينهم من التبعات والمظالم. وقيل: لعلمه بأنهم لا ينفعونه، ولا يغنون عنه شيئا. ويجوز أن يكون مؤمنا وأقرباؤه من أهل النار فيعاديهم ولا يلتفت إليهم أو يفر منهم لئلا يرى ما نزل بهم من الهوان. - التفسير الأصفى، فيض كاشانى، ج ٢، ص ١٤٠٨: (يوم يفر المرء من أخيه وأمه وأبيه وصاحبته وبنيه)، وذلك لاشتغاله بشأنه وعلمه بأنهم لا ينفعونه أو للحذر من مطالبتهم بما قصر فى حقهم وتأخير الأحب فالأحب للمبالغة كأنه قيل: يفر من أخيه بل من أمه وأبيه بل من صاحبته وبنيه. وفى رواية: (سئل من هم؟ قال: قابيل يفر من هابيل، وموسى من أمه، وإبراهيم من الأب المربى لا الوالد، ولوط من صاحبته، ونوح من ابنه كنعان). قيل: إنما يفر موسى من أمه خشية أن يكون قصر فيما وجب عليه من حقها. متن روايت اخير را در كتاب خصال شيخ صدوق، ج ١، ص ٣١٨ ببينيد.

٣- (٣)) . عبس، ٣٣-٤٢.

٤- (٤)) . فاطر، ١٩-٢٢.

نه سایه و نه باد گرم سوزان، و زندگان و مردگان هم یکسان نیستند. بی تردید، خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواند و تو نمی توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند بشنوانی.

انسان تنها در پناه قرآن مجید و انبیای خدا و ائمه طاهرین اهل بصیرت شده و بینایی قلبی برای او حاصل خواهد شد و این بینایی است که برای او و دنیا و آخرتش فوق العاده سودمند است. یکی از واقعیت هایی که قرآن مجید پس از معرفی خود به آن می پردازد این است که:

«قَدْ جٰاءَکُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ ». (۱)

بی تردید، برای شما از سوی پروردگارتان دلایلی روشن آمده است.

این آیه نشان می دهد که بینایی برای مردم بدون قرآن و وحی و نبوت و امامت حاصل نخواهد شد و بدون آن توان درک حقایق را نخواهند یافت. به همین دلیل است که می فرماید:

«قَدْ جٰاءَکُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ ».

یعنی آیات قرآن مایه های بیداری برای مردم هستند. زیرا اگر مردم تا روز قیامت هم به فکر خود فشار بیاورند، نمی توانند چیزی از حقیقت توحید، اسماء و صفات الهی، اراده پروردگار، و احوال قیامت و برزخ درک کنند. اصولاً کسانی که با معارف الهی سر و کار ندارند افرادی پوچ و سرگردان هستند و زندگی آنان، به فرموده قرآن، از زندگی چارپایان نیز بدتر و پست تر است. (۲) از این رو، میان کسانی که در ارتباط با آیات قرآن هستند و از بصائر قرآن استفاده می کنند با کسانی که پوچ مانده اند، در همه شئون باطنی و ظاهری، تفاوت و اختلاف وجود دارد.

بصیرت از دیدگاه امام علی، علیه السلام

امیرالمؤمنین، در یکی از خطبه های خود، به موضوع تفاوت های أعمی و بصیر اشاره کرده اند. ابن أبی الحدید و ابن میثم در شروح نهج البلاغه

۱- ((۱)) . أنعام، ۱۰۴: «قَدْ جٰاءَکُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهٰا وَ مٰا أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ» ؛ نیز أعراف، ۲۰۳: «وَ إِذٰا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآیَةٍ قٰالُوا لَوْ لاَ اجْتَبَیْتَهٰا قُلْ إِنَّمٰا أَتَّبِعُ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ مِنْ رَبِّی هٰذٰا بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ » ؛ إسراء، ۱۰۲: «قٰالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا أَنْزَلَ هٰؤُلاٰءِ إِلاّٰ رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ بَصٰائِرَ وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یٰا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً» ؛ قصص، ۴۴: «وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی الْکِتٰابَ مِنْ بَعْدِ مٰا أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ الْأُولیٰ بَصٰائِرَ لِلنّٰاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ » .

۲- ((۲)) . اشاره به أعراف، ۱۷۹: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنٰا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ یَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لاٰ یُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ یَسْمَعُونَ بِهٰا أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِکَ هُمُ الْغٰافِلُونَ » ؛ نیز فرقان، ۴۴: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ

يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلاّ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلَّ سَبِيلاً» .

خود به این موضوع پرداخته و مرحوم خویی و شارحان دیگر با دانش خود آن را تجزیه و تحلیل کرده اند. این بخش از خطبه بیش از چهار خط نیست، ولی به اندازه چهار میلیون خط، معنا در این خطبه گنجانده اند که این کاری خدایی است. (۱) این روایت را اهل سنّت نیز با مقداری تفاوت از وجود مبارک امیرالمؤمنین، علیه السلام، نقل کرده اند که در زیبایی و بلاغت کم نظیر بوده (۲) و یک جمله آن چنین است:

«و إنما الدنیا منتهی بصر الأعمی ، لا یبصر مما وراءها شیئا». (۳)

پایان و سرانجام دیدگاه کوردل دنیاست و غیر دنیا هیچ چیز را نمی فهمد.

در حالی که دنیا اول کار است نه آخر آن. دنیا مقدمه آخرت است و زندگی در آن زندگی ای مقدماتی است.

خواسته های کوردلان

یک تفاوت دیگر گروه اعمی و بصیر در شکل خواسته هاست. خداوند در قرآن هدف بعثت پیامبر اسلام را نجات مردم از خواسته های غلط می داند. (۴)

خواسته اول انسان های کوردل شکم بارگی است. آن ها در دنیا شکم خود را از هر چه به دست آورند (حلال یا حرام، نجس یا پاک) پُر می کنند و آن را با معیارهای اخلاقی نمی سنجند. خواسته دوم کوردلان ارضای شهوت به هر قیمتی است. پس، در نگاه آنان ازدواج مشروع مفهومی ندارد.

حکایت بصیر و کوردل

ایامی که در انگلستان حضور داشتم، در لندن ساکن خانه ای بودم و همسایه ای داشتم که یک پسر و چهار دختر داشت. روزی، به من گفتند خانم همسایه به جهت این که لباس خاصی به تن می کنید (لباس روحانیت) می خواهد با شما ملاقات کند.

۱- ((۱)) . از این اشارت ها و ظرافت ها حضرت در سخنان خود زیاد دارند. از جمله، ۱۵۰۰ سال پیش حضرت فرموده اند هیچ غذایی در عالم هم سنگ عسل نیست، ولی کسی عمق آن را نمی فهمید. امروزه، تحقیقات دانشمندان نشان داده است که هوا و میکرب هر ماده خوراکی ای را تغییر می دهند و به فساد می کشانند، اما عسل طبیعی و خالص در محاورت این عوامل هیچ آسیبی نمی بیند و فاسد نمی شود. از طرفی، ثابت شده است که پرارزش ترین ماده غذایی عسل است. نکته جالب توجه این است که خداوند این ماده غذایی مفید را در بدن حیوان کوچکی قرار داده است. تحقیقات نشان می دهد که اگر بخواهند برای تولید عسل کارخانه ای احداث کنند، به بیش از ده هزار متر مربع فضا برای نصب دستگاه های لازم نیاز است. زیرا زنبور برای تولید عسل ۴۶۰ رشته علمی را به کار می گیرد که فیزیک، شیمی، لانه سازی، هواشناسی، و ... جزئی از آن است.

(مولف)

۲- (۲)) . درک این مطلب برای کسانی که با فصاحت و بلاغت آشنایی نداشته باشند، بسیار سخت است. درباره قرآن نیز گفته اند: «ظاهره انیق»؛ یعنی شکل ظاهری قرآن در کمال زیبایی و حُسن آیات تمام است. نقل کرده اند که یک کشیش اروپایی که تحصیلات دانشگاهی داشته و به زبان عربی مسلّط بوده، روزی اعلام کرد که من قرآن مسلمانان را خوانده ام و در برابر یکی از ادعاهای قرآن مبنی بر آوردن سوره ای مانند آن، هفت آیه ساخته ام. او عبارات خود را در برابر سوره حمد ساخته و پخش کرده بود. این سوره ساخته شده به دست طلبه ای متخصص در ادبیات عرب افتاده بود و او به خوبی نقاط ضعف ساخته های جناب کشیش را بیان کرده بود. حقیقت این است که اگر کسی صرف و نحو، و معانی و بیان عربی را خوب بلد باشد، بهره بیشتری از زیبایی های قرآن و نهج البلاغه خواهد برد. (مولف)

۳- (۳)) . نهج البلاغه، خطبه۱۳۳.

۴- (۴)) . شاید منظور این آیه باشد: محمد، ۲: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ » ؛ نیز آیه ای که در مورد حضرت هست ومناسب با مطلب: اعراف، ۱۵۷: «اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». البته از توجه به مجموعه ای از آیات قرآن می توان به این نکته دست یافت. اول، آیه «زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ ...» است که نشان می دهد خواسته های انسان چیست؛ دوم هدف بعثت پیامبران است که «تزکیه و تعلیم» است؛ سوم، قصص قرآن است که هر یک به خواسته ای از خواسته های بشر اشاره دارند که مذموم دانسته شده اند: بت پرستی در قوم عاد و ثمود، شهوت در قوم لوط و نیز در داستان حضرت یوسف، قدرت در داستان نمرود و فرعون؛ حب جاه و مقام و غرور علمی در داستان بلعم باعورا؛ حسد در داستان حضرت یوسف و داستان هابیل و قابیل؛ و... .

روز ملاقات، وقتی زمینه چند پرسش و پاسخ فراهم شد، با خود گفتم: شاید او در طی این سخنان به اسلام علاقه پیدا کند. لذا، پس از احوال پرسی گفتم: شما چند بچه دارید؟ پرسید: شما چند فرزند دارید؟ گفتم: چهار فرزند. گفت: خیلی رعایت مسائل خانوادگی را کرده اید. پرسیدم: شما چطور؟ گفت: شش فرزند دارم. گفتم: از شوهر خود راضی هستید؟ گفت: ما هنوز عقد نکرده ایم! از علتش پرسیدم. گفت: اگر روزی درک کردم که ما می توانیم با هم زندگی کنیم عقد می کنیم!

کوردلان دیدگاه حقی ندارند که بر اساس آن زندگی شان را نظام دهند. آن ها تنها شهوت و شکم خود را می بینند و با این دیدگاه با دنیا در ارتباط اند، در حالی که خواسته انسان های بصیر این است:

«اللهم إنی أسألک الامن والایمان بک والتصدیق بنبیک والعافیهٔ من جمیع البلاء و الشکر علی العافیهٔ والغنی عن شرار الناس».

نقل است که پیامبر این دعا را اول بار از جبرئیل شنید. (۱) پرسید: این دعا را از کجا آورده ای؟ گفت: این دعا را ابوذر می خواند و ملائکه از او یاد گرفته اند.

حقیقت رسالت

در قرآن مجید، حقیقتی که درباره وجود مبارک پیامبر اسلام بیان شده درباره هیچ شخص دیگری بیان نشده و آن اهمیت وجود مقدّس حضرت و رسالت او در پیشگاه پروردگار است؛ به طوری که خداوند به انبیای دیگر خود ظهور ایشان و کتاب و روشی که با خود می آورند را خبر داده است.

در خطبه اول نهج البلاغه که از استوارترین و حکیمانه ترین خطبه های امیر المؤمنین، علیه السلام، است آمده:

«مأخوذا علی النبیین میثاقه ». (۲)

۱- ((۱)) . جبرئیل فقط از معروفیت دعای أبوذر در آسمان هاخبر داد و از مضمون دعا چیزی نگفت و عرض کرد: از خود ابوذر بپرس. لذا دعا را پیامبر اکرم اولین بار از زبان خود ابوذر شنید.

۲- ((۲)) . نهج البلاغهٔ، خطبه اول.

خداوند از پیامبران خود پیمان محکم و استواری بر نبوت ایشان گرفت و این عظمت کار پیامبر و کتابی که بر آن قلب مبارک نازل شده را می رساند.

نقش آزمایش در سازندگی انسان

قرآن کریم در سوره بقره برای حضرت ابراهیم، علیه السلام، شخصیت فوق العاده ای قائل شده است. این مرد الهی که دومین پیامبر اولوالعزم است بر اثر سربلند بیرون آمدن از امتحانات صعبی که خداوند برای او در نظر گرفته بود ویژگی های منحصر به فردی یافت که قرآن درباره آن ها به تفصیل سخن می گوید:

«وَ إِذِ ابْتَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمٰاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قٰالَ إِنِّی جٰاعِلُکَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً قٰالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قٰالَ لاٰ یَنٰالُ عَهْدِی الظّٰالِمِینَ ». (۱)

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی ولیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم گفت: و از دودمانم [نیز پیشوایانی برگزین]. [پروردگار] فرمود: پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد.

چگونه می شود انسانی را به سخت ترین آزمایش ها مبتلا کنند و او آه سردی از دل بر نیاورد و گلایه ای نداشته باشد؟ آن هم در دنیایی که برخی از مردم برای فرار از مشکلات به دشمن خویش پناه می برند.

امام باقر، علیه السلام، واژه «کلمات» را معنا کرده اند. حاصل سخن حضرت این است که کلمات به معنای گفتار و سخن گفتن نیست، بلکه مراد از آن (کلمه) در بیشتر آیات قرآن یک حقیقت عینی است.

«إِذْ قٰالَتِ الْمَلاٰئِکَهُ یٰا مَرْیَمُ إِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ ». (۲)

۱- ((۱)) . بقره، ۱۲۴.

۲- ((۲)) . آل عمران، ۴۵.

[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم، یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیّت و آبرومندی و از مقربّان است.

امام باقر، علیه السلام، می فرماید:

کلمات، در آیه مربوط به آزمایش های حضرت ابراهیم، جمع است. یعنی خداوند او را با سلسله ای از حوادث سنگین و طاقت فرسا آزمایش کرد. (۱)

نقش حوادث در منزلت انسان

امام صادق، علیه السلام، می فرمایند: روزی، حضرت ابراهیم، علیه السلام، در منطقه ای دور از محل زندگی خود به انسان وزینی برخورد کرد که خیلی از وقار و ادب او خوشش آمد؛ فرمود: چند وقت است که این جا هستی؟ گفت: هفتاد (یا هشتاد) سال. گفت: آرزویی هم داری؟ گفت: نه، خداوند همواره به من عنایت داشته است، ولی سه سال است که مرتب دعا می کنم ابراهیم را ببینم، ولی از اجابت خواسته خود ناامید هستم. حضرت فرمود: تو را بشارت می دهم که خداوند خواسته ات را بر آورده کرده است، چون من ابراهیم خلیل هستم! (۲)

با این که اجابت نکردن آن خواسته امتحان سختی برای آن فرد نبوده، او ناامیدی خود را به ابراهیم ابراز کرده و اعلام شکست می کند.

امام باقر، علیه السلام، می فرماید: کلمات جمع است، زیرا خداوند پیش از انتصاب ابراهیم به مقام امامت، او را به سی آزمایش طاقت فرسا مبتلا کرد. وقتی حضرت از همه آن آزمایش ها سربلند بیرون آمد، خدای تعالی فرمود:

«قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً» . (۳)

یعنی تو را تا روز قیامت به پیشوایی انسان ها انتخاب کردم. افتخار دیگری که خداوند به او و خاندانش عطا فرمود بنای خانه کعبه، انجام مناسک حج، (۴) طواف، نماز در مقام، سعی صفا و مروه بوده است. بدین

ص:۳۰۲

۱- ((۱)) . معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۲۶: « المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد، علیهماالسلام، قال سألته عن قول الله عز وجل: وإذ ابتلی إبراهیم ربه بکلمات، ما هذه الکلمات؟ قال: هی الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه، وهو أنه قال: یا رب أسألک بحق محمد وعلی وفاطمهٔ والحسن والحسین إلا تبت علی، فتاب الله علیه إنه هو التواب الرحیم، فقلت له: یا ابن رسول الله فما یعنی عز وجل بقوله: أتمهن؟ قال یعنی أتمهن إلی القائم، علیه السلام، إثنا عشر إماما تسعهٔ من ولد الحسین، علیه السلام. قال المفضل: فقلت له: یا ابن رسول الله فأخبرنی عن قول الله عز وجل: وجعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبهٔ؟ قال یعنی بذلک الإمامهٔ جعلها الله فی عقب الحسین إلی یوم القیامهٔ. قال: فقلت له: یا ابن رسول الله فکیف صارت الإمامهٔ فی ولد الحسین دون

ولد الحسن وهما جميعا ولدا رسول الله وسبطاه وسيدا شباب أهل الجنة؟ فقال، عليه السلام،: إن موسى وهارون كانا نبيين مرسلين أخوين فجعل الله النبوة فى صلب هارون دون صلب موسى ولم يكن لأحد أن يقول: لم فعل الله ذلك؟ فإن الإمامة خلافة الله عز وجل ليس لأحد أن يقول: لم جعلها الله فى صلب الحسين دون صلب الحسن لان الله تبارك وتعالى هو الحكيم فى أفعاله لا يسأل عما يفعل وهم يسألون. ولقول الله تعالى: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ، وجه آخر وما ذكرناه أصله. والابتلاء على ضربين: أحدهما مستحيل على الله - تعالى ذكره - والآخر جائز فأما ما يستحيل فهو أن يختبره ليعلم ما تكشف الأيام عنه وهذا مالا يصلح لأنه عز وجل علام الغيوب، والضرب الاخر من الابتلاء أن يبتليه حتى يصبر فيما يبتليه به فيكون ما يعطيه من العطاء على سبيل الاستحقاق ولينظر إليه الناظر فيقتدى به فيعلم من حكمة الله عز وجل أنه لم يكل أسباب الإمامة الا إلى الكافى المستقل الذى كشفت الأيام عنه بخبره. فأما الكلمات فمنها ما ذكرناه، ومنها اليقين وذلك قول الله عز وجل: "وَ كَذَٰلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ " ومنها المعرفة بقدم بارئه وتوحيده وتنزيهه عن التشبيه حتى نظر إلى الكواكب والقمر والشمس فاستدل بأفول كل واحد منها على حدثه وبحدثه على محدثه، ثم علمه، عليه السلام، بأن الحكم بالنجوم خطأ فى قوله عز وجل: "فَنَظَرَ نَظْرَةً فِى النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّى سَقِيمٌ » وإنما قيده الله سبحانه بالنظرة الواحدة لان النظرة الواحدة لا توجب الخطأ إلا بعد النظرة الثانية بدلالة قول النبى، صلى الله عليه وآله، لما قال لأمير المؤمنين، عليه السلام،: «يا على أول النظرة لك والثانية عليك ولا لك»، ومنها الشجاعة وقد كشفت الأيام عنه بدلالة قوله عز وجل: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِى أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ * قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِى فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ، ومقاومة الرجل الواحد الوفا من أعداء الله عز وجل تمام الشجاعة، ثم الحلم مضمن معناه فى قوله عز وجل: إن إبراهيم لحليم أواه منيب. ثم السخاء وبيانه فى حديث ضيف إبراهيم المكرمين، ثم العزلة عن أهل البيت والعشيرة مضمن معناه فى قوله: وأعتزلكم وما تدعون من دون الله الآية، والامر بالمعروف والنهى عن المنكر بيان ذلك فى قوله عز وجل: "يا أبت لم تعبد ما لا يسمع ولا يبصر ولا يغنى عنك شيئا * يا أبت إنى قد جاءنى من العلم ما لم يأتك فاتبعنى أهدك صراطا سويا * يا أبت لا تعبد الشيطان إن الشيطان كان للرحمن عصيا * يا أبت إنى أخاف أن يمسك عذاب من الرحمن فتكون للشيطان ولياً ودفع السيئة بالحسنة وذلك لما قال له أبوه: أراغب أنت عن آلهتى يا إبراهيم لئن لم تنته لأرجمنك واهجرنى ملياً. فقال فى جواب أبيه: سلام عليك سأستغفر لك ربى إنه كان بى حفياً والتوكل بيان ذلك فى قوله: اَلَّذِى خَلَقَنِى فَهُوَ يَهْدِينِ * وَ الَّذِى هُوَ يُطْعِمُنِى وَ يَسْقِينِ * وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَ الَّذِى يُمِيتُنِى ثُمَّ يُحْيِينِ * وَ الَّذِى أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِى خَطِيئَتِى يَوْمَ الدِّينِ ، ثم الحكم والانتماء إلى الصالحين فى قوله: رب هب لى حكما وألحقنى بالصالحين يعنى بالصالحين الذين لا يحكمون إلا بحكم الله عز وجل ولا يحكمون بالآراء والمقائس حتى يشهد له من يكون بعده من الحجج بالصدق بيان ذلك فى قوله: واجعل لى لسان صدق فى الآخرين أراد فى هذه الأمة الفاضلة فأجابه الله وجعل له ولغيره من أنبيائه لسان صدق فى الآخرين وهو على بن أبى طالب، عليه السلام، و ذلك قوله: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا، والمحنة فى النفس حين جعل فى المنجنيق وقدف به فى النار، ثم المحنة فى الولد حين أمر بذبح ابنه إسماعيل، ثم المحنة بالأهل حين خلص الله حرمته من عرارة القطبى فى الخبر المذكور فى هذه القصة، ثم الصبر على سوء خلق سارة، ثم استقصار النفس فى الطاعة فى قوله: ولا تخزنى يوم يبعثون. ثم النزاهة فى قوله عز وجل: ما كان إبراهيم يهوديا ولا نصرانيا ولكن كان حنيفا مسلما وما كان من المشركين، ثم الجمع لأشراط الكلمات فى قوله: إِنَّ صَلَاتِى وَ نُسُكِى وَ مَحْيَاىَ وَ مَمَاتِى لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وبذلك أمرت وأنا أول المسلمين. فقد جمع فى قوله: محياى ومماتى لله جميع أشراط الطاعات

كلها حتى لا يعزب عنها عازبة ولا يغيب عن معانيها غائبة، ثم استجاب الله عز وجل دعوته حين قال: رب أرنى كيف تحيى الموتى وهذه آية متشابهة معناها: أنه سأل عن الكيفية، والكيفية من فعل الله عز وجل متى لم يعلمها العالم لم يلحقه عيب ولا عرض فى توحيده نقص، فقال الله عز وجل: أولم تؤمن قال بلى. هذا شرط عام من آمن به متى سئل واحد منهم أولم تؤمن؟ وجب أن يقول: بلى كما قال إبراهيم، ولما قال الله عز وجل لجميع أرواح بنى آدم: ألست بربكم قالوا بلى كان أول من قال بلى محمد، صلى الله عليه وآله، فصار بسبقه إلى بلى سيد الأولين والآخرين، وأفضل النبيين والمرسلين. فمن لم يجب عن هذه المسألة بجواب إبراهيم فقد رغب عن ملته، قال الله عز وجل: ومن يرغب عن ملة إبراهيم إلا من سفه نفسه ثم اصطفاء الله عز وجل إياه فى الدنيا ثم شهادته له فى العاقبة أنه من الصالحين فى قوله عز وجل: ولقد اصطفيناه فى الدنيا وإنه فى الآخرة لمن الصالحين والصالحون هم النبى والأئمة صلوات الله عليهم، الآخذين عن الله أمره ونهيه، والملتمسين للصلاح من عنده».

۲- (۲)) . امالى، شيخ صدوق، ص ۳۷۲؛ نيز با اختلاف خيلى اندك در دو سند روضة الواعظين، فتال نيشابورى، ص ۳۳۰؛ و مشكاة الأنوار، طبرسى، ص ۳۵۴: «قال الصادق جعفر بن محمد، عليه السلام: بينا إبراهيم خليل الرحمن، عليه السلام، فى جبل بيت المقدس يطلب مرعى لغنمه، إذ سمع صوتا، فإذا هو برجل قائم يصلى طوله اثنا عشر شبرا، فقال له: يا عبد الله لمن تصلى؟ قال: لإله السماء. فقال له إبراهيم، عليه السلام: هل بقى أحد من قومك غيرك؟ قال: لا. قال: فمن أين تأكل؟ قال: أجتنى من هذا الشجر فى الصيف وآكله فى الشتاء. قال له: فأين منزلك؟ قال: فأومأ بيده إلى جبل. فقال له إبراهيم، عليه السلام: هل لك أن تذهب بى معك فأبيت عندك الليلة؟ فقال: إن قدامى ماء لا يخاض. قال: كيف تصنع؟ قال: أمشى عليه. قال: فاذهب بى معك، فلعل الله أن يرزقنى ما رزقك. قال: فأخذ العابد بيده، فمضيا جميعا حتى انتهيا إلى الماء، فمشى ومشى إبراهيم، عليه السلام، معه حتى انتهيا إلى منزله، فقال له إبراهيم، عليه السلام: أى الأيام أعظم؟ فقال له العابد: يوم الدين، يوم يدان الناس بعضهم من بعض. قال: فهل لك أن ترفع يدك وأرفع يدى، فتدعو الله عز وجل أن يؤمننا من شر ذلك اليوم؟ فقال: وما تصنع بدعوتى؟ فوالله إن لى لدعوة منذ ثلاثين سنة ما أجبت فيها بشئ. فقال له إبراهيم، عليه السلام: أولا أخبرك لأى شئ احتبست دعوتك؟ قال: بلى. قال له: إن الله عز وجل إذا أحب عبدا احتبس دعوته ليناجيه ويسأله ويطلب إليه، وإذا أبغض عبد عجل له دعوته، أو ألقى فى قلبه اليأس منها. ثم قال له: وما كانت دعوتك؟ قال: مربى غنم ومعه غلام له ذؤابة، فقلت: يا غلام، لمن هذا الغنم؟ فقال: لإبراهيم خليل الرحمن. فقلت: اللهم إن كان لك فى الأرض خليل فأرنيه. فقال له إبراهيم، عليه السلام،: فقد استجاب الله لك، أنا إبراهيم خليل الرحمن، فعانقه».

۳- (۳)) . بقره، ۱۲۴.

۴- (۴)) . بقره، ۱۲۷: «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » ؛ نيز فقه القرآن؛ نيز تفسير صافى، فيض كاشانى، ج۱، ص۱۸۹: «القمى عن الصادق، عليه السلام، قال لما بلغ إسماعيل مبلغ الرجال أمر الله إبراهيم أن يبنى البيت فقال: يا رب فى أى بقعة قال فى البقعة التى أنزلت بها على آدم القبة فأضاء لها الحرم فلم يدر إبراهيم فى أى موضع يبنيه فان القبة التى أنزلها الله على آدم كانت قائمة إلى أيام الطوفان أيام نوح فلما غرقت الدنيا رفع الله تلك القبة وبقى موضعها لم يغرق ولهذا سمى البيت العتيق لأنه أعتق من الغرق فبعث الله جبرئيل فخط له موضع البيت فأنزل الله عليه القواعد من الجنة وكان الحجر لما أنزله الله على آدم أشد بياضا من الثلج فلما مسته أيدى الكفار اسود فبنى إبراهيم، عليه السلام، البيت ونقل إسماعيل الحجر من ذى طوى فرفعه فى السماء تسعة أذرع ثم دله على موضع الحجر فاستخرجه إبراهيم ووضعه فى موضعه الذى هو فيه الآن فلما بنى جعل له بابين بابا إلى المشرق وبابا إلى المغرب والباب الذى إلى المغرب يسمى المستجار ثم القى عليه الشجر والإذخر وعلقت هاجر على بابه كساء كان معه وكانوا يكنون تحته»؛ نيز قطب راوندى، ج ۱، ص

۲۹۲: «قال الباقر، علیه السلام: ان الله وضع تحت العرش أربعة أساطين وسماه الضراح، وهو البیت المعمور، وقال للملائكة طوفوا به، ثم بعث ملائكة فقال لهم ابنوا فی الأرض بیتا بمثاله وقدره وأمر من فی الأرض ان یطوفوا به. وقال: ولما أهبط الله آدم من الجنة قال: انی منزل معك بیتا یطوف. حوله كما یطاف حول عرشی ویصلی عنده كما یصلی عند عرشی، فلما كان زمن الطوفان رفع، فكانت الأنبیاء یحجونه ولا یعلمون مكانه حتی تواه الله لإبراهیم فأعلمه مكانه، فبناه من خمسة أجبل من حراء وثبیر ولبنان وجبل الطور وجبل الحمر».

ترتیب، می توان گفت ابراهیم در حج همه شریک است. (۱)

افتخار دیگری که نصیب حضرت شد این است که پس از ابراهیم، علیه السلام، نود درصد انبیای خدا و درصد بالایی از اولیای خدا از نسل او به وجود آمده اند. خداوند در سوره بقره می فرماید: وقتی ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه را بالا بردند، او به خانه کعبه تکیه داد و گفت: بهترین وقت دعا و زیباترین زمان استجابت دعاست. از این رو، چنین درخواست کرد:

«رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ یُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ». (۲)

پروردگارا، در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و [از آلودگی های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

خدایا مبادا این منطقه از وجود کسی مانند محمد بن عبداللّه، صلی الله علیه وآله، محروم شود! از این رو، پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، بسیار می گفتند من حاصل دعای پدرم ابراهیم هستم. (۳)

حضرت ابراهیم، بی شک، با نسلش که از خود به جای گذاشته پدر همه نیکی ها و پاکی ها در زمین است و حتی ظهور امام عصر، علیه السلام، را نیز که منجر به هدایت همه مردم کره زمین می شود باید از برکت دعای ایشان دانست. در قرآن می خوانیم:

«وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ ». (۴)

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.

چرا خداوند در این آیه فعل مضارع انتخاب کرده است؟ زیرا آیه برای زمان پیامبر و ائمه نازل نشده، بلکه برای آینده بشر است؛ آینده ای که بشر در اوج صلاح و عدالت و کرامت و امنیت و آرامش قرار می گیرد:

۱- ((۱)) . کافی، ج ۵، ص ۹؛ نیز خصال، صدوق، ص ۲۴۰؛ نیز با اختلاف اندک در تحف العقول، حرانی، ص۲۴۳: «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: من سن سنة حسنة فله أجرها وأجر من عمل بها إلی یوم القیامة من غیر أن ینقص من أجورهم شيء».

۲- ((۲)) . بقره، ۱۲۹.

۳- ((۳)) . دعائم الإسلام، قاضی نعمان، ج ۱، ص ۳۴: «عن النبی، صلی الله علیه وآله، أنه قال: أنا دعوة أبی إبراهیم»؛ نیز من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۳۶۹: «...یا علی: أنا دعوة أبی إبراهیم...»؛ نیز امالی، شیخ طوسی، ص ۳۷۹: «عن عبد الله بن مسعود، قال: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: أنا دعوة أبی إبراهیم. فقلنا: یا رسول الله، وکیف صرت دعوة أبیك إبراهیم؟ قال: أوحی الله عز وجل إلی إبراهیم أنی جاعلك للناس إماما؟ فاستخف إبراهیم الفرح، فقال: یا رب، ومن ذریتی أئمة مثلی؟

فأوحى الله عز وجل إليه: أن يا إبراهيم، إنى لا أعطيك عهدا لا أفى لك به. قال: يا رب، ما العهد الذى لا تفى لى به؟ قال: لا أعطيك لظالم من ذريتك. قال: يا رب، ومن الظالم من ولدى الذى لا ينال عهدك؟ قال: من سجد لصنم من دونى لا أجعله إماما أبدا، ولا يصح أن يكون إماما. قال إبراهيم: واجنبنى وبنى أن نعبد الأصنام، رب إنهن أضللن كثيرا من الناس. قال النبى، صلى الله عليه وآله: فانتهت الدعوة إلى وإلى أخى على لم يسجد أحد منا لصنم قط، فاتخذنى الله نبيا، وعليا وصيا».

۴- (۴)) . انبياء، ۱۰۵.

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ ».

یعنی تمام کره زمین به دست بندگان شایسته من خواهد افتاد که از نظر عقلی و ایمانی مردمان شایسته ای هستند. «یرثُ» فعل مضارع است؛ یعنی در آینده. آری، عده ای از برگزیدگان پروردگار مانند حضرت داوود، حضرت سلیمان یا امیر المؤمنین چند سالی در زمین حکومت الهی تشکیل داده اند، ولی وسعت منطقه حکمرانی آنان کم بوده و مردم تحت فرمان آنان همگی صالح نبوده اند. از این نظر، حکومت امام عصر با حکومت هیچ پیامبر یا امام دیگری قابل مقایسه نیست:

«یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ ». (۱)

[و گفتیم:] ای داود، همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند.

همه کارگردانان حکومت حضرت داوود یا سلیمان یا امیر مومنان انسان های کاملی نبودند. برای مثال، یکی از فرماندهان لشکر امام شخصی به نام مصقله شیبانی بود. او روزی به طور ناگهانی ناپدید شد و با رفتنش شیرازه لشکر از هم پاشید. وقتی امیرالمؤمنین، علیه السلام، از ماجرا خبردار شد و فهمید که معاویه برای او پول فراوانی فرستاده و او به همین دلیل کار را رها کرده و به دربار معاویه رفته است، در یکی از نامه های خود نوشت:

«قبّح اللّه مصقله». (۲)

خدا مصقله را در دنیا و آخرت بی آبرو کند که چه خونی به دل ما کرد!

خدا را شکر کنیم که در زمان علی، علیه السلام، نبودیم وگرنه شاید ما

ص:۳۰۴

۱- ((۱)) . ص، ۲۶.

۲- ((۲)) . نهج البلاغه، خطبه۴۴: «لما هرب مصقلهٔ بن هبیرهٔ الشیبانی إلی معاویهٔ وکان قد ابتاع سبی بنی ناجیهٔ من عامل أمیر المؤمنین، علیه السلام، وأعتقهم فلما طالبه بالمال خاس به وهرب إلی الشام: «قبّح الله مصقلهٔ. فعل فعل السادات وفر فرار العبید. فما أنطق مادحه حتی أسکته، ولا صدق واصفه حتی بکته. ولو أقام لأخذنا میسوره. وانتظرنا بماله وفوره».

هم می گفتیم تقصیر با علی است! و در قتل او شریک می شدیم. چون متدین های آن روز طرح قتل ایشان را ریختند؛ آن ها که پینه بر پیشانی داشتند به کشتن علی اقدام کردند؛ و نمازخوان ها و حاجی ها او را مقصر تشخیص دادند! مگر طلحه و زبیر عرق خور یا زناکار و کافر بودند؟ اینان همه اهل جبهه و شهادت، مجروح جنگی، و خانواده شهید بودند! خوب است انسان تحلیل کند و عینک نهج البلاغه را به چشم خود بزند و هر حرفی که می زند بر پایه شرع و منطق بزند که در قیامت پاسخی برای دشمنی ها و محبت ها و دوستی های خود داشته باشد.

موقعیت مردم در عصر ظهور حجت حق

امام باقر، علیه السلام، می فرماید: در حکومت دوازدهمین از ما، اگر در مملکت عراق دختر هجده ساله ای در یک سوی خورجین شتر خویش طلا و در سمت دیگر نقره بار کند و به تنهایی از بازار بغداد تا بازار شام برود، هیچ چشمی به شهوت بر او نظر نمی کند و هیچ دستی بر آن مال دراز نمی شود. (۱) آری، امنیت روحی بشر، پاکی باطن و ظاهر تنها به زمان امام عصر، علیه السلام، اختصاص دارد.

وضعیت مردم در زمان امام عصر (ع)

خیابان ها در زمان امام عصر، علیه السلام، بزرگ می شوند و برای هر رونده ای راه مخصوصی قرار داده می شود. ماشین ها و پیاده ها و موتور سوارها بدون پلیس در مسیر خود حرکت می کنند، چون باطن آنان بر عدالت است. (۲) وقتی همه مردم در امور ظاهر و باطن به نیکی خو کردند، نزولات آسمانی و برکات آن نیز افزایش می یابد و به اندازه بارش در پنج قاره زمین باران می بارد:

«يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً».

فعل های آیه همه مضارع هستند و اشاره به آینده دارند.

ص:۳۰۵

۱- (۱)) . خصال، شیخ صدوق، ص ۶۲۶: «لو قد قام قائمنا لانزلت السماء قطرها، ولا خرجت الأرض نباتها، ولذهب الشحناء من قلوب العباد، واصطلحت السباع والبهائم حتی تمشی المرأة بين العراق إلى الشام لا تضع قدميها إلا على النبات وعلى رأسها زينتها لا يهيجها سبع ولا تخافه».

۲- (۲)) . روضة الواعظين، فتال نيسابوری، ص ۲۶۴: «قال أبو جعفر، عليه السلام، فی حديث طويل: «إذا قام القائم... ووسع الطريق الأعظم وكسر كل جناح خارج فی الطريق وأبطل الكنف والميازيب إلى الطرقات...».

«وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ ».

همه مردم عالم ثروتمند می شوند و هیچ کس در دنیا عقیم نمی ماند.

«وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهاراً». (۱)

رودخانه ها لبریز از آب می شوند؛ زمین گنج های خود را به احترام مردم شایسته بیرون می دهد؛ هوا در همه جا لطیف می شود؛ در بیابان گُرگ با گوسفند لب چشمه آب می خورند؛ و تمام اختلافات و کینه ها از بین می رود. در زمان امام دوازدهم، علیه السلام، بهشت در زمین نمونه ای می یابد.

انتظار

پیامبر، صلی الله علیه وآله، می فرماید:

«أفضل أعمال أمتی انتظار الفرج». (۲)

انتظار امید به حل شدن مشکلات بشر است و خداوند وعده داده که چنین حکومتی برپا خواهد شد. (۳) ما هم خود را آماده کنیم تا در مدار چنین حکومتی باشیم. اگر آن حکومت را دیدیم، خوش به حالمان! و اگر ندیدیم، وقتی مردیم خداوند جزو افراد پا به رکاب حضرت به حسابمان می آورد. (۴) افزون بر این، چون امیدوار بودیم که ایشان مشکلات شش میلیارد انسان را حل کند، ثواب حلّ مشکلات آنان را در پرونده ما هم می نویسند. با این امید، وقتی وارد محشر می شویم، می بینیم که برای حلّ مشکلات مردم کمک کرده ایم، زیرا در انتظار حکومتی بودیم که این مشکلات را حل کند و خداوند همین نیت را عمل نیک حساب می کند. (۵)

این چنین، سخن اهل بیت و قرآن، باطن انسان را نورانی و شاد می کند.

ص:۳۰۶

۱- (۱)) . این آیات نتیجه استغفار را بیان می کند: نوح، ۱۰۱۲: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّاراً * یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً * وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهاراً» ؛ نیز هود، ۵۲: «وَ یا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِینَ » .

۲- (۲)) . روایت فوق در دو سند هر دو در مقدمه کتاب آمده: علل الشرائع، شیخ صدوق، ج۱، ص ۴ (مقدمه)؛ نیز الإمامة والتبصرة، ابن بابویه، ص ۲۱ (مقدمه)؛ نیز با اختلاف کلمات در کمال الدین وتمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۲۸۷: «عن أمیر المؤمنین، علیه السلام، قال: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: أفضل العبادة انتظار الفرج».

۳- (۳)) . نور، ۵۵: «وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ

هُمُ الْفاسِقُونَ » ؛ نیز قصص، ۵: «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ » ؛ نیز انبیاء، ۱۰۵: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ » .

۴- (۴)) . الخرائج والجرائح، راوندی، ج ۳، ص ۱۱۶۶؛ نیز دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری (الشیعی)، ص ۴۷۹: «سیف بن عمیرة، قال: قال لی أبو جعفر، علیه السلام: المؤمن لیخیر فی قبره، إذا قام القائم، فیقال له: قد قام صاحبک، فإن أحببت أن تلحق به فالحق، وإن أحببت أن تقیم فی کرامة الله فأقم».

۵- (۵)) . الهدایة، شیخ صدوق، ص ۶۲: «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله وسلم: إنما الأعمال بالنیات»؛ نیز المسائل الصاغانیة، شیخ مفید، ص ۱۱۸: «ورد علی النبی، صلی الله علیه وآله، فی قوله: إنما الأعمال بالنیات، وإنما لکل امرء ما نوی».

۱۷-فواید تفکر و مضرات بی فکری

اشاره

ص:۳۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

از نظر قرآن کریم و فرهنگ پاک اهل بیت، بهترین زندگی زندگی توأم با عقل و اندیشه و تفکر، و بدترین زندگی زندگی در فضای جهل و نادانی و غفلت است. قرآن مجید از انسان ها دعوت کرده است در جهان آفرینش تا جایی که امکان دارد اندیشه کنند، زیرا وقتی انسان در جهان خلقت و کیفیت آفرینش موجودات فکر می کند، خدا را پیدا می کند. او در اندیشه ورزی به این نتیجه می رسد که موجودات جهان دارای حرکت اند و حرکت آنها نیز بدون محرّک نیست. همچنین، در می یابد که این محرک عالم و حکیم و عادل و لطیف و خبیر و حسابگر است.

حرکتی که کره زمین به دور خودش دارد سبب پیدایش شب و روز و حرکتش به دور خورشید سبب پیدایش چهار فصل می شود. اما بدیهی است که این حرکت مربوط به ذات زمین نیست. به همین قیاس، جاذبه و دافعه زمین هم مربوط به ذات خودش نیست و این حقیقت را، علاوه بر قرآن مجید، دانشمندان نیز بیان کرده اند.

ص:۳۲۶

مفهوم کفات در قرآن

برای مسلمانان، که در این نقطه از کره زمین زندگی می کنند، مسئله جاذبه و دافعه زمین سال ها پیش از آنکه نیوتن آن را توضیح دهد، از طریق آیات و روایات روشن بوده است. قرآن مجید می فرماید:

«أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ کِفاتاً * أَحْیاءً وَ أَمْواتاً * وَ جَعَلْنا فِیها رَواسِیَ شامِخاتٍ وَ أَسْقَیْناکُمْ ماءً فُراتاً». (۱)

آیا زمین را فراهم آورنده انسان ها قرار ندادیم؟ هم در حال حیاتشان و هم زمان مرگشان. و کوه های استوار و بلند در آن قرار دادیم و شما را آبی گوارا نوشاندیم.

با مراجعه به کتاب های لغت - مانند المنجد، مصباح المنیر، قاموس و ...- معلوم می شود که «کفات» پرنده سریع السیری را گویند که هم توان بسط بال خود را دارد و هم توان قبض آن را و در هیچ کتاب لغتی کفات را غیر این معنی نکرده اند.

قرآن مجید ۱۵۰۰ سال پیش از این زمین را پرنده سریع السیری دانسته دارای دوبال که یک بالش جاذبه و بال دیگرش دافعه است. جالب این است که روزی قرآن مجید این نظر را داده که در دانشگاه جندی شاپور در زمان حکومت ساسانیان، در دانشگاه اسکندریه، و در دانشکده های یونان و هند، اساتید برجسته نجوم به دانشجویانشان می گفتند که زمین بی تردید ساکن است و خورشید به دور آن می چرخد. اما قرآن مجید در این باره به دانش دانشمندان زمان خودش تکیه نکرده، زیرا دانش آنان را در این باره مبتنی بر حقیقت نمی دانسته است.

پاسخی از نیوتن

نقل کرده اند که روزی یکی از دانشمندان نامه ای برای نیوتن، کاشف نیروی جاذبه، نوشت؛ بدین مضمون که حقیقت جاذبه و دافعه نامرئی

۱- (۱)) پی نوشت . مرسلات، ۲۵- ۲۷.

زمین را برای او توضیح دهد! (قرآن نیز همین تعبیر نامرئی را دارد:

«اَللّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ ». (۱)

خداست که آسمان ها را بدون پایه هایی که آنها را ببینید برافراشت، آن گاه بر تخت فرمانروایی و حکومت بر آفرینش چیره و مسلط شد، و خورشید و ماه را رام و مسخّر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی روانند، کار جهان و جهانیان را تدبیر می کند، نشانه های قدرت و حکمتش را در پهنه آفرینش به روشنی بیان می کند تا شما به دیدار قیامت و محاسبه شدن اعمال به وسیله پروردگارتان یقین کنید.)

نیوتن پاسخ جالبی به این دانشمند داد؛ نوشت:

من برای توضیح جاذبه و دافعه زمین که با چشم قابل دیدن نیستند فقط یک کلمه می توانم بگویم: «خدا». همین!

وقتی انسان در آفرینش هستی مطالعه می کند، به این نتیجه می رسد که عالَم محرّکی دارد که واحد است؛ یعنی آفرینش عالم کار دو نفر نیست، زیرا اگر دو محرک در عالم وجود داشت، وضع جهان به فساد کشیده می شد (۲) که این مطلب در فلسفه نیز ثابت شده است.

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست...

(۳)

انسان برای اینکه اندیشه اش به کار بیفتد کافی است در یک دانه نباتی کوچک دقت کند. وقتی دانه گندم در خاک قرار می گیرد، بعد از مدتی، از وجود خودش دو رشته تولید می کند: ریشه و ساقه. ریشه در دل خاک فرو می رود و ساقه با وجود نازکی و لطافتی که دارد بر قدرت جاذبه غلبه کرده به سمت بالا حرکت می کند. این در حالی است که به طور طبیعی، همه چیز باید در زمین فرو می رفت. در حقیقت، تمام نباتات (درختان و گیاهان) یک سمت وجودشان بر ضد جاذبه حرکت می کند.

۱- (۱)) . در ادامه آیه آمده است.: «وَ هُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِیها رَواسِیَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِیها زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ * وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ * وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا کُنّا تُراباً أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ الْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ » . رعد، ۲- ۵.

۲– (۲)) . اشاره است به این آیه: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ » . أنبياء، ۲۲.

۳– (۳)) . شعر از مولاناست: کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست/ چرا به دانه انسانت این گمان باشد؟

اگر محرکی در عالم نبود، هرچه کاشته می شد باید فرو می رفت و سر بر نمی آورد، در حالی که گیاهان به سمت بالا رشد می کنند. از این موضوع فهم می شود که قدرتی در عالم وجود دارد که داناست و رشد گیاهان، از جمله دانه گندمی را، به تدبیر و قانون خاصی اداره می کند.

اینکه دانه گندم چقدر باید در خاک فرو برود و ریشه چقدر باید قدرت داشته باشد تا بتواند املاح و آب را از زمین بگیرد و به بالاترین قسمت گیاه برساند چیزی نیست که از سر اتفاق و تصادف روی دهد؛ قانونی است که هزاران سال است وجود دارد و تا به حال هیچ دانه گندمی از آن تخطی نکرده است. آیا اینکه یک دانه گندم می تواند در زمین مستعد خود را به هفتصد دانه بدل کند و از زمین ۱۶ نوع ویتامین بگیرد که برای بدن انسان ضروری است اتفاقی است؟ آیا از سر تصادف است که گندم در بدن انسان تجزیه می شود و هر قسمتش نیازهای بخشی از بدن را رفع می کند؟ آن هم نه فقط نیازهای بدنی، بلکه حالات روانی او را؟

از این روست که می گوییم اگر انسان در یک دانه گندم مطالعه کند، خدا را می یابد. سعدی چقدر زیبا این مسئله را با نگاه متفکر خود دریافته است. آنجا که می گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار.

خیلی از مردم درختان و میوه های مختلف را می بینند، اما خدا را نمی بینند؛ صورت را می بینند اما صورتگر را نمی بینند. این از آن روست که با عقل و با چشم دل خود به عالم نگاه نمی کنند، بلکه با چشم سر دنیا را ارزیابی می کنند و ارزیابی شان در حد برداشت های حیوانات از هستی است. سعدی در بیت زیبایی می گوید:

تنگ چشمان نظر به میوه کنند ما تماشاکنان بستانیم

تو به سیمای شخص می نگری

تأمل در درخت نخل

در روایات آمده است که نخل اولین درختی است که خداوند با هبوط حضرت آدم، علیه السلام، به زمین فرستاد. (۱) در میان نخلداران هم معروف است که هیچ چیز این درخت بی فایده نیست. تامل در خصوصیات این درخت پر برکت آدمی را هوشیار می کند. از جمله، باید از خود پرسید ریشه این درخت مگر چقدر قدرت دارد که می تواند تا صدها سال آب و غذا به برگ های آن برساند که در ارتفاع ۱۰ تا ۲۰ متری قرار دارند؟ این چه پمپی است که صدها سال کار می کند و خراب نمی شود و بر عکس ساخته های دست بشر، نه روغنکاری لازم دارد، نه تعمیرکار می خواهد و نه در کارش خللی ایجاد می شود؟ نخل هرچه را نیاز دارد به وسیله ریشه اش از زمین می گیرد و روزی هم که بناست عمرش تمام شود دیگر این ریشه برایش کاری نمی کند و خشک می شود تا در بخش دیگری از زندگی بشر وارد شود و نیازهای دیگری را مرتفع کند. (۲)

تأمل در حرکت زمین

زمین با این حجم سنگینش میلیاردها سال است به دور خودش و خورشید با سرعت معین و در مدار معینی می چرخد. چه کسی این کار را انجام می دهد تا شب و روز و فصل های چهارگانه ایجاد شود؟ این پرنده سریع السیر را که بال هایش را بسته تا موجودات روی خودش را نگاه دارد چه کسی تاکنون هدایت کرده است؟ اگر روی تخم مرغی یک قطره آب بریزد، قطره سرازیر می شود و می افتد، اما میلیاردها سال است که زمین می چرخد و نه یک قطعه سنگ و نه یک لیتر آب از روی آن

۱- ((۱)) . الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، ج ۱، ص ۱۸۷: «عن الاصبغ بن نباتۀ قال: کتب صاحب الروم إلی معاویۀ یسأله عن عشر خصال فارتطم کما یرتطم الحمار فی الطین فبعث راکبا إلی علی، علیه السلام، وهو فی الرحبۀ فقال: السلام علیک یا أمیر المؤمنین! قال علی، علیه السلام: أما انک لست من رعیتی؟ قال: أجل أنا رجل من أهل الشام بعثنی الیک معاویۀ لاسألک عن عشر خصال کتب إلیه بها صاحب الروم فقال: ان أجبتنی فیها حملت الیک الخراج والاحملت إلی أنت خراجک، فلم یحسن أن یجیبه فبعثنی الیک أسألک. قال علی، علیه السلام: وما هی؟ قال: ما أول شئ اهتز علی وجه الارض؟ وأول شئ ضج علی الارض؟ وکم بین الحق والباطل؟ وکم بین المشرق والمغرب؟ وکم بین الارض والسماء؟ وأین تأوی أرواح المسلمین؟ وأین تأوی أرواح المشرکین؟ وهذه القوس ما هی؟ وهذه المجرۀ ما هی؟ والخنثی کیف یقسم لها المیراث؟ فقال له علی، علیه السلام: أما أول شئ اهتز علی الارض فهی النخلۀ، ومثلها مثل ابن آدم إذا قطع رأسه هلک وإذا قطعت رأس النخلۀ انما هی جذع ملقی... . فکتب بها معاویۀ إلی صاحب الروم فحمل خراجه وقال: ما خرج هذا الا من کتب نبوۀ، هذا فیها أنزل الله من الانجیل علی عیسی بن مریم علیه السلام».

۲- ((۲)) . در آیه ۹۹ سوره انعام می خوانیم: «وهو الذی أنزل من السماء ماء فأخرجنا به نبات کل شئ فأخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراکبا ومن النخل من طلعها قنوان دانیۀ وجنات من أعناب والزیتون والرمان مشتبها وغیر متشابه انظروا إلی ثمره إذا

أثمر وينعه إن فی ذلکم لآیـات لقوم یؤمنون»؛ و اوست که از آسـمان آبی فرسـتاد و به وسـیله آن گیاهـان گوناگون را از زمین رویاندیم، و از آن ساقه ها و شاخه های سبز درآوردیم، و از آن دانه های متراکم را خارج می کنیم، و از شکوفه درخت خرما خوشه هـای سـر فروهشـته به وجود می آوریم و بـاغ هـایی از انگور و زیتون و انـار شـبیه به هم و بی شـباهت به هم بیرون می آوریم؛ به میوه اش چون میوه دهـد و به رسـیدن و کامل شـدنش با تأمل بنگریـد، مسـلماً در این امور برای قومی که ایمان می آورنـد، نشانه هایی بر توحیـد، ربوبیّت و قـدرت خـداست. - در کتاب توحیـد مفضل نیز آمده است: (فی النخل وخلقهٔ الجذع والخشب وفوائـد ذلـک): فکر یا مفضل فی النخل، فإنه لما صار فیه إناث تحتاج التلقیـح جعلت فیه ذکورهٔ اللقاح من غیر غراس فصار الـذکر من النخل بمنزلـهٔ الذکر من الحیوان الذی یلقح الاناث لتحمل وهو لا یحمل تأمل خلقهٔ الجذع کیف هو فإنک تراه کالمنسوج نسـجا من خیوط ممـدودهٔ کالسدی وأخری معه معترضهٔ کاللحمهٔ کنحو ما ینسج بالأیدی وذلک لیشـتد ویصـلب ولا یتقصف من حمـل القنوات الثقیلـهٔ وهز الریـاح العواصف إذا صار نخلـهٔ ولیتهیأ للسـقوف والجسور وغیر ذلک مما یتخـذ منه إذا صار جـذعا وکـذلک تری الخشب مثل النسـج فإنک تری بعضه مـداخلا بعضه بعضا طولا وعرضا کتداخل اجزاء اللحم وفیه مع ذلک متانهٔ لیصـلح لما یتخذ منه من الآلات فإنه لو کان مستحصـفا کالحجارهٔ لم یمکن ان یسـتعمل فی السقوف وغیر ذلک مما یسـتعمل فیه الخشبهٔ کالأبواب والأسرهٔ والتوابیت وما أشبه ذلک ومن جسیم المصالح فی الخشب انه یطفو علی الماء فکل الناس یعرف هـذا منه ولیس کلهم یعرف جلالـهٔ الأمر فیه فلو لا هـذه الخلهٔ کیف کانت هذه السـفن والأظراف تحمل أمثال الجبال من الحمولـهٔ وأنی کان ینال الناس هـذا الرفق وخفـهٔ المؤنهٔ فی حمل التجارات من بلد إلی بلد وکانت تعظم المؤنهٔ علیهم فی حملها حتی یلقی کثیر مما یحتاج إلیه فی بعض البلدان مفقودا أصلا أو عسر وجوده. (التوحید، مفضل بن عمر جعفی، ص ۱۰۵).

جدا نشـده و به فضا نریخته! کره زمین در فضا می چرخد، اما ما نمی افتیم، آب ها از روی آن نمی ریزند، گیاهان از روی آن کنده نمی شوند و... ؛ چه کسی اداره این امور را در دست دارد؟ آیا همه این ها اتفاقی است؟

از این رو، انسـان بایـد عقـل خود را به کـار بگیرد تـا حقـایق عـالم را درک کنـد وگرنه تفاوتی میان او و دیگر حیوانات عالم نیست. سعدی می گوید:

آدمی را عقل باید در بدن ور نه جان در کالبد دارد حمار. (۱)

تأمل در خلقت حیوانات

در رابطه با حیوانات نیز قرآن مجید انسان ها را دعوت به تعقل می کند:

- «وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغٰالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهٰا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ ». (۲)

و اسب هـا و استرهـا و الاـغ ها را آفریـد تا بر آنها سوار شویـد و برای شـما تجمل و زینت باشـد، و چیزهایی در آینـده جز این وسایل نقلیه حیوانی به وجود می آورد که شما نمی دانید.

- «أَ فَلاٰ يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ». (۳)

آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟

چند بار قرآن درباره دریاها سخن گفته؟ همه این ها از انسان دعوت می کند درباره دریا و موجودات آن اندیشه کند.

یکی از موضوعـات جالب توجه درباره دریا آن است که موجودات زنـده دریا فقط در قسـمت روشن آب که نور خورشـید به آن می رسد زندگی نمی کنند، بلکه برخی از آن ها در بخش تاریک دریا زیست می کنند. نور آفتاب تنها در چند صد متری آب نفوذ می کنـد و از آن به بعد تاریکی حکمفرماست. با این حال، حیواناتی که در این بخش تاریک زندگی می کنند، هم دوست شناسند و هم دشمن شناس. آن ها در کدام کلاس دوستان و دشمنان خود را شناخته اند؟

مدتی پیش، در تهران ماهی ای را به نمایش گذاشته بودند که در پشت

۱- (۱)) . این شعر سعدی به حقیقت زیبـاست و بعض ابیـات آن در ردیـف امثـال سـائر است. دریغ است مبلغـان گرامی این میراث پنـد و حکمت را بر مردم نخواننـد. بس بگردیـد و بگردد روزگار دل به دنیا در نبنـدد هوشـیار ای که دسـتت می رسـد کـاری بکـن پیش از آن کز تـو نیایـد هیـچ کـار این که در شـهنامه هـا آورده انـد رسـتم و روئینه تن اسـفندیار تـا بداننـد این خداونـدان ملـک کز بسـی خلق است دنیـا روزگار این همه رفتنـد و مای شوخ چشم هیـچ نگرفتیم از ایشان اعتبار ای که وقتی نطفه بودی بی خبر وقت دیگر طفل بودی شیرخوار مدتی بالا گرفتی تا بلوغ سرو بالایی شدی سیمین عذار همچنین تا مرد نام

آور شـدی فارس میـدان و صـید و کارزار انچه دیـدی برقرار خود نمانـد وین چه بینی هم نمانـد برقرار دیر و زود این شـکل و شخص نازنین خاک خواهـد بودن و خاکش غبار گل بخواهد چید بی شک باغبان ور نچیند خود فرو ریزد ز بار این همه هیچ است چـون می بگـذرد تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار نـام نیکو گر بمانـد ز آدمی جبه کزو مانـد سـرای زرنگـار سـال دیگر را که می داند حساب یا کجا رفت انکه با ما بود پار؟ خفتگان بیچاره در خاک لحد خفته اندر کله سـر سوسمار صورت زیبای ظاهر هیـچ نیست ججای برادر سـیرت زیبا بیار هیـچ دانی تا خرد به یا روان؟ من بگویم گر بـداری اسـتوار ادمی را عقل بایـد در بـدن جورنه جـان در کالبـد دارد حمـار پیش از آن کز دست بیرونت برد گردش گیتی زمام اختیار گنـج خواهی؟ در طلب رنجی ببر جخرمنی می بایـدت؟ تخمی بکار چون خداونـدت بزرگی داد و حکم خرده از خردان مسـکین در گـذر چون زبردستیت بخشـید آسمان جزیردستان را همیشه نیک دار عذر خواهان را خطا کاری ببخش زینهاری را به جان ده زینهار شکر نعمت را نکویی کن که حق دوست دارد بنـدگان حق گزار جلطف او لطفی است بیرون از عدد فضل او فضـلی است بیرون از شمار گر به هر مویی زبانی باشـدت جشـکر یک نعمت نگویی از هزار نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت ماندگار ملک بانان را نشایـد روز و شب گاهی اندر خمر و گاهی در خمار کام درویشان و مسـکینان بده تا همه کارت برآرد کردگار بـا غریبـان لطف بی انـدازه کن تـا رود نامت به نیکی در دیار زور بازو داری و شمشـیر تیز گر جهان لشـگر بگیرد غم مـدار از درون خسـتگان انـدیشه کن وز دعای مردم پرهیزگار منجنیق آه مظلومان به صـبح سـخت گیرد ظالمان را در حصار با بدان بد بـاش بـا نیکان نکو جای گل گل باش و جای خار خار دیو با مردم نیامیزد نترس بل بترس از مردمان دیوسار هر که دد یا مردم بـد پرورد دیر زود از جان برآرندش دمار با بدان چندانکه نیکویی کنی قتل مارافسا نباشد جز به مار جای که داری چشم عقل و گوش هوش پنـد من در گوش کن چون گوشوار نشـکند عهد من الا سـنگدل نشـنود قول من الا بختیار سـعدیا چندانکه می دانی بگو حق نباید گفتن الا آشکار هر که را خوف و طمع در کار نیست از ختا باکش نباشد وز تتار

۲- (۲)) . نحل، ۸.

۳- (۳)) . غاشیه، ۱۷.

گردنش ماده ای فسفری قرار داشت. او وقتی گرسنه می شد مقداری سرش را پائین می آورد و به وسیله این ماده فسفری تا دو متری خود را روشن می کرد! وقتی هم احساس خطر می کرد، سرش را بالا ـ می آورد و در تاریکی گم می شد! به واقع، چه کسی به این ماهی آموخته که برای پیدا کردن غذا سرش را این مقدار پائین بیاورد تا پیش رویش روشن شود؟ یا در هنگام احساس خطر سرش را بالا بیاورد تا در تاریکی بتواند خود را مخفی کند؟ آیا این ها را همان گوشت و استخوان یادش داده؟ اگر چنین است، انسان که گوشت و استخوان بیشتر و بزرگتری دارد، چرا او چنین توانایی ای ندارد؟

بالجمله، از این دست شگفتی ها در آسمان و زمین و دریا فراوان است. اهل اندیشه کم است تا در این خلقت اعجاب آور اندیشه کند و راه بیابد و شاکر گردد:

«أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ الرَّحْمٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ * أَمَّنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلاَّ فِي غُرُورٍ * أَمَّنْ هٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ * أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ * قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ * وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ». (۱)

آیا ندانسته اند که پرندگان بالای سرشان را در حالی که بال می گشایند و می بندند، فقط خدای رحمان در فضا نگه می دارد؟ یقیناً او بر همه چیز بیناست. آیا آن کیست از سپاهتان که شما را به هنگام نزول عذاب در برابر خدای رحمان یاری دهد؟ کافران جز دچار فریب شیطان نیستند. یا کیست آنکه به شما روزی دهد، اگر خدا روزی اش را از شما باز دارد؟ نه

۱- (۱)) . ملک، ۱۹- ۲۶.

اینکه حقیقت را نمی دانند بلکه در سرکشی و نفرتِ از حق سرسختی و پافشاری می کنند. آیا کسی که نگونسار و به صورت افتاده حرکت می کند هدایت یافته تر است یا آنکه راست قامت بر راه راست می رود؟ بگو: اوست که شما را آفرید و برای شما گوش و دیده و دل قرار داد، ولی اندکی سپاس می گزارید. بگو: اوست که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید. و می گویند: اگر راستگویید این وعده وقوع رستاخیز کی خواهد بود؟ بگو: دانش و آگاهی این حقیقت فقط نزد خداست و من تنها بیم دهنده ای آشکارم.

تأمل در تاریخ

قرآن سرگذشت اقوام پیشین را بدین جهت یاد می کند که مردم از آنها عبرت بگیرند. از این رو، خداوند دستور داده است در تاریخ با تعقل بنگریم و پند بگیریم. (۱) گاهی برخی شعرای حکیم این قدر زیبا جریانات تاریخی را در فضای عقل طرح کرده اند که انسان از مطالعه آثارشان به تفکر وادار می شود. برای مثال، وقتی خاقانی شروانی به خرابه های شهر مدائن می رسد در مطلع قصیده بلند خود می گوید:

هان ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان.

یا حافظ در بی وفایی دنیا و دل نبستن به آن می گوید:

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیّار

نیز این شعر:

نادره مردی ز عرب هوشمند

۱- (۱)) . البته، به نص صریح قرآن همه این آیات برای تعقل فرستاده شده اند. در ابتدای سوره یوسف می خوانیم: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ * نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ » .

بعد که مصعب سر و سردار شد

وقتی انسان با نگاه عقل به عالم نگاه می کند، همه چیز را پند می بیند. آری:

زمانه پندی آزادوار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است. (۱)

تفکر در وجود خویش

یکی دیگر از سفارشات قرآن کریم تفکر در وجود خویشتن است:

«وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ * وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ ». (۲)

در زمین برای اهل یقین نشانه هایی بر توحید، ربوبیت و قدرت خداست. و نیز در وجود شما نشانه هایی است. آیا نمی بینید؟

بخش مهمی از کتاب توحید مفضل مربوط به وجود انسان است که امام صادق، علیه السلام، مفضل را به تفکر در خلقت انسان دعوت می کند.

گذر عمر و ناتوانی ما در نگهداشتن زمان درس بزرگ دیگری است که می توان از تفکر در وجود خود گرفت. حافظ می گوید:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس.

با هیچ وسیله ای جلوی گذر عمر را نمی توان گرفت. جلوی ریختن مو، ضعیف شدن چشم، تحلیل رفتن نیروی بازو و کم قوت شدن زانو را نمی توان گرفت. مانع خراب شدن معده و کند شدن کار کلیه ها نمی توان شد و در نهایت، پیری را نمی توان به تعویق انداخت و جلوی ملک الموت را گرفت. پس، تا فرصتی هست باید قدر ایام حیات را دانست:

جوانی گفت با پیری دل آگاه

اما آیا این سخن جوانان را وادار به تعقل می کند؟

۱- ((۱)) . از رودکی است. در بعضی نسخه ها آمده: زمانه چون نگری سر به سر همه پند است.

۲- ((۲)) . ذاریات، ۲۰ و ۲۱.

تفکر در مرگ

از مرگ نیز بایـد عبرت گرفت و دربـاره آن تفکر کرد و به فکر چاره افتاد. سـعدی در مقـدمه گلسـتان نگاه هوشـمندانه ای به مرگ کرده و این طور به نصیحت ابنای زمان پرداخته است:

بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند

«مرگ آگاهی» به قدری در روایات ما حضور دارد که نمی توان آن را به عنوان یکی از بنیان های معنوی تفکر نادیده گرفت. از جمله، وجود مبارک پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله وسلم، در نصیحتی به ابوذر غفاری می فرمایند:

«یا أباذر! إذا تبعت جنازهٔ فلیکن عقلك فیها مشغولا بالتفکر والخشوع، واعلم أنك لاحق به». (۱)

در هنگام تشییع جنازه، عقل خویش را به تفکر و خشوع مشغول دار و بدان که بی تردید به او ملحق خواهی شد.

این همه تأکیـد به تفکر دربـاره مرگ برای این است که از خود سوال کنیم: آیـا مـا رهروان این کـاروان نیستیم؟ آیـا مرگ به سراغ مـا نمی آیـد؟ آیـا خـانه آخر مـا قبر نیست؟ مرکب آخر مـا تابوت نیست؟ آخرین لباس ما کفن نیست؟ به راستی، چرا با چشم عقل به مرگ دیگران نگاه نکرده و در آن تأمل و تحقیق نمی کنیم؟

تفکر در وجود پیامبر اکرم (ص)

یک از مسائلی که قرآن به آن سـفارش می کند تفکر در وجود پیامبر اسلام است، زیرا تفکر سبب می شود حق بودن پیامبر بر همه ثابت شود:

– «قُلْ إِنَّمٰا أَعِظُکُمْ بِوٰاحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنیٰ وَ فُرٰادیٰ ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِیرٌ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذٰابٍ شَدِیدٍ». (۲)

ص:۳۳۵

۱– (۱)) . میزان الحکمه، محمدی ری شـهری، ج ۴، ص ۲۹۷۷. دربـاره یاد مرگ روایات زیادی وارد شـده است. از جمله: – مصـباح الشریعهٔ، منسوب به امام صادق (ع)، ص ۱۷۱: قال الصادق علیه السـلام: ذکر الموت یمیت الشـهوات فی النفس ویقطع منابت الغفلـهٔ ویقوی القلب بمواعـد الله ویرق الطبع ویکسـر اعلام الهوی ویطفی نار الحرص ویحقر الدنیا وهو معنی ما قال النبی (صلی الله علیه وآله وسلم): فکر ساعهٔ خیر من عبادهٔ سنه وذلک عند ما تحل اطناب خیام الدنیا وتشدها بالآخرهٔ ولا یسکن نزول الرحمه عنـد ذکر الموت بهـذه الصـفهٔ ومن لا یعتبر بالموت وقلـهٔ حیلته وکثرهٔ عجزه وطول مقامه فی القبر وتحیره فی القیامـهٔ فلا خیر فیه. قـال النبی (صـلی الله علیه وآله وسـلم) اذکروا هـادم اللـذات قیـل: وما هو یا رسول الله؟فقال: الموت ما ذکره عبـد علی الحقیقـهٔ فی سـعهٔ إلاـ ضاقت علیه الـدنیا ولا فی شـدهٔ إلا اتسـعت علیه والموت اول منزل من منازل الاخرهٔ وآخر منزل من منازل الدنیا فطوبی لمن اکرم عند النزول باولها وطوبی لمن احسن مشایعته فی آخرها والموت اقرب اشـیاء من بنی آدم وهو یعده ابعد

فمـا اجری الانسـان علی نفسه ومـا اضـعفه من خلق وفی الموت نجـاهٔ المخلصـین وهلاک المجرمین ولـذلک اشـتاق من اشـتاق الموت وکره من کره». - میزان الحکمه، محمدی ری شـهری، ج ۴، ص ۲۸۸۹: رسول الله (صلی الله علیه وآله): عودوا المریض واتبعوا الجنازهٔ یذکرکم الآخرهٔ. - همان، ص ۲۹۶۴: رسول الله (صلی الله علیه وآله): أفضل الزهد فی الدنیا ذکر الموت، وأفضل العبادهٔ التفکر، فمن أثقله ذکر الموت وجد قبره روضهٔ من ریاض الجنهٔ. الإمام علی (علیه السـلام): اذکروا هادم اللذات، ومنغص الشـهوات، وداعی الشـتات، اذکروا مفرق الجماعـات، ومباعـد الامنیـات، ومـدنی المنیـات، والمؤذن بـالبین والشـتات. عنه (علیه السـلام): کیف تنسـی الموت وآثـاره تـذکرک؟ الإمـام الصـادق (علیه السـلام): ذکر الموت یمیت الشـهوات فی النفس، ویقلع منـابت الغفلـهٔ، ویقـوی القلب بمواعـد الله، ویرق الطبـع، ویکسـر أعلامـ الهـوی. عنه (صـلی الله علیه وآله) - وقـد مر بمجلس قد اسـتعلاه الضـحک -: شوبوا مجلسـکم بـذکر مکـدر اللـذات، قـالوا: ومامکـدر اللـذات، قـال: الموت. الإمام علی (علیه السـلام): اوصـیکم بـذکر الموت وإقلال الغفلـهٔ عنه، وکیف غفلتکم عما لیس یغفلکم، وطمعکم فیمن لیس یمهلکم! فکفی واعظا بموتی عـاینتموهم. الإمـام علی (علیه السـلام): أکـثروا ذکر الموت، ویوم خروجکم من القبور، وقیـامکم بین یـدی الله عز وجـل، تهون علیکم المصائب. - همان، ص ۲۹۷۶: رسول الله (صـلی الله علیه وآله): ما من میت یوضع علی سـریره فیخطی به ثلاث خطی إلا نادی بصوت یسـمعه من یشاء الله: یا إخوتاه! ویا حملـهٔ نعشاه! لا تغرنکم الـدنیا کما غرتنی ! ولا یلعبن بکم الزمان کما لعب بی ! اترک مـا ترکت لـذریتی ولاـیحملون عنی خطیئتی، وأنتم تشـیعونی ثم تترکونی والجبار یخاصـمنی. - همان، ص ۲۹۷۷: الإمام البـاقر (علیه السـلام): إذا کنت فی جنـازهٔ فکن کأنـک أنت المحمول، وکأنـک سألت ربک الرجعـهٔ إلی الـدنیا لتعمل عمل من عـاش، فـإن الـدنیا عنـد العلماء مثل الظل. الإمام الصادق (علیه السـلام): إذا حملت جنازهٔ فکن کأنک أنت المحمول، أو کأنک سـألت ربـک الرجوع إلی الـدنیا لتعمـل، فـانظر مـاذا تسـتأنف، ثم قـال: عجبا لقوم حبس أولهم علی آخرهم، ثم نادی مناد فیهم بالرحیل وهم یلعبون.

۲- (۲)) . سبإ، ۴۶.

بگو: من شما را فقط به یک حقیقت اندرز می دهم و آن اینکه دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید، سپس درباره رفیقتان محمّد که عمری با پاکی ، امانت و صدق و درستی در میان شما زندگی کرده است بیندیشید که هیچ گونه جنونی ندارد، او برای شما از عذاب سختی که پیش روست، جز بیم دهنده ای نیست.

- «أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِيرٌ مُبِينٌ ». (۱)

آیا اندیشه نکردند که در همنشین آنان یعنی پیامبر اسلام هیچ نوع جنونی نیست؛ او فقط بیم دهنده ای آشکار نسبت به سرانجام شوم بدکاران است.

واضح است که منظور این آیات تفکر در بدن و جسم پیامبر نیست، بلکه منظور تفکر در وجود معنوی پیامبر است. اندیشه در این بعد وجودی حضرت شخص را به این نتیجه می رساند که پیامبر انحراف فکری، انحراف عقلی، و انحراف روحی نداشته است. و این از سخنان ایشان به وضوح پیداست.

سخنان پیامبر درباره حفظ� الصحه

نقل کرده اند که طبیبی در مدینه حضور داشت، اما کسی برای مداوا به حضورش نمی رفت. روزی نزد پیامبر رفت و به ایشان عرض کرد: چرا در این شهر کسی مریض نمی شود؟ آب و هوایتان خوب است؟ غذایتان با کشورهای دیگر فرق می کند؟ یا منطقه تان منطقه ویژه ای است؟

حضرت فرمودند: یکی از دستورات دین ما این است که تا گرسنه نشدید سر سفره ننشینید و تا کاملا سیر نشدید دست از غذا بردارید! (۲)

طبیب گفت: شما طب را در همین دستور جای داده اید. این مردم حق دارند مریض نشوند.

*

روزی، به عیادت مریضی رفته بودم و دکتر متخصصی معالجه او را بر عهده داشت که در اروپا تحصیل کرده بود. او همان طور که مریض را

۱- ((۱)) . ادامه آیه چنین است: «أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ » ؛ آیا در فرمانروایی و مالکیّت و ربوبیّت بر آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و اینکه شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته اند؟ اعراف، ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- ((۲)) . بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰: وقال صلى الله عليه وآله: كل وأنت تشتهي، وأمسك وأنت تشتهي. وقال صلى الله عليه وآله: المعدة بيت كل داء، والحمية رأس كل دواء، وأعط كل نفس ما عودتها.

معاینه می کرد به او گفت: لااقل یک حرف مرا گوش بدهید تا دوایتان را نصف کنم و کمتر مرا بیاورند بالای سرتان: «دیگر از کوره در نرو و عصبانی نشو!»

به او گفتم: آقای دکتر، حاضرید یک جمله از مکتب اهل بیت بنویسید. گفت: بفرمایید! گفتم: پیامبر و پیرو ایشان ائمه فرموده اند:

«الغضب مفتاح کل شرّ». (۱)

عصبانیت دری است به روی تمام بیماری ها.

و« ان المعدهٔ بیت الداء». (۲)

معده منشأ همه بیماری هاست.

او می خواست بگوید: باورم نمی شود! اما رویش نشد. گفتم: این روایات در کتاب هایی نوشته شده اند که لااقل ۱۰۰ سال از تاریخ نگارششان گذشته است.

این را هم اضافه کنم که این گروه از فرمایشات پیامبر و ائمه غیر از دستورات بهداشتی جزئی دیگر از قبیل مسواک زدن و شانه کردن مو و استفاده از حوله و شرایط آب حمام و... است که در کتاب هایی چون مکارم الاخلاق طبرسی و حلیهٔ المتقین مجلسی و... آمده است؛ و غیر از مطالبی است که معصومین، علیهم السلام، در مقام تربیت معنوی و به منظور ملکوتی شدن انسان و برای کنترل زبان و چشم و دست و شکم و شهوت و قدم او بیان کرده اند. (۳) حال سوال این است: آیا انسانی که انحراف فکری و روحی دارد این گونه حکیمانه سخن می گوید و ۱۵۰۰ سال پیش اعلام می کند که معده منشأ همه بیماری هاست؟ مگر جز این است که متخصصان علم پزشکی امروزه ثابت کرده اند که حق با ایشان بوده و انواع بیماری ها (بیماری قند، کلسترول، سردرد، زخم اثنی عشر، بیماری های روده و ...) از معده سرچشمه می گیرند؟

۱- ((۱)) . کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی، ص ۲۶: فضالهٔ بن أیوب عن داود بن فرقد عن أبی عبد الله علیه السلام قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: یا رسول الله علمنی شیئا واحدا فانی رجل اسافر فاکون فی البادیهٔ. قال: لا تغضب، واستیسرها الاعرابی فرجع الی النبی صلی الله علیه واله فقال: یا رسول الله علمنی شیئا واحدا فانی اسافر واکون فی البادیهٔ. فقال له النبی صلی الله علیه وآله: لا تغضب فاستیسرها الاعرابی فرجع فاعاد السؤال فاجابه رسول الله صلی الله علیه واله فرجع الرجل الی نفسه وقال: (لا اسئل عن شئ بعد هذا، - مشکاهٔ الأنوار ، علی طبرسی، ص ۳۸۳: عن الرضا (علیه السلام): الغضب مفتاح کل شر. - همان، ص ۵۲۹: ومن کتاب روضهٔ الواعظین: قال الصادق (علیه السلام): الغضب مفتاح کل شر. - بحار الأنوار ، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۵۱ (از امام کاظم علیه السلام): یا هشام، الغضب مفتاح الشر، وأکمل المؤمنین إیمانا أحسنهم خلقا، وإن خالطت الناس فإن استطعت أن لا تخالط أحدا منهم إلا من کانت یدک علیه العلیا فافعل. - مستدرک سفینهٔ البحار ، شیخ علی

نمازی، ج ۷، ص ۵۹۷: ومن کلمات مولانا العسکری (علیه السلام): الغضب مفتاح کل شر.

۲- ((۲)) . طب الأئمـهٔ، ابن سـابور زیات، ص ۶: والاخبار عن الصادقین (ع) مفسرهٔ بقول أمیر المؤمنین (ع): المعـدهٔ بیت الـداء والحمیـهٔ رأس الـدواء، وعود کـل بـدن مـا اعتـاد، وقـد ینجـح فی بعض أهل البلاد من مرض یعرض لهم ما یهلک من استعمله لذلک المرض من غیر أهل تلک البلاد ویصلح لقوم ذوی عادهٔ ما لا یصلح لمن خالفهم فی العادهٔ الخ. - عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور أحسائی، ج ۲، ص ۳۰: وقال النبی صـلی الله علیه وآله: المعـدهٔ بیت الـداء، والحمیـهٔ رأس الـدواء، و أعط کل بـدن ما عودته. قال فی مجمع البیان فی سورهٔ الاعراف، فی تفسیر الآیـهٔ «کُلُوا وَ اشْـرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا» ما هذا لفظه: وقد حکی أن الرشـید کان له طبیب نصرانی حاذق، فقال ذات یوم لعلی بن الحسـین بن واقد: لیس فی کتابکم من علم الطب شـئ، والعلم علمان علم الابـدان وعلم الادیان؟! فقال له علی: قـد جمع الله الطب کله فی نصف آیهٔ من کتابه وهو قوله: کلوا واشـربوا ولا تسـرفوا. وجمع نبینـا صـلی الله علیه وآله الطب فی قوله: المعـدهٔ بیت الـداء، والحمیـهٔ رأس کل دواء، وأعط کل بـدن ما عودته. فقال الطبیب: ما ترک کتـابکم ولاـ نبیکم لجالینوس طبا. - الفصول المهمـهٔ فی أصول الأئمـهٔ، حر عاملی، ج ۳، ص ۲۲۰: محمد بن الحسین فی العلل باسـناد، یأتی فی تشـریح الابـدان عن الربیع صاحب المنصور، عن الصادق (ع) فی حـدیث طویل، قال: اداوی الحار بالبارد والبـارد بالحـار، والرطب بالیـابس والیابس بالرطب، وارد الامر کله الی الله عزوجل، واسـتعمل فی ذلک ما قاله رسول الله (ص): واعلم ان المعدهٔ بیت الداء و أن الحمیهٔ هی الدواء وأعود البدن ما اعتاد الی أن، قال: والله ما أخذت إلا عن الله تعالی.

۳- ((۳)) . روزی، یکی از دکترها که از آمریکا آمده بود به مناسـبتی با من آشنا شد. وقتی سخنان پیامبر را راجع به طب و بدن و امور روانی برایش گفتم بهت زده شـده بود. می گفت: اینها را بنویسم بروم آمریکا به اساتیـد و دکترهای دیگر بگویم. شـما چه دینی داریـد! از او پرسـیدم: غربی هـا به گریه کردن هـای مـا ایرادی ندارنـد؟ گفت: نه. شـیعه در این زمینه از تمام ملت ها جلوتر است. زیرا در آمریکا مطب هایی باز شـده که به بیمار بعـد از معاینه می گوینـد اگر ۱۰ – ۱۵ روز گریه کنی خوب می شوی و نیازی به دوا نداری! او می گفت شما محرم و صفر و ماه رمضان را دارید، دوایتان پیشتان است. ما بدبختیم که زندگی را باخته ایم. (مولف)

آری، حق بودن پیامبر را از تفکر در احوال و آثار ایشان می توان به دست آورد.

درد بی عقلی دوایش آتش است...

چنانکه از آیات قرآن مجید بر می آید میان «اهل دوزخ شدن» و «بی اندیشه زیستن» رابطه مستقیمی وجود دارد، زیرا قرآن تعطیلی عقل را سبب جهنمی شدن می داند و می فرماید: اگر از دوزخیان سوال شود که برای چه اهل جهنم شدید، پاسخ می دهند: به دو علت:

«وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ». (۱)

یعنی اگر گوشمان را باز کرده بودیم تا حقایق و معارف توحید و سخنان انبیاء و ائمه را بشنویم، زندگی پاکی در دنیا داشتیم و اهل دوزخ نمی شدیم، اما نشنیدیم و تکبر کردیم؛ اگر با دید عقل به همه چیز نگاه می کردیم، در این آتش افروخته جای نمی گرفتیم. پس، جرم ما این است که گوش را بر شنیدن آنچه باید می شنیدیم بستیم و عقل را از آنچه باید درباره اش فکر می کردیم محروم ساختیم!

آری، تفکر کلید راه یافتن به مینوی سعادت و بی فکری سبب درافتادن به ویل ندامت است.

۱- (۱)) . ملک، ۱۱.

۱۸–اندیشه و عبادت

اشاره

ص:۳۴۸

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

مطابق آیه ۷۰ از سوره مبارکه اسراء:

«وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً».

به یقین، فرزندان آدم را کرامت دادیم و آنان را در خشکی و دریا بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم سوار کردیم و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، وآنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

و طبق آیه ۷۲ از سوره مبارکه احزاب و آیه ۴ از سوره تین:

«إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَهَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً».

یقیناً، ما امانت را که تکالیف شرعیه سعادت بخش است بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آن ها از به عهده گرفتنش به سبب اینکه استعدادش را نداشتند امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت. بی تردید او به علت ادا نکردن امانت بسیار ستمکار، و نسبت به سرانجام خیانت در امانت بسیار نادان است.

ص:۳۵۰

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ ».

ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

و طبق این روایت و این حدیث قدسی:

«الانسان بنیان الله ملعون من هدم بنیانه ». (۱)

«الانسان سری و انا سره ». (۲)

وجود انسان در درخت عالم هستی با ارزش ترین و پر قیمت ترین شاخه هاست، زیرا بر این شاخه میوه ای قرار دارد که در عالم ظاهر و باطن، در عالم ملك و ملكوت، و در عالم غیب و شهود با ارزش تر از آن چیزی وجود ندارد و آن عقل است.

عقل قدرتی الهی است که انسان می تواند آن را در همه امور به کار گیرد و با قرار گرفتن بر مرکب اندیشه و تفکر که همواره میل به صعود و رفعت دارد، به مقام قرب حق و جایگاه مقربین برسد.

مقربین چه کسانی هستند؟

برای شناخت مقربین، کافی است نمونه ای از آن ذکر شود تا با شناخت آن مفهوم این جایگاه نیز به دست آید. در ابتدا، باید گفت در مقابل کسانی که به مقام قرب رسیده اند، کسانی قرار دارند که به اسفل السافلین - یعنی پست ترین پستان- رهسپار شده اند (۳) و کارشان در این پستی به جایی رسیده که به فرموده قرآن مجید به هیزم جهنم تبدیل شده اند:

«فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً». (۴)

حطب در لغت عرب به معنای هیزم است. منظور از حطب در این آیه انسان یا آدمیزاده ای که لیاقتش دوزخ است نیست، بلکه هیزم است. یعنی این افراد به قدری از انسانیت دور شده اند که از آن ها نمی توان به انسان تعبیر کرد. این هیزم در بازار قیامت خریداری ندارد، زیرا نه فایده ای بر آن مترتب است و نه به کاری می آید.

۱- ((۱)) پی نوشت . رک: تفسیر روح البیان، ج ۱. غریب الحدیث، ابن قتیبه، ج ۲، ص ۳۷۰: جاء فی الحدیث، أن سلیمان النبی صلوات الله علیه، قال من هدم بنیان ربه فهو ملعون بین یدیه. یعنی، من قتل النفس، لأن الجسم بنیان الله وترکیبه، فإذا أبطله فقد هدم بنیان ربه. - مجمع البحرین، شیخ طریحی، ج ۱، ص ۲۵۴: وفی الحدیث: من هدم بنیان ربه فهو ملعون. ای من قتل نفسا بغیر حق لان الجسم بنیان الله تعالی.

۲- ((۲)) . رک: تفسیر روح البیان، ج ۱.

۳- ((۳)) . اشاره است به این آیات: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ » . تین، ۴ و ۵.

۴- (۴)) . «وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً» . جن، ۱۵.

از طرفی، موجودی که در دنیا چراغ عقل را خاموش کرده و لامپ فطرت را سوزانده و بنای وجدانش را ویران کرده به تعبیر قرآن قلبش بدل به سنگ و حتی سخت تر از آن شده است:

«کَالْحِجارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً ». (۱)

چنین انسانی در سنگدلی از سنگ سخت تر شده و بدل به هیزم پوک و پوچی شده که موریانه گناه مغزش را خورده است. آیا چنین کسی می تواند توقع رفتن به بهشت داشته باشد؟ کسی که دهان خوردن نعمت های الهی و معده هضم نعمت های حق را ندارد؛ کسی که پوستش نعمت ها را لمس نمی کند و گوش کر و چشم کورش صدای خدا را در بهشت نمی شنود و وجه الله را نمی بیند، چه سنخیتی با بهشت دارد؟ این معنای واقعی سقوط در اسفل السافلین است.

حضرت عیسی (ع) از مقربین بود

آیاتی که ذکر حضرت عیسی، علیه السلام، و مادر بزرگوارشان در آن ها آمده بسیار قابل تأمل اند. بخشی از این آیات برای زنان باید منشأ فکر و اثر باشد و بخشی دیگر برای جوانان.

مسئله مهم این است که بدانیم حضرت عیسی بیش از ۳۳ سال در دنیا زندگی نکرده است. یعنی این همه کرامت و فضیلت و انسانیت در طی هشتاد یا صد سال از ایشان دیده نشده، بلکه ایشان در ۳۳ سالگی در اوج مقام قرب جای گرفته بودند.

حضرت مریم، علیها السلام، در قرآن

حضرت مریم دختری ۱۷ ۱۶ ساله بیش نبود، اما از فرط پاکدامنی قرآن مجید او را با وصف «أَحْصَنَتْ فَرْجَها» (۲) معرفی می کند. وصف دیگر آن حضرت در قرآن «صدیقه» (۳) است. یعنی ظاهر و باطن این دختر صدق

۱- (۱)) . - ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَهِیَ کَالْحِجٰارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجٰارَهِ لَمٰا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهٰارُ وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمٰاءُ وَ إِنَّ مِنْهٰا لَمٰا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ وَ مَا اللّهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ » . بقره، ۷۴.

۲- (۲)) . «وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهٰا فَنَفَخْنٰا فِیهٰا مِنْ رُوحِنٰا وَ جَعَلْنٰاهٰا وَ ابْنَهٰا آیَهً لِلْعٰالَمِینَ » . أنبیاء، ۹۱.

۳- (۳)) . اشاره است به: «مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلاّٰ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَهٌ کٰانٰا یَأْکُلاٰنِ الطَّعٰامَ انْظُرْ کَیْفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الْآیٰاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنّٰی یُؤْفَکُونَ » . مائده، ۷۵.

محض بود و این خیلی مهم است که انسان در تمام حالاتش صادق بوده و ظاهر و باطنش اخلالی نداشته باشد.

وصف دیگری که خداوند حضرت را به آن معرفی می کند «قانت» (۱) است. یعنی حضرت بنده ای بود که تمام عبادات را در کمال اخلاص و شوق انجام می داد.

از این رو بود که ایشان در سنین جوانی کارش به جایی رسید که در آن محیط پر فساد گوشش برای شنیدن صدای فرشتگان الهی باز بود:

«إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ ». (۲)

یاد کنید زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیّت و آبرومندی و از مقربّان است.

این مقام کمی نیست که انسان صدای فرشتگان را بشنود. ای کاش، ما نیز بسیاری از صداها را نمی شنیدیم و در عوض صدای دعوت خدا و انبیا و امامان و صدای خوبان را می شنیدیم!

همچنانکه از آیه شریفه بر می آید حضرت عیسی، علیه السلام، یکی از مقربین است. حال سوال این است که آن حضرت چگونه مقرب شد؟ قدر مسلم این است که آن حضرت به واسطه قدرت جسمانی یا بدن نیکو از مقربین نشده است، بلکه به سبب به کارگیری عقل که او را در برابر حقایق ملکوتی و در برابر خدا و احکام الهی تسلیم کرده بود مقرب شده است. و این درسی است برای ما که با به کار گرفتن عقل و استفاده از این ارزش، استعداد بالقوه خود را تبدیل به ارزشی بالفعل کنیم. یعنی آن استعداد را تبدیل به حقیقت عینی نماییم. این کار نیز حرکتی عقلی و دینی لازم دارد که همه قادر به انجام آن هستند. البته، با صرف حوصله و ذوق و صبر و شوق.

۱- (۱)) . اشاره است به: «وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ * یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرّاکِعِینَ » . آل عمران، ۴۲ و ۴۳.

۲- (۲)) . آل عمران، ۴۵.

ی

ک داستان عجیب

یادم هست در ایام جنگ و شب های موشک باران تهران، مردم منبر را ترک نمی کردند و موشک باران ها بر جمعیت حاضر در جلسات اثری نگذاشته بود. مردم در آن مقطع زمانی مشتاق شهادت بودند و از جنگ و شهادت واهمه ای نداشتند.

شب چهاردهم یا پانزدهم ماه مبارک رمضان آن سال، ساعت حدود ۱۲ از منبر پایین آمدم و چند متر دورتر از جایگاه نشستم و به دیوار تکیه دادم. در این اثنا، جوان ۲۳ ۲۲ ساله ای با لباسی شبیه لباس های دخترانه و آستین کوتاه و آرایش موی خاص آمد و جلویم نشست. معلوم بود شب اولی است که به جلسه آمده است. پرسید: حرف هایی که امشب زدید مال چه کسی بود؟ گفتم: اول بگو آن ها را پسندیده ای یا خوشت نیامده؟ گفت: پسندیده ام. گفتم: قسمتی از این سخنان از آن کسی بود که تو را ساخته، یعنی خدا؛ قسمت دیگرش هم متعلق به نماینده خدا و جانشینان او بود، یعنی پیامبر و اهل بیت او.

پرسید: حال تکلیف من چیست؟ گفتم: در چه مورد؟ گفت: شما با وضع خیابان لاله زار آشنایی دارید؟ گفتم: قبل از انقلاب بدترین خیابان تهران بود. گفت: من آنجا شاگرد مغازه بودم. البته، مغازه را از آنجا بردیم، چون نمی گذاشتند آنجا کار کنیم. شغل من و استادم هم زنانه دوزی است و خانم ها و دخترهایی که اغلب بی حجابند برای سفارش لباس پیش ما می آیند. ما بدن آن ها را اندازه می گیریم و برایشان لباس می دوزیم، ولی به هر حال، به بازو و شانه و بدن آن ها دست می زنیم و ... . با حرف هایی که من امشب شنیدم، معلوم شد کار من اشکال دارد؛ حالا چه باید بکنم؟ به شوخی گفتم: خداوند در قرآن وعده کرده که به افراد متدین در قیامت حورالعین می دهد. ظاهرا خداوند

ص:۳۵۴

روزی تو را در این دنیا هم قرار داده! در پاسخ لبخند سردی زد و گفت: چه کنم؟ گفتم: می توانی از کارت دست برداری؟ چون خدا و پیامبر می گویند هم کارت حرام است، هم نگاه هایت و هم اندازه گیری هایت. گفت: بروم با خدا آشتی کنم؟ گفتم: برو آشتی کن! و رفت.

از این ماجرا ده یا دوازده سال گذشت تا اینکه یک روز در یکی از خیابانهای قم دیدم کسی با محبت مرا صدا می زند. آمدم بروم طرفش، دیدم فردی روحانی با چهره نورانی و آثار سجده بر پیشانی نزدم آمد و بعد از احوال پرسی به ناهار دعوتم کرد. عذر خواستم، چون جای دیگری مهمان بودم. گفت: پس شب بیایید؟ گفتم: در تهران کاری دارم. گفت: در مسجد من، حدود چهارصد جوان خوب حضور می یابند. دوست دارم شما را ببینند. اول شب می توانید به مسجد ما بیایید؟ گفتم: متاسفانه، بعد از ظهر باید به تهران برگردم! گفت: حال که نمی توانی، آیا مرا شناختی؟ گفتم: نه. گفت: من آن زنانه دوز لاله زاری ام!

از بوسه تو خاک زمین قدر لعل یافت بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم. (۱)

این کارکرد عقل و اندیشه در انسان است. این گوهری است که انسان را مقرب می کند و از گناهان دور می سازد و او را شایسته نام انسان می کند.

معیار ارزشمندی انسان

ارزش انسان در نزد خدا به واسطه عقل است، زیرا بر اساس روایات محبوب ترین چیزی که خداوند خلق کرده عقل است: امام باقر، علیه السلام، می فرماید:

«لما خلق الله العقل استنطقه، ثم قال له أقبل فأقبل، ثم قال له أدبر فأدبر، ثم قال له: وعزتی وجلالی ما خلقت خلقا هو أحب إلی منك، ولا اكملك إلا فیمن احب أما إنی إیاك آمر، وإیاك أنهی، وإیاك اثیب». (۲)

۱- ((۱)) . از حافظ است.

۲- ((۲)) . بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۶

وقتی خداونـد عقـل را آفریـد به او گفت:... در تمام عالم هستی چیزی محبوب تر از تو خلق نکردم. به واسـطه وجود تو امر به خوبی و نهی از بدی کردم و به خاطر تو به بندگان پاداش می دهم.

یعنی خداونـد هر کس را در قیـامت به بهشت ببرد به خـاطر عقـل اوست. به عبارت دیگر، هر کس عقلش را به کار گیرد و به وسیله تفکر حقانیت قیامت و قرآن و سخنان پیامبر و اهل بیت را بفهمد و به آنها عمل کند به بهشت می رود.

خداوند به خاطر داشـتن بدن نیکو برای کسی در قیامت ارزش قائل نمی شود، زیرا باارزش ترین بدن ها متعلق به فیل است که وزن زیـادی دارد. همچنیـن، بـه پـوست و رنـگ بنـدی و بلنـدی قـامت و گردن ارزش نمی دهـد، که در این صـورت پوسـت کرگـدن و دم طاووس و قامت شتر و گردن زرافه باارزش ترین چیزها بود. در عالم ملکوت ارزش انسان به عقل اوست. از این رو، در روایتی آمده است که وقتی نزد امام صادق، علیه السـلام، از عبادات کسـی تعریف کردند، حضـرت فرمودند: از عقلش برای من بگویید. چقدر می فهمد و چه اندازه قدرت اندیشه دارد؟ (۱)

آری، ارزش انسان به عقل و گستردگی اندیشه اوست. انسان عاقل با عقل بی نهایت عالم در ارتباط است و با او پیوند دارد. و به راستی، اگر آدمی عقل خود را به عقل بی نهایت پیوند بزند، چه ارزش و نصیبی در دنیا و آخرت خواهد داشت!

الهی دلی ده که جای تو باشد

ص:۳۵۶

۱- (۱)) . بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۴: ابن موسـی، عن محمد بن یعقوب، عن علی بن محمد بن عبد الله، عن إبراهیم بن إسحاق الاحمر، عن محمد بن سـلیمان، عن أبیه، قال: قلت لابی عبد الله الصادق (علیه السلام): فلان من عبادته ودینه وفضله کذا وکذا قـال: فقـال کیف عقله؟ فقلت: لاـ أدری، فقـال: إن الثواب علی قـدر العقل. إن رجلا من بنی إسـرائیل کان یعبـد الله عزوجل فی جزیرهٔ من جزائر البحر خضـراء نضـرهٔ کثیرهٔ الشـجر طاهرهٔ الماء، وإن ملکا من الملائکـهٔ مر به، فقال: یا رب أرنی ثواب عبـدک هذا، فأراه الله عزوجل ذلک، فاسـتقله الملک، فأوحی الله عزوجل إلیه أن اصحبه فأتاه الملک فی صورهٔ انسی فقال له من أنت ؟ قال أنا رجل عابـد بلغنا مکانک وعبادتک بهذا المکان فجئت لاعبد معک فکان معه یومه ذلک، فلما أصبح قال له الملک: إن مکانک لنزهـهٔ، قال: لیت لربنا بهیمـهٔ، فلو کان لربنا حمار لرعیناه فی هذا الموضع فإن هذا الحشـیش یضـیع، فقال له الملک: وما لربک حمار؟ فقال: لو کان له حمار ما کان یضیع مثل هذا الحشیش! فأوحی الله عزوجل إلی الملک إنما اثیبه علی قدر عقله.

۱۹- فکر،پیش از عمل

اشاره

ص:۳۶۱

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین وصلّ علی محمّد وآله الطاهرین، ولعن علی اعدائهم اجمعین.

تصمیم هایی که پس از تفکر و اندیشه گرفته می شوند همواره تصمیم های سودمندی هستند. اسلام مسلمانان را از تصمیمات عجولانه و شتابزدگی در انجام کارها نهی کرده است. این موضوع به قدری مطمح نظر بزرگان دین بوده که امیرالمومنین ، علیه السلام، فرموده است:

«أصل السلامة من الزلل الفکر قبل الفعل والرویة قبل الکلام». (۱)

یعنی نباید در انجام کارها یا در سخن گفتن عجله کرد و شتاب ورزید، بلکه قبل از آن باید اندیشید. مبادا بدون اندیشه سخنی گفته شود که دل کسی را بسوزاند یا به عاطفه کسی لطمه بزند یا آبروی محترمی را ببرد یا مال کسی را در معرض خطر قرار دهد و امنیت خاطر کسی را به هم بریزد. امیر خسرو دهلوی می گوید:

حرفی که از آن کسی برنجد رنجیده شود کسی که سنجد. (۲)

در پاسخ دادن به سوال هم باید ابتدا به اندیشه و تفکر پرداخت. چه

۱- (۱)) پی نوشت . عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی، ص ۱۲۱.

۲- (۲)) . از مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی.

نیازی هست انسان در سخن گفتن یا در پاسخ دادن عجله کند؟ به همین قیاس، در امور دیگر هم نباید عجله کرد و شتاب ورزید؛ چرا که از رسول خدا، صلی الله علیه وآله وسلم، نقل شده است که فرمود:

«العجلة من الشیطان». (۱)

عجله و شتاب از کارهای شیطان است.

شیطان هم عجله کرد

وقتی خداوند متعال به ملائکه امر کرد تا بر آدم سجده کنند، شیطان شتابزده تصمیم گرفت و سجده نکرد، لذا به او گفته شد:

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ * وَ إِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَهَ إِلَیٰ یَوْمِ الدِّینِ ». (۲)

خدا گفت: از این جایگاه والا که مقام مقربان است بیرون رو که رانده شده ای. و بی تردید تا روز قیامت لعنت بر تو خواهد بود.

گاهی شتاب در سخن گفتن یا عجله کردن در تصمیم گیری خسارت آور است. حتی گاهی این خسارت به حدی است که نمی توان آن را جبران کرد. از این رو، اسلام به همه قاضیان سفارش می کند که پیش از صدور حکم، گفته های مدعی و مدعیٌ علیه را به خوبی و از سر دقت بشنوند و ارزیابی کنند و دلایل هر دو طرف و شواهد آنان را به دقت بررسی نمایند. درست است که چنین کاری زمان می برد، اما اگر در حکم دادن عجله ای صورت بگیرد و حقی پایمال شود یا آبرویی بر باد برود یا مالی تباه شود، دیگر امکان جبران آن نیست.

سفارشاتی چند از امام هشتم (ع)

اشاره

بخش مهمی از فرمایشات امام هشتم در زمان خودشان نوشته شده و بعد از مدت کمی به کتاب های معروف انتقال پیدا کرده است. از جمله، در کتاب مشکاة الانوار، قطعه زیبایی درباره فکر کردن و تصمیم گرفتن از

۱- (۱)) . عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمد لیثی واسطی، ص ۱۲۱. در این باره روایات زیر قابل تامل است: - سبل السلام، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۲۰۱: عن سهل بن سعد رضی الله عنه قال: قال رسول الله (ص): العجلة من الشیطان... والعجلة هی السرعة فی الشئ، وهی مذمومة فیما کان المطلوب فیه الاناة، محمودة فیما یطلب تعجیله من المسارعة إلی الخیرات ونحوها، وقد یقال: لا منافاة بین الاناة والمسارعة، فإن سارع بتؤده وتأن فیتم له الامران والضابط أن خیار الامور أوسطها. - معدن الجواهر ، أبو الفتح کراجکی، ص ۴۵: وأوصی حکیم ولده فقال: خذ یا بنی بأربعة واترک اربعة. فقال: وما هن؟ فقال: خذ

حسن الحديث إذا حدثت وحسن الاستماع إذا حدثت وأيسر المروءة إذا خولفت وبحسن البشر إذا لقيت. واترك محادثة اللئيم ومنازعة اللجوج ومماراة السفيه ومصاحبة الماقت. واحذر اربع خصال فثمرتهن اربع مكروهات: اللجاجه والعجلة والعجب والشره. فأما اللجاجة فثمرتها الندامة؛ واما العجلة فثمرتها الحيرة؛ واما العجب فثمرته البغضة؛ وأما الشره فثمرته الفقر. وكن من اربعة على حذر: من الكريم إذا أهنته؛ ومن العاقل إذا أهجته؛ ومن الاحمق إذا مازحته؛ ومن الفاجر إذا صاحبته. واحتفظ من اربع نفسك تأمن ينزل بغيرك: العجلة واللجاج والعجب والتوانى. - معدن الجواهر، أبو الفتح كراجكى، ص ۵۷: وأوصيك يا ولدى بست خصال فيها تمام العلم ونظام الادب: الاولى ألا تنازع فوقك؛ والثانية أن لا تتعاطى ما لا تنال؛ الثالثة أن لا تقول ما لا تعلم؛ الرابعة أن لا يخالف لسانك فى قلبك؛ الخامسه ان لا يخالف قولك فعلك؛ السادسة أن لا تدع الامر إذا أقبل و أن لا تطلبه إذا أدبر. واحذر العجلة فان العرب كانت تسميها أم الندامات وان فيها ست خصال: يقول صاحبها قبل أن يعلم؛ ويجيب قبل أن يفهم؛ ويعزم قبل أن يفكر؛ ويقطع قبل أن يقدر؛ ويحمد قبل أن يجرب؛ ويذم قبل أن يحمد. وهذه الخلال تكون فى أحد إلا صحب الندامة وعدم السلامة. - معدن الجواهر ، أبو الفتح كراجكى، ص ۷۲: وأوصى حكيم بعض الملوك لمن خلفه على ناحية فقال أوصيك بعشر خصال: أوصيك بتقوى فانك ان تتقه يهديك ويكفيك ويرضى عنك ومتى أرضى عبد ربه أرضاه؛ وآمرك ان لا تعجل فيما لا تخاف الفوت فان العجلة ثوب ندم... . - عيون الحكم والمواعظ، على بن محمد ليثى واسطى، ص ۲۳: العجلة تمنع الاصابة - جامع السعادات ، ج ۲، ص ۱۵۴ و أدب الضيافة، جعفر بياتى، ص ۱۴۶: أن يعجل المضيف فى إحضار الطعام، فإذا كانت العجلة من الشيطان فإنها مستثناة فى خمسة أمور هن من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله: إطعام الضيف، وتجهيز الميت، وتزويج البكر، وقضاء الدين، والتوبة من الذنوب. - مفردات غريب القرآن، راغب اصفهانى، ص ۳۲۳: عجل: العجلة طلب الشئ وتحريه قبل أوانه وهو من مقتضى الشهوة فلذلك صارت مذمومة فى عامة القرآن حتى قيل العجلة من الشيطان، قال (سأريكم آياتى فلا تستعجلون - ولا تعجل بالقرآن - وما أعجلك عن قومك - وعجلت إليك). فذكر أن عجلته وإن كانت مذمومة فالذى دعا إليها أمر محمود وهو طلب رضا الله تعالى، قال : (أتى أمر الله فلا تستعجلوه - ويستعجلونك بالسيئة - لم تستعجلون بالسيئة قبل الحسنة - ويستعجلونك بالعذاب - ولو يعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخير - خلق الانسان من عجل). قال بعضهم من حمإ وليس بشئ بل تنبيه على أنه لا يتعرى من ذلك وأن ذلك أحد الاخلاق التى ركب عليها وعلى ذلك قال (وكان الانسان عجولا)، وقوله: (من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد) أى الاعراض الدنيوية، وهبنا ما نشاء لمن نريد أن نعطيه ذلك (عجل لنا قطنا - فعجل لكم هذه) والعجالة ما يعجل أكله كاللهنة، وقد عجلتهم ولهنتهم، والعجلة الاداوة الصغيرة التى يعجل بها عند الحاجة، والعجلة خشبة معترضة على نعامة البئر وما يحمل على الثيران وذلك لسرعة مرها. والعجل ولد البقرة لتصور عجلتها التى تعدم منه إذا صار ثورا، قال (عجلا جسدا) وبقرة معجل لها عجل.

۲- (۲)) . حجر، ۳۴ و ۳۵. نيز: قال فاخرج منها فإنك رجيم * وإن عليك لعنتى إلى يوم الدين. ص، ۷۷ و ۷۸.

وجود مبارک حضرت علی بن موسی الرضا، علیه السلام، نقل شده است که بسیار شنیدنی است. البته، معلوم نیست که امام این مطلب را در جلسه ای عمومی بیان کرده انـد یا در جمع چند تن از شـیعیان و یارانشان، اما امام به سه مسـئله مهم اشاره کرده و مسلمانان را به عمل به آن ها سفارش کرده اند:

الف. تقوا

اشاره

مسـئله اول طرح شـده در سـخن امام که خداونـد در قرآن مجیـد نیز بر آن تاکیـد کرده و تمام امت ها را به آن سـفارش کرده است پیشه کردن تقوا و اجتناب از گناه است. جالب این است که در قرآن مجیـد موضوع دیگری را سـراغ نـداریم که خداوند اجتناب از آن را به تمام امت ها سـفارش کرده باشـند. بخش عمده ای از نهج البلاغه نیز درباره همین مسـئله است. در روایات یازده امام و حتی امام عصر، علیهم السلام، هم - که روایات زیادی از ایشان نداریم- این مسئله مطرح شده است.

از بررسـی آیات قرآن و روایات و مطالعه تاریخ می توان به این نتیجه رسـید که هر مرد یا زنی که در تاریخ حیات بشر به مقام مثبتی رسیده بر اثر عمل به این سفارش بوده است.

امام هشتم نیز در ابتدای سفارشاتشان می فرمایند:

«اتقوا الله».

تقوا پیشه کنید.

حضرت یوسف مصداق عمل به این سفارش بود

داستان یوسف پیامبر، علیه السلام، را از فرط شهرت همه می دانند. قرآن کریم در بیان سرگذشت این پیامبر بزرگ الهی چنین نقل می کند که در سفر سوم برادران یوسف به مصر، وقتی ده برادر با او رو به رو شدند باز

هم او را نشـناختند. آن طور که نقل شده، قریب به چهل سال از جریان انداختن یوسف به چاه گذشته بود و چهره ایشان خیلی فرق کرده بود (ایشان در آن زمان حدود پنجاه سال داشت). در این سفر، ایشان رو به برادرانش کرد و فرمود:

«قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ ». (۱)

گفت: آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟

تـا عزیز مصـر نـام یوسف را برد، این ده برادر ماتشـان برد که حاکم مملکت مصـر که منطقه زنـدگیش با منطقه کنعان فاصـله زیادی دارد، از ماجرایی که جز ما کسی از آن خبر ندارد چگونه خبر دارد و یوسف را از کجا می شناسد؟ لذا، پرسیدند:

«قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ» .

گفتند: شگفتا! آیا تو خود یوسفی؟

«قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی » .

گفت: من یوسفم و این برادر من است.

تعجب دیگر برادران او از این بود که چگونه کسـی که در چاهش انـداخته بودنـد عزیز مصـر شـده است؟ او در پاسـخ تعجب ایشان گفت:

«قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ ». (۲)

همانا خدا بر ما منت نهاده است. بی تردید هر کس پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد، پاداش شایسته می یابد؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

آنچه مـوجب شـد من عزیز مصـر شوم این بود که زلف زنـدگیم را به هیـچ گنـاهی گره نزدم؛ نه گنـاهـان بیرونی و نه گنـاهـان درونی که خیلی خطرناک تر از گناهان بیرونی هستند (مثل کبر، ریا، غرور، حسد)؛ دیگر اینکه در دینداری ثابت قدم ماندم و حوادث و جریانات تلخ و شیرین نتوانست مرا از مدار دین خارج کند. (۳)

ص:۳۶۶

۱- ((۱)) . یوسف، ۸۹.

۲- ((۲)) . یوسف، ۹۰.

۳- ((۳)) . قصص الانبیاء راوندی، ص ۱۳۴: ... فـدخلوا علی یوسف بکتاب ابیهم، فاخذه وقبله وبکی، ثم اقبل علیهم فقال: (هل علمتم مـا فعلتم بیوسف واخیه) قـالوا: اانت یوسف ؟ (قـال: انـا یوسف وهـذا اخی) وقال یوسف: (لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله

لكم) و (اذهبوا بقميصى هذا) بلته دموعى (فالقوه على وجه أبى واتونى باهلكم اجمعين).. فاقبل ولد يعقوب عليه السلام يحثون السير بالقميص، فلما دخلوا عليه قال لهم: ما فعل ابن يامين؟ قالوا: خلفناه عند اخيه صالحا، فحمد الله عند ذلك يعقوب وسجد لربه سجده الشكر واعتدل ظهره، وقال لولده: تحملوا إلى يوسف من يومكم، فساروا فى تسعه ايام إلى مصر، فلما دخلوا اعتنق يوسف اباه ورفع خالته، ثم دخل منزله وادهن ولبس ثياب الملك، فلما راوه سجدوا شكرا لله، وما تطيب يوسف فى تلك المده ولا مس النساء حتى جمع الله ليعقوب صلوات الله عليه شمله.

ب. تواضع

اشاره

«وعلیکم بالتواضع والشکر والحمد».

سفارش دوم حضرت مربوط به تواضع است. ایشان به شیعیان سفارش می کنند که انسان های فروتن و متواضعی باشند. به راستی، انسان از چه رو باید تکبر کند؟ کسی باید تکبر کند که همه نیروها از آنِ او باشد و چنین کسی در عالم فقط یکی است و آن وجود مقدس پروردگار است.

حقیقت وجودی ما را امیرالمومنین، علیه السلام، در دعای کمیل خویش ثبت کرده است. از این رو، اگر ما حقایقی را که در دعای کمیل ثبت شده به خودمان بباورانیم، ذره ای تکبر در وجودمان باقی نخواهد ماند. این جملات کسی است که تمام ارزش های الهی و انسانی در وجودش گرد آمده است:

«وانا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين». (۱)

چطور آدمی می تواند تکبر کند؟ و با چه رویی می تواند بگوید «من»؟ کدام من؟ تکبر چیزی بود که شیطان را رانده درگاه حق قرار داد و هر کس تکبر کند مانند او تیره روز خواهد شد:

«فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلاّ إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ * قالَ یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالِینَ * قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ * قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجِیمٌ * وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلی یَوْمِ الدِّینِ ». (۲)

پس فرشتگان همه با هم سجده کردند؛ مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد. خدا فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم باز داشت؟ آیا تکبر کردی یا از بلند مرتبه گانی؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل ساختی. خدا گفت: از آن جایگاه بیرون رو که بی تردید تو رانده شده ای؛ و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.

۱- ((۱)) . مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۸۴۷.

۲- ((۲)) . سوره ص، ۷۳ -۷۸.

شنیدم که وقتی سحرگاه عید...

قدیم ها که در خانه ها حمام نبود، مردم به حمام های عمومی می رفتند. پیش از سال نو، مردم لباس های نوشان را به حمام می بردند و بعد از اینکه خودشان را می شستند، می آمدند آرام آرام لباس می پوشیدند. به هر حال، حمام و رختکن گرم بود و عرق می کردند. بعد که کمی عرقشان خشک می شد، می رفتند خانه و منتظر مهمان می شدند و دید و بازدیدها شروع می شد. نقل است که روزی بایزید بسطامی (۱)، عارف و صوفی معروف، به حمام رفته بود و لباس های نوی عید را پوشیده بود و در حال برگشت به خانه بود:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید

مردم هم از سحر بلند شده بودند و مشغول تمیز کردن خانه هاشان شده بودند. از قضا، یکی اتاق هایش را جارو کرده بود و خاکروبه و زباله و خاکستر خانه اش را در تشتی ریخته بود. بعد از اتمام کار، او لب پنجره منزل ایستاد تا محتویات تشت را در کوچه خالی کند، اما نگاه نکرد ببیند کسی از کوچه رد می شود یا نه!

عجله کار شیطان است. از طرفی، انسان عاقل تشت خاکروبه را در کوچه خالی نمی کند. اما اگر هم می خواهد این کار را بکند، چرا عجله می کند؟ آیا نباید نگاه کند ببیند کسی رفت و آمد می کند یا نه؟ به هر حال، او تشت خاکروبه را ناگاه در کوچه ریخت، آن هم درست روی سر و روی بایزید!

بایزید هم انسان پر نفوذ و باقدرتی بود و اگر اول طلوع آفتاب به مردم بسطام می گفت که من از کنار این خانه رد شدم و صاحب خانه خاکستر و خاک و آشغال منزلش را بر سر من ریخت، معلوم نبود مردم چه بر سر

ص:۳۶۸

۱- (۱)) . ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان (متوفی ۲۳۴ یا ۲۶۱ ق)، از عارفان بزرگ ایران در سده های دو و سه هجری.

صاحب خانه می آوردند. اما به گفته سعدی این مرد در عوض:

همی گفت شولیده دستار و موی کف دست شکرانه مالان به روی.

لباس های بایزید همه کثیف شده بود و خاکروبه داخل گردنش رفته بود و تمام صورتش را خاک و خاکستر گرفته بود، اما به جای اینکه به صاحب خانه حرفی بزند، کناری ایستاد و با خود گفت:

که ای نفس من در خور آتشم به خاکستری روی درهم کشم؟

اگر در قیامت بخواهند به حساب اعمال من برسند، لیاقت دوزخ را خواهم داشت. پس چرا از ریختن خاکستر و خاکروبه ای بر رویم ناراحت باشم؟ نهایت امر این است که می روم خانه، لباس دیگری بر می دارم و دوباره می روم حمام. اینکه دیگر تلخی و عصبانیت ندارد! به واقع، اگر انسان بتواند این قدر متواضع و اهل فکر باشد، چقدر راحت زندگی خواهد کرد.

مهمانی با آب و نان

در ابتدای طلبگی، خداوند به من محبت کرد و افرادی را در مسیر زندگیم قرار داد که دوستان سالیان اول طلبگی ام محسوب می شوند. خدا همگی را رحمت کند! چون هیچ کدام زنده نیستند (وقتی من ۱۹ سالم بود آنها بالای ۵۰ سال سن داشتند). همین قدر کافی است بگویم که روح تواضع به عالی ترین صورتش در آن ها وجود داشت.

روزی، یکی از آنها از من خواست یکی از پنج شنبه ها که از قم به تهران می رفتم برای ناهار مهمانش باشم. یادم هست ظهر پنج شنبه بود که به منزل ایشان رفتم. با روی باز از من استقبال کرد و به داخل تعارف کرد. وقتی وارد اتاق شدم گفت:

نزدیک اذان ظهر است. نماز بخوانیم و ناهار بخوریم یا ناهار بخوریم و نماز بخوانیم؟ گفتم: انتخاب با شماست. دلتان می خواهد نماز بخوانیم و

ناهار بخوریم یا ناهار بخوریم و نماز بخوانیم؟ گفت: نماز بخوانیم. شما جلو می ایستی من به شما اقتدا بکنم یا من جلو بایستم؟

این مرد کاسب بود و در میان دوستان دیگرمان هم که من به آنان اقتدا می کردم قصاب و راننده و بقال و... بودند. بخصوص راننده ای بین این افراد بود که ما اکثر نمازهایمان را به او اقتدا می کردیم و به راستی از اولیای خدا بود. بر خلاف آنکه رانندگی در اذهان بعضی از مردم شغلی معمولی است و عده ای حاضر نیستند حتی دخترشان را برای ازدواج به یک راننده بدهند، ولی من چند راننده در دوره عمرم دیده ام که به راستی انسان را به یاد اصحاب ائمه، علیهم السلام، می انداختند.

گفتم: شما جلو بایست!

قبول کرد و هشت رکعت نماز ظهر و عصر را با او خواندم. بعد از نماز، سفره ای پارچه ای پهن کرد و دو تا نان و یک کاسه آب در آن گذاشت و گفت:

این هفته کاسبی ام نچرخید. برای همین، پولی که امروز با آن ناهار تهیه کنم نداشتم و نتوانستم بیشتر از این تهیه کنم. نان را بزن در آب بخوریم!

این روزها که این مطلب را نقل می کنم، حدود ۴۰ سال از آن میهمانی گذشته، ولی هنوز لذت آن میهمانی در حافظه ام مانده است.

این طرز زندگی خیلی راحت است، اما اعتقاد و ایمان می خواهد. در عوض، اغلب مردم در چنین مواقعی اصحابِ «آی بد است» و «آبرویم رفت» و «چکار کنم» و «خجالت می کشم» و... اند. چنین پندارهایی از اسلام به دور است، زیرا در فضای اسلام زندگی خیلی راحت است.

امام صادق ، علیه السلام، می فرماید:

«من لم یستحی من طلب الحلال خفت مؤنته، ونعم أهله». (۱)

آن که در طلب رزق حلال باشد، موونه اش کم و خانواده اش نیکو می شوند.

۱- (۱)) . بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۴۰۶ : عن إبراهیم بن مهزیار، عن جعفر بن بشیر ، عن سیف عن أبی عبد الله علیه السلام قال: من أخرجه الله من ذل المعاصی إلی عز التقوی أغناه الله بلا مال، وأعزه بلا عشیرة، وآنسه بلا بشر، ومن خاف الله أخاف الله منه کل شئ ومن لم یخف الله أخافه الله من کل شئ، ومن رضی بالیسیر من المعاش رضی الله منه بالیسیر من العمل، ومن لم یستحی من طلب الحلال خفت مؤنته، ونعم أهله ومن زهد فی الدنیا أثبت الله الحکمة فی قلبه وأطلق بها لسانه ، وبصره عیوب الدنیا داءها ودواءها ، وأخرجه الله من الدنیا سالما إلی دار السلام» درباره کسب مال حلال، رک: بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱ به

بعد، باب الحث على طلب الحلال و معنى الحلال..

آسان گیری در ازدواج

روزی که امیرالمومنین نزد پیامبر رفت و فاطمه زهرا را خواستگاری کرد، حضرت فرمود: علی جان، من چیزی برای جهازیه ندارم. حضرت عرض کرد: من هم چیزی نمی خواهم. (۱)

این فضای اسلام است. در چنین فضایی، دیگر آبرویم رفت و بد است و... معنا ندارد. فضای دین فضای امنیت و آسایش و فضای «یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ» است. فضای آبرویم رفت و ... نیست.

معلوم نیست چرا ما این همه دچار غلطکاری در خرجیم؟ دخترها بی جهت در خانه نمی مانند تا از سن ازدواجشان بگذرد. شرایط ازدواج خیلی سنگین است که این اتفاق می افتد. وقتی داماد را مجبور می کنند که دو مجلس بگیرد: یکی برای عقد و نامزدی و دیگری برای عروسی؛ خرید وسایل گوناگون را هم به او تحمیل می کنند و سر خرید عروس و رفتن به بازار او را متقبّل انواع و اقسام هزینه ها می کنند؛ چنین شرایط تلخ و سنگینی سبب می شود جوان ها از ازدواج روی گردان شوند. در نتیجه، پسرها بی زن می مانند و دخترها بی شوهر. به تبع، زنا و اعمال زشت دیگر هم شیوع پیدا می کند و جامعه تباه می شود. در حالی که این دستور اسلام نیست و بدیهی است که گناه زنا و اعمال حرام دیگر را خدا به پای پدر و مادران سختگیر و ایجاد کنندگان این شرایط می نویسد. (۲)

جامعه امروز ما از اسلام واقعی بسی دور است. چه کسی می تواند خصوصیات یک جامعه اسلامی را به جامعه ما برگرداند؟ امروزه، شعارهای ما اسلامی است؛ نام خیابان هایمان اسلامی است؛ اما زندگی مان اسلامی نیست. چه فایده ای دارد نام یک بلوار یا شهرک، بلوار حضرت سیدالشهداء یا شهرک امام حسین باشد، ولی کسانی که در این مناطق

۱- ((۱)) . در این باره بنگرید به کتاب بانوی نمونه اسلام، اثر آیت الله امینی.

۲- ((۲)) . رسول خدا (ص): «من سن سنة حسنة کان له أجرها وأجر من عمل بها إلی یوم القیامة، ومن سن سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها إلی یوم القیامة». الفصول المختارة، شیخ مفید، ص ۱۳۶.

خانه و مغازه دارند اعمالشان سنخیتی با امام حسین نداشته باشد؟

که ای نفس من در خور آتشم

یکی قطره باران ز ابری چکید

ز خاک آفریدت خداوند پاک

انسان نباید مانند آتش باشد و به جان مملکت و ملت بیفتد؛ نباید امنیت و آسایش مردم را به هم بریزد؛ باید یاد بگیرد که تواضع پیشه کند و از خودخواهی و منیّت دست بشوید که از قدیم گفته اند:

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است. (۱)

ج. شکرگزاری

سومین سفارش امام هشتم این است که شکر نعمت های خدا را به جا آورید. در معنای شکر، امام صادق ، علیه السلام، می فرمایند:

شکر آن است که نعمت خدا در گناه هزینه نشود. (۲)

برای مثال، انسان نباید توانایی خود را که از خداست در راه شیطان صرف کند، زیرا این نهایت بی انصافی و ناجوانمردی است.

۱- (۲)) . از پوریای ولی است.

۲- (۳)) . رک: میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۱۴۸۴و۱۳۵۴: - العبد بین ثلاث: بین بلاء، وقضاء، ونعمة، فعلیه للبلاء من الله الصبر فریضة، وعلیه للقضاء من الله التسلیم فریضة، وعلیه للنعمة من الله الشکر فریضة. - الإمام علی (علیه السلام): لو لم یتواعد الله عباده علی معصیته، لکان الواجب ألا یعصی شکرا لنعمه. - عنه (علیه السلام): لو لم یتوعد الله علی معصیته، لکان یجب ألا یعصی شکرا لنعمه. - عنه (علیه السلام): أقل ما یجب للمنعم أن لا یعصی بنعمته. - عنه (علیه السلام): أقل ما یلزمکم لله ألا تستعینوا بنعمه علی معاصیه. - عن الصادق (علیه السلام): شکر النعمة اجتناب المحارم، وتمام الشکر قول الرجل : الحمد لله رب العالمین. - الإمام علی (علیه السلام): شکر کل نعمة الورع عن محارم له.

در ادامه، حضرت به داستانی اشاره می کنند بدین مضمون که روزی، زن و شوهر جوانی بودند که زندگی خود را تازه شروع کرده بودند. یک شب، داماد خواب دید فردی با چهره ای نورانی به او می گوید: خداوند عمر تو را دو قسمت کرده است: یک قسمت را برای تو ایام گشایش و ثروت قرار داده و قسمت دومش را ایام فقر و تهیدستی. کدام یک را اول انتخاب می کنی؟

انسان عاقل و اهل فکر عجله نمی کند. او هم در پاسخ تعجیل نکرد و در پاسخ گفت:من باید با شریک زندگی ام در این باره مشورت کنم. اجازه بدهید با او صحبت کنم و پس از همفکری یکی را انتخاب کنم! گفت: باشد.

حقیقت مطلب این است که بعضی از خانم ها در مشورت دادن به انسان سود فراوان به او می رسانند و خیلی خوب مشورت می دهند. از این گروه اند بانوانی چون: حضرت خدیجه، حضرت مریم، آسیه، صدیقه کبری و زینب کبری، سلام الله علیهن. متاسفانه، زنان در روزگار ما ارزش خود را فراموش کرده و خود را کوچک کرده اند وگرنه، خیلی بزرگ آفریده شده اند.

به هرحال، داماد صبح برای خانم ماجرا را تعریف کرد و نظر او را خواست. زن گفت: به او بگو نصفه اول زندگی ما را ایام گشایش قرار دهد!

شب، دوباره آن مرد به خوابش آمد و از تصمیمشان جویا شد و او انتخابشان را گفت. وقتی ثروت بر این زوج سرازیر شد، خانم به شوهرش گفت: همسایه های کناری ما مشکل دارند، از مالی که خدا به ما ارزانی داشته به آن ها هم کمک کنیم! به همین ترتیب، نیمه اول عمر خود را خوب زندگی کردند و خوب هم به دیگران کمک کردند.

ص:۳۷۳

این مدت که سپری شد، یک شب همان مرد به خواب شوهر آمد و گفت: فرصت شما تمام شد. حال، در نیمه دوم می خواهی چه کنی؟ گفت: صبر کن با شریک زندگی ام صحبت کنم!

صبح فردا، ماجرا را برای همسرش گفت. زن گفت: پروردگار مهربان به ما وعده داده که «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ » (۱)؛ اگر نعمت های مرا بی جهت و در راه گناه مصرف نکنید، نعمت را بر شما فراوان تر می کنم و او سزاوارتر است از اینکه به وعده اش عمل کند.

امام هشتم می فرماید: شب دوباره آن مرد را به خواب دید. گفت: خدا وعده داده که ثروت شاکران را اضافه کند. گفت: در نیمه دوم زندگیتان، فقر از شما برداشته شد و بیش از پیش به شما نعمت خواهد رسید. (۲)

این نتیجه عجله نکردن در تصمیم و تفکر پیش از انجام عمل و معنی واقعی شکر است. آری:

اگر فکر دل زاری نکردی

۱- ((۱)) . ابراهیم، ۷.

۲- ((۲)) . مشکاهٔ الأنوار، علی طبرسی، ص ۶۹: عن معمر بن خلاد: قال الرضا (علیه السلام): اتقوا الله وعلیکم بالتواضع والشکر والحمد، إنه کان فی بنی إسرائیل رجل فأتاه فی منامه من قال له: إن لک نصف عمرک سعهٔ فاختر أی النصفین شئت؟ فقال: إن لی شریکا، فلما أصبح الرجل قال لزوجته: قد أتانی فی هذه اللیلهٔ رجل فأخبرنی أن نصف عمری لی سعهٔ فاختر أی النصفین شئت، فقالت له زوجته: اختر النصف الأول، فقال لک ذاک، فأقبلت علیه الدنیا، فکان کلما کانت نعمهٔ قالت زوجته: جارک فلان محتاج فصله، وتقول: قرابتک فلان فتعطیه. وکانوا کذلک کلما جاءتهم نعمهٔ أعطوا وتصدقوا وشکروا، فلما کان لیلهٔ من اللیالی أتاه رجل فقال: یا هذا، إن النصف قد انقضی فما رأیک؟ قال: لی شریک، فلما أصبح الصبح قال لزوجته: أتانی الرجل فأعلمنی أن النصف قد انقضی، فقالت له زوجته: قد أنعم الله علینا فشکرنا والله أولی بالوفاء، قال: فإن لک تمام عمرک.

کتابنامه

- قرآن مجید، ترجمه استاد حسین انصاریان، اسوه، تهران، ۱۳۸۶ ش.

- محمدی ری شهری، محمد. میزان الحکمهٔ، دارالحدیث، قم، ۱۳۷۵ ش.

- شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن حسین قمی (م ۳۸۱ ق). الاعتقادات، تحقیق عصام عبد السید، بی نا، بی تا.

- سید رضی، أبو الحسن محمد بن الحسین بن موسی موسوی بغدادی (م ۴۰۶ ق). نهج البلاغه، تحقیق شیخ محمد عبده، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.

- قزوینی، محمد بن یزید (م ۲۷۵ ق). سنن ابن ماجهٔ، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، دار الفکر، بیروت، بی تا.

- شیخ کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ ق). الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، قم ۱۳۸۸ ق.

- علی بن محمد اللیثی الواسطی (م قرن ۶ ق). عیون الحکم والمواعظ، تحقیق حسین حسنی بیرجندی، دار الحدیث، چ۱، قم، ۱۳۷۶ ش.

- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (م ۱۱۱۱ ق). بحارالانوار، موسسهٔ الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

- محمد بن طلحهٔ الشافعی. مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول،

- علامه حلی، (م ۷۲۶ ق). تحریر الاحکام (ط.ق)، موسسه آل البیت، چاپ سنگی، بی تا.

- ابن أبی جمهور الاحسائی (حدود ۸۴۰ ق). عوالی اللئالی العزیزیهٔ فی الاحادیث الدینیهٔ، تحقیق شهاب الدین مرعشی نجفی و مجتبی العراقی، بی نا، چ۱، قم، ۱۴۰۳ ق.

- علی بن ابراهیم قمی (م ۳۲۹ ق). تفسیر القمی، تصحیح سید طیب جزایری، مؤسسه دار الکتاب، چ۳، قم، ۱۴۰۴ ق.

- شیخ صدوق. معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۱ ش.

- أحمد بن محمد بن خالد البرقی (م ۲۷۴ ق). المحاسن، تحقیق سید جلال الدین حسینی، دار الکتب الاسلامیه، قم، بی تا.

- شیخ صدوق. امالی، تحقیق و نشر موسسه بعثت، چ۱، قم، ق۱۴۱۳.

- ابن ابی الحدید (م ۶۵۶ ق). شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیهٔ، قم، بی تا.

- مناوی، محمد عبد الروؤف (م ۱۳۳۱ ق). فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، تحقیق احمد عبدالسلام، دار الکتب العلمیهٔ، چ۱، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

- طبرسی، أبی الفضل علی (م قرن ۷ ق). مشکاهٔ الانوار فی غرر الاخبار، با مقدمه صالح جعفری، مکتبهٔ الحیدریهٔ، چ۲، نجف، ۱۳۸۵ ق.

- ابن بابویه قمی، ابوالحسن علی بن حسین بن موسی (م ۳۲۹ ق). فقه الرضا، تحقیق موسسه آل البیت، المؤتمر العالمی للامام الرضا، چ۱، مشهد، ۱۴۰۶ ق.

- حرانی، ابن شعبه (م قرن ۴ ق). تحف العقول عن آل الرسول، تحقیق علی اکبر غفاری، موسسه نشر اسلامی، چ۲، قم، ۱۳۶۳ ش.

- ابن شهرآشوب سروی مازندرانی، ابوجعفر رشید الدین محمد بن علی (م ۵۸۸ ق). مناقب آل أبی طالب، تحقیق جمعی از اساتید نجف، مکتبهٔ الحیدریهٔ، نجف، ۱۳۷۶ ق.

- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد (م ۳۶۳ ق). شرح الاخبار فی فضائل الائمهٔ الاطهار، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، موسسه نشر اسلامی، قم، بی تا.

- شیخ مفید. الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی تا.

- بحر العلوم، سید محمد مهدی (م ۱۲۱۲). رجال السید بحرالعلوم (الفوائد الرجالیهٔ)، تحقیق محمد صادق بحرالعلوم، مکتبهٔ الصادق، تهران، چ۱، ۱۳۶۳ ق.

ص:۳۸۳

نمایه اعلام و اماکن

ص:۳۸۵

ص:۳۸۶

نمايه آيات و روايات

ص:٣٨٨

ص:۳۹۱

«قال إنی جاعلک للناس إماما». ۳۰۲

«قـال رسول الله، صـلی الله علیه وآله: قـالت الحواریون لعیسـی: یا روح الله! من نجالس؟ قال: من یـذکرکم الله رؤیته، ویزیـد فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله». ۷۲

«قال فاخرج منها فإنک رجیم * وإن علیک اللعنة إلی یوم الدین». ۳۶۴

«قال کذلک أتتک آیاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی». ۲۹۶

«قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف وأخیه إذ أنتم جاهلون». ۳۶۶

«قالوا أئنک لانت یوسف». ۳۶۶

«قبّح اللّه مصقله». ۳۰۴

«قد أفلح المؤمنون. الذین هم فی صلاتهم خاشعون. والذین هم عن اللغو معرضون.

ص:۳۹۲

«لم يطمثهن إنس قبلهم ولا جان». ۲۸۸

«لمـا خلق الله العقل استنطقه، ثم قال له أقبل فأقبل، ثم قال له أدبر فأدبر، ثم قال له: وعزتى وجلالى ما خلقت خلقا هو أحب إلى منك، ولا اكملك إلا فيمن احب أما إنى إياك آمر، وإياك أنهى، وإياك اثيب». ۳۵۶

«لمجموعون الى ميقات يوم معلوم». ۱۲۴

«لنخرج من شاء من عبادة العباد إلى عبادة الله ومن ضيق الدنيا إلى سعتها ومن جور الأديان إلى عدل الاسلام... ». ۲۵۶

«لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله وتلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون». ۱۱۹

«ليس العباده كثرة الصلوة والصوم». ۷۲

«ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان». ۱۹

«وأما الذين ابيضت وجوههم ففى رحمة الله هم فيها خالدون». ۲۸۷

«وأما الذين سعدوا ففى الجنة خالدين فيها ما دامت السموات والأرض الا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ». ۲۸۱

«وأما الذين سعدوا ففى الجنة خالدين فيها ما دامت السموات والأرض». ۲۸۲

«وأمرهم شورى بينهم». ۲۱۶

«وانا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين». ۳۶۷

«وإنما الدنيا منتهى بصر الأعمى، لا يبصر مما وراءها شيئا». ۲۹۹

«وأوحى ربك إلى النحل أن اتخذى من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما يعرشون * ثم كلى من كل الثمرات فاسلكى سبل ربك ذللا يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس إن فى ذلك لآية لقوم يتفكرون». ۸۶

«وبالأسحار هم يستغفرون». ۱۰۲

«وتراهم ينظرون إليك وهم لا يبصرون». ۲۷۹

«وتعاونوا على البر والتقوى». ۱۸۸

«وقالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا فى أصحاب السعير». ٣٣٩

«وقضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه وبالوالدين إحسانا إما يبلغن عندك الكبر أحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما * واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما كما ربيانى صغيرا». ٢١٣

«وقيّمها العقل». ٢٩١

«وكذلك نرى إبراهيم ملكوت السماوات والأرض وليكون من الموقنين». ٤٩

«ولا تزر وازرة وزر أخرى». ٢٩٧

«ولا يرضى لعباده الكفر». ٢٩٤

«ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن والإنس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم أعين لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها أولئك كالأنعام بل هم أضل أولئك هم الغافلون». ١٧٠

«ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن والإنس لهم قلوب لا يفقهون بها...». ١٧٢

«ولقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادى الصالحون». ٣٠٣

«ولقد كرمنا بنى آدم وحملناهم فى البر والبحر ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا». ٣٥١

«ولكن اكثر الناس لا يعلمون». ١٧٢

ص:٣٩٧

نمایه اشعار

ص:۳۹۸

ص:۴۰۰

ص:۴۰۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹